



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

ارزیاء و وضعیت زنان در جامعہ

بررسی مسائل زنان بر اساس فلسفہ اصالت تعلق

جلد ۲

جلسات ۱۳-۲۳

استاد علامہ حجت الاسلام والمسلمین
سید منیر الدین حسینی الهاشمی

مدیریت تدوین اسناد علمی

بانک اطلاعات
معاونت علوم اسلامی
دفتر فتنست

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۲۳ جلسه و دو مجلد، از تاریخ ۱۳۶۹/۰۵/۲۹ الی ۱۳۷۱/۰۷/۲۷ به بحث پیرامون «بررسی منزلت زن بر اساس اصالت تعلق» پرداخته است که گزارش جلسات ۱۳ تا ۲۳ در این مجلد تقدیم می گردد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۱۳
کد جلسه: ۱۷۰۰	تاریخ جلسه: ۱۳۷۰/۰۹/۰۴
کد صوت: ۲۶۷۷ و ۲۶۷۸	مدت جلسه: ۱۱۸ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۷۶۱۶

شناسنامه تدوین

-
- ◀ پیاده: خانم ش. صادقی
 - ◀ تایپ: خانم ف. فداکار
 - ◀ تطبیق: خانم ر. کشتکاران
 - ◀ تصحیح (۱): خانم ف. فداکار
 - ◀ ارزیابی: خانم م. عسکری
 - ◀ تصحیح (۲): خانم ف. فداکار
 - ◀ کنترل نهایی (۱): خانم ع. کشتکاران
 - ◀ کنترل نهایی (۲): خانم ع. کشتکاران
 - ◀ تصحیح (۳): خانم ف. فداکار
 - ◀ بازخوانی سند اولیه: خانم ل. کاظم دینان
 - ◀ تصحیح (۴): علیرضا شریعتی
 - ◀ صفحه آرایی: علیرضا شریعتی
-

جلسه سیزدهم

استاد حسینی: و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیْدِنَا وَ نَبِیْنَا اَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ). واللّٰعْنُ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَعْدَاءُ اللّٰهِ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ. بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین بر کن! آنچه وعده به ولیّات فرموده‌ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت فرما! نائب رشید ولیّات حضرت آیت الله خامنه‌ای را معزّز و منصور بدار! [؟] لشکر اسلام را در همه ابعاد پیروز جناح‌ها فرما! لشکر کفر را در همه ابعاد مخدول فرما! [؟] انقلاب اسلامی [؟] به وسیله شهادت در راه خودت [؟] علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما، بارالها! اموات و ذوی‌الحقوق، خاصه پدر و مادر را از خیراتی که تفضّل می‌فرمایی، بهره‌مند گردان! بارالها! حقوقشان را بر ما حلال و دعای خیرشان را بر ما مستجاب فرما! از خیراتی که تفضّل می‌فرمایی حظّی وافر [؟] خدایا نظر خاص و عنایت خاص ولیّات - صلوات الله علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و جعل الله روحی لتراب مقدمه الشریف فداه در ظاهر ظاهر و باطن باطن ما جاری فرما!

خدایا این دعای قرآنی را به شفاعت حضرتش در حق ما مستجاب بفرما! «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بنورالفهم، اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین».

یک توضیح مختصری درباره حکم و موضوع عرض می کنیم خدمتتان.

س: بله [؟ ۴۷:۳]

استاد حسینی: موضوع گاهی است در یک نظام فکری از جهت کلی ترین تقسیم ها تقسیم می شود، برای اینکه مخلوط نشود، تداخل پیدا نشود. در کلی ترین تقسیم بندی، همان طور که احکام را تقسیم می کنید به احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی»؛ موضوعات را هم موضوعات توصیفی، موضوعات تکلیفی و موضوعات ارزشی ذکر می کنید. در این تقسیم کلی، باز، هر یک از این دسته ها را تقسیم می کنید، می گوید اگر احکام، احکام توصیفی بود، و موضوعش هم موضوع توصیفی بود، گاهی توصیفی است از یک مفهوم نظری محض. گاهی توصیفی است از یک مفهومی که راجع به عمل است. گاهی توصیف تان توصیفی است راجع به موضوعی که در عینیت است. پس بنابراین، در این تقسیم بسیار کلی، چه چیزی را می خواهیم عرض کنیم؟ می خواهیم بگوییم موضوع شناسی، اگر در مقابل حکم شناسی قرار می گیرد، به معنای شناخت موضوعات فلسفی نیست، به معنای موضوعات عینی است. به معنای موضوعاتی که به آن می گوئیم عناوین یک موضوع حکم دستوری هست، نیست. موضوع کار کارشناس، نه عناوین کلی ای که فقیه رویش نظر می دهد، هست، و حکم عمل به استنباط می کند از شرع هست، و نه موضوعات کلی نظری که فیلسوف درباره اش صحبت می کند هست، می گوید موضوع عینی!

البته درون خود آن سه بخش؛ موضوع احکام توصیفی، موضوع احکام تکلیفی، موضوع احکام ارزشی، شما تقسیمات داخلی دارید؛ مثلاً موضوع احکام دستوری،

جلسه سیزدهم ۷

یعنی موضوع احکام تکلیفی، گاهی این موضوع، این عنوان، از مخترعات خود شارع هست، به آن می‌گویید موضوع مستنبطه. مثلاً: «أقم الصلوه»؛ دستور به نماز گزاردن، این یک فرمان است، روی یک موضوع آمده، به پا بدار؛ چه چیز را؟ نماز را! نماز، موضوع این حکم است. صحیح است بگوییم این حکم، موضوعش، موضوع مستنبطه است، چرا؟ چون نماز چیست؟ خود شارع بیان می‌کند. نماز چیست؟ می‌گوییم نماز، به یک مجموعه‌ای می‌گوییم که اول آن تکبیر هست و آخر آن تسبیح است. اولش با تکبیره الاحرام آغاز می‌شود، باید یک کلمات خاصی را به نام سوره مبارکه حمد، بخوانید؛ «لا صلاة الا بفاتحه الكتاب»، کلمه صلاة، معنی لغوی‌اش، حتماً این نیست که «لا صلاة الا بفاتحه الكتاب». معنی لغوی‌اش این نیست که لا صلاة الا مثلاً به رکوع یا سجود یا الی آخر، این مجموعه خاص را، این واژه را، مکتب قرار داده، برای یک مجموعه خاص، به آن می‌گوییم موضوع هم، مستنبطه است. هم حکم، مستنبطه است، از لسان شارع؛ هم حکم و فرمان دستوری هست مذهبی، و هم تعیین مجموعه از طرف مذهب شده است.

گاهی است که می‌گویید موضوع، عرفی هست؛ مثل خمر حرام است؛ لا تشرب الخمر مثلاً، مُسکر را نخور! خمر را نخور! در اینجا خمر، بدیهی است که، یک موضوعی است که عرف می‌شناسدش. اگر شما رجوع کنید به یک فقیه و بگویید خمر چیست؟ عیبی ندارد که بگوید خمر دارای چنین وصفی است. بعد، بگویند آقا! این چیزی که در این لیوان است، خمر است یا سرکه؟ می‌گوید این را برو از بقالی که سرکه درست می‌کند، یا خماری که خمر درست می‌کند، سؤال کن، چه ربطی به من دارد؟ نمی‌دانم! پس موضوع اگر عرفی شد، نظر اهل عرف در آن معتبر است، و اگر این عرف، مثلاً کسانی سرکه درست می‌کنند، می‌توانند نظر بدهند که این سرکه هست یا نیست.

گاهی است که موضوع، تخصصی می‌شود. حفظ غبطه، حفظ مصلحت، دفع

ضرر؛ عنوان، عنوانی کلی، ناظر به مصادیقی است که آن مصادیق، بدون تخصص شناخته نمی‌شود. باید تخصصی درباره آن داشته باشند. اگر می‌گفتند مثلاً حیوانات؛ فلان حیوان، فلان حیوان نجس العین است، این لزوم به تخصص نداشت که! عرف می‌دانست که اسم این حیوان بر این حیوان صادق است یا خیر. وقتی می‌گویند مثلاً، سگ و خنزیر نجس است. سگ و خنزیر را عرف می‌شناسد، تخصص که دیگر نمی‌خواهد! ولی وقتی می‌گویند که واجب است که حفظ بدن را بکنید، اضرار به بدن نرسانید. واجب است حفظ غبطه اموالی که شما را در آن مسئول دانستند؛ از اموال فرزند صغیر و از اموال یتیم بکنید. خُب، این واضح است که حفظ غبطه، یک سطحی‌اش می‌رسد که حتماً عرفی نیست. البته رسم شده، در عرف نظر درباره همه چیز می‌دهند؛ یعنی - به حضورتان - این هم خودش یک مسئله‌ای است. - به حضورتان که عرض کنم که - می‌گویند که تورم را چه کارش کنیم؟ کسی که بالمره آشنای به اینکه، اعتبارات یعنی چه هویتاً؟ واحد اعتبارات، واحدی که واحد کمی‌اش هست، یعنی چه؟ ربط این واحد کمی و ربط این واحد پول، به رشد تولید ناخالص ملی چه هست؟ ربطش به توسعه چه هست؟ معنای ارزش و این سنگینی‌ای که دارد، این جاذبه‌ای که دارد، قدرت خریدی که دارد، حقیقت این چیست؟ کسی اینها را نمی‌داند. می‌گویند که آقا مثلاً، جنس را زیاد کنید، خب ارزان می‌شود. حالا جنس را هیچ محدودیتی ما نداریم برای زیاد کردنش؟! هر جنسی به هر اندازه بخواهیم، می‌توانیم زیاد کنیم؟

خب، - به حضورتان عرض کنم که - عدم توجه به امور، موجب گاهی نظر دادن سریع درباره امور می‌شود، حالا چه نفی کند، چه اثبات کند؛ هیچ فرقی ندارد. پس بنابراین، می‌شود نظر داد که آقا! مصلحت را، پیش‌گیری از ضرر را، جلب منفعت را، توسعه را، اینها که چیزی نیست که، عرف می‌فهمد! ولی حتماً اگر یک تأملی بکنیم، می‌بینیم خیر، عرف نمی‌فهمد. موضوعی که کار کارشناس است، می‌آید

تعیین می‌کند؛ می‌شناسد، با یک حکم توصیفی نسبت به عینیت! چه چیزی را می‌شناسد؟ مصداقی را، از چه چیزی؟ از آن مصداق‌هایی که عنوان کلی فقه بر آن صادق است.

پس بنابراین، ما یک دسته‌بندی بسیار بسیار کلی داشتیم، احکام را سه دسته کردیم، طبیعتاً موضوعات را هم بر حسب سه دسته، بعد یک موضوعات هر بخش، باز تقسیم می‌کردیم، کما اینکه موضوع احکام تکلیفی، می‌شد موضوعات، گاهی مستنبطه هستند، گاهی عرفی، گاهی تخصصی. موضوعات وقتی تخصصی می‌شوند، یعنی شناختن مصداق، تخصصی است.

حالا صدق عنوان می‌کند اینجا؟ یا صدق عنوان نمی‌کند؟ این را در جلسه قبل گفتیم که مربوط به حیثیت‌ها هست. حیثیت که می‌گوییم، خوب عنایت بفرمایید در این مطلب. گاهی است که می‌گوییم می‌شود از این زاویه و از این نقطه، نظر به این لیوان انداخت، و یک گونه تصویر از آن داشت، از نقطه دیگر، تصویر دیگر. این یک نظر.

گاهی می‌گوییم نخیر! واقعیت این، نسبت به جریان رشد و توسعه، یک جایگاهی دارد. صحبت از عوض کردن جایگاه شما نیست. شما چه این طرف نظر کنید، چه از طرف دیگری نظر کنید، وضعیت این را در جریان توسعه نمی‌توانید عوض کنید به صرف اینکه دیدتان را عوض کنید. بله، می‌شود بگوییم در یک سطح ملاحظه کنید، بریده از توسعه، و بعد بگویید تحلیل‌تان غلط در می‌آید. در سطح بالاتری در ارتباط با توسعه نظر کنید، تحلیل‌تان مثلاً درست در می‌آید؛ این می‌شود. ولیکن اینکه بگویید از این حیث نظر می‌کنم، یا از آن حیث، این معنایش این است که بریده بشود یک حیثیت از موضوع، یک جهت از یک موضوع بریده بشود و مورد مطالعه شما قرار بگیرد و حکم پیدا کند. بریده شدن اوصاف مختلف یک موضوع و احکام متضاد دادن درباره یک موضوع واحد، طبیعتاً درست نیست. ولی در مقدمات کار، شما

می‌توانید این کار را انجام بدهید. ولیکن باید در منتها روشتان قدرت جمع‌بندی و تبدیل کردنش به یک واحد، آن هم واحد در حال جریان، داشته باشد.

خب حالا، صحبت درباره این بود که، موضوعی که می‌خواهد شخص کارشناس بشناسد، که در حقیقت مصداق حکم را معین می‌کند، چگونه است؟

درباره عنوان اولی و ثانوی، درباره تعارض، تراحم، و ترافع و تدافع، در جلسه قبل اشاره کردیم. حالا یک مقدار دقیق‌تر می‌خواهیم بررسی‌اش کنیم.

عرض می‌کنیم خدمتان که، گاهی است که شما می‌گویید بین خود عناوین فقهی، تراحم پیدا می‌شود؛ یعنی احکام کلی الهی، نسبت به عناوین کلی، بینشان تراحم ایجاد می‌شود. این به چه لحاظ؟ فرض تراحم می‌کنید؟ یا ذاتاً تراحم است؟ شما می‌توانید بگویید نسبت به بعضی از مواردی که پیش بیاید، فرض تراحم است! یعنی چه؟ یعنی در جایی که حفظ نفس، نفس محترمه طفلی که در آب افتاده، در زمانی که شما هم نمازتان دارد قضا می‌شود، می‌بینید که مورد مورد تراحم است، والا همیشه به صورت طبیعی، نماز خواندن با حفظ نفس، مقابل همدیگر نیست. آن وقت می‌گویید به عنوان اولی؛ نماز، واجب، حفظ نفس هم واجب. به عنوان ثانوی؛ شرایط استثنایی، نماز را ترک می‌کنید، طفل را از خطر هلاکت نجات می‌دهید، بعدش نماز می‌خوانید.

پس اهم و مهم بودن، اولویت، تعیین اولویت، می‌گویید نسبت بین احکام را می‌توانیم ملاحظه کنیم. گاهی می‌گویید حکم، اصل خودش، موضوعش، موضوعی است که جان را باید برایش فدا کرد؛ مثل حکم دفاع از آحاد و بلاد مسلمین، نمی‌گویند دفاع بکن به شرط اینکه جانت به خطر نیفتد. جهاد با کفار بکن به شرطی که جانت به خطر نیفتد. اصلاً جان را آنجا باید فدا کرد، موضوعش این بوده! حفظ اسلام، اهم است. توسعه اسلام، اهم است، از حفظ جان.

حالا اگر توجه بفرمایید در این مطلب که، تراحمی که برای افراد پیدا می‌شود

برای انجام وظیفه، عنوان ثانوی و عنوان اولی در آن چه فرقی دارد با تراحمی که برای حکومت پیدا می‌شود؟ تراحمی که برای افراد پیدا می‌شود، تطبیقشان، تطبیقی است ساده؛ یعنی افراد، جایگاه موضوعات را نمی‌توانند عوض کنند و مکلف به این نیستند. در حقیقت، نمی‌توانند فضای جدید و نظام جاذبه جدید ایجاد بکنند، تا اینکه مجموعه جدیدی پیدا بشود و جایگاه موضوعات عوض بشود، و با عوض شدنش، موضوع حکم اصلاً تبدیل بشود. بله! شخص می‌تواند خودش را از یک شرایط به شرایط دیگری برود؛ مثلاً حاضر بوده برود مسافرت، و آنجا نماز قصر بخواند. برود در بیابان، خودش را در مضیقه قرار بدهد، و برایش حلال شود کاری فرضاً، تبدیل کند موضوعی را، ولی این، وزن مخصوص او را تغییر نداده! و لکن نظام، مسئولیتش اصلاً این است که وزن مخصوصش را مرتباً عوض کند؛ یعنی چه وزن مخصوصش را عوض کند؟ یعنی مسئول نظام، مسئول پیدایش حوادث هست، به نفع آن جهتی را که رهبری یا ولایت یا سرپرستی‌اش را در توسعه به عهده دارد. عرض کردیم تراحم درباره نظام، بین دو نظام، بین دو پرچم، یکی پرچم توحید و یکی پرچم الحاد است. دو تا مطلب را ملاحظه فرمایید! در درون یک مجموعه بزرگ‌تر، دو نظام می‌خواهند نسبت تأثیر خودشان را بیشتر کنند در خارج، توسعه پیدا کنند. توسعه هر یک، برابر با تضعیف طرف مقابل است، نمی‌شود هر دو با هم توسعه پیدا کنند. اینها در، باز در فضای منطقی ذهنی و فضای تجربیدی، می‌شود آدم همه امکانات عالم را نامحدود ببیند! می‌شود امکانات را، انسان‌ها را، و، و الی، و الی آخر را نامحدود ببیند! معنای توسعه را این ببیند که، افزایش کثرت و انسجام به نفع یک جهت، معنایش این است که مسائلی که ایجاد می‌شود در عالم، به نفع آن جهت باشد. مسائلی که ایجاد می‌شود، از چه دسته هست؟ مسائلی که در اعتبارات سیاسی، در اعتبارات فرهنگی، و در اعتبارات اقتصادی پیدا می‌شود. موضوعات جدیدی که به وجود می‌آید. هر یک می‌خواهند، پرچم الحاد می‌خواهد موضوعات به نفع او و بر

علیه نظام توحید باشد. می‌خواهد وضعیت روانی و محبت مردم، به طرف دنیا شدت پیدا کند، و طرفدار پرچم کفر، مردم دنیا بشوند، و رهبری سیاسی جهان را به دست بگیرد. اصلاً قصه اینکه همزیستی مسالمت‌آمیز و آن داستان‌هایی را که ترسیم می‌کنند، این برای این نیست که واقعاً آدم‌های متقی هستند، کاری به برتری جویی ندارند و رهبری در توسعه سیاسی را نمی‌خواهند. کما اینکه صحبتی را که در باب تکنولوژی می‌کنند و علم می‌کنند و فرهنگ می‌کنند، عاشق اینکه بشر معلوماتش زیاد بشود، مجهولاتش کم بشود، نیستند. علم را می‌خواهد برای اینکه قدرتش بالاتر بشود، نسبت تأثیرش بالا برود! اگر بگویند آقا اگر شما زحمت بکشید در فلان مطلب، حقیقتی ثابت می‌شود که دولت آمریکا زمین می‌خورد، آن وقت دپارتمان‌های تحقیقاتی آنجا می‌آیند تحقیق می‌کنند برای آن قسمت؟! محال است چنین چیزی!! هیچ کس این کار را نمی‌کند، نه اینکه حالا آنها نمی‌کنند. اگر دور از جان، - مثلاً عرض می‌کنم- اگر بگویند که اگر این رشته را بیاید تحقیق بکنید، در این، هزاران پیچ و خم و شبهه وجود دارد که نمی‌توانید این شبهات را برطرف کنید، مسلمین متزلزل در ایمان می‌شوند، آن وقت شما می‌گویید موضوع تحقیقات را همین قرار بده؟! یا می‌گویید که این اول کار محاسبه کنید که این، از کجا این موضوع موجب شبهه می‌شود؟! آن را ردش کنید! از ریشه بزنیدش! بازی با شبهه نکنید! می‌گویید خطرناک‌تر از هر بازی با هر مواد انفجاری، هر - مثلاً - وسیله‌ای که مسموم بکند جامعه را، خطرناک‌تر این است که ریشه این را قطع نکنید، و بیاید بازی در فروغش را آغاز بکنید! می‌گویید که مطلب ما، مطلب حقی است، و حتماً پیروز است و این را می‌تواند دفع کند، نهایت اینکه شما بدجور برخورد به آن می‌کنید. آنها هم در باطل خودشان، قرص هستند، یعنی در دنیا پرستی‌شان که شک ندارند که! اینکه شک ندارند، نه اینکه به معنای اینکه به لحاظ حقانیتش ثابت شده برایشان؛ خیر! جازم هستند، مردّد نیستند در دنیا پرستی. اگر مردّد باشند، که نمی‌

توانند رئیس کفار بشوند، نمی‌توانند رئیس اهل هوی بشوند. اینکه رئیس اهل هوی شده، همه آنهايي که حمايتش کردند در اين رياستش، کسانی هستند که توسعه هوی را می‌خواهند. لذا دانشگاه‌های آنجا، تحقیق که می‌کند، در جهت حلّ معضلات آنها دارد کار می‌کند، نه در جهت حلّ معضلات شما! حالا بگذریم از این قسمت.

عرضمان این است که، اگر بنا شد کارشناسی، مصداق را معین بکند، در تزامم بین دو نظام می‌خواهد مصداق را معین بکند؟ یا در تزامم داخلی موضوعات خود نظام به هم؟! اگر مسئولیت ولایت، برای توسعه نظام هست و ایجاد حوادث، و تبدیل موضوعات، جایگاه موضوعات را می‌خواهد عوض بکند مرتباً، آن وقت می‌گوییم در چه موقع، مصادیق، مصادیق طبیعی عناوین کلی فقه هستند؟! در زمانی که قدرت ایجاد حادثه به دست اسلام باشد. یعنی عنوان اولی چه وقت صادق است؟ می‌گویید وقتی جریان توسعه، هماهنگ با فطرت عالم، توسعه ایمان و خداپرستی را ایجاد کند. می‌گویید چه وقت به عنوان ثانوی می‌رسیم؟ می‌گوییم وقتی که خدای نخواستہ انفعالی مجبور بشوید عمل کنید، حادثه را دشمن شما ایجاد کرده باشد، حادثه را نظام کفر ایجاد کرده باشد.

هر گاه موضوعات انجام وظیفه شما را، در جهت توسعه کلمه باطل، کفار ایجاد کرده باشند، شما در شرایط اضطراب هستید! به هر نسبت که آنها مؤثر بشوند، به همان نسبت شما در شرایط اضطراب هستید. به همان نسبت [...] [به گونه‌ای حیثیت‌ها، رابطه‌ها و موضوعات را در نظام جامعه جا]* داده، که به صورت اولی نیست. این مسئله که عنوان ثانوی اولی را ببریم در وضعیت توسعه نظام ملاحظه کنیم، این معنایش این است که دیگر اصلاً شما نمی‌گویید که این به عنوان ثانوی من الآن

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

اجاره چنین می‌کنم یا مالکیت را چنان می‌کنم؛ معنایش این است که، به عنوان اوّلی فقه، صادق هست که این موضوع جایز کجا هست. جای موضوع را کارشناس مشخص می‌کند در رابطه با توسعه. بحث روی همان عنوان اولی هم به این صورت است که می‌فرمایید.

این مطلب، منوط به این است که، یک موضوع کاملاً روشن بشود، آن وقت، الآن اکثر تشتت‌های ذهنی که در جامعه وجود دارد گاهی، برطرف می‌شود [وقتی این مثال را زدیم: ۲۹:۵۳] اینکه ببینیم آیا، این تبدیل شدن موضوعاتی را که شما می‌گویید، در اصل شناسایی موضوع و مصداق، مؤثر است یا خیر؟ فراموش نشود ما درباره فلسفه کاری که خودمان می‌خواهیم بکنیم؛ یعنی فلسفه عمل خودمان، موضع‌گیری خودمان صحبت کردیم، نه درباره فلسفه احکام‌ها! اشتباه نشود این موضوع! فلسفه موضع‌گیری و نحوه سرپرستی را اشاره کردیم، همان‌طوری که مثلاً شما، از شما سؤال می‌کنند که، با این پولی که دارید می‌خواهید منزل فرضاً اجاره کنید؟ یا رهن کنید؟ یا فرض کنید بخرید؟ شما می‌گویید من مصلحت خودم می‌دانم که - فرضاً - بروم زیر بار قرض، هر جوری هست، منزل بخرم. دیگری یک چیز دیگر می‌گوید، می‌گوید مصلحت خودم دیدم که خانه‌ای هم که درونش نشستم، بفروشم، شروع به معامله بکنم، شروع به یک کار تولیدی بکنم، یا یک کار توزیعی کنم، اجاره‌نشین باشم. اینکه شما به یک فقیه رجوع کنید که حالا من حالا با حکم اجاره کار کنم یا با حکم خرید؟ می‌گوید هر چه مصلحتتان باشد. می‌گوید هر چه عقلاً تشخیص بدهند برای تان. سؤال می‌کنید که آقا من ۱۰۰ تومان پول دارم، این ۱۰۰ تومان را که می‌آیم بیرون، الآن تخصیص بدهم به خرید - فرضاً - میوه، یا خرید - فرضاً - شیرینی؟ می‌گویید این به عهده خودت هست که حالا برای مصلحت خانه - ات را چه چیز می‌بینی. صد هزار تومان دارم، این را تخصیص بدهم مثلاً چقدرش را برای بهداشت، چقدرش را برای فرضاً کتاب، چقدرش را برای - به حضورتان که

عرض کنم که - کارهای پرورشی و سیاسی که می‌کنم؟ می‌گویید که آقا این، بستگی دارد به کار؛ به مصلحت‌اندیشی خودتان. ما درباره فلسفه موضع‌گیری در سرپرستی و ولایت که از شئون این کار کارشناسی هست، صحبت می‌کنیم، نه درباره فلسفه احکام. در عنوان اولی و ثانوی که می‌گوییم، می‌گوییم مصداق حکم را شما معین می‌کنید، عنوان بر او صادق می‌شود. شما مسئول ایجاد عنوان هستید در سرپرستی، مسئول تغییر موضوعات هستید در سرپرستی. به نفع چه چیزی؟ به نفع بالا رفتن قدرت اسلام بر علیه کفر. چگونه می‌گویید که مثلاً معامله سَفْهی باطل است، معامله عاقلانه صحیح است؟ می‌گویند معامله عاقلانه چیست؟ می‌گویید که کلاه سرش نرود، سود به دست بیاورد؛ برای حکومت، این سود یک شکل دیگر پیدا می‌کند. حفظ غبطه اسلام می‌شود، توسعه اسلام می‌شود.

اگر بگوییم توسعه اسلام، وظیفه ولی نیست. این را عنایت بفرمایید نکته دقیقی است. اگر کسی بگوید که آقا حفظ اسلام که وظیفه ولی فقیه نیست! ولی فقیه، وظیفه‌اش این است که - به حضورتان که عرض کنم که - اگر هجوم شد، مقابله کند. هجوم نشد، توسعه بدهد؟ خیر! در زمان غیبت، توسعه نیست. شاهد هم بیاورد بگوید که جهاد که نیست در زمان غیبت. یک فقیهی چنین نظری بدهد! عرض می‌کنیم خدمتشان، موضوع توسعه از موضوعات کارشناسی است، و غیر قابل اجتناب. رشد؛ چه رشد ذهنی، چه رشد سیاسی، چه رشد فرهنگی، چه رشد اقتصادی، از موضوعاتی است که قابل اجتناب نیست؛ توسعه پیدا می‌کند. اگر توسعه، رهبری توسعه، همان‌گونه که می‌گویید نظام، جامعه بدون نظام نمی‌شود، جامعه بدون توسعه هم نمی‌شود. توسعه، قهری است. سیر به طرف کمال، قهری است. اینکه رهبر تو، رهبر این سیر به طرف کمال و توسعه به دست فقیه باشد، و الهی توسعه پیدا بشود یا حیوانی توسعه پیدا بشود؛ این را شما می‌توانید موضع‌گیری بکنید درباره‌اش. و اگر گفتید که توسعه الهی وظیفه ما نیست؛ معنایش این است که در توسعه حیوانی که

ملحدین پیدا می کنند، شما پذیرش ولایت کفار را بپذیرید. چگونه؟ اگر آنها مرتباً به صورت فعال ایجاد حادثه کردند، و شما به صورت انفعالی هی مرتباً عنوان ثانوی عمل کردید؛ این معنایش این است که ولایت آنها، بر کیفیت رشد شما حاکم می شود. اسلامیزه می شود عمل کردن به فرمان ولی جائر! یعنی چه؟ یعنی اسلامیزه می شود، مسئله اسلام آمریکایی همین جا هست ها! دقت کنید ها! هر گاه شما بپذیرید که آمریکا، ولی الحادی، مرتباً ایجاد حادثه کند، و شما به نام مذهب، مرتباً تبعیت کنید. کسانی که بلند می شوند. می روند در آمریکا ساکن می شوند. سؤال می کنید شما که تشریف بردید، می خواهید کار تحقیقی بکنید؟ کار بکنید؟ خیر! آنجا می خواهید، برای چه قصدی رفتید؟ به قول معروف چه مرگی دارید می روید [در بلاد کفر: ۳۵:۵۸]؟! می گوید نمی شود رفت برای زیارت خانه خدا، آنجا این گونه نیست که! برای ارتقاء آخرت که نیست که! می گوید آقا حرام که نیست. چطور حرام نیست؟! اگر این گونه احکام را جداجدا ببینید از همدیگر، حرام نیست. ولی اگر بدانی آنجا که کار می کنی، به نسبت در بر افراشته تر شدن پرچم کفر مؤثر هستی. این آقا، جعفر تشریف برد! جعفر که آنجا تبلیغ می کرد، قرص و محکم کار می کرد که! وجودش با هویت اسلامی اش بود آنجا، و کفار هم نمی توانستند سیطره پیدا کنند بر همه رفتار پرورشی مسلمین. ولی حالا شما تشریف می برید آنجا، از معاملاتی که دارید، تا روابط سیاسی ای که دارید، و انضباط سیاسی ای که دارید در آنجا، تا کارهای فرهنگی ای که دارید، همه اینها آب به آسیاب دشمن ریختن است! حالا اگر این، بگوید که من می روم آنجا برای فلان مسئولیت، از طرف نظام الهی، فلان کار را می خواهم بکنم می گویم بسیار خب، بفرمایید. ولی می روم در آنجا زندگی بکنم. زندگی بکنی زیر پرچم کفر، که پرچم کفر نیرومندتر بشود؟! تأثیری هم می گذاری در زندگی آنجا؟ خیر. می خواهم همان گونه که آنها زندگی می کنند، زندگی بکنم. فقط مواظب باشم که مبتلای به حرام نشوم. می گویم این بزرگ ترین

حرام است دیگر، که تقویت نظام کفر بکنی!! با کار تخصصی‌ات، حالا در پزشکی است، یا در فرضاً مهندسی است، الی آخر، با کار تخصصی‌ات آنجا، جزء افرادی بشوی که خدمت به نظام آنها بدهی؟! طبیعتاً باطل است این کار! شکی ندارد!

خب حالا، طبیعتاً واضح هم هست که اخلاق آنجا، نظام پرورشی آنجا، در او مؤثر واقع می‌شود ها! این می‌گوید من کاری ندارم. حالا رفته آنجا، می‌گوید ما مسئله را سؤال کردیم اگر کسی واقع بشود در بلاد کفر، این گونه، چطور می‌شود. گفتند عیبی ندارد اگر - به اصطلاح - آبرویش در خطر باشد، آنجا عیبی ندارد، آنجا عیبی ندارد، مرتباً پشت سر همدیگر مجوز شرعی هم درست می‌کند! این مجوزهای شرعی که پشت سر همدیگر درست می‌کند، مجوز تقویت پرچم ظلم هست. پرچم تجاوز بر علیه مسلمین و طغیان بر علیه خدای متعال است. اگر دین مرتباً بشود وسیله تصحیح تبعیت از نظام باطل، نظام الحادی؛ یعنی توسعه کفر، اصل باشد به وسیله سردمداران استکباری کفر، و این هم قرار گرفتنش را در مسیر آنها اسلامیزه کند؛ این می‌شود اسلام آمریکایی! می‌شود اسلامی که مصحح ولایت و توسعه روی برگرداندن از خداست.

حالا، ما در آمریکا نیستیم، اینجا هستیم، بحمدالله در بلاد اسلامی. موضع‌گیری - مان در مقابل مطالب اگر موضع‌گیری‌ای شد که مرتباً راه شرعی درست کند برای تبعیت از ایجاد حوادثی که نظام کفر ایجاد می‌کند، [؟ ۴:۰۴] پس بنابراین، اگر بگویید خیر، «الضروراء تقدر بقدرها»؛ من محدود می‌کنم عنوان ثانوی را، سعی شدید می‌کنم که ایجاد حادثه به دست ولیّ اسلامی باشد، به نسبت هر سال توسعه می‌دهم تأثیر ولیّ اسلامی را در مقابل نظام طاغوت و استکبار جهانی. این معنای اینکه، ایجاد حادثه به صورت فعال، به نسبت؛ به دست ولیّ فقیه باشد، و این نسبت تأثیر هم افزایش پیدا کند. ان شاء الله تعالی نرخی را که برای توسعه این قائل هستید، مرتباً در خود موضوع توسعه رشد پیدا کند. نه فقط می‌گوییم نسبت تأثیر افزایش

کمی پیدا کرده یا کیفی بگوییم اصولاً موضع ما در موضعی قرار گرفته، که با سابق قابل مقایسه نیست. معنایش این است که، مؤثر در توسعه جهان باشید از نظر ارتباط بشر با همدیگر و با جهان، رفتارتان باشد. اینجا می‌گوییم که، احکام اولی دارد قرار می‌گیرد مصداقش، تحت عناوین اولی.

پس بنابراین، شما تصرفتان در مصداق است، نه در عناوین کلی، به عنوان کارشناس. مصداق را باید به گونه‌ای تغییر بدهید به نفع کلمه توحید. اگر توانستید مصداق را به نفع کلمه توحید تغییر بدهید، عنوانی که بر آن صادق هست، عنوان اولی هست. و اگر نتوانستید و به صورت انفعالی مرتباً شد، این می‌شود عنوان ثانوی. اصولاً مصادیق، تحت روابط، مشخص می‌شوند.

حالا می‌آییم بحث دیگری، مختصری را هم اضافه بکنیم. تا اینجا یک بحث‌هایی بود که قبلاً هم گفته بودیم، بعضی از قسمت‌هایش یک خرده توضیح داده شد که ربطش قاطی نشود، به ذهن کسی نیاید که این موضوعات مستنبطه، قاطی شد با تقسیم موضوعات چیز و نظیر آن.

حالا یک چیزی می‌خواهم عرض کنم که اصلاً، عدل، خوبی، شایسته و ناشایست، احکام ارزشی، ربطی دارند با احکام توصیفی؟ اگر ربط دارند، موضوعاتشان و عناوین کلی‌شان چطور می‌شود؟ این بحث دوم یک بحثی هست که طبیعتاً الآن مصطلح حوزه نیست.

گاهی است که می‌شود گفت که اشیاء، خودشان دارای خاصیت هستند، و دارای جایگاه هستند. هر موضوعی، هر شیئی، هر ذاتی، جایی دارد برای خودش در توصیف. اگر از جایش تغییرش بدهند، نظام احسن تغییر می‌کند. مثل یک تابلو را شما در نظر بگیرید، می‌گویید این تابلوی نقاشی، هر چیزش جای خودش قرار گرفته، برای اینکه این تابلو ربطی بین قطعاتش برقرار است، یا یک مقاله‌ای که هر کلمه‌ای جای خودش قرار گرفته. عرض می‌کنیم اگر اینها را از هم منقطع و بریده و

منفصل به صورت مطلق ببینید، کلمه "جا" را نمی‌توانید نسبت به آن بدهید. یک نحوه اضافه، ارتباط باید بینشان باشد، تا کلمه جا اولاً قابل ملاحظه بشود. ثانیاً باید عرض کنیم که، مجموعه یک نظام را که نگاه می‌کنید، به لحاظ سکون نمی‌شود نسبت خوبی و بدی، زشتی یا زیبایی به آن داد. شما می‌گویید زیبا هست؛ یعنی از مشاهده‌اش، مبتهج می‌شوید. یعنی اضافه و ربطش به شما، موجب پیدایش حالت جدید است. می‌گویید عدل است، هماهنگ است. بلافاصله می‌گوییم که، فرض عدل و ظلم، بدون ملاحظه حرکت، محال است. عدل، یعنی متناسب. متناسب با چیست که می‌گویید عدل؟ اگر ذوات موضوعات، اشیاء، مطلقاً منفصل از هم باشد، هیچ گونه نسبتی قابل اثبات برایش نیست. و اگر اضافه به هم شود و ربط داشته باشد، باید ربط مجموعه به امر دیگری باشد، تا بتوانید بگویید متناسب با عدل است یا غیر متناسب. خب، می‌گویید اضافه می‌کنیم، می‌گوییم برای درست کردن مثلاً فلان شیء متناسب است، عدل است. قسمت‌های مختلف این ضبط صوت، برای درست کردن این ضبط صوت، متناسب است. همین متناسب است. مثلاً هد این ضبط صوت با این ضبط صوت می‌خورد یا نمی‌خورد؟ متناسب است با دستگاهش یا خیر؟ یا آرمیچرش؟ یا با موتورش؟ و غیر ذلک؟ پس کلمه تناسب، مجموعه‌تان را با امر دیگری مورد ملاحظه قرار می‌دهد و جریانش می‌دهد. متناسب با تفضّل الهی هست یا خیر؟! از این حرف می‌خواهم چه عرض کنم؟ می‌خواهم بگویم معنی کمال را، با معنی وجود، یکی می‌گیرید، می‌گویید وجود مطلق، در او هیچ نقصی نیست، ناداری در او نیست، کمال مطلق هم هست. بعد می‌گویید تناسب به او، چه در مرحله ایجاد و چه در مرحله انجام، اثبات می‌کند خوبی یک نظام را.

چه گونه شما می‌گویید که این قدر - فرضاً عرض می‌کنم - این قدر آرد، این قدر شکر، این قدر روغن، یک کمّیات خاصی را می‌گویید متناسب است با درست کردن فلان ماده غذایی، کیک مثلاً درست می‌شود، یا سوهان درست می‌شود، یا فلان

فرضاً کلوچه درست می‌شود؛ این عیارها را می‌گویید متناسب است. بعد می‌گویید برای سیر به طرف حضرت حق، این اجزا با این نسبت‌ها ترکیب بشود، سازگار است، صالح است، متناسب است، پس حق است.

حرکت اگر مطلقاً بریده بشود، تناسب مطلقاً بریده بشود از موضوعات، لقب توصیفی ندارد به عنوان خوبی یا بدی. اگر دقیق‌تر دقت کنید که الآن وارد بحث نشویم، حتی توصیف خاصیت و حتی خصوصیت (نه خاصیت)، برای اینکه این مفهوم بالاتر، پایین‌تر [؟ ۴۹:۳۱] و تغایر به عبارت دیگر، این هم اگر بریدگی، مطلق شد، همین هم از بین می‌رود. بحث فلسفی‌اش من به دلیل اینکه خود خواهرها فرمودند که کمتر وارد بشویم، اشاره می‌کنم فقط می‌گذرم، در پاورقی مطلب. عرض می‌کنیم اگر از مشترک‌ها، مابه الاختلاف‌ها و مابه الاشتراک‌ها مطلقاً از همدیگر بریده بشود، قدرت اینکه بگویید مابه الاختلاف، دیگر پیدا نمی‌کنید. و اگر مابه الاختلاف‌ها مطلقاً حذف شد، نسبت دادن خصوصیت، ممتنع می‌شود. به عبارت دیگر بدون ارتباط و بدون مجموع، هیچ شیئی دارای خصوصیت نمی‌تواند باشد. خصوصیت یعنی ارتباطش به سایر اشیاء؛ به سایر چیزها. در مجموعه معین می‌شود، شیء. عبارت، مثال ساده‌اش را می‌زنم خدمتتان، شما آبی که بخواهید - فرض بکنید که - در هیچ شرایطی نباشد، خب؛ نداریم چنین آبی! یعنی چه؟! این لیوان آبی را که اینجا می‌بینید، اگر الآن، کمی نه زیاد، وضعیت ارتباطی‌اش با جاذبه زمین تغییر کند، می‌گویید حجمش عوض می‌شود. ببرمش کله کوه یک حجمی پیدا می‌کند، ببرمش سمت دریا یک حجم پیدا می‌کند، ببرمش در دمای بالای صد درجه، یک وضعیت پیدا می‌کند، ببرمش زیر صفر، یک وضعیت پیدا می‌کند، [اینکه نمی‌شود؟ ۵۱:۲۳] که! آب به عنوان یک ماهیت ما نداریم! شما می‌توانید تصویری بفرمایید انتزاعی از آب، آن وقت آن تصور شما تصویری باشد، حالا آن صورتان هم بریده نمی‌تواند باشد. بریده مطلق اتفاق ندارد، نمی‌شود بریده مطلق باشد. پیدایش یک

تصور، پیدایش یک حرکت است، و حرکت، بدون اختلاف پتانسیل محال است. به هر حال، برگردیم سراغ اصل مطلب. اگر گفتید - خوب عنایت بفرمایید! - اگر گفتید که من فرض می‌کنم که اشیاء، خصوصیت ذاتی داشته باشند. فرض می‌کنیم - ها! قید داردها! این گونه خیال می‌کنم. خیال می‌کنم خمر، بریده از همه شرایط، دارای خصوصیتی است، آدمی زاد هم بریده از همه شرایط، دارای خصوصیتی است. بعد، نسبت اینها دو تا را جمع می‌کنم با همدیگر، می‌گویم آشامیدن خمر به وسیله انسان، این درست نیست. می‌گویند چرا؟ می‌گویند برای اینکه سُکر پیدا می‌شود، یکی از مقومات حقیقت انسان که قدرت فهم هست، قدرت ناطقه بودن هست، از او سلب می‌شود. پس بنابراین، اقتضاء حرمت دارد، اقتضاء جعل حرمت دارد. یعنی به مصلحت است کسی که می‌خواهد انسان را ایجاد کند، برای اینکه انسان، کامل باقی بماند، بگوید لا تشرب الخمر. پس اقتضاء را با حفظ خصوصیت ذاتی و فرض خصوصیت ذاتی، و بریدنش از حرکت، قابل لحاظ قرار می‌دهد. و بعد، بر همین اساس این اقتضاء، می‌گوید احکام شرع، ناظر به ماهیت طبیعی اشیاء هست؛ بطبیعه الاولی. بعد، این یک درک است. که بنابراین، آیا این شیء برای این مکلف چه گونه است؟ می‌گویند که به طبیعت اولی چنین است، به طبیعت ثانوی چنان. اگر این آدم بیمار شد، بیمار بودن، وضع طبیعی انسان نیست. انسانی که بیمار است در شرایط اضطرار، هرچند این خمر مستش می‌کند، ولی جانش را حفظ می‌کند، عیبی ندارد، به او می‌گوییم جایز است. این بیان عنوان اولی و عنوان ثانوی در مبنای کسی که، عناوین را ناظر به یک ذوات ماهیات می‌بیند، به صورت طبیعی، و می‌گوید این عنوان بر این طبیعت است، بر این ماهیت است، و این ماهیت هم، نسبتش با آدم، این حکم دستوری را دارد.

قسمت دوم، فرض دوم، که بگوییم ذوات مستقل از هم، ممکن نیست. خدای متعال، مرکب خلق کرده. اصلاً اگر رابطه تأثیر و تأثر نباشد، رابطه حرکت نیست؛

هم حرکت مکانی داریم، هم حرکت زمانی داریم، و مکان بدون زمان، قابل تفسیر نیست؛ همان گونه که زمان بدون مکان، قابل تفسیر نیست. هر دو، دو حیث و دو بُعد یک چیز هستند؛ موضوعات، در حرکت زمانی و مکانی مشخص می‌شوند. اصلاً گفتن اینکه این جسم سخت است، این سست است، هر چیز حجم مخصوص به خودش را دارد، بیان مکان، بدون اینکه رابطه وجود داشته باشد، که حجم نمی‌تواند داشته باشد؛ حجم مخصوص! سختی، سستی، بزرگی، کوچکی، و، و، و الی آخر، از خصوصیات مکانی را که می‌شمرید؛ همه از خصوصیات است که در حرکت معین می‌شود. هیچ کدام از اینها نمی‌تواند بیرون از میدان جاذبه و میدان تأثیر و تأثر و حرکت، قابل مشاهده باشد. و اگر حرکت اصل است، تناسب به مقصد باید اصل باشد. دیگر نمی‌گوییم خمر برای ذات آدم بد است، چون مست می‌کند. می‌گوییم مست شدن، برای رشد، بد است، موضوع می‌شود "رشد". آن وقت می‌گوییم این مجموعه متناسب با رشد است، آن مجموعه متناسب با رشد نیست. [...] [شروع صوت ۲۶۷۸] می‌گوید آشامیدن خمر، متناسب با رشد نیست. یک تاکتیک‌هایی استثنایی، اضطراری، در مراحل رشد پیدا می‌شود، یک حوادثی پیدا می‌شود، که آنها گذرا هست، امتداد در کلّ مرحله نمی‌تواند داشته باشد، امتداد در مراحل نمی‌تواند داشته باشد، در یک مرحله نمی‌تواند داشته باشد، دیگر چه رسد به چند مرحله. آنها را به آنها می‌گوییم عنوان ثانوی. این عنوان ثانوی به لحاظ حرکت! که موضوعش، موضوع رشد است.

یک وقت یک قدم بالاتر می‌آید، می‌گویید عنوان ثانوی به لحاظ توسعه. می‌گویید اصلاً موضوعات و تعینشان، در توسعه مشخص می‌شوند، و تبدیل موضوعات، در توسعه انجام می‌گیرد، نه به مقصد رشد. این مرحله سوم می‌شود.

حالا بیاییم در فلسفه اخلاق. بینیم باید و نباید، بریده از هستی و ارزش هست یا خیر؟ هستی‌شناسی، توصیف، می‌تواند از بایست و شایست و باید و نباید مطلقاً بریده

باشد؟ اگر توسعه‌ای در هستی هست که مشخص می‌کند توصیف را، ضرورتاً همان توسعه است که مشخص می‌کند باید‌ها و نباید‌ها را. اگر بنابراین قسمت دقت بشود، اصولاً وضع با آن تعبیری هم که اول کردیم، فرق پیدا می‌کند؛ دیگر نمی‌گوییم مصداق‌شناسی به دست شما هست. می‌گوییم اجتهاد با زمان و مکان، و تصرف در زمان و مکان، رابطه دارد. البته اینکه باز فقه، فقه سؤال و جوابی باقی بماند، و عناوین کلی و استنباط از شرع محفوظ بماند، و این رشد در ادراک را هم وارد در نسبت-های حکمی بکنیم، این یک بحثی دارد که جداگانه ان شاء الله تعالی اگر [۳:۳۴]

فعلاً به صورت کلی، چیزی را که امروز عرض کردیم، یک بار دسته‌بندی موضوعات به صورت کلی‌ترین وضع بود، در یک نظام فکری، تا از تداخل پیش-گیری بشود. بعد، تقسیم کردیم موضوعاتی را که در باب احکام دستوری بود. پس از تقسیمش، مشخص کردیم در چه قسمتی‌اش کار کارشناسی انجام می‌گیرد. خود کار کارشناسی را هم آمدم دقت کردیم بینیم که کار کارشناسی، موضوعات را در شرایط تبدیل موضوع، یا در شرایط ایستا بودن نظام نگاه می‌کند، در شرایط انفعال نگاه می‌کند یا در شرایط فعال بودن. سپس معنای خود عنوان اولی و ثانوی را بر اساس فلسفه اخلاق به عرضتان رساندیم. فلسفه اخلاق را هم بر سه تا مبنا تعریف کردیم؛ مبنایی که همه اشیاء را ایستا می‌بیند و بریده بریده از هم می‌بیند؛ مبنایی که در حال حرکت می‌بیند و رشد؛ و مبنایی که در حال توسعه می‌بیند. این یک جمع-بندی و خلاصه بحث بود [که به عرضتان رسید: ۴:۴۰].

خانم مکنون: بله. ببخشید! فرمودید اصالت شیء را خیلی کامل توضیح دادید، همان‌طور که اصالت ربط را کمتر، اصالت تعلق را که خیلی خلاصه شد. حالا ما اینجا این مبحث آخری که موضوعات در توسعه مشخص بشوند، این را خیلی خلاصه فرمودید، یعنی حداقل مجزا هم فرمودید که این یک مدل هست و آن اصالت ربط، هر کدام نسبت به قبلی پیشرفته‌تر است، و اگر یک کمی بیشتر روی

این، توضیح بیشتری بفرمایید فعلاً حالا ...

استاد حسینی: البته اصالت شیء را به نظرم می‌آید که با ارتکازات عمومی نزدیک است، دیگر خواندن یک مطالبی و [۰۵:۵۰ ؟] اینها را نمی‌خواهد...
خانم مکنون: آن را بیشتر...

استاد حسینی: آن را توضیح بیشتر دادم. به نظر می‌آید که آن را منتقل بشوند.
خانم مکنون: بله.

استاد حسینی: مرحله دوم را کمتر احتمال دادم، ولیکن چون کار کارشناسی، کار خواهرها به هر حال تحصیلات دانشگاهی هم را دارند، دیگر چون، ولذا متن دومی را هم ممکن است تا حدودی مسلط بشوند. سومی را به اجمال گذراندم؛ برای اینکه خود خواهرها فرموده بودند از مباحث فلسفی پرهیز بشود دیگر! ما هر جایش می‌خورد به آن مطالبی که چیز باشد، از آن کم می‌گذاریم، - به حضورتان که عرض کنم - در عین حال، بعداً شاید مسلط بیشتر بشوید، حالا اگر باز لازم باشد که بحث توسعه را عرض کنیم، عرض می‌کنیم. - به حضورتان که عرض کنم که - تقریباً گمان کنم دو سه بار هم به لحاظ موضوع‌های مختلف وارد بحث توسعه شدیم، همین که خواستیم توضیح بدهیم مبانی فلسفی، که به یک نحوی، [۶:۷ ؟]

خانم مکنون: در مقایسه که می‌فرمایید الآن، خیلی به نظرم می‌آید که بهتر فهمیده شد. ای کاش این مثلاً یک مصداقی را مثال بزنید در همان، الآن در مدل کار حوزه، الآن بر اساس اصالت شیء هست، کار دانشگاه‌ها بر آن اساس است. گفتم اگر ...

استاد حسینی: ببینید! کار، کار دانشگاه که محققاً مجموعه‌نگری‌اش هم بازگشت به اصالت شیء می‌کند، و این خودش یک اشاره کوچکی بکنم خدمتتان، اصولاً معنا ندارد مطلب باطل بر اساس توسعه الهی پیدا بشود. ولی مجموعه‌نگری، دانشگاه مدعی‌اش هست، کار را هم به نسبت، مجموعه می‌بیند - به نسبت عرض کردم - و لکن در حدود اولیه‌اش که دقت بفرمایید، می‌بینید بازگشت می‌کند به

اصالت شیء، حتی در منطق دیالکتیک هم همین طور است، و نسبت هم همین طور است. یعنی این دو تا، دیالکتیک از نظر فلسفه و نسبت از نظر محاسبه، که ظاهرش این است که دیگر در اینجا رسیده‌اند به مجموعه و اینها؛ خیر، این گونه نیست. سرش این است که شما، وقتی در تعریف خودِ ضدّ بیابید سؤال بکنید و مابه الاختلاف، و نفس اختلاف در دیالکتیک، و در نفس حرکت اگر سؤال در نسبت بشود، بازگشت می‌کنند به پیش فرض‌هایی که به اصالت شیء آنها معتقد هستند؛ عبارتۀ آخری، در روبناها، توجهی شده، نه اینکه توجه نشده، نسبت تأثیری را مشاهده کرده‌اند، زیرمجموعه را ملاحظه کرده‌اند، ولی در زیر بناها در اعماق ارتکازات فرهنگی‌شان که رجوع بکنید، باز به اصالت شیء می‌رسید. شما جز بر مبنای نظام ولایت که بر پایه تعلق به -جلّت عظمته- هست و پرستش خدای متعال اصل قرار می‌گیرد، محال است بتوانید ملاحظه کنید که خصوصیت موضوعات، تا آخر، بازگشت به اصالت شیء نکند، و در آن نسبت اصل باشد. نسبت اگر بنا شد اصل باشد، منتهی الیه‌اش باید پرستش اصل باشد. و پرستش نمی‌تواند کشش، فعلی باشد؛ عشق، فعلی باشد، و معشوق، تخیلی باشد. اگر بنا شد معشوق، فعلی باشد، معنایش این است که پرستش اصل باشد. اگر پرستش اصل نبود، در هر جا، خیلی راحت می‌شود در آخر حد اولیه که برسیم، در آخر کار در محاسبه‌اش نشان بدهیم که اصالت شیء دارد حرف می‌زند، و نمی‌تواند ربط بین اشیاء را با همدیگر ببیند این ...

خانم مکنون: این اصالت تعلق، روشی هست برای شناختن روش‌های دیگر؟ یا خودش هم یک ...

استاد حسینی: خب، باید اول شما برای هر روشی، باید یک استدلالی داشته باشید، نسبت به اصول آن روش. یعنی -فرض کنیم، من باب مثل عرض می‌کنم - در منطق صوری، منطق ارسطویی هستید، شما رسالۀ تصور و تصدیق را اگر رجوع به آن بکنید که بخواهید هویت تصدیق و تصور را بررسی بکنید، و حقیقتشان را

بخواهید کاوش کنید؛ به عبارت دیگر، وقتی می‌گویید اجتماع نقیضین، ممتنع است؛ گاهی است آدم خیلی با یک مثالی، راحت قانع می‌شود، رد می‌شود؛ می‌رود. گاهی می‌گویید خب، این نقیض یعنی چه؟ می‌گوییم یعنی «بود، نبود» می‌گویید «بود» یعنی چه؟ می‌گوییم «بود»، تعریف‌بردار نیست، واسطه در اثبات، همه قضایا هست. دیگر خودش نمی‌شود موضوع تعریف قرار بگیرد. می‌گوییم پس بنابراین، فلسفه‌ای که بحث می‌کند که در هستی، ماهیت اصل است یا وجود، آن چه کار: [۴۰:۱۰]؟ می‌گوییم آن می‌آید در خصوصیات و لوازم هستی بحث می‌کند. می‌گویند خب حالا، به صورت یک قضیه حملیه نمی‌شود همه فلسفه را حمل کرد به عنوان تعریف وجود؟ می‌گوییم چرا. ادراک این آقا از وجود این است که در آن ماهیت اصل است، ادراک این آقا از وجود این است که فرضاً ماهیت اصل نیست، خود وجود اصل هست نسبت به ماهیت.

خب، شما وقتی که دقت کردید که، می‌شود درباره وجود هم صحبت کرد، بعد، درباره عدم هم می‌شود صحبت کرد، بعد، نسبت بینشان را هم می‌شود صحبت کرد. دیگر از آن مسئله بدیهی بودن خارج می‌شود. خب حالا آن وقت صحبت کردیم، گفتیم که مثلاً، حالا یک سؤال کوچک بکنیم، آخر جلسه است، خارج از بحث است. گفتیم آقایان منطقین، علماء منطق، - همان اصولیین را عرض می‌کنم، [۴:۱۱] - در بعضی از قضایای نظری منطق، اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظرها، آیا نقص از قیاس شکل اول است؟ چون در آنجا ماده و صورت متحد است ها! مثل فلسفه نیست که بگویید ماده‌اش را اینها از این ماده شروع کردند، آنها از آن ماده. در منطق، اگر ماده و صورت متحد نباشد، منطق نمی‌شود اصلاً! منطق، خصوصیتش این است که ماده و صورتش متحد باشد. ماده اولیه منطق، خود هستی است. صورتش هم، با همین هستی، نسبت‌های این هستی را دارد بررسی می‌کند. حالا اختلاف علماء، دیگر نمی‌تواند براساس اختلاف ماده باشد؛ علماء منطق. ممکن است

بگویند آقا اشتباه در تطبیق کردند. می‌گوییم اگر علماء فنّ، اشتباه در تطبیق بکنند، در خود نفس منطق، این معنایش این است که بدیهی و انتاج بودن شکل اول، مخدوش بشود! نتوانسته نتیجه را معرفی کند.

به هر حال، شما یک مقدار که استدلال می‌کنید در روش و روش را می‌برید روی پایه‌های اولیه، می‌گویید پس برای هر منطقی، پایه‌ها و اصولی هست که آنها با استدلال، با تأمل، با ملاحظه عقلانی ثابت می‌شود. حالا اگر اصالت تعلق را هم، شما در رتبه منطقی‌اش، می‌گویید فلسفه آن اصول را دارم بررسی می‌کنم. فلسفه اصول را بررسی کردن، نتیجه‌اش این می‌شود که یک اصولی به دست بیاورید، با آن اصول، روش درست بشود؛ البته روش، فقط مخصوص مفاهیم ذهنی، خیر؛ اصول روش‌سازی، یا به دست آوردن روش؛ چه در امور نظری چه در امور حسی که متد علوم باشد، روش علوم باشد؛ چه در امور استنباطی که علم اصول باشد، باید بتواند روش هماهنگ را بدهد. به عبارت دیگر، ناهماهنگی نظام اطلاعات، امری هست که مورد پذیرش نیست؛ یعنی اینکه شما بگویید که عارف یک حرفی بزند، فقیه یک حرفی بزند، متخصص هم یک حرفی! این، در جامعه تشّت ایجاد می‌شود. شما ملاحظه بفرمایید در سابق چنین بود قبل از اینکه نظام اسلامی، حکومت اسلامی پیدا بشود. عارف می‌آمد می‌گفت و القائلین، می‌گفت باید قائل بود به وحدت وجود، و می‌گفت شأن و ذی شأن، می‌گفت همه عالم شأن او هست، و معنی عین الربطی دارد، ولیکن فقیه می‌گفت اگر کسی قائل به وحدت وجود باشد، نجس است! کارشناس هم کار خودش را می‌کرد در حسّ! این تشّت و اختلافی که بر اساس اختلاف روش و اختلاف موضوعات و اینکه طبقه‌بندی نشود موضوعات، هماهنگ نشود، پیدا می‌شود، این با یک نظام اجتماعی که نیازمند به یک نظام فکری هست، طبیعتاً نیست؛ یعنی رفتار قلبی، رفتار ذهنی، رفتار حسی، اگر به صورت یک مجموعه سازگار با هم و هماهنگ در نیابند، طبیعتاً نتیجه عینی اجتماعی‌اش تشّت می‌شود. ما

به ذهنمان می‌آید که، وقتی که یک عده از آقایان علما می‌گفتند که جبهه رفتن، فرضاً حرام است. یک عده دیگر هم که دیگر اصل تأسیس حکومت را حرام می‌دانستند! این تا یک حدودی‌اش را می‌شود نسبت داد به غرض؛ گفت اینها مغرض هستند. یک حدودی‌اش را هم مجبور هستید شما نسبت بدهید به اینکه اینها قدرت درکشان پایین است. خب، این را هم ما قبول داریم. یک قسمتش هم می‌آید سر اینکه ابزار محاسبه‌شان غلط است دیگر! این نکته‌ای را که عرض می‌کنم در آخر بحث، این را دقت بفرمایید شما. شما محال ممکن است که بگویید بدترین مسلم از شیعیان، این بهتر از کیسینجر یهودی مائویی کافر نیست از نظر تهذیب؛ چون اسلام و شیعه پرورش می‌دهد دیگر! از «یخرجکم من الظلمات الی النور»، حالا چرا آنها می‌توانند پهلوی هم بنشینند و زندگی مجموعه‌ای داشته باشند در عالم سیاست؟ در مقیاس بین الملل؟ در سطح جهانی؟! چرا می‌توانند باهم بنشینند و صحبت از منفعت مشترک بکنند؟ و در سازمان ملل بیایند یک دستگاه توطئه استکبار درست کنند علیه مستضعفین عالم؟ و لکن دو تا متدین برای دو تا محلّ و دو تا مسجد، و گاهی برای در یک محل، در دو تا مسجدی که همسایه هستند، این در باطن خودش به او لعن می‌کند، او هم کذلک! این برای چیست؟ این، شما در یک مرحله روحی می‌گویید توسعه نیافتگی. می‌گویید شرح صدر للاسلام و شرح صدر للكفر، هر دو در قرآن نام برده شده. آن کفار که می‌بینید شرح صدر للكفر دارند، نه اینکه مهذب‌تر هستند! می‌توانند با هم بنشینند، می‌توانند [ببرند: ۱۵:۱۸]. بعد من می‌گویم که، هم شرح صدر درست است، و هم اینکه توسعه ذهنی هم ندارند. این دو نفری که با همدیگر حاضر نیستند بنشینند و با هم صحبت کنند، توسعه ذهنی هم ندارند، توسعه عملی هم نمی‌توانند داشته باشند؛ یعنی هماهنگ نمی‌توانند در عمل عینی عمل کنند. آن بنده خدا به او می‌گفتند در جبهه شهید شده، آوردنش، در جبهه شهید شده! مقابل با کفر! می‌گفت، یواشکی به پدر و مادرش که مقلد آن بودند می‌گفت که

سعی کنید یک گونه‌ای بشود، غسلش بدهید. به شهید راه اسلام؟! خب، این متحجّرینی را که امام داد می‌زد از آنها، این تحجّر فقط تحجّر روحی هست؟ یا هم تحجّر روحی هست، هم ذهنی هست، هم عینی؟! که وسیله سوء استفاده کفار علیه اسلام در هر سه مرحله می‌تواند بشود.

پس بنابراین، یک وقتی است که شما می‌گویید که در حوزه باید روی یک مطالبی دقت بشود، تجدید نظر بشود، ما می‌گوییم این حرف درستی است. ولی یک وقت می‌گویید که در دانشگاهش [از نظام باید: ۱۹:۵۰] تجدید نظر شود، تجدید نظر اساسی! اینجا آن اندازه تجدید نظر نمی‌کند؛ یعنی موادی را که رویش حوزه کار می‌کند و کار کرده، دسته‌بندی‌های خاصی را که انجام گرفته، خیلی‌هایش، خیلی زیاد نیست. به دلیل نزدیک شدن باور، صحیح است. الا اینکه نحوه برخورد به موضوعات، شناختن جایگاه هر موضوع؛ یعنی طبقه‌بندی موضوعات نسبت به هم؛ خیر، آن را واگذار کرده.

و به هر حال، یک فلسفه‌ای شما می‌خواهید که بتواند هماهنگ کند حرکت تمایلات اجتماعی یا حرکت‌های روحی، و حرکت‌های ذهنی یا قابلیت‌های اجتماعی را، و حرکت‌های عینی یا فاعلیت‌های تصرفی را. اگر هماهنگ نباشد، تشتت می‌شود، و در جامعه این معنایش این است که ولایت کفر بر مسلمین واقع می‌شود.

اگر سؤال دیگری باشد، در خدمتتان هستم.

س: خیر، خیلی متشکر هستیم.

استاد حسینی: و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۱۴
کد جلسه: ۱۷۰۱	تاریخ جلسه: ۷۰/۰۳/۲۷
کد صوت: ۲۶۷۹	مدت جلسه: ۵۶ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۴۳۲۹

شناسنامه تدوین

پیاوده:	خانم م. عسکری
تایپ:	خانم ف. فداکار
تطبیق:	خانم ر. کشتکاران
تصحیح (۱):	خانم ف. فداکار
ارزیابی:	خانم م. عسکری
تصحیح (۲):	خانم ف. فداکار
کنترل نهایی (۱):	خانم ع. کشتکاران
کنترل نهایی (۲):	خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۳):	خانم ف. فداکار
بازخوانی سند اولیه:	خانم ل. کاظم‌دینان
تصحیح (۴):	حسن ناصری
مقابله:	خانم ز. کریمی
تصحیح (۵):	حسن ناصری
صفحه‌آرایی:	حسن ناصری

جلسه چهاردهم

استاد حسینی: ... موجب یک چنین چیزی می شود،

س: بله.

استاد حسینی: اگر یک قدری دقیق تر برخورد بکنند، این گونه صحبت نمی کنند. علت ساده برخورد کردن هم عجله است؛ آدم حوصله کار طولانی را ندارد! حوصله بررسی عمیق را ندارد! - به اصطلاح - هر کسی به دیگری که می رسد، می گوید «إذهب أنت و ربك ققاتاً انا ههنا قاعدون»^۱ کارشناس ها نسبت به آقایان حوزه می رسند؛ می گویند آقا شما بروید درست بکنید، ما در خدمتتان هستیم! آن آقایان می گویند خب، این قسمتش هم کارشناس ها درست بکنند، ما هر جایش مخالف شرع بود، می گوییم! هر کدامش خیر، مثل مثلاً گاهی هست که یک مجالسی باشد که می خواهند وارد بشوند؛ شما تعارف می کنید که نه آقا شما بفرمایید جلو! نه شما بفرمایید جلو! من معذرت می خواهم مثال هایی را که می زنم، بلا نسبت

۱. آیه ۲۴ سوره مائده.

آقایان و خواهر محترمی که این سؤال را کردند، - به حضورتان که عرض کنم که - این آقایان شبیه، - کسانی که ناخودآگاه مبتلای به این مطلب می شوند - شبیه کار یهود را می کنند بر حضرت موسی. حضرت دستور جنگ و جهاد پیدا کرد برای گرفتن مصر، یهودی ها گفتند ما همین جا می نشینیم، در و خدایت برو جنگ بکنی، فتح که کردی، بعد بیا دنبال ما، ما می آییم آنجا! حالا آقای خمینی داد می زد، می گفت که انقلاب فرهنگی بکنید در علوم انسانی، که قاعداً دیگر شکی درش نیست، حالا ما که صحبت از علوم تجربی می کنیم! این خواهر محترم می گوید که؛ سؤالش این است که در علوم انسانی هم واگذار کنید! حالا من یک سؤالی دارم.

س ۱: ببخشید لطف کنید کمی بلندتر.

استاد حسینی: بله، یک سؤال دیگری را مطرح می کنم، شما این سؤال را دقت کنید و برای این خواهر گرامی که سؤال را خواندند طرح کنید.

س ۱: اگر اجازه بدهید ما مطلبمان را خودمان بگوییم، بعداً سؤالتان را بفرمایید! البته من دیر رسیدم، از ابتدای بحث نبودم،

استاد حسینی: بفرمایید.

س ۱: چون اگر از ابتدا باشد آدم، ولی جزوه هایتان را تقریباً تا حدود جلد ۸ و ۹ دنبال کردم. رشته ام هم جامعه شناسی است، با کار طولانی هم مخالف نیستم، اتفاقاً موافق هم هستم و،

استاد حسینی: خیلی خوب.

س ۱: حاضر هستم ترم هم نشانتان می دهم، با این که در دانشگاه خیلی اذیت شد، ولی من همین کار را انجام دادم؛ یعنی معتقد بودم که باید ما دنبال شاخص ها و معیارهایی باشیم که برخاسته از فرهنگ خودمان است. من ترم بود: مدل اجتماعی نقش و پایگاه زن، بر اساس دیدگاه حضرت امام، که در این ترم، من سعی کردم نشان بدهم که شاخص ها و معیارهایی که برخاسته از فرهنگ غرب هست، اولاً ممکن

جلسه چهاردهم ۷

است نتواند، در طرح مسئله این گونه بود، اولاً ممکن است نتواند تعیین کننده این نقش و پایگاه باشد، ثانیاً اگر شاخص‌هایی مشابه باشد، ممکن است هدف‌های یکسانی را تعقیب نکند. این را هم ثابت کردم، با چارچوبی که از حرف‌های امام در آوردم، ثابت کردم. حالا اگر شما هم خواستید و من همان طور که اشاره شد، خدمتان می‌دهم ببینید، با این کار هم مخالف نیستیم، اتفاقاً من سؤالم بر همین اساس بود، من جزوه‌های شما را که می‌خواندم به این مسئله رسیدم، این را قبول دارم که ما به هر حال معیارها، شاخص‌ها، مدل و زیربنای ما متفاوت است، اما این چیز از این نمی‌شود که ما، مثلاً من جزوه شما را که خواندم، ذکر کرده بودید که مثلاً اعتماد به نفس را من احساس کردم که نقطه مقابل اتکا به خدا هست! آن وقت من آن روز خدمت خواهرها گفتم در صحبت‌های امام، اتفاقاً یک قسمت از وصیت نامه امام فرمودند که [...] امام فرمودند که اتکال به خدا داشته باشید، اتکا به نفس داشته باشید، چه کار کنید، شما هم می‌توانید در این زمینه‌ها پیشرفت کنید. این، من آن روز صحبت‌م این بود که ما این که اینجا در این جزوه آمده، اتکا به نفس، که اعتماد به نفس، این که انسانی می‌تواند بایستد، یعنی قدرت انجام دادن کاری را داشته باشد، این که بایستد در میدان، همین که شما می‌گویید ما باید کار کنیم، یعنی اتکا به نفس می‌خواهد. یعنی اگر قرار است ما مبنای علوم انسانی را انقلاب فرهنگی کنیم، اتکا به نفس می‌خواهد! این، نقطه مقابل اتکا به خدا نمی‌تواند باشد! اگر بخواهیم اثبات کنیم، من هم حرف‌م این بود، باید صحبت‌هایی که از روان‌شناس‌ها هست، بیاوریم، حرف‌های علمای خودمان را در اخلاق بیاوریم، اینجا بررسی کنیم، همین گونه جزوه را آدم بخواند، مثل این می‌ماند که ما امروز می‌خواهیم در کلیه علوم، حالا است

خانم مکنون: ما در بررسی هایمان این کار را نکردیم،

استاد حسینی: حالا اجازه بفرمایید! اشکالشان را طرح بفرمایند.

س ۱: در کلیه علوم همین طور است، البته علوم تجربی کمتر مسئله دارد، علوم انسانی بیشتر مسئله دارد، ولی در علوم تجربی، روان شناسی ...

استاد حسینی: شما که رشته تان جامعه شناسی است، از رشته خودتان آغاز بکنید. یک وقتی من با یک نفر جامعه شناس بحث می کردم، گفتم که شما، او به من سؤال کرد که شما متصلب در دینتان هستید؟ یعنی متأثر هستید در دینتان؟ گفتم بله! گفت این علمی نیست. گفتم چرا؟ گفت طبق صورتی که ما داریم، پنج هزار دین در دنیا ادعای حقانیت دارند، شما این پنج هزار تا را با فلسفه شان و دلایلشان دیدید و اعتقاد پیدا کردید که دین آنها باطل است و این دین را انتخاب کردید؟! شما اگر باشید چه جواب می دهید؟!

س ۱: لزومی ندارد!

استاد حسینی: چرا لزومی ندارد؟

س ۱: اصلاً آدم در همه زمان ها حضور داشته باشد؟!

استاد حسینی: خیر! می گوید دین الآن اگر حق بوده، یا الآن خبری از آن نیست جز این کتاب! جز این نوشته! و دین شما حق نباشد، آن حقانیتش بیشتر باشد، شما چرا نروید دنبال آن؟! شما چه گونه برخورد می کنید؟

س ۱: دست کم تا زمانی که حالا،

استاد حسینی: یعنی حالا با تردیدی که زدم؟! [با خنده]

س ۱: خیر، با تردید نیست! ولی این گونه نیست که،

استاد حسینی: این را با یک تعصب خاصی که غیر علمی است، می زنم.

س ۱: تعصب فرق می کند البته حاج آقا! یک وقت هست که تعصب، یک وقت هست تعصب این هست که آدم، این هست که به هیچ حرف هیچ کس گوش نمی کند و این هست، این فرق می کند، یک وقت هست که آن چیزی که پذیرفته، رویش استدلال دارد، ایستاده، این را خود آن جامعه شناس هم دارد.

جلسه چهاردهم ۹

استاد حسینی: ما یک گونه دیگر برخورد کردیم! ما گفتیم که ما اول می‌گوییم که این ادیانی که می‌گویید، چقدرش الهی است، چقدرش الهی نیست؟ در برهان عقلی، غیر الهی‌ها را یک دست کنار می‌زنیم.
س: بله.

استاد حسینی: دیگر به شکل‌های مختلفش نمی‌پردازیم، یکی گفته بت را شکل قورباغه درست کنید، یکی گفته شکل خرس درست کن! من دنبال آن که نمی‌روم! اول کار می‌گوییم که بت پرستی باطل است و استدلالاً همه آنها رد می‌شود! یکی می‌گوید آتش را می‌شود پرستید، می‌شود آب را پرستید، یکی می‌گوید فلان، من اول کار می‌آیم با یک برهان همه آنها را کنار می‌گذارم. بعد وارد می‌شوم ...
س: از مبنا.

استاد حسینی: از مبنا، بله. احسنت! حالا سؤال من این است که آیا روان‌شناسی جدید و جامعه‌شناسی جدید، به عنوان علم، وقتی طرح می‌شوند که صحبت از قوانین مادی قابل کنترل کنند؟! یا این که دنبال قانون مادی و کنترل نیستند؟ و تعریفی را که از امور روحی و عاطفی می‌دهند، نهایتاً تعریفی است که بتوان آنها را کنترل کرد و در کارآیی‌های عینی به کار گرفت یا خیر؟ یعنی آنها کاری هم با عالم برزخ و قیامت دارند؟!

س ۱: خیر! اصلاً ریشه‌اش برای آنجا هست، فرق می‌کند! که ...

استاد حسینی: بله. احسنت! یعنی اصل مطلب این است که برای زندگی بهتر مادی درست شده هستند، درست است؟ حالا اگر از حضرت عالی سؤال کنم که تعریفی را که از ایمان می‌دهد روان‌شناسی، تعریفی مادی است یا تعریفی الهی، شما چه کار می‌کنید؟!

س ۱: من حرفی، من چیزی ندارم!

استاد حسینی: حالا اگر این را قبول بفرمایید، آن وقت سؤال می‌کنم که تعریفی

که از اوصاف و حساسیت‌های حسنه و رذيله ما می‌دهیم، اگر در دو سمت‌گیری هست و با دو مبنا هست، می‌تواند اشتراک داشته باشد اصلاً؟! یا این که می‌شود اشتراک لفظی داشته باشد؟! عیبی ندارد که آقای خمینی! در اشتراک لفظی کلمه اعتماد به نفس را به کار برده.

س ۱: خیر! این باید ثابت بشود واقعاً، اشتراک لفظی، ...

استاد حسینی: حالا سؤال دارم؛ ببینید ...

س ۱: حاج آقا من یک چیزی را من خدمتتان بگویم ...

استاد حسینی: سؤال من همین است ها! که آیا اگر من گفتم «بحول الله و قوته اقوم و أقعد»، من بلند می‌شوم و می‌نشینم، ولی بحول الله و قوته! اگر گفتم که با یاری او کاری را انجام می‌دهم؛ «و لا تقولن لشيء اني فاعلٌ غداً» نسبت به هیچ چیز پیغمبر نگفت من می‌کنم فردا! الا این که می‌گوید ان شاء الله! این همان «بحول الله و قوته» است! من انجام می‌دهم؛ «أنا اقوم و أقعد»، می‌بینید که متکلم وحده آورده اقوم؛ من بلند می‌شوم، أقعد؛ من می‌نشینم، ولی قبلش چه چیزی هست؟! «بحول الله و قوته»، «ایاک نعبد و ایاک نستعین»؛ من می‌پرستم! ولی با یاری تو.

س ۱: بله.

استاد حسینی: ملاحظه فرمودید؟ اگر بنا شد که اعتماد به نفس را که با مراقبه بسازد، با محاسبه بسازد، با مؤثر شناختن غیر خدا نسازد، از فرمایشات امام که حضرت عالی ملاحظه فرمودید راجع به اعتماد به نفس، دیدید آنجایی را هم که می‌فرمایند: «فرزندم هیچ چیز را در عالم مؤثر ندان - استثنا زده‌اند - الا خدا». خدا و خدا!

س ۱: بله.

اسمی گویند هیچ چیز را غیر از خدا مؤثر ندان!

س ۱: این قسمتش را مسلماً نفی نمی‌کنم، اما این چیز نیستش که،
استاد حسینی: ببینید آیا آن چیزی را که بر مبنای اصالت قوانین ماده و
کارآیی‌اش در امور مادی بیان می‌شود، یعنی هم مبنا، هم نتیجه،
س: بله.

استاد حسینی: هر دو مادی هست، می‌تواند تعاریفی داشته باشد مشترک؟!
س ۱: اگر اجازه بدهید من یک سؤال را، شما جواب من را بدهید؛ [۱۱:۲۵]
استاد حسینی: ولی مطلب را ببینید که در مبنا چه گونه است، مبنای تعاریف،
س ۱: من دقیقاً عنایت به این مسئله شما دارم، ولی کنارش مسایل دیگر ...
استاد حسینی: یعنی کلاً آیا آنچه را که درباره علم گفته می‌شود، تعاریف هست
یا نیست؟ اگر تعاریف است، تعاریف کاربردی است یا خیر؟ تعاریف کاربردی بر
یک مبنا و در یک جهت خاص است یا خیر؟ این سؤالات را با تأمل به آن پردازید،
بسیار بسیار خوب است. و صلی الله علی محمد و آل محمد [۱۱:۵۰]
[۲۶۷۹-۲۹:۲۵]

استاد حسینی: ... در هر سطح ممکنه که می‌شود، تجزیه کرد. مثلاً ۲۰ مرحله
اگر می‌گذرانند این مداد تا درست بشود، قابل تفکیک از هم هست، بشود ۲۰ جا؛ ۲۰
مرکز علی حده، ظرفیتش هم اگر ۲۰ بار (ظرفیت تولید)، اگر ۲۰ بار قابل کوچک
تر شدن هست، کوچک ترش کنید. تکنیکش را هم اگر از اتوماتیک هست،
کوچک کنیم تا می‌توانید. این غیر از مسئله‌ای هست که صنایع کوچک را، در خود
نظام استکباری، به جای صنایع بزرگ توصیه می‌کنند! این را در پاورقی یک شرح
کوچکی بنویسید. یک کتابی نوشته اند؛ کوچک زیبا [۳۲:۳۰] این خیلی آن را
نخورند، او نمی‌گوید سطح تکنیک را کوچک کنید، او می‌گوید صرفاً ظرفیت را
کوچک کنید. شرکت‌های با طرح شدن وسیله؛ شرکت‌های تولید که مدیریت بر
چرخش اعتبارات و مدیریت بر تولید تکنولوژی را اصل قرار داده، نه مدیریت

سیاسی را، مدیریت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» را اصل قرار داده در مدیریت استکباری، و طرح کرده خیلی خب، حالا عوض یک کارخانه نساجی بزرگ، یک ماشین نساجی پارچه بافی کوچک درست کنید، که در هر منزلی یک دانه‌اش باشد، ولیکن صنعتش، کنترلش، کامپیوتری باشد. به هیچ وجه تکنیکش در آنجا قابل تولید نباشد، و بالاتر از این، مراکز فرهنگی که مشکلات این صنعت و اداره را - درست می‌کنند، حل می‌کنند، آنها در اختیار ما باشند. خب، البته ابتدایاً به ذهن می‌آید خیلی خب است، این ماشین کار می‌کند، هر وقت هم نخش هم پاره شد، خودش گره می‌زند، دوباره ادامه می‌دهد، خودکار، تمام اتوماتیک، اتوماسیون یک دست. با دستگاه‌های کامپیوتری هم کنترل می‌کند. میزان دقتش هم خوب است. این دیگر معنای تمرکزی هم نمی‌دهد، اختیارات هم به نفع مرکزیت قدرت تحرک بیشتری را دارد؛ یعنی خوب تر می‌تواند تحرک داشته باشد، اختیارات جزیی واگذار به خودمان می‌شود؛ ولی در اختیارات بسیار کلی، در سطح بالا؛ یعنی خرید این ماشین، و یک کم بالاتر، مراکزی که تولید می‌کنند توسعه این تکنیک‌ها را؛ یعنی فنّ ساختن ماشین را دارند مرتباً جلو می‌برند؛ آن مراکز و مراکز سیاسی‌اش و مراکز اقتصادی‌اش که جریان اعتبارات را دارد، دیگر آنها دست ما باشد کافی است! این کوچکی را که من عرض می‌کنم، خرد کردن، با آن کوچک فرق دارد. این عرض کردم که تکنولوژی‌اش را هم خرد کردیم، در چه سطحی خرد کردیم؟ در حدّی که قابلیت‌های موجود انسانی جامعه شما، قدرت استقلال در موضع‌گیری نسبت به تولیدش را داشته باشند، حداقل به صورت نسبی؛ در سطح اول! می‌گویید یعنی چه؟ می‌گویم یعنی اگر همه مردم کشور کارگر فنی نیستند، ولی تولید کارگر فنی در کشور آن قدرها مشکل نیست در سطح اول. می‌گویید سطح اول یعنی چه؟ می‌گویم کالای مصرفی! می‌گویید سطح دوم یعنی چه؟ می‌گویم کالای واسطه‌ای! می‌گویید سطح سوم یعنی چه؟ می‌گویم ابزار آزمایشگاهی! خب، ریخته‌گری‌های شما

می‌توانند قطعه به روز بسازند، تراشکاری‌های شما هم می‌توانند تراشکاری کنند. بنابراین، شما قدرت تولید ابزار مکانیکی را دارید. اگر کارخانه تولید کالاهای مصرفی را، از سطح اتوماتیک تنزل بدهید به سطح مکانیک، و ظرفیت را هم از بزرگ به کوچک، و مراحل تولید را هم تقطیع کنید، کارگاه‌های شما قدرت ساخت ماشین‌های تولید شما را خواهند داشت. این ابزارسازی در یک سطح نازلی در داخل انجام می‌گیرد. حالا انجام شد؛ جای کارخانه سه هزار تن سیمان، شد یک کارخانه - فرضاً - صد تن سیمان که مثل کوره‌های آجرپزی شما، بتواند کار کند. مراحل تولید سیمان را هم قطعه قطعه کردید، یک جا سنگ کوبیدند و آسیا کردند علی حده. سنگ‌های آسیا شده را فروختند با یک نرخ، بردند به یک کارگاه دیگری، آن کارگاه هم ترکیب کرد با سایر مواد لازم و خاک‌های مخصوص، به هر حال مواد دیگر را به آن اضافه کرده و بعدش مخلوطشان کرد، مخلوطش را می‌فروشد. جای سوئی هم این مخلوط را می‌پزد و تبدیل می‌کند به یک سنگواره‌های خاص سیمانی. آن سنگواره‌های خاص سیمانی را هم می‌فروشند به جای مثلاً چهارم؛ آنجا دوباره آسیا می‌کند و می‌کند پودر سیمان، تحویل می‌دهد. آن وقت چه خاصیتی دارد؟ می‌گوییم خب، یک خاصیت ابتدایی ابتدایی‌اش این است که می‌گویید، این مدیریتش را و سرمایه‌گذاری‌اش را خرد کرده اید به دست مردم دادید. می‌گویید این خیلی کارخانه‌اش گران درمی‌آید، محصولش خیلی گران درمی‌آید! می‌گوییم خیر، اگر توجه داشته باشید که نیازمند به ارز خارجی نیست دیگر! حداقل [مثل: ۴۴:۳۷] نیاز ارزی‌اش، معنی گرانی را باید برایش یک معنی دیگری بکنید. معنی گرانی را عوض بکنید، بگویید اختیار مصرف را که آن وقت می‌خواستیم فیزیکی تقسیم کنیم، حق مصرف را در یک کارخانه متمرکز، حالا متناسب با روابط انسانی خاصی، ماشین‌ها را درست کردیم و توزیع شد. حداقل این روابط انسانی با این ماشین می‌سازد، شما ضامن سوبسید تزریق کردن به آن دیگر

نیستید، روی پای خودش می ایستد.

حالا یک قدم دیگر بر می داریم، می گوئیم که کنار هر دانه از این کارگاه ها، یک آزمایشگاه بزنید، اعم از کارگاه هایی که محصولات مصرفی را درست می کنند، یا ابزارش را، و دانشنامه دانشجویان را وقتی بدهید که بتوانند در آزمایشگاه کار کنند و نواقص این کارگاه را برطرف کنند؛ چه در مرغوبیت محصول، و چه در کار کردن و رفع نواقص ابزار. می گوئید آقا! این سیر را دیگران رفته اند، چرا ما دوباره این راه را برویم؟! عرض می کنم شما در عمل است که می توانید ظرفیت انسانی تان را بالا ببرید و عادتشان بدهید که روی نیازهای خودتان کار بکنند! نه روی رفع نیازهای و حل سؤال های دیگران! دانشجویی که از شما می رود خارج، و رساله دکترایش را می نویسد که مشکلات کشور شما را برطرف نمی کند! خب این ده نفر وقتی مسلط شدند بعد از یک سیر، در آزمایشگاه، به آنها حق و لسانس باز کردن کارگاه تولیدی را می دهید، تا تدریجاً رقابت بین آنهايي که کار تحقیقاتی می کنند، در عمل تولید با کسانی که در سطح تکنسین هستند قرار بگیرد و ظرفیت انسانی تان در داخل کشور رشد کند.

مرحله دومش ابزارسازی تان هست، تا ابزار آزمایشگاه که مرحله سوم هست؛ کل این سه مرحله، قابلیت تحرک انسانی تان را نسبت به امور حسی بالا می برد. تازه سؤالاتی که طرح می شود، سؤالاتی است که از آزمایشگاه می آید به دستگاه های نظری، که ان شاء الله آن روز، کار دانشگاه های شما، کار تیوری پردازی و برنامه ریزی برای تحقیقات می شود؛ یعنی مستقل می شود. یعنی تولیدات فکری را برایش نظام ذهنی درست می کنید، و در نظام ذهنی، امکان تولید تکنیک متناسب با نیازهایتان را فراهم کنید. اول امکان موضع گیری مستقل را درست کردید، بعد امکان فکر کردن و پاسخ به سؤالات و طرح سؤالات را درست کردید، مرحله سومش این است که - سوم کلی اش، نه سوم یک بخش - که بتوانید از امور نظری

هم، رابطه‌اش را با امور روحی و مطلوبیت های ارزشی تان تمام کنید، و بگویید که ما برای رسیدن به چه مقاصد انسانی، نیازمند به چه نظام فکری، چگونه نظام فکری ای هستیم، تا یک سیر از پایین به بالا بگیرد از این باب که عرض کردیم، به جای این که بیایید از فلسفه آغاز کنید و به اقتصاد ختم کنید، اینجا از اقتصاد آغاز کردید و به طرف فلسفه رفتید.

خب حالا در این سیر چه چیزی معلوم شد؟ معلوم شد که فنّ به کارگیری تکنولوژی در جهت الهی یا الحادی، خودش یک مسئله هست! نمی شود گفت که ما کارخانه را آک بند، همان گونه که آنها صلاح می دانند، می آوریم؛ ضریب فنی های اقتصاد کلانمان را هم همان گونه می آوریم، نظام انسانی اش را هم می آوریم، اینجا قشنگ مونتاژش می کنیم با همدیگر و درست می شود یک نظام برای دستگاه دیگر، بعد می گوئیم تکنولوژی که جهت ندارد، جهتش دست خودمان است! برای اسلام و مسلمان ها به کار می بریم! این که خب، به فرض این که تکنولوژی جهت هم نداشته باشد؛ به فرض این که فرمول H_2O در تجزیه آب هم - به فرض می گوئیم - جهت نداشته باشد؛ به فرض می گوئیم ها! بحثش را ما قبلاً کردیم که ما معتقد به جهت دار بودنش هستیم؛ این یک تعریف کاربردی است! حالا، فرض می کنیم که جهت نداشته باشد. ولی این که نمی شود که شما بگویید که من، معنای به کارگیری اش این است که عیناً کپیه می کنم کار آنها را، این می شود به کارگیری برای اسلام! به کارگیری برای اسلام، تصرف در مراحل مختلفش لازم هست. البته الآن شکی ندارد که ما در شرایطی که هستیم، ممکن است شما بگویید همین فن را هم نداریم، چه کار کنیم؟! می گوئیم در موضع اضطرار؛ [خوب اضطرار که دست من و شما نیست] موضع اضطرار نمی گوئید "تعطیل"! باز در خدمتتان هستیم یک چند دقیقه ای.

س ۲: ببخشید حاج آقا! یک صحبتی که جلسه پیش شد که به صورت سؤال مطرح شد این بود که بعضی از خواهران می فرمودند، واژه هایی که ما در کلامان به

کار می‌بریم، گاهی اوقات واژه‌های مشترکی است بین ما و واژه‌های، شما یک مثالی زده بودید راجع به اعتماد به نفس؛ بحث از آنجا شروع شد که خواهرمان معتقد بودند، اعتماد به نفس، فی نفسه این واژه، واژه بدی نیست، چون امام هم آن را به کار بردند و حالا درست است که پشتش مفهوم تحت دین و ایمان و [نظری است: ۴۶]، اما به هر حال خود این واژه یا واژه‌هایی از این قبیل نمی‌تواند کاملاً رد بشود و بستگی به آن انگیزه‌ای دارد که،...

استاد حسینی: کلمه انگیزه نفرمایید، بفرمایید تعریف! اگر در نظام تعریف که عرض کردیم ما اعتماد به نفس را، مثال زدیم با نظام تعاریفی که در دانشگاه هست، ما می‌گوییم این اعتماد به نفسی را که در روان‌شناسی صحبت از آن می‌کند، آقای خمینی که خدا رحمتش کند - قدس الله سره القدوسی - که یک عارف بزرگ و رشید جهان اسلام هست که واضح هست که این نحوه اعتماد به نفس مادیون را نمی‌پذیرد! پایین‌ترین شخصی که آشنایی به اخلاقیات اسلام داشته باشد، می‌بینید که اعتماد به نفسی را که فارسی‌اش عجب باشد، فارسی اخلاقی‌اش ها! عجب را در هیچ مرتبه‌ای، هیچ یک از آقایان امضا نمی‌کنند. اگر اعتماد به نفس، معنایش این باشد که آدم خودش را مؤثر در امور ببیند، این را از امام قبول می‌کنیم؟! هیئات! یا باید کسی که این اشکال را کرده، اعتماد به نفس را نشناخته باشد؛ یعنی اعتماد بالله هست در دستگاه اخلاق اسلامی! هر جا هم که اسم نفس را می‌آورند، نفسی است که در کنه‌اش معنی توکل وجود دارد، نه معنی غرور! هر گونه اعتمادی را به غیر خدای متعال به غیرها! نه فقط به نفس. نفس هر کسی باشد، اعتماد به غیر خدای متعال را باطل می‌دانند. البته شما بگویید که من اعتماد می‌کنم ایشان را به جهت این که مؤمن است به خدای متعال، به جهت این که علاقه مند به معصومین است، به جهت این که متوسل است، به جهت اینکه، هر جهت دیگری را اضافه کنید؛ هر جهتی را که اضافه شد، چون اصلاً پایین ترش را می‌گیرم؛ چون این انسان است و

این درجه از اعتماد را خدا اجازه داده به انسان بکنیم، ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم؟ شما با کفار هم قراردادهایی را در یک مرتبه ای، قراردادهای ذمه را امضا می‌کنید؛ یعنی اعتماد می‌کنید به آن‌ها دیگر! طرف قرارداد شما واقع می‌شوند. این معنایش این است که اسلام نسبت به این مرحله از اعتماد به این آدم، اجازه داده، ولی حالا این را خالی بکنید از رابطه‌اش با خدا، و خالی‌اش بکنید از این که خدا به شما اجازه داده باشد این را در این مرحله به رسمیت بشناسید، ببینید یک سر سوزن می‌شود برایش حساب گذاشت؟!

خب، حالا این کسانی که این گونه می‌فرمایید، البته از خواهرهای محترمی هستند که لوازم کلامشان را توجه ندارند، ولی ما شخصیتی بالاتر از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در عالم کائنات نداریم؛ نه فقط در اسلام نداریم، در همه آنچه را که خدا خلق کرده، اعظم و اشرفش نبی اکرم است، حالا ایشان را خدا می‌گوید: «وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ اني فاعلٌ غدا»؛ نمی‌توانی بگویی که من فردا این کار را می‌کنم، الا این که ان شاء الله بگویی. ان شاء الله گفتن، معنایش این است که مشروط می‌کنی حول و قوه خودت را به خدای متعال. شما در نماز می‌گویید: «بحول الله و قوته أقوم و أقعد»؛ برای بلند شدن و نشستن؛ می‌گویید با حول و قوه او برمی‌خیزم و می‌نشینم، و «أركع و أسجد»، نگوئید، هیچ گاه تلقین نکنید به خودتان؛ من می‌توانم بایستم، من می‌توانم هر وقت خواستم بنشینم، من می‌توانم چه کار کنم! خدا رحمت کند امام خمینی رضوان الله تعالی علیه - را، ایشان صریح داد می‌زد سر بنی صدر، می‌گفت مرتباً نگو من! بر اساس کیش شخصیت آقای بنی صدر، آدم می‌تواند بگوید من! ولی بر اساس حرف آقای خمینی نمی‌تواند بگوید من!

بیخشید! ...

استاد حسینی: این؛ نه فقط ایشان، ایشان که عرض کردم از چهره‌های درخشان عرفان اسلامی هستند، از افرادی که کمی آشنا باشند با اخلاقیات اسلامی، از آنها

سؤال کنید، اول این که بروید نگاه کنید معنی اعتماد به نفس را، و تلقینات و فعالیت‌های ذهنی و روحی و عینی را که برای پرورش نیروی اعتماد به نفس، پیشنهاد می‌کنند، در، از کتاب‌های مرجعشان تا در کتاب‌های پیش پا افتاده شان، ببینید چه است؟ به چه چیزی می‌گویند اعتماد به نفس؟ اگر اصلاً ببینید حالت ذکر قلبی و یاد قلبی و مراقبه، که اولین قدم -- به اصطلاح -- کار یک -- به اصطلاح -- مسلمان هست، مواظبت نسبت به حالات روحی خودش، مواظبت نسبت به این که من این حرفی که می‌زنم، این کاری که می‌کنم، این تحقیر یا تجلیلی که می‌کنم، این برای خدا هست؟ یا برای غیر دارد واقع می‌شود؟! این اگر گفت [کل شیء...؟] لایق الله باطل: ۵۳: ۰۰] اگر گفتیم هر چیز برای غیر خدا واقع بشود، باطل است؛ این که نمی‌تواند -- به حضورتان که عرض کنم که -- برای نفسش کار کند! برای غیر خدا نباید کار کند. حداقل اگر ما مبتلا هستیم به یک رذایل نفسانی که کار می‌کنیم برای خودمان، یا برای غیر خدا، این مطلب هست که باید این را بد بدانیم، یعنی خیال نکنیم کار خوبی است که کاری بکنیم که تشویقمان کنند، کاری کنیم که نگاه‌های تحسین آمیز به طرف ما بیاید و ما خوشحال باشیم و دلخوش باشیم به این کار. شما ببینید که معنای ریا و عجب و غرور و سایر رذایل نفسانی، اینها آیا با آنچه را که گفته می‌شود در کتاب‌های روان شناسی عادی، خوب است؟ کتاب‌های ساده تدریس دانشگاه را شما ورق بزنید و عبور ساده هم بکنید، ببینید چه تعاریفی را ذکر می‌کنند؛ چه چیزی دستور می‌دهند؟ چه انسانی را می‌خواهند بسازند؟ تلقین‌هایی که آنها می‌کنند، القایات باطل و شیطانی‌ای که می‌کنند، آنها را ببینید، ببینید آنها چیزهایی را که می‌سازند، معنی خضوع بالله؟ و سجود بالله است؟ یا معنی سجود بغير الله است؟!

خانم مکنون: بعضی معتقد هستند که اگر مسلمین اینها را بگویند، اینها در کنه‌اش معنای آن ان شاء الله و این هم هست، اگر آدم‌های مسلمان بروند به بچه یاد بدهند

در تربیت که اعتماد به نفس داشته باشند، این معنا را هم در کنه‌اش می‌دهند.

س ۲: بالاتر از این، ایشان فرمودند که به هر حال بعضی از مسایل ناشی از وجدان بشری یا آن فطرت اصلی هست و باعث رشد هم می‌شود، حالا آیا آگاهی؛ اطلاع از این که این قدرت از آن فرد است، تا آن نخواهد عملی نمی‌شود و مسایل جاری نمی‌شود، آیا این لازم هست؟

استاد حسینی: اگر این طور نباشد که ما بگوییم بدون آن فطرت یا این که آنها از طرف خدا هست، آدم کاری که می‌کند، عبادت است؛ این دیگر خیلی خب می‌شود! یعنی خوب می‌شود به یک معنای دیگری؛ معنایش این است که آدم، خب کاری که می‌کند، هیچ کسی کار بر علیه میلش هم می‌کند؟! میل، در یک سطح اسمش را شما می‌گذارید غریزه! در یک سطح دیگر، اسمش را می‌گذارند عاطفه! در یک سطح دیگر، انسان است و نیازهای انسانی و سرشت است؛ یعنی میل را شما نمی‌توانید با چند واسطه، میل را از آن تعریف بدهید که بشود فطرت! آن وقت...

[قطع صوت: ۵۵:۵۹]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۱۵
کد جلسه: ۱۷۰۲	تاریخ جلسه: ۷۰/۰۴/۲۷
کد صوت: ۲۶۸۰	مدت جلسه: ۳۵ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۲۹۵۵

شناسنامه تدوین

پیاده:	خانم م. عسکری
تایپ:	خانم ف. فداکار
تطبیق:	خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۱):	خانم ف. فداکار
ارزیابی:	خانم م. عسکری
تصحیح (۲):	خانم ف. فداکار
کنترل نهایی (۱):	خانم ع. کشتکاران
کنترل نهایی (۲):	خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۳):	خانم ف. فداکار
بازخوانی سند اولیه:	خانم ل. کاظم‌دینان
تصحیح (۴):	علیرضا شریعتی
مقابله:	خانم م. اسماعیل‌پور
تصحیح (۵):	علیرضا شریعتی
صفحه‌آرایی:	علی فقیهی

جلسه پانزدهم

استاد حسینی: خدایا کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران!
کلمه باطل را از زمین بر کن!
آنچه به ولی ات وعده فرموده ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت فرما!
نائب رشیدش حضرت آیت الله خامنه ای را معزز و منصور بدار!
لشکر اسلام در همه ابعاد پیروز و لشکر کفر در همه ابعاد مخدول بفرما!
شهدای انقلاب و اسلام را محشور با حضرت سیدالشهدا بفرما! معلولین انقلاب
اسلامی، جانبازان را شفای عاجل کرامت فرما!
اموات و ذوی الحقوق، علما و صالحین امت حیا و میتاً خاصه پدر و مادر ما از
خیراتی که تفضل می فرمایی، سهم و محظوظ بفرما!
حقوقشان را بر ما حلال، دعای خیرشان را در حق ما مستجاب فرما!
روح امام امت - قدس الله سره القدوسی - از خیراتی که نصیب می فرمایی،
محظوظ بفرما! دعای خیرش را در حق ما مستجاب، حقوقش را بر ما حلال بفرما! ان

شاء الله!

بار پروردگارا انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک آن گونه که تو خشنود باشی قرار بده!

علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما!

بارالها! عنایت خاص و دعای مخصوص حضرت ولی عصر - صلوات الله و سلامه علیه، عجل الله تعالی فرجه الشریف، جعل الله نفسی لتراب مقدمه الشریف فداء - بر باطن باطن ما، تا ظاهر ظاهر ما جاری گردان!

بارالها! این دعای قرآنی را به لسان مبارک حضرتش در حق ما جاری فرما!

«اللهم ادخلني مدخل صدق و اخرجني مخرج صدق و اجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا»، «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الرحمين» و بمحمد صلي الله عليه و آله الطاهرين» اللهم صل علي محمد و آل محمد.

بحثی را که در این جلسه مطرح می‌کنیم، لوازم بحث گذشته در نظام فکری و نظام ولایت اجتماعی هست. مقدمتاً من یک قسمت را عرض کنم. در حکومت‌هایی که ابزارشان ابزار بزرگ هست، باید در تمام شئون اجتماعی هم، تمرکز و سلب اختیارات را اصل قرار بدهند. وقتی شما معنی صرفه‌جویی در مقیاس تولید را در الگوی تولید به گونه‌ای می‌کنید که حاکمیت سرمایه بر اخلاق نتیجه‌اش بشود، یعنی اختیارات را سلب می‌کنید، آن وقت در وجدان عمومی و تمایلات عمومی هم عین همین کار را باید انجام بدهید؛ یعنی ابزار متمرکز ضرورتاً نظام توزیع و جذب اعتبارات متمرکز را هم می‌طلبد، و آن نظام به نوبه خودش نظام ولایت خاصه‌ای دارد. نظام ولایت متمرکز؛ یعنی حوائج مردم را در بخش‌های مختلف جدا کردن و متمرکز ساختن، البته ظرفیت تمرکز، عیناً مثل صرفه‌جویی در مقیاس تولید باید باشد. بنابراین در جاهایی هم که به صورت ایالتی یا استانی اداره می‌شود، آنها هم متناسب

جلسه پانزدهم ۷

با ظرفیت خاصی را که به آن گفتیم صرفه‌جویی در مقیاس تولید، آنجا هم عیناً همان را متناظرش بیاورید، یعنی چه؟ یعنی شما آب را، برق را و سایر احتیاجات اداری را از یکدیگر تفکیک می‌کنید و می‌آورید در مرکز، حالا یک تمرکز جمعیتی شدید درست می‌شود که متناسب با صرفه‌جویی در مقیاس تولید نیست. خوب می‌آید تقسیمش می‌کنید، ولی تقسیمی که می‌کنید، باز متناسب با همین قانون یعنی حاکمیت سرمایه است. این حکومت، حکومت سرمایه، حکومت نیاز، و مدیریتش، در دست داشتن ابزار رفع نیاز مردم، این جبر علی‌الداعی هست؛ یعنی قهر دو شکل دارد؛ یک شکل در حکومت‌های ابتدایی‌تر همین شکل را داشته‌اند، حکومت‌های فراعنه، که جبر فیزیکی ظاهر را بر خود شخص وارد می‌کردند. یک نفر خان یا یک نفر قلدری که یک ملت را اسیر می‌کرد، در حکومت‌های دیکتاتوری سابق، جبر ظاهری داشت، قهر ظاهری داشت. قهر ظاهری یعنی محمدخان قاجار می‌گفت چشم کور می‌کنم! نادر می‌گفت چشم کور می‌کنم! اگر اطاعت نمی‌کردند چنگیز را، شهر را قتل عام می‌کرد! این یک نوع قهر بود و حکومت. همین ترس را که بر ظاهر هست، ما می‌توانیم پیچیده‌تر در انگیزه یا داعی آن را مشاهده کنیم.

حکومتی که احتیاجات را ابزار اداره قرار می‌دهد، این حکومت، قهر و جبر بر انگیزه‌ها هست. در این حکومت وُد، محبت، علت حرکت نیست. خوف از محرومیت و نیاز به امر آخر، نیاز به برطرف کردن محرومیت، اصل در اطاعت است. نظام ولایتی؛ چه بر قهر ظاهر باشد، چه بر قهر باطن؛ یعنی چه بر جبر و فشار و زور باشد و اجبار باشد، و چه بر قهر بر انگیزه‌ها و به دست گرفتن اهرم رفع نیازهای مادی باشد، استقرار تاریخی پیدا نمی‌کند. استقرارش بسیار زودگذر است. کسی تمسک نکند به تمدن فعلی غرب که بر این اساس می‌چرخد، تمدن فراعنه مصر و فراعنه‌ای که در ایران بودند و در یونان و روم بودند، مدت‌ش گاه بیش از ۳۰۰ سال طول می‌کشد! از عمر تمدن فعلی، هنوز ۳۰۰ سال نمی‌گذرد. اصلش این است که شناختن

انسان، انسان موجودی نیست که اختیارش را سلب کنند و در جبر باقی بماند، انسان موجودی است که حرکتش باید بر اساس محبت باشد. حالا نظام اسلامی را که اشاره می‌کنیم، عرض می‌کنم در اینجا خوف از نار نیست، طمع جنت هم نیست، اهل یافتن خدای متعال برای عبادت هست و محبت نسبت به اولیای الهی، از بهترین نوع محبت‌های ممکن است، که هیچ محبتی صادقانه‌تر از محبت به خدا و اهل‌بیت طاهرین -صلوات الله علیهم- قابل فرض نیست! در محبت مادی، محبوب خود شخص هست؛ یعنی به دلیل دوست داشتن خودش، دیگری را دوست می‌دارد! ولی در محبت‌های الهی و محبت معصومین، عشق نسبت به آنها، آنها را برای خودش دوست نمی‌دارد، خودش را برای آنها دوست می‌دارد. خودی که به درد آنها نخورد، از آن خود متنفر است. از آنها التماس می‌کند که خودش را به گونه‌ای قرار بدهند که به درد بخورد. در چنین فرضی، مبنای پیدایش جامعه پیدا می‌شود، و جامعه‌ای هم که در تاریخ توانسته توسعه یاب باشد، جامعه مذهبی توصیف می‌شود. گاهی است که -بعد از این مقدمه‌ای که عرض شد- گاهی است آدم جامعه را اسم برای یک مجموعه قرار می‌دهد. یک عده این گونه تصور می‌کنند. یک عده تصور می‌کنند که جامعه، حقیقت خارجی ندارد، صرفاً با یک قرار محقق می‌شود. تا وقتی هم بقا دارد که این قرار بقا داشته باشد. اعتباری محض دانستنش مثل اسم، مثلاً به ده هزار نفر شما اسم، نام لشکر را بگذارید. یک نمودار توزیع قدرت هم برایش درست کنید، و بعد بگویید این هم چارت اداری، نظام اداری اش هست! ولی یک وقتی است که می‌گویید که اینها اگر ده هزار نفری باشند که دل‌بستگی‌هایشان متفرق باشد، دلشان ده هزار مطلب، در میان ده هزار مطلب، مثلاً اگر در جامعه -شناسی فرض بشود که پنج هزار دین هست، اینها، هر یک نفرشان مدعی به یک دین بشود! پنج هزار نفر انسان، پنج هزار تا دین. ده هزار تا هستند، ده هزار تا. ده هزار طرز فکر هم داشته باشند، ده هزار نحوه عملکرد؛ این محال است لشکر درست

جلسه پانزدهم ۹

بشود! مجموعه هماهنگ با این درست نمی‌شود! اگر شما دل‌بستگی‌ها را متفرق کنید و نحوه اندیشیدن‌ها را هم متفاوت فرض کنید و نحوه عملکردها، مختلف، اینها محال ممکن هست که به صورت یک واحد در بیاید، و اگر خواستید دل‌بستگی‌ها یکی بشود، طرز تحلیل‌ها هم یکی شود، آن وقت رفتارهای اینها را می‌توانید شکل بدهید، هماهنگ کنید. باز تا اینجا اگر دل‌بستگی‌ها مظهر عینی پیدا نکند؛ یعنی ودّ و محبت نسبت به مرام و ایده و مقصد، یکی را پرچمدار شناسد و مظهر محبت به هدفش و مرامش، آن را نبیند، و نظام را نظامی که توزیع اختیاراتش به حق، برای هدفش هست شناسد، باز هم نمی‌تواند جامعه پیدا بشود. پیدایش جامعه وقتی است که هم دارای اعتقادات هم جبهتی باشند، هم دارای افکار همسازی باشند، هم دارای رفتار هماهنگی باشند؛ یعنی دارای نظام حساسیت و نظام ارزشی واحد، نظام فکری واحد؛ آن وقت سازماندهی رفتارها ممکن است. اگر همه اینها را هم، رابطه‌اش را با عینیت بشناسند؛ اگر شناسند هم، باز ممکن نیست که جامعه، جامعه با رفتار سازمانی درست بشود. رفتار جمعی در آن درست می‌شود، ولی رفتار سازمانی درست نمی‌شود.

در جامعه الهی، محبت شخص ولی امر و نظام ولایت در دل افراد به گونه‌ای است که به دلیل محبت نسبت به خدای متعال؛ یعنی محبت نسبت به معارف حقّه الهیه، این رهبر را مظهر و پرچمدار آن اعتقاد در عینیت می‌شناسند؛ یعنی نماینده خلیفه الله می‌شناسند. نمی‌توانند محبتش را نداشته باشند. این قهر بر داعی و انگیزه‌ها نیست! این آن چیزی نیست که در حکومت‌های مادی پیدا می‌شود! این دوستی رهبری، از قبیل دوستی رهبران، دنیا در دنیاپرستی نیست! این دوستی رهبری، دوستی‌ای است که ناشی از دوستی نسبت به خدا و ائمه طاهرین می‌شود. حکومتش، حکومتی است که بر اساس قهر بر داعی و انگیزه‌ها، یا قهر بر رفتار خارجی و عینی نیست. نه دست کسی را به زور وادار به کاری می‌کند و نه به دلیل احتیاج، آن را

مزدور می‌کند. خرید و فروش انسان نیست. در نظام‌هایی که جبر بر داعی است، هر قدر هم زیبا صحنه را فراهم کنند، کنه‌اش خرید و فروش هویت انسانی است؛ البته یک خرید و فروش اجتماعی. یک خرید و فروش شخصی نیست، که این را بخرند برای یک فرد، می‌خرند برای یک توسعه‌ای که آن توسعه هم یک اقشاری به نفع یک اقشار دیگر دارند منحل می‌شوند!

این حکومت بر قلوب، نمونه جزئی‌اش را شما در فلسفه قیام حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - دیدید. این تشییعی که این گونه مردم حاضر شدند خودشان را در مشکل قرار بدهند، و آن استقبالی که ملاحظه کردید، و اگر ایشان یک اعلانیه می‌داد می‌گفت من این جام زهر را نوشیدم، مردم سراسیمه می‌شدند در [سبقت کمک به ایشان: ۲۱:۰۸]. خوب دقت کنید به این عرضی که می‌کنم! چه شد که صدام وقتی پذیرفت چیز مالِ صلحِ مالِ امریکا را، جنگ با امریکا را وقتی که - به اصطلاح - عقب‌نشینی را پذیرفت، ملتش علیه‌اش قیام کردند، متزلزل شدند؛ چون حکومت بر اساس محبت نبود، بر اساس قهر بر داعی بود. ولی آقای خمینی رضوان الله تعالی علیه - امام وقتی پذیرفت، مردم جای اینکه بگویند، گله بکنند، بگذرید از چهار تا ضد انقلاب که حرف‌های بی‌ربط می‌زنند! توده ملت چه گونه بود. مردم حتی خانواده شهدا، شهدای خود جریان جنگ، نه فقط گله‌مند نشدند، بلکه شتافتند به میدان که هر چه را دارند، بدهند که آقا نگوید من کاسه زهر را نوشیدم! مادر یک شهید، فرزند دیگرش را همان روزی که امام این اعلان را داد، به او گفت حلالیت نمی‌کنم، برو به جبهه! این معنای حکومت بر اساس محبت هست، نه بر اساس نیاز! اگر بر اساس نیاز که قهر بر داعی بود این حکومت بود، باید وقتی که می‌گویند قرارداد را پذیرفتیم، اوقاتشان تلخ بشود. می‌گویند ما بچه‌هایمان را داده بودیم که رفع نیازمان بشود و نشد و یک نفر هم که می‌توانست یک مقدار از نیازهای ما را برطرف کند، آن هم از بین رفت! خودشان را دارای یک خسارتی بینند! نه اینکه

تازه قیام کنند برای اینکه چرا رهبرشان گفته من جام زهر را نوشیدم! تمام حکومت- های الهی، از انبیای سلف تا حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم، و علیهم صلوة الله - و اوصیای مبارکشان و نواب اوصیای شان، که ولی فقیه می شود، حکومتشان، حکومت بر اساس حبّ است، و شدیدترین تشکیلات حزبی را می تواند پیدا کند؛ یعنی نظامی است صد در صد مکتبی و مکتبش هم با اعماق جان ارتباط دارد.

این مطلب را من عرض کنم، طبیعی یک نظام نوپا که هنوز نظام خودش را شکل نداده، یک ناهنجاری های جزئی هست؛ ولی هرگز اگر کسی توجه به فلسفه تحول جوامع داشته باشد، این امور جزئی که گاهی پیدا می شود، نمی دانم، فلان چیز گران شد یا ارزان شد، اینها را هیچ وقت به حساب در نمی آوردند. این مردم در عین حالی که صحبت از گرانی می کردند، همانها بودند که در تشیع جنازه آمدند آن گونه! در عین حالی که همه می گفتند اینها از جنگ خسته شدند، چه شدند، فلان شدند، همانها بودند که وقتی آقا قطعنامه را امضا کرد، آن رقم، آمدند به میدان و اظهار وفاداری کردند. حکومت بر اساس حبّ، عین یک مرکب که تعریف می کنید کیفیت و تعلق کیفیت را به کیفیت آخر؛ یعنی شیء و تعلق شیء به یکدیگر، انسان- ها به وسیله محبت به هم گره می خورند و یک باب (؟) درست می کنند. عین نظام جاذبه که معنی ندارد شما بگویید که من این جاذبه را با چشم نمی بینم! ثقل را با دستم می فهمم، که این ظرف سنگین است یا آن سبک است، جاذبه است. میدان جاذبه، در حکومتی که بر اساس ودّ است عمل می کند و توزیع محبت ها و مناصب هم بر اساس معیارهایی است که مبنای حبّ را مشخص می کند. پرستش خدای متعال، منشأ دوست داشتن نبی اکرم و اهل بیت طاهرین می شود و - نظام ولایت تکوینی - نظام ایمانی، روحی خلفای الهی است، نظامی است که انسجامش بر اساس حبّ است. چنین نظامی، نیاز به تمرکز و سلب اختیارات ندارد. چنین نظامی،

اختیارات را توزیع می‌کند و ضرری هم نمی‌بیند از توزیع اختیارات. افزایش تحرک و نوآوری می‌شود، ولی نه نوآوری‌ای که در رقابت بین افراد در نیاز دنیوی، در نظام‌هایی که بر اساس قهر بر انگیزه هست، وجود دارد.

کسانی که در اکثر نقاط ایران بودند، امام جمعه را در آنجا، یا امام جماعت را احترام می‌گذاشتند به حساب محبت به آقای خمینی - رضوان الله تعالی علیه - این نیازی نیست که بترسد از اینکه آقا عزلش کند! همین قدر که یک کلام خدای نخواستہ کنایه می‌زد نسبت به امام، پشت سرش خلوت می‌شد، نمی‌آمدند، اطاعتش نمی‌کردند! این دلیل این است که آقای خمینی لازم نداشته ناظر بگذارد برای کنترل این شخص. وُدّ و محبت عمومی، منشأ نظارت عمومی است! حالا شما دقت بفرمایید سه تا فرض شد؛ ۱- فرض اینکه جامعه اعتباری محض باشد. ۲- فرض اینکه بر اساس جریان نیازها شکل بگیرد و جبر بر انگیزه‌ها حاکم باشد. ۳- اینکه بر اساس محبت و وُدّ و جریان محبت شکل بگیرد. در نظامی که جریان محبت در آن اصل باشد، تمرکز لازم نیست، واقعیت هم دارد جامعه، رفتارها هم قابل تنظیم می‌شود، با شناختن الگوی نظام ولایت الهی

در نظامی که نیازها و جبر بر انگیزه‌ها اصل باشد، الگوی آن تمرکز و سلب اختیار و منحل ساختن اختیارات عمومی در توسعه، اقتصادی می‌شود. چون نیاز مادی است، توسعه اقتصادی هم اصل می‌شود، در این صورت طبیعی است که علوم و ادارات نظام اطلاعات بر اساس شناختن نیازهای اقتصادی و اصل شمردن آنها جریان پیدا می‌کند. در شکل اوّل که عرض شد اعتباری محض باشد، اصلاً جامعه واقع نمی‌شود. بلکه تحلیل انتزاعی از جامعه است. در یک مدرسه هم اگر معلّم‌ها هر کدام یک مقصد و طرز اندیشه و طرز عمل داشته باشند، شما نمی‌توانید آن را هماهنگ اداره بکنید. چه برسد به اینکه هر کدام از بچه‌ها یا دانشجویان یک فکر و یک دل‌بستگی و یک طرز عمل داشته باشند.

هماهنگ شدن یک امر اعتباری و فرضی نیست. محقق خارجی می‌خواهد و تحقق خارجی آن اگر بر اساس نیازهای واقعی خارجی قرار بگیرد جبر بر داعی می‌شود. چون حکومت بر مبنای ترس است نهایت نه ترس ظاهری بلکه ترس و اضطراب باطنی. در حکومت‌های غرب آرامش نیست. لکن توسعه اقتصادی خاص نظام کفر را پیدا کرده‌اند. توسعه تأثیر نتوانست آنها را به توسعه ابتهاج باطنی و محبت برساند.

در آن سیستم هر کس حسابگری دارد، حتی بین زن و شوهر حسابگری مادی صرف حاکم می‌شود و در آن حسابگری یک جو محبت وجود ندارد. معنی محبت را نمی‌توانند لمس کنند حتی تصور محبت را هم نمی‌توانند بکنند. تصور ریا نسبت به محبت و ابراز محبت را می‌توانند بکنند نه تحقق محبت را. تحقق به محبت غیر از تظاهر به محبت است. تظاهر به محبت و دوستی انجام می‌گیرد. آنها ماده را می‌پرستند و ماده بر اساس جبر قانونمندی خود حرکت می‌کند. جبر که معنای حب ندارد. جبر در شکل اجتماعی خود، نیاز می‌شود و نیاز هم قهر برانگیزه است.

لکن در حکومت الهی رابطه محقق است و عناصر را بر اساس جریان محبت به وحدت هم می‌رساند. توسعه قدرت و تأثیر هم پیدا می‌کنند ولی بر اساس حب. مضامین کل ادعیه و زیارات مملو از اصل بودن محبت الهی است. کل زیارات معصومین حاکی از این محبت است.

[۳۱:۳۷] به طرف مردم، بانک زد که بیایید به طرف حج، بیایید به طرف، قصد بکنید خدا را، و زیارت خانه خدا، ولکن ابراهیم گفت: «هلموا الی بیعت الله»، بیایید با خدای متعال بیعت بکنید. البته بیعت با خدا، بیعت با جدش رسول الله هم، بیعت با خدا خوانده شده تحت شجره، ولی صدای تاریخی هر کسی که برایش محقق شد به [۲۹:۵۵] دیدید نزدیک شده به جواب دادن، به لیک. در زیارت‌نامه هم، هیچ کدام از زیارت‌نامه معصومین حتی زیارت نبی اکرم را من ندیدم که لفظ «لیک»

باشد؛ «لیک یا داعی الله». یکی برای زیارت حضرت ولی عصر هست که می گویند: «ملئياً؛ لیك گویان من بیایم خدمتتان؛ «ملئياً لدعوه الداعی»، یکی هم برای حضرت سیدالشهدا می گویند «لیك یا داعی الله ان لم یجبك بدنی عند استغاثتك و لسانی عند استنصارك لقد اجابك قلبی» روحتان باید اجابت کند و لیک بگوید و حضور پیدا کند - ان شاء الله - ، و به وسیله این حضور، واقع می شود آن چیزی که - ان شاء الله تعالی - باید واقع بشود در این ایام [؟ ۲۸:۳۲] و بقیه اش قابل ارزش نیست اصلاً، [؟ ۳۴:۳۳] همه خیرات را شما، از حضرت سیدالشهدا، «انت افضل فی [؟ ۵۰:۳۳] در تمام ادعیه تان دعا برای حضرت بقیه الله و بعد نظام ولایت ایشان و نایب رشیدشان حضرت آیت الله خامنه ای باشد، در پرتو آنها، بالا رفتن محبت و معرفت، که در آن هم مغفرت خداوند هست و هم توفیق بر خیرات است ان شاء الله تعالی. امیدواریم - ان شاء الله تعالی - همه ماها مؤید باشیم و ما هم التماس دعا داریم، این چیزهایی که گفتیم یقیناً شما مشرف بر آن هستید، ان شاء الله تعالی و فقط برای یادآوری بود. [؟ ۴۲:۳۴] موفق باشید انشاء الله تعالی، مرخص می شوم از خدمتتان اگر اجازه می فرمایید.

خانم مکنون: پس حاج آقا برای دو سه هفته دیگر جلسه برای ماه محرم تا هجدهم محرم جلسه تعطیل است، شما هم که حتماً تشریف نمی آورید.

استاد حسینی: نه خیر، انشاء الله تعالی [؟ ۷:۳۵]

خانم مکنون: چه چه وقت؟

استاد حسینی: همان ان شاء الله تعالی اولین دوشنبه بعد از

خانم مکنون: عاشورا

استاد حسینی: عاشورا ان شاء الله [؟ ۱۸:۳۵]

خانم مکنون: انشاء الله.

«و السلام علیکم و رحمة و برکاته»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۱۶
کد جلسه: ۱۷۰۳	تاریخ جلسه: ۶۹/۰۵/۱۴
کد صوت: ۲۶۸۱	مدت جلسه: ۹۲ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۶۶۸۰

شناسنامه تدوین

پیاده: خانم ز. یاسری
تایپ: خانم ف. فداکار
تطبیق: خانم ش. صادقی
تصحیح (۱): خانم ف. فداکار
ارزیابی: خانم م. عسکری
تصحیح (۲): خانم ف. فداکار
کنترل نهایی (۱): خانم ع. کشتکاران
کنترل نهایی (۲): خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۳): خانم ف. فداکار
بازخوانی سند اولیه: خانم ل. کاظم‌دینان
تصحیح (۴): علیرضا شریعتی
مقابله: خانم م. اسماعیل‌پور
تصحیح (۵): علیرضا شریعتی
صفحه‌آرایی: علی فقیهی

جلسه شانزدهم

استاد حسینی: ... و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً، اللّٰهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرمنّا بنور الفهم، اللّٰهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین. (اللّٰهم صل علی محمد و آل محمد)

بحث دربارهٔ نظام سیاسی اسلامی بر اساس حبّ قرار دارد.

س) می‌بخشید یک سؤالی خواهران داشتند [؟ ۵۲:۰۰]. شما در مورد لوازم نظام ولایت اجتماعی هفته پیش صحبت فرمودید، فرمودید از یک نظامی صحبت کردید که نظام سلطه و زور نیست و کنترل متمرکز، همین طور نظام قهر بر داعی و انگیزه‌ها هم نیست، بلکه بر اساس حبّ و ودّ الهی شکل می‌گیرد، استاد حسینی: بله.

س: در قالب حبّ به ولی خدا. سؤال خواهران این بود که در یک چنین جامعه‌ای که اجباراً افراد مجبور به کارها نیستند، آن عده از مسلمین، نه غیر مسلمین، که این

حبّ را به آن معنا درک نکردند و خودشان را ملزم به انجام وظایفشان نمی‌دانند، اینها به چه صورت با آنها رفتار می‌شود؟ چگونه به هر حال در جامعه قرار می‌گیرند؟ استاد حسینی: گفتند که وظیفه‌ها برای کسانی که دارای عشق به خدا و معرفت بالایی نیستند چگونه انجام می‌گیرد و پیش‌گیری از تخلف چگونه می‌شود. کنترل چگونه می‌شود. سؤال همین بود؟

س. بله. چون شما فرمودید که سیستم متمرکز برای سیاست‌گذاری لزومی ندارد در این نظام.

استاد حسینی: اصولاً بحثمان هم اتفاقاً همین بود. باز من توضیح بدهم جزئیات را یک مقدار؛ یعنی من به صورت کلی عرض کرده بودم، یک مقدار توضیح می‌خواهد.

پرورش حساسیت‌ها از نازل‌ترین مرتبهٔ ایمان تا عالی‌ترین مرتبهٔ ایمان، در یک نظام بزرگ پرورش اجتماعی ترسیم می‌شود؛ یعنی چند نظر در باب پرورش وجود دارد. یکی اینکه تهذیب، راهش تهذیب فردی است، که شخص (شخص مربی) افرادی را که می‌خواهد تربیت کند از دوران جوانی یا هر سن دیگری حیثاً، جوانی بهتر است، تحت پوشش پرورشی قرار بدهد، بیاید آگاهی‌هایشان را تدریجاً بالا ببرد، دعوت به سبیل حق کند؛ حالا چه با برهان باشد، چه با پند و اندرز و موعظه گفتن باشد، و چه با مجادله باشد، دعوت را آغاز کند تا طرفش چه کسی باشد، متناسب با وضع طرفش. بعدش هم در هر سطح که توانست او را قانع بکند، و زمینهٔ عملش را متناسب با پذیرش فراهم کند. کم‌کم رفتارهای ظاهری‌اش را بتواند در آن تصرف کند، مثلاً کسی را برخورد کردید که لایبالی بوده، اول ارشاد جاهل می‌فرمایید، صحبت می‌کنید، آرام آرام فطرت الهی‌اش را متوجه می‌کنید، از غفلت بیرونش می‌آورید، حالت‌های روحی جدید برایش پیدا می‌شود به وسیلهٔ سخنان شما، اهل اعتقاداتی جدید می‌شود، ولی این اعتقادات هنوز راسخ نیست، توجه

جلسه شانزدهم ۷

می‌کند به یک حقایقی، نه اینکه وارد می‌شود این حقایق در حالاتش و اوصافش. بعد یک برنامه‌ها و مناسک و اعمالی را یادش می‌دهید، می‌گویید در این اوقات پنج گانه باید نماز بخوانی، نماز هم این‌گونه هست. آرام آرام در اعمال خیر واردش می‌کنید، از اعمال شر دورش می‌کنید، تا اینکه اعمال ظاهری‌اش را الهی می‌کنید. بعد افکارش را با او صحبت می‌کنید، آموزش می‌دهید، افکارش را آرام آرام افکاری الهی می‌کنید. خاطرش را، عالم وهم را می‌آورید تسلیم می‌کنید نسبت به عالم عقل، دیگر وقتی نماز می‌خواند، با حواس متفرق نماز نمی‌خواند، حواسش جمع سخنانی است که دارد می‌گوید، مفاهیمش را هم حواسش هست. یک مقدار بیشتر رویش کار می‌کنید، کم کم حالات روحی‌اش هم همراه آن عبادات عوض می‌شود، این را به آن می‌گویید تهذیب فردی!

گاهی است که می‌گویید خیر، تهذیب باید اجتماعی انجام بگیرد، تهذیب فردی در کنار تهذیب اجتماعی است. نظام ولایت یک مناسباتی دارد؛ یعنی یک ساختارهایی را دارد؛ یعنی یک قوانینی را دارد که رابطه شما را با افراد مختلف، در آن ساختارها پشتیبانی می‌کند، در ساختارهای دیگری پشتیبانی نمی‌کند. نظام، حامی ربا نیست؛ نظام، حامی بیع است. نظام، حامی زنا نیست؛ حامی نکاح است. نظام، حامی سرقت نیست؛ حامی امانت است. شما یک ساختارهایی را معین می‌کنید، می‌گویید این ساختارها که رفتار اجتماعی، جریان افعال آدم‌ها در این دسته از روابط هست، اینها خودش بستر پرورش است. مثال می‌زنم؛ شما در یک ساختار اداری متمرکز که تنظیمات خاص استکباری در آن اصل باشد، اخلاق فاضله را نمی‌توانید پیاده کنید. من باب مثال؛ در ارتش، اگر یک تیمسار یا یک سرهنگ وارد هنگ شد و نظامی عرض ادب خاصی را که باید بکند، انجام نداد و سرهنگ دستور داد ماشین را نگه دار، آمد پایین و دست سرباز را گرفت و گفت سلام از بنده، سلام، من می‌گویم که این که جلال سرهنگی ندارد که! می‌گویم این حرفش را هیچ کس

نمی‌شنود. می‌گویند اصلاً اگر تقدم در سلام باشد و تواضع باشد، و لباس و وسایل این آقای سرهنگ هم مثل سایر افراد باشد، دیگر اطاعتی از او نمی‌کنند! شما بگویید اطاعت، برای فداکاری بیشتر، تقوای بیشتر هست. در جنگ هشت ساله، وقتی کار شدید می‌شد، بعضی از برادران نزدیک ما در سپاه، یک برادر بود که پایش هم قطع بود، مع ذلک می‌گویم، درجه‌اش هم درجه فرماندهی بود. همین که می‌دید آتش زیاد شد، بسم الله می‌گفت، از سنگر می‌آمد بیرون با آن عصا، یک پا، یک پا می‌شلاند می‌رفت جلو به طرف خط، و با لبخند و با بی‌اعتنایی، با یقین بر اینکه عزرائیل ملک مقرب الهی است و بدون اذن خدای متعال قبض روح انجام نمی‌گیرد، و قطعاً آمریکا و صدام ملک مقرب نیستند. با این اعتقاد که «و إن یردک بخیر فلا رادَ لفضله»؛ اگر خدای متعال برای شما سلامتی می‌خواهد، عافیتی را می‌خواهد، هیچ کس نمی‌تواند این را از بین ببرد. این وارد میدان می‌شد! حرکت این، علت می‌شد که جوان‌های سالم وارد میدان بشوند. به گونه‌ای که یک کسی که آنجا ناظر بود یک سال آنجا بود از نزدیکان ما، می‌گفت که در بچه‌ها، در بین بچه‌ها این مطلب عادی شده، می‌گویند این مأموریت ندارد این ترکش، و تا مأموریت نداشته باشد به ما نمی‌خورد. این اعتقاد، این فداکاری، این راسخ شدن ایمان، این یک نحو پرچمداری است. اگر این گونه پرچمداری باشد، که به دلیل اینکه محور ایمان هست؛ یعنی تجلی ایمان هست رفتار این فرمانده، تبلور ایمان هست در رفتار این فرمانده، احساس حقارت، اعضای لشکر نسبت به او می‌کنند و اطاعت هم می‌کنند، شیفستگی هم نسبت به او پیدا می‌کنند. ولی هیچ جبری ندارد ها! این آدم ابداً لازم نیست یال و کوپال ظاهری داشته باشد. وضعیت روانی این، تحت الشعاع قرار می‌دهد دل‌ها را، حتی دشمن را می‌ترساند. دشمن از این شخص می‌ترسد بدون اینکه این لوازم خاص نظامی را همراه داشته باشد، و اساساً توی این هشت سال، پیروزی‌هایی که داشتید بر همین اساس بود. از وقتی که شما دلخوش به «موشک

جواب موشک» شدید، فتور پیدا شد در بعضی از قسمت‌های رزمی تان، و تا وقتی که می‌گفتید «ما مسلح به الله اکبریم»، تحلیل گرها، آن هم در رده استراتژیست‌های آمریکا گیر بودند، دچار مشکل بودند! رسماً می‌گفتند که مشکل ما جنگ ستارگان نیست، مشکل ما این‌ها برهنه‌ها است. این را کراراً عناصر بالایشان اعتراف می‌کردند. به هر حال، بگذریم.

صحبت این است که، گاهی است می‌گویید یک نظامی به وسیله رعب مسلط بشود به یک لشکر. یک آداب خاصی را برایش قرار بدهید، و آن آداب را که برای این سرهنگ یا این فرمانده قرار دادید، توأم با یک اختیارات وسیعی قرار بدهید، تخلف نسبت به او را با کیفرهای سخت نسبت به او مواجه بشوید. مالک اشتر از کوفه از داخل بازار می‌گذشت. یک نفر داشت خربزه می‌خورد، پوست خربزه را پرت کرد، خورد به مالک، حالا یا قصد داشت بزند یا اینکه برخورد. مالک رد شد، دیگری که هم دکان آن مغازه دار بود گفت فهمیدی به چه کسی بی ادبی کردی؟ گفت چه کسی؟ گفت این سپهسالار علی بن ابی طالب بود، پرچمدار لشکر علی بن ابی طالب. مالک در قدرت نظامی، که اینها بیشترش قدرت روحی هست‌ها! خیال نکنید قدرت جسمی است. شب لیل الهیر وجود مبارک علی بن ابی طالب در جنگ صفین هزار و یک تکبیر گفت و هزار و یک نفر را به درک واصل کرد. مالک هزار تکبیر گفت، هر چند وقتی که وجود مبارک علی بن ابی طالب فرمودند که من تا هفت پشت افراد را می‌دیدم، که اگر مؤمنی در آن بود نمی‌کشتم، و مالک طبیعتاً بدون دیدن این مطلب می‌کشت. به هر حال، مالک سپهسالار بزرگ علی ابن ابی طالب بود، و عباراتی که حضرت در رحلت مالک گفتند، عبارات بسیار بلندی است. آن مغازه دار گفت که فهمیدی به سپهسالار علی جسارت کردی؟! مغازه دار ترسید، خیال کرد این هیچ چیز نگفته، حتماً می‌خواهد برود به وجود مبارک علی بن ابی طالب بگوید که او را بگیرید، ببندید! دوید دنبالش، فرض کنید دید بیرون

مسجد کوفه ایستاده. رفت داخل مسجد، دید مالک دارد نماز می‌خواند، صبر کرد نمازش تمام شود. آمد التماس کند برای معذرت، مالک قسم خورد که نیامدم به مسجد و نماز نخواندم مگر برای طلب مغفرت برای تو. این خیلی فرق دارد با اینکه کسی فرمانده باشد، بگوید که من اگر کسی پوست خربزه به من زد، اصلاً اعتبار پرچمداری ام، سرلشکری ام از بین می‌رود، من نمی‌توانم دیگر کار بکنم!

در یک نظام اداری شما می‌بینید تحقیرها و تهدیدها، پاداش‌ها و اضافه حقوق‌ها و فرمان‌ها و دستورها، گاهی است به گونه‌ای انجام می‌گیرد که همه‌اش توبیخ و تشویق مادی است، گاهی هم می‌بینید که بر محور دیگری است. سؤال را برگردیم، شما قومی را گمان نمی‌کنم پیدا کنید امروز از عرب زمان ظهور اسلام و بعثت نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بیشتر در جهل و انواع تاریکی‌ها بیشتر باشند. و اینها را ادب کرده اسلام، اینها را آورد یک شکلی کرد که دیگر در آن جامعه اظهار فحشا، رو به قلت گذاشت. حالا من می‌خواهم عرض کنم که ساختار اجتماعی؛ یعنی نحوه معاملات، نحوه توزیع ثروت، نحوه تولید، در یک شکلی است که سازنده هست. مصرف، علت برتری نمی‌شود؛ تقوی علت برتری می‌شود. تفاخر علت برتری نمی‌شود. البته همان طور که در بحث‌های قبل تر عرض کردم خدمتتان، همه بخش‌هایش باید متناسب باشد با هم؛ چه نرم افزارش، چه سخت افزارش؛ چه ابزار تولید صنعتی‌اش و چه ابزارهای مدیریتی‌اش و نحوه توزیع قدرتش. نمونه‌هایی را که شما مشاهده کردید (نمونه‌های عینی) محبتی را که مردم به وجود مبارک امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - داشتند، که چندین هزار نفر گرمازده شدند در تشیع ایشان، آن موج عظیمی که پیدا شد، این آیا همه مردمش دارای مراتب عالیّه عرفان بودند؟ کاری را که خود ایشان فرمود در فرستادن جوانان به جبهه، و ایجاد عشق به شهادت در درگیری با کفر، و خود جنگ را وسیله ساختن جامعه قرار داد، نه ساخت نظامی، و ساخت فرهنگی هم، یعنی واژه شهید در ادبیات ما، حالا کسی

بگوید سنگین است یا سبک. ۲۰ سال قبل واژه شهید، واژه‌ای بود تاریخی! برای تاریخ گذشته مسلمان بود. چیزی نبود که قابلیت حصولش برای این زمان‌ها به سادگی امکان پذیر باشد. بله، مردم دعا می‌کردند خدا ولی‌اش را، ولی اعظم را برانگیزاند و قیام کند؟ [ولی عصرشان ۲۳:۳۰] پیدا بشود، آن وقت شهید بشویم. چون شهادت در بین مسلمین به عنوان یک چیزی که ممکن است وقوع پیدا کند، نبود. مرگ هم یک چیز خیلی تلخ بود، خیلی خیلی تلخ! هراس مرگ واقعاً رنگ‌ها را زرد می‌کرد، واقعاً چهره‌ها را افسرده می‌کرد! مرگ به معنای انتقال از یک عالم به عالم دیگر، تعارف بود. نوع مردم مرگ را به معنی فنا می‌فهمیدند و از آن هراس داشتند. این با یک درس اخلاقی که تک تک بنشینند و تهذیب کنند حاصل نشد، این حالت عمومی در بین جوان‌ها، این افتخار کردن به شهادت حاصل نشد در بین پیرها، به وسیله یک درس اخلاق و تهذیب؛ این در عمل اجتماعی آقای خمینی - رضوان الله تعالی علیه - آن را ایجاد کرد باذن الله تبارک و تعالی.

یک وقتی است که شما در ساختارهای اجتماعی بزرگ می‌کنید ثروت داشتن را، اختیارات سرمایه دار را بالا می‌برید، احترام برایش قائل می‌شوید، تجلیل می‌کنید از او، تحقیر می‌کنید افراد دیگر را برابر سرمایه او! حالا، احیاناً یک وقتی هم به گوشتان می‌خورد در عرض سال، که اگر کسی سلام کند به کسی به دلیل دارایی‌اش مثلاً یک سوم ایمانش از بین می‌رود، حدود یک دقیقه به گوشتان می‌خورد و می‌گذرد. شب همین روز می‌خواهید توصیه کنید برای یک دوستان که در فلان شرکت استخدام بشود، خیلی تحویل می‌گیرید آن آقای مدیر عامل را یا آن آقای سرمایه دار را. ولی یک وقتی است که خیر، تحویل نمی‌گیرد، ضد ارزش هم می‌شود سرمایه دار بودن! جزء مفاخر، - خدا رحمتش کند، خدا درجاتش را عالی است متعالی کند - جزء مفاخر نخست وزیر وقتان مرحوم رجایی این می‌شود که من مدتی دست فروش بودم. این در سابقه زندگی‌اش به عنوان اینکه نظام ارزشی عوض

شده می‌تواند چنین چیزی را بگوید. از رضاخان هیچ کس نمی‌شنید که داخل صحبتش بگوید من مدتی فلان کسب ضعیف را داشتم. در عین حال که در اوایل عمرش هم کسب ضعیف داشته. از آقای آموزگار یا از آقای هویدا، از آن ملعون‌ها کسی نمی‌شنید که من در جوانی در فلان خانواده فقیر فلان طور بودم؛ نظام ارزشی آن وقت، به احترام سرمایه دار، احترام به صاحبان قدرت مادی بود. انقلاب آمد و زیرو رو کرد. حالا شما اگر نظام پرورشی تان این‌گونه استوار است که تقوی را اصل قرار می‌دهد در دادن منصب! در دادن منصب یعنی چه؟ یعنی در بالا رفتن اختیارات فرد، در محور قرار گرفتن. این یک شکل است، و اگر برعکس هست؛ استکبار، داشتن تمتعات مادی و مصرف استکباری اصل باشد، خب یک گونه دیگر می‌شود! به هر حال، یک - به حضورتان که عرض کنم که - نظام‌هایی ما داریم در اسلام و در هر مکتب، که آن نظام‌هایی که یک جامعه بر اساس آن نظام‌ها اداره می‌شود. عین یک ماشین یا یک وسیله نقلیه، که وقتی به صورت کلی می‌گویید این بر اساس تراکم احتراق می‌چرخد، حمل و نقل را می‌برد مثلاً جنسی را جایی می‌رساند و بر می‌گرداند، بعد وقتی دقت می‌کنید، خب می‌گویید یک سیستم سوختی دارد، یک سیستم - فرضاً - برق رسانی دارد، یک سیستم - فرض کنید - که خنک کننده‌ای دارد، شروع می‌کنید سیستم‌های مختلفش را گفتن و بخش‌های مختلفش را تشریح کردن. بخش‌هایی که زندگی اجتماعی مسلمین را در بر دارد از نظر عینی، و بخش‌هایی که زندگی ذهنی مسلمین را اداره می‌کند از نظر فکری، و بخش‌هایی که حساسیت‌های روانی را و ابتهاج‌ها و سرورها را گسترش می‌دهد و نظام حساسیت تان را توسعه می‌دهد، هر سه این سه بخش اصل هست در اینکه آن محبت در آن سه بخش، توسعه که پیدا می‌کند، رو به توسعه الهی باشد یا رو به توسعه مادی باشد. اگر پرستش دنیا در آن اصل باشد، تنازع در آن اصل است، استکبار و تنازع و اضطراب در آن اصل هست، هر چند ظاهرش بسیار زیبا باشد. رقابت ناسالم، می‌شود تکالب بر

سر دنیا. تکالب یعنی مانند حیوانات درنده برخورد کردن به یک طعمه، تخاصم اهل نار هست. حالا اگر غبطه الهی باشد، سعی در خدمت بیشتر، سعی در عبادت بیشتر، عبادت را هم برایش شأن اجتماعی قائل باشند. توسعه بندگی خدا در همه شئون حیات، اگر این باشد، آن محبتی که رشد می‌کند، چیز دیگری است، حکومت، حکومت رعب نیست. حکومتش حکومت حبّ است.

حساسیت‌های یک مؤمن، مثال من می‌زنم؛ به یک ضبط صوت، این ضبط صوت را ممکن است یک مؤمن بخرد، یک کافر هم بخرد؛ کافر که این ضبط صوت را می‌خرد، انگار قطعه قطعه‌های این وصل هست به اندامش. حالا تا در چه سطح باشد، سطح‌های مختلفش، البته ممکن است یک سطح مثلاً نازلش با ضبط صوت باشد، بالاترش با یک چیز بالاتر، خیلی رویش به اصطلاح خودمان می‌تپید و می‌لرزد که رعایت آن تکنیکش را بکند مبادا خراب بشود، عمر مفیدش فرضاً اگر ۵ سال است، بشود ۴ سال. ادب و نظم لازمه این ضبط صوت را با تمام توجه انجام می‌دهد. حالا یک بی‌توجهی داریم که یک نفر دارد که این روحیه اش، روحیه آخرتی است. این را باید خیلی فرق گذاشت با آن بی‌توجهی که کسی از روی جهالت بی‌توجه هست. تغافل یک نفر عارف، نه غفلتش؛ یعنی بی‌اعتنا بودن. بی‌اعتنا بودن، معنایش این است که اگر بنا شد اعتنا هم کند، به خاطر خدا اعتنا می‌کند، نه به خاطر خود این شیء. مطلوب بلاواسطه نیست این ضبط صوت برایش. اگر هم مطلوب واقع بشود، طریق می‌شود، راه می‌شود. آن چیزی که همه ذهنش را پر کرده این است که به فلان دعا رسید امروز یا نرسید. به فلان وظیفه نسبت به برادر مؤمن، رسید یا نرسید. به فلان تکلیف اجتماعی، رسید یا نرسید. حالات روحی‌اش برابر کلمات ادعیه و آیات الهی، حساس هست. حالا ببینید! حساسیت و نظم، هم کافر دارد، هم مسلم. مسلم حساسیت دارد نسبت به مفاهیمی که در این زیارت یا دعا یا آیه قرآن بود، و مواظبت دارد که وضع این چگونه هست نسبت به دورو برش. کافر دنبال این است

که حالا کتاب دعا حالا این طرف گذاشته شد یا آن طرف! می‌گوید مهم که نیست که! روی این قرآن کیف گذاشته شد یا دستمال یا حوله یا دستمال کاغذی او باکی‌اش نیست که! کانه قرآن را هم مثل سایر کتاب‌ها نگاه به آن می‌کند؛ ولی مسلم می‌گوید روی قرآن قلم گذاشته اید؟! یک برگه کاغذ هم حاضر نیست بگذارد روی قرآن! این ادبی را که می‌کند و مناسکی را که در استفاده از آیات خدا به آن منضبط هست؛ چه از نظر روحی، چه از نظر ظاهری، قرآن می‌خوانند، ساکت می‌نشینند، می‌خواهند حرف بزنند، می‌گویند اجازه، پس رادیو را خاموش کنید، قرآن تلاوت می‌کند؛ یعنی وقتی که صدای قرآن بلند است که نمی‌شود حرف زد! اینکه «و انصتوا» [۳۶:۳۷] را؛ ساکت باشید وقتی قرآن می‌خوانند، این رعایت می‌کند، این نظم، حساسیت را بالا می‌برد محبت را بالا می‌برد. عمل به نظم و ساختارها و نظام اجتماعی، بستر پرورش حساسیت‌ها هست، و یک مکتب کارش توسعه حساسیت در جهت مقصد هست. بنابراین، اگر می‌گوییم در حکومت اسلامی می‌توانید بگویید این وضعیت مطلوب است، برای مراحل گذر چه باید کرد. این سؤال خوب سؤالی است، و لکن بگویید که در جامعه اسلامی همه محبت ندارند، می‌گوییم محبت باید رو به توسعه باشد، رو به توسعه باشد. مثل این است که بگویید که، عیناً عین این فرمایش این است که کسی جامعه مطلوبی را در زندگی فعلی غرب ترسیم نکند، بعد بگوید این مردم باید سواد داشته باشند، چیز بتوانند بخوانند تا بتوانند کار بکنند با این تکنیک. مردم خب سواد ندارند! اینکه اطلاعات خاصی، آموزش‌های خاصی، وضعیت ذهنی یک جامعه را عوض می‌کند، وضعیت روانی هم همین طور است. وضعیت روانی جامعه در نظام اسلامی تغییر می‌کند و محبت الهی در آن اصل می‌شود. حالا یک سؤالی هست که آیا امر تکلیف از بین می‌رود؟

عرض می‌کنیم خیر، آن کسی که منافق هست، با ریا خودش را به اسلام نزدیک می‌کند؛ یعنی در عمل اجتماعی، عمل می‌کند مثل اصل [؟ ۳۸:۴۲] مثل شیخین!

سؤال برطرف شد؟

س) بله، خیلی متشکر.

استاد حسینی: حالا آیا اگر بنا شد نظام اسلامی، خود را توسعه بدهد، وضعیت انحصارات چه نحوه خواهد بود؟ هم انحصارهایی که برای امور اقتصادی هست، هم انحصارهایی که برای امور سیاسی هست، هم امور فرهنگی. آیا دسته خاصی می‌توانند تحصیل بکنند؟ یا اینکه اجرت بر تعلیم قرآن حرام است؟ مردم در عین حالی که در شبه جزیره عربستان جای سواد نبود، حافظ قرآن می‌شدند، حافظ فقه می‌شدند، حافظ روایات می‌شدند؛ اینها یک چیزهای ساده‌ای نیست، اینها از نظر جامعه‌شناسی قابل بررسی و تحلیل است. کسی، کسی را کتک نمی‌زد که قرآن از بر کند! کسی، کسی را شلاق نمی‌زد که چون این قرآن را حفظ نکرده، باید حد بخورد! حالا مهم این است که کسی به کسی هم پول نمی‌داد که بیاید استاد قرآن باشد، حرام بود اخذ اجرت برای تعلیم قرآن. ولی ارزشمند بود در جامعه حافظ قرآن بودن! مردم تکیه گاه سخن گفتنشان کلام خدا بود. تکیه گاه استدلالشان و منطقشان، سخن گفتن با قرآن بود. قرآن مستند رفتار جامعه بود، نه یک مستند خشک و بدون حب. همراه تلاوت قرآن، خضوع و خشوع مشاهده می‌شد. نه از قاری‌های قرآن که یک نفر را بفرستیم پشت تربیون، او قرائت کند قرآن را، دیگری گوش بدهد. صوت قرآن خواندن بزرگان و کوچک (؟)، بچه و بزرگ صوت قرآنشان را همه می‌شنیدند؛ کما اینکه اذان گفتن، کما اینکه سایر مناسک مذهبی. شبیه آنچه را که در عبادات به صورت دسته جمعی می‌بینیم؛ نماز جماعت است؛ نماز جمعه است، می‌بینید رئیس جمهور کشور نماز خواند، رهبر کشور می‌آید نماز جمعه نماز می‌خواند؛ رکوع می‌رود، سجود می‌رود، شهادتین می‌گوید. این زمین تا آسمان نماز را بیشتر در جامعه راه می‌اندازد تا زمان طاغوت؛ که یک دسته خاصی به نام رهبران مذهبی، اماکن مذهبی باشد، آنجا بروند نماز بخوانند، ولی سایر اماکن

اجتماعی کاری به نماز نداشته باشند! سایر مناصب اجتماعی کاری به نماز نداشته باشند! اگر سالی، روزی شنبه بود، شاه هم برود داخل، حرم حضرت رضا، تازه با یونیفورم نظامی هم برود، بعد هم آنجا که می‌رود، علمایی هم مثلاً بیاورند رو به رویش و دکوری را درست کنند، یک مبلی برای تشریفات تبلیغاتی‌اش بسازند. این شکل حالا است که رهبر می‌رود آنجا عمامه را بر می‌دارد، سر برهنه ادب می‌کند و وارد حرم می‌شود؛ این یک‌گونه است؟! محال است یکی باشد! حالا پرورش می‌دهد حضرت آیت الله خامنه‌ای با این عملش، ادب برابر حضرت رضا را. راه می‌اندازند. امیدواریم که ساختارهای دیگر کشورمان هم تدریجاً متناسب با [...]

همچنین هست وضعیت محبت در خود خانواده. گاهی است ظاهر ربط بین زن و مرد، ظاهر اشتیاق هست؛ باطنش، باطن تنازع است. در زندگی‌های غربی و غیر الهی، ظاهرش ظاهر اشتیاق است، ظاهرش عشق است. طرفین می‌خواهند طرف مقابل را وسیله بهره جویی و تلذذ خودشان قرار بدهند، در شئون مختلف! تظاهر به مطلب دیگری می‌کنند، تظاهر به پذیرش احترام به بهره جویی مشترک می‌کنند، ولی کنه قضیه این است که این می‌خواهد طرف مقابل خودش را وسیله قرار بدهد برای التذاذ و بالعکس. هر مقدار هم که تنازل می‌کند، برای این است که خودش را مجبور می‌بیند، می‌بیند یک جانبه پذیرفته نمی‌شود. یک مقدار کم که قدرت اجتماعی‌اش بالا می‌رود، آن وقت می‌بیند که در هتل‌های رده بالا چگونه سلوک می‌کنند با بندگان خدا، مثل سلوکی را که با حیوانات می‌کنند. چگونه از موضع تبخر برخوردار می‌کنند! معنای کالا شدن زن را برای قدرتمندان در نظام استکبار مشاهده می‌کنید. برای سرمایه دارها و برای مدیران سیاسی و برای مدیرعامل‌های شرکت‌ها، آنجا معلوم می‌شود که با چه بی‌اعتنایی‌ای به طرف مقابل خودشان برخورد می‌کنند. ۱۸۰ درجه برعکس نظام اسلام! نظام اسلام بر مرد مکروه است شرعاً؛ اول خود ارتباطش با خانواده‌اش به عنوان یک عمل عبادی است، نه به عنوان

یک فعالیتی که خودش محور باشد، خدای متعال محور هست. خدا پرستیده می شود به وسیله عمل نکاح مثل پرستیده شدنش با صوم و صلاه. و عصیان می شود مثل ترک صوم و صلاه. اگر کسی آمیزش در شرایط زنا باشد، عصیان می شود خدای متعال. و اگر در عقد اسلامی باشد و با توجه باشد، عبادت می شود.

در یک شکل، دیگر ارتباط زن و مرد با هم، موجب ریخته شدن گناهان می شود، مثل برگ که از درخت می ریزد، ولی در چه شکلی؟! در شکلی که حواش جمع دنیا باشد؟! نه! در شکلی که حواش جمع دنیا که نمی شود که! خوض در دنیا، چه پرستش خودش باشد، چه پرستش طرف مقابلش باشد؛ نه پرستش خودش معنا دارد گناه را بریزد مانند برگ از درخت که می ریزد، چنین چیزی نیست، و نه پرستش طرف مقابلش! پرستش انسان که گناه نمی ریزد! ابتهاجی که در پرستش غیر خدا باشد، حتماً گناه می آورد. البته ممکن است حالا برای سطوح مختلف معرفتی، مختلف باشد. ابتهاجی که بفهمی که، یک وقتی است که من این لیوان آب را بر می دارم برای نوشیدن و می فهمم که همین گونه که لیوان خالی را بیاورم جلوی دهان، رفع عطش محال است بکند، خود این آب هم لیوان هست و ظرف هست برای یک خاصیتی، که هماهنگ هست با یک نیاز جسمانی، و باز خود آن خاصیت، ظرف است برای آن رحمتی که در آن قرار دارد و وضعیت روحی ما، و خود آن رحمت ظرف است برای پیدایش طاعت، قدرت بر گفتن یک تسبیح، یک تکبیر، یک تهلیل، و باز خود آن گفتن تسبیح و تهلیل و تکبیر، ظرف هست برای تعلقمان به خدای متعال و خضوع و معرفتمان به خدا. اگر من دارای یک بیماری باشم که رفع عطش نکند آب، هر چه آب بخورم اثری نمی کند الاً بدتر شدن حالم. این هماهنگ بودن وضع من با رفع عطش هست که از نعمت های الهی است. اگر شخص متوجه باشد این نعمت خدای متعال هست، فاعلیت خودش نیست ابداً! قابلیت خودش نیست ابداً! انعام او هست و انعام بالاتر؛ که خود این التفات به انعام را،

التفات به شکر را منشأ مغفرت قرار داده و می‌گوید گناهان را می‌ریزد مثل برگ از درخت. اگر الهی ارتباط داشته باشد، طبیعی است که نسبت به فرزندش هم الهی نظر می‌کند، طبیعی است که حاکمیت بر طرف مقابلش به حکومت جائری محال است برایش پیدا بشود. یعنی چه؟ و طبیعی است برای همسر او که دریا بد حال کسی را که به او برخورد کرده است تدریجاً. بهترین نمونه و عالی‌ترین نمونه یک خانواده‌ای که کانون حبّ هست، خانواده رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - هست. شما ببینید در این خانواده حبّ الهی چگونه است! و ببینید کارآیی‌اش هم در صحنه تاریخ تا چه میزانی است؟! و مشاهده بفرمایید که معرفت در کنار چنین حبّی تا چه درجه‌ای قابلیت رشد دارد. حالا، اهل بیت طاهرین از انوار هستند، ولی فضه‌ای هم که بوی این خانه به او خورده، ۲۰ سال تکلم نمی‌کند الا با قرآن!

اصولاً پیدایش طفل، گاهی است در یک خانواده‌ای پیدا می‌شود که استکبار می‌بارد در آنجا، هرچند همه رقم هم وسیله برای آن پسر دختر هست، ولی این دارای یک روح مضطربی می‌شود. همه چیز برایش هست ها! ولی آدم می‌بیند در یک منزل یک آدم متدین صالح که هیچ چیز از آن امکانات نیست، بعد می‌بیند یک روحیه و عزم بالایی این بچه‌های این خانه دارند که آدم احساس حقارت برابریان می‌کند. من یکی از بزرگان که الآن در خاطرم هست، این، زندگی‌اش به حدی ساده است که من هر گاه منزل ایشان رفتم، احساس حقارت کردم. بحول الله و قوته، باذن الله تبارک و تعالی، من در برابر تکنولوژی غرب و یال و کوپالش هرگز احساس حقارت نکردم، چه در کودکی و چه در نوجوانی و چه الآن هم که در سن پیری هستم. ولی برابر این شخص وقتی من می‌رفتم خانه او، می‌دیدم زمستان فرش زیر پای او یک پارچه است و جای نشستنش در یک راه پله است، خانواده‌اش دو اتاق در پایین داشتند، جا برای خود این طلبه فاضل و دانشمند، برای مطالعه‌اش در راه پله پشت بام است. حالا اگر بخواهد بکند نمی‌تواند؟ چرا، خدا می‌داند می‌تواند.

همین طلبه که همان وقت که من رفتم پهلویش، می‌دانم بدون اینکه کسی متوجه شود، در همان هفته دویست هزار تومان فرزند ایشان رسانده به خانواده‌های فقیر، یک‌گونه‌ای هم رسانده که کسی متوجه نشده! نگذاشته هم بفهمند که کسی دویست هزار تومان گیرش آمده فرستاده برای آنها. همان هفته - به حضورتان که عرض کنم که - در راه پله‌ای که ما رفتیم خدمت ایشان، بنده که نشسته بودم، فاصله من و ایشان یک دانه سینی چای خوری بود، آن طرفش که ایشان نشسته بودند، دیگر جای دیگری وجود نداشت! این طرف هم کتاب هایش و - به حضورتان که عرض کنم - قفسه کتاب هایشان بود، چیده بود منظم، بعد آدم با او صحبت می‌کند می‌بیند تسلطش به معارف چقدر زیاد است! بعضی‌ها را آدم می‌بیند که به حدی سریع هستند در معارف، این قدر قدرت تحرک دارند، بعد می‌بینید با چه زندگی ای؟! با چه هزینه ای؟! چه چیزی را تحمیل می‌کند بر جامعه این آدم؟ خب این را آدم بیاید مقایسه بکند با یک متخصص! خب اینکه مقدار اطلاعاتی را که دارد و راحت می‌تواند بین آنها حرکت کند، بیش از اطلاعات متخصص هست در سطح خودش و در بخش خودش! یک ذره هم از او تکبر مشاهده نمی‌کند و وابستگی به این اطلاعات و اصطلاحات! و می‌بینید با تواضع یک کودک ساده هم اگر دو تا کلام می‌فهمد که طلبه دیگری توجه پیدا کرده به این دو تا کلام، گوش می‌دهد که یاد بگیرد. خب، این شخص طبیعی است که احساس حقارت برای بنده و امثال من برابری پیدا بشود و حبش را پیدا کنیم. در خانه‌اش هم همین طور است. برخورد سایر افراد خانواده‌اش را هم بهش هر وقت مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم آنها هم در گرو وضعیت پرورشی او هستند. دلشان می‌خواهد همه که این کاری را به آنها بگویند انجام بدهند؛ و نمی‌گویند! کما اینکه دوستانش اصرار دارند که بتوانند کاری را برایش انجام بدهند و او نمی‌خواهد. واقعاً مثلاً در سرعتش در خیرات هم، من یک قلمش را عرض می‌کنم، حالا این تحملش برای همه آسان نیست. ایشان زیارت

عاشورا را با توجه و صد لعن و سلام و دعای علقمه می‌خواند در کمتر از نیم ساعت، من نمی‌خواهم خود وقتی را که ایشان می‌گفتند عرض کنم، شاید کسانی باشند که خیال کنند این تعارف است. با توجه ها! حالا این صد لعن و سلام با توجه غیر از صد لعن و سلامی است که تند تند تند بفرستی! این برکت در وقت را من یک مثال می‌زنم برای اینکه به ذهنتان نزدیک بشود و این توضیحات را در حاشیه بزنم یک وقتی است که آدم در خواب ۲۰ دقیقه می‌خوابد، کارهایی در خواب می‌کند که به نظرش می‌آید قدر ۲ روز کار کرده است، بیدار می‌شود، می‌بیند ۲۰ دقیقه خوابیده است! سرعت کارها به نظرش می‌آید در خواب زیاد است. بعضی‌ها هستند که در بیداری می‌توانند واقعاً یک حرکت روحی داشته باشند و جسم به تبع روح، شیون بکند. شیونی که جسم ایشان در زیارت عاشورا می‌کند، به تبع حرکت روح است. تکلمی را که می‌کند، به تبع حرکت روح است؛ و در خواب لازم نیست باشد، در بیداری است، برای خدا اگر باشد! مهیمن شدن و مسلط شدن بر جسم و مسلط شدن بر خاطر و مسلط شدن بر حالت، این سه تا؛ هم آدم مسلط بر جسمش بشود، هم مسلط بر خاطرش بشود، هم مسلط بر حالتش بشود! ما یک چیزهایی برایمان سخت است باور کردنش؛ چون، در آنها در سن کودکی به سر می‌بریم؛ من معذرت می‌خواهم از شما خواهرهای بزرگوار در این صحبت اگر جسارت می‌کنم، برای توجه پیدا کردن به مطلب است؛ بچه‌ای که تازه عدد شماری را یاد گرفته باشد، وقتی بخواهد از ۱ تا ۱۰ را بشمرد، ۵ بار اشتباه می‌کند؛ دو، سه دقیقه طول می‌کشد؛ یک خرده روان تر شده باشد، مسلط شده باشد، دیگر سریع می‌گوید! یک مقدار بالا باشد در ریاضیات، جمع‌های سه رقم در سه رقم را سریع می‌زند به اندازه‌ای که آن بچه، یا ضرب‌های سه رقم در سه رقم یا تقسیمش را. به اندازه‌ای که آن کودک پنج بار اشتباه می‌کرد عدد را این طرف آن طرف می‌گذاشت تا یک بار درست بگوید! من خودم را عرض می‌کنم ما در صباوت و کودکی روحی قرار داریم که

نمی‌توانیم سرعت حرکت روحی دیگران را مشاهده کنیم. سختمان است این را تصدیق کنیم، چون مشاهده نمی‌توانیم بکنیم. برایمان قابل دیدن نیست یک چنین مطلبی، چگونه تصدیق کنیم؟!

حالا یک نفر هست روان شده، ولیکن خاطر و خیالش این طرف، آن طرف است، حواسش خیلی پرت است. یک نفر روی خاطرش هم مسلط شده، ولی حالت روحی اش، یک حالت پرتی است. یک کسی هم بر هر سه اینها مسلط شده، در هر سه اینها با سرعت حرکت می‌کند. اگر کسانی دیده می‌شوند که در شهر خودشان زیارت می‌کنند و با عده‌ای از دوستانشان در شهرشان زیارت کردند روزی، و آن را در مشهد در کنار حرم دیگری دیده زیارت کرده، بعد از زیارت هم به او تقبل الله هم گفته و دست هم داده؛ نه اینکه آن کسی که در مشهد او را دیده، خیال کرده دیده، این گونه نیست! او حضور می‌تواند پیدا کند. از این طرف می‌گویند صبح ما فلانی را دیدیم در فرضاً فلان شهر، از آن طرف او می‌گوید که من بعد از نماز مغرب و عشا فلان جا دیدمش! می‌گویند نمی‌شود چنین چیزی، می‌گوید خب ما دیدیمش، اتفاق افتاده. البته خب گاهی هم ممکن است که برای بعضی از افراد فرض کنید که یک ملک زائری از طرف او به شکل او زیارت کند، ولی بعضی از افراد هم هستند که خودشان می‌توانند حضور پیدا کنند و برگردند. به هر حال نعمت‌هایی و اموری که بر ما سخت است که مشاهده‌اش بکنیم، قبل از مشاهده تصدیق بکنیم، بر امثال ما سخت است، به نظرم می‌آید که اینها اسطوره‌ای است، خیال بافی است، تخیل است، بزرگ کردن است؛ خیر این گونه نیست. خدا رحمت کند مرحوم امام - رضوان الله تعالی علیه - این کار مربوط به آنها هست و اولیاء. به هر حال، برگردیم.

محبت در خانواده، اگر ولایت به معنای مسئولیت و فداکاری باشد، با خود می‌سازد. حالا شما می‌گویید این نسخه‌ی الآن برای جامعه نیست؟! ما هم که نگفتیم

این برای الآن جامعه است! برای الآن که گفتیم که ولایت را ولایت اشتراکی درست کنید، تبلیغ کنید، مشترک باشند در تصمیم گیری. این برای کسانی که نیستند در آن سطح، تنازع نباشد، نزاع نباشد در اصل، تفاخر نباشد، تکالب اهل نار نباشد، تخصم اهل نار نباشد، سبقت جستن در خیرات باشد. اگر سبقت جستن در خیرات باشد، طبیعی است که هر یک دیگری را بر خودش مقدم بدارد در شهوات. در اکل و شرب هست، پدر اگر خجالت بکشد که میوه بهتر را بردارد از خدای متعال! یک وقت است که پدر بدش می آید که به او احترام نگذارند، میوه بهتر را نگذارند جلوی او؛ مثل خانه های سابق، بدش می آید که کسی دست در غذا بکند قبل از اینکه او دست در غذا بکند؛ این یک عبارت از آن است. یک وقت است که خیر، بدش نمی آید، ولی میل دارد که تعارفش بکنند بهترین را. یک وقتی خیر، بهترین را به غیر می دهد، ولی التفات ندارد که برای چه این کار را می کند. آیا دارد خرج بالا رفتن آبروی دنیایی اش را می کند؟ آیا می خواهد آنها شیفته اش بشوند؟ که نمی شوند!! این هم خدمتتان عرض کنم، این را خدمتتان بگویم که انفاق، علت پیدایش محبت محال است بشود! «لو أنفقت ما فی الارض جمیعاً...»، قرآن می فرماید: اگر زمین را پر کنید و ببخشید، برای اینکه دو تا قلب را با همدیگر نزدیک کنید؛ نمی توانید، محبت از راه دیگر باید پیدا شود، خدای متعال باید ایجاد کند. و محبت را هم ارزان هم تقسیم نمی کنند؛ اگر الهی باشد، باید هر دوی طرفین شایستگی داشته باشند؛ اگر مادی هم باشد، ولایت باطل باشد، آن جذب شدن به آن تکالب هم باز گونه دیگری است.

حالا به هر حال، برگردیم سراغ اینکه اگر دیدند در اکل و شرب مقدم می دارد دیگران را، ولی نه به خاطر خود آنها، توجه دارد که در محضر خدای متعال هست، و موظف هست نسبت به غیر، و خوشحال باشد از اینکه خدا او را وسیله رساندن خیر به غیر کرده، مجرای فیض شده؛ خیلی از خدا متشکر باشد که مجرای فیض شده.

منت طرف مقابلش را در این امر حاضر باشد به جان بخرد. شما مجرای هدایت بشوید در گفتن یک سخن. تفاخر بر غیر ندارد در تعلیمی که می‌دهد! اگر تفاخر بر غیر شد، در غیر که خراب می‌کند، فاسد می‌کند خیر را، مضرّ برای پرورش شما هست. ولیکن اگر شما خوشحال شدید که خدای متعال یک کلمه صحیح را که صحتش مال شما نیست، - این را خوب عنایت بفرمایید! - صحت این کلمه مال شما نیست، خیر بودن این خیر مال شما نیست، خیر بودن مال دیگری است! حتی اینکه شما امانت دار خوبی باشید، این خیر مال شما نیست! آن چیزی است که مال من و امثال من هست، فسادی است که در عمل واقع می‌شود. شرمندگی مطلب مال من است. دخالت هوای نفس من، این را آلوده می‌کند، این خیر را. «اتم اصل الخیر و فرعهم و معدنهم»، شما این را به ائمه می‌گویید، به خودتان که نمی‌توانید بگویید! خیری بنا هست برسد به بنده خدا، امانت داده‌اند دست شما. در همین که شما امین هم باشید، مستقل نیستید در خیرش. حالا هر قدر این امانت را در آن تصرف باطل کردید، این مال شما هست. هر قدر سلوک بد کردید، این بد سلوکی‌ها، بد غلّقی‌ها برای شما هست. شما آخر کار شرمنده هستید از اینکه بد سلوک کردم نسبت به کسانی را که خدای متعال امرشان را به من سپرده بودند.

اگر یک مسئولی خودش را برابر کسانی که نسبت به آنها مسئول هست، به گونه‌ای دید که احساس شرمندگی بکند، این محال است در چهره و رفتارش ظهور پیدا نکند! این با تفاخر فرق دارد، این ایجاد حبّ می‌کند! این طبعی مطلب هست که هر دوی اینها توجه به خدا اولاً برایشان پیدا بشود، بعد احترام الهی بینشان پیدا بشود. بعد محبت الهی بینشان پیدا بشود. این آیا فقط در اکل و شرب است؟ یا در تمام ابتهاج‌ها هست؟! طبعاً در تمام ابتهاج‌ها هست. مرد اگر خودش را مؤثر بالمرّه در ابتهاج خانواده‌اش نداند بالمرّه، کما اینکه زنش، و بداند که واسطه خدای متعال است در انعام به غیر، و بداند و متوجه باشد که در این واسطه بودنش رفتار سوء، اول

اینکه آدم این را حواسش جمع باشد که خوش بین به کارهایش نباشد؛ ما نماز می‌خوانیم، ولی حقش این است که بعد از نماز، حداقل برای استغفار، توبه کنیم از این نمازی که خواندیم. این چه نمازی بود که من خواندم! من معذرت می‌خواهم این مثال را می‌زنم. من بگویم آقا لطفاً تشنه ام هست، یک لیوان آب، یک خرده آب بیاورید. شما خواهرها یکی تان تشریف ببرد، یک ظرف سفالی کثیف آب خرّه کثیفی در آن بریزند بیاورند، من می‌گویم این آب که نیست که! اهانت به من هست! این را که کسی نمی‌خورد! اگر کسی بخوردش جای اینکه رفع عطش کند، بیمار می‌شود. این نمازی را که ما می‌بریم این‌گونه است. این نمازی که نسبت به جلال خدای متعال، نسبت به جمال خدای متعال، نسبت به نعمت‌های خدای متعال، ما به این وقت می‌گویند که برویم دیدن فرد مهمی مانند آیت الله خامنه‌ای، یا اینکه گاهی هم وقت‌های دیگر، شش دانگ حواسمان به آن طرفی است که داریم صحبت می‌کنیم، اوقاتمان تلخ می‌شود، یک جا غضب می‌گیرد مان، حواسمان چنان به حرف طرف هست که این اینجا حرفش گوشه داشت، و یا آنجا حرفش گوشه نداشت، نمی‌دانم اینجا چطور شد! اصلاً در آن موقعی که داریم با او حالا به تندی یا به نرمی صحبت می‌کنیم یا با خضوع، عرض کردم مثل خدمت حضرت آیت الله خامنه‌ای با عشق و علاقه که حاضر می‌شویم، اصلاً حواسمان جای دیگر که نیست که! ولی در دو رکعت نماز می‌خوانیم از اول الحمدش حواسمان این طرف است آن طرف است، - به حضورتان که عرض کنم - این چه نمازی است که می‌خوانیم؟! مثلاً شأن حضرت حق کمتر از بندگانش است؟ یا از قضای فلک در همان حین نماز به فکر این هستیم که حاجاتمان را به غیر خدای متعال بگوییم! حالا داریم می‌گویم مثلاً هیچ کس جز قدرت تو نیست! در همین، تلفظ داریم می‌کنیم به این مطلب، می‌گویم «سبحان ربی العظیم و بحمده»؛ برابر جلال تو خم می‌شویم، در همین حواسمان این است که راستی به فلانی هم بگوییم شاید حل شد مشکل!

راستی حالا برای جلب نظر فلان شخص چه کنیم! همین است دیگر! حالا جلب نظرهای مختلف هر کسی در یک سطحی، یک شکلی، یک نحوه ای. به هر حال، بگذریم.

اگر کسی حواسش باشد که خیر نمی تواند برساند به غیر، خدا دارد به آن طرف مقابلش خیر می رساند، شدتی پیدا نمی شود، نه از خودش و نه از غیر، در هیچ حالتی، مگر اینکه آن شدت از ناحیه حضرت حق باشد. فقط سوء بودنش بر می گردد به اخلاق او، آن وقت خودش را بدهکار می بیند، منفعل می بیند، سعی در اینکه طرفش را مقدم بدارد در همه مراتب ارضاء، بیشتر می کند.

این سعی ها اگر الهی واقع شد، اثر دارد. در غضب، اگر موضع غضب رسید و طرف کظم کرد، فرو برد، غضب نکرد، عفو کرد، گذشت، ندیده گرفت، حالا دیروز صحبتی پیش آمده، یک دقیقه قبل صحبتی پیش آمده، دو دقیقه قبل صحبتی پیش آمده، این را نکند بگوید که من دنبال این مطلب را بگیرم. به نظرش بیاید که برابر آن غفلت هایی که این داشته، خب آنها علت شده؛ خودش را مقصر بداند. کظم غیظ، پس بنابراین؛ تقدم در شهوات، تحمل در غضب و عفو در غضب اگر برای فرد واقع بشود، ایجاد محبت می کند. اگر ایجاد محبت بین طرفین شد، ایجاد محبت بین شخص و خانواده اش شد، خانه شان خانه ای می شود که در آن تنازع کم بشود، در آن مخاصمه کم بشود. محبت در آنجا زیاد می شود.

به هر حال، در نظام اخلاق، خانواده ها را در شئونی ملاحظه می کنید در اسلام، می بینید که نظامی است که زمینه پرورش صحیح را فراهم می کند. زمینه پرورش صحیح این است که بر اساس علاقه به خدای متعال و معصومین، رفتارها اوج و حضيض پیدا می کند، نه بر اساس هوای نفس و اوامر و نسل ها نسل های الهی می شود،

(س) خیلی متشکریم.

استاد حسینی: امیدواریم که ان شاء الله تعالی خداوند زمینه نزدیک شدن ما را در این دو ماه فراهم کند، بهترین عبادتی که وجود دارد در این دو ماه خواسته اند، توسل به وجود مبارک حضرت سیدالشهداء و اهل بیت طاهرین است، در عین حالی که انجام وظایف محترم هست، این دو ماه را ان شاء الله تعالی خواهران بیشتر بهره مند شوند. و صلی الله علی محمد و آل محمد.

س) خیلی متشکر، ان شاء الله اگر لطف بفرمایید هفته‌های دیگر هم باز یک مقدار بیشتر راجع به اساس خانواده محبت بفرمایید خیلی ممنون می‌شویم.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۱۷
کد جلسه: ۱۷۰۴	تاریخ جلسه: ۶۹/۰۵/۲۸
کد صوت: ۲۶۸۲	مدت جلسه: ۹۲ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۶۶۷۳

شناسنامه تدوین

پیاده:	خانم ز. یاسری
تایپ:	خانم ف. فداکار
تطبیق:	خانم ر. کشتکاران
تصحیح (۱):	خانم ف. فداکار
ارزیابی:	خانم م. عسکری
تصحیح (۲):	خانم ف. فداکار
کنترل نهایی (۱):	خانم ع. کشتکاران
کنترل نهایی (۲):	خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۳):	خانم ف. فداکار
بازخوانی سند اولیه:	خانم ل. کاظم‌دینان
تصحیح (۴):	علیرضا شریعتی
مقابله:	خانم م. اسماعیل‌پور
تصحیح (۵):	علیرضا شریعتی
صفحه‌آرایی:	محمد حسینی فریدی

جلسه هفدهم

استاد حسینی: بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین بر کن! آنچه به ولیات وعده فرموده‌ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت فرما! نائب رشیدش حضرت آیت الله خامنه‌ای را معزز و منصور بدار! لشکر اسلام را در همه ابعاد پیروز و لشکر کفر را در همه ابعاد مخدول فرما! بارالها! شهدای انقلاب اسلامی، محشور با حضرت سیدالشهدا بفرما و جانبازان انقلاب اسلامی شفای عاجل کرامت فرما! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت خالصاً لک، آن گونه قرار ده که تو راضی باشی! علل و امراض خب ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! اموات و ذوی‌الحقوق، علما و صالحین امت، حیا و میتاً، خاصه پدر و مادر را از خیراتی که تفضل می‌فرمایی سهم و بهره‌مند بفرما! بارالها روح امام امت قدس الله سره القدوسی- از خیراتی که نصیب می‌فرمایی محظوظ بدار! بارالها دعای خیرش را در حق ما مستجاب و در حق قرار بده! حقوقش را بر ما حلال فرما!

خدایا نظر خاص و عنایت مخصوص ولیات -صلوات الله و سلامه علیه و عجّل الله تعالی فرجه الشریف و جعل الله بفضلہ روحی لثراب مقدمه الشریف فداہ- بر قلب و ذهن و قول و فعل ظاهر و باطن ما جاری گردان! خدایا مجالس ما، سخن ما را این گونه قرار ده که آن حضرت راضی باشند! خدایا این دعای قرآنی را به لسان مبارکش در حق ما جاری و به شفاعتش مستجاب بفرما! «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً، اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بنور الفهم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین».

بحث درباره نظام ولایت بود در خانواده و یک قسمتش به عرضتان رسید.

س) ببخشید لطف بفرماید یک مقدار بلندتر [؟:۱۳]

استاد حسینی: بحث درباره نظام ولایت است در خانواده، آیا ولایت الهی چگونه است؟ یک توضیح مختصری عرض می‌کنیم، یک مثال هم باز تطبیق به نظام اجتماعی و نسبت تأثیر عینی و اقتصادی، و باز برمی‌گردیم. اینکه گاهی مثال من می‌زنم به خاطر اینکه ببینید می‌شود متناظرش مسائل کارشناسی را ملاحظه کرد، این بخش را هم آورد داخل کارشناسی، و به عبارت دیگر مقدمتاً عرض می‌کنم آنچه را که به صورت اخلاق یا نظام پرورشی یا اخلاق مدیریت در اسلام اینجا اشاره می‌شود نسبت به خانواده، چیزی نیست که بگویید که این قابل کنترل نیست، قابل تنظیم نیست، - به حضورتان که عرض کنم - روی آن سیاست‌های اجرایی نمی‌شود گذاشت، قابل تبدیل کردن به کمیت نیست! کیفیت‌ها کیفیت‌های موعظه‌ای هست! خیر، اینها می‌شود. مثال که می‌زنم صرفاً به این قصد است که می‌شود متناظر کرد، می‌شود الگو داد، می‌شود کنترل کرد، می‌شود پرورش داد و الی آخر. خب، حالا عنایت بفرمایید بر این مطلب که عرض شد! یک وقت ولی، مسئول هست نه حاکم؛ یعنی نفوذ اراده‌اش نفوذ سرپرستی، نفوذ پرورش هست. اگر نفوذ پرورش باشد،

جلسه هفدهم ۷

معنایش این است که طریق جریان سرپرستی الهی است. و یک دیکتاتور، یک جائر، چه جورش را و چه دیکتاتوری‌اش را مستقیماً اعمال کند از طریق قدرت سیاسی، و چه با ابزار اقتصادی اضطراب بر داعی درست کند، و دیکتاتوری‌اش را در شکل دموکراسی و حکومت مردم جلوه بدهد، و کنه‌اش دیکتاتوری، - به حضورتان که عرض کنم که - خطرناک‌تر از دیکتاتوری سیاسی باشد؛ چه در شکل حزبی بگیردش، چه در شکل فردی بگیردش، حکومت کفر به دلیل اینکه تنازع، ذاتی ماهیتش هست از نظر فلسفی، وقتی می‌خواهید الزام به هماهنگی‌اش بکنید در شکل سوسیالیزم درش بیاورید، در شکل جامعه‌گرایی درش بیاورید، بگویید رفاه اجتماعی؛ مجبور هستید استفاده از یکی از ابزارها بکنید برای کنترل؛ یعنی میل، تحت انضباط درآمدش با آگاهی تنها نمی‌شود. این تصویری که برای بعضی هست که میل را می‌شود صرفاً به وسیله آگاهی کنترل کرد، این برای کسی است که اختیار را در همه مراتب قابل جریان نداند، و خیال کند که تمام جرایمی که انجام می‌گیرد، به دلیل جهل است و ارتقای وجدان بشری یا تهذیب، خیال کند صرفاً به وسیله آگاهی محقق می‌شود، چنین چیزی نیست! بشر می‌شود آگاه باشد؛ یعنی موجود مختار اصولاً، می‌شود آگاه باشد و بر خلاف آگاهی‌اش اقدام بکند. برای چه چیزی اقدام کند؟ در جهت تمایل نظام حساسیت‌هایش! نفوذ خود انسان بر تمایلاتش و کنترل کردن هم، از راه پرستش دنیا ممکن نیست. حالا اینها یک بحث‌هایی است که جایش خیلی خیلی دقیق باید بحث بشود - ان شاء الله تعالی - در بحث‌های فلسفی را هم وقتی که خواهرهای محترم و گرامی مطالعات ابتدایی‌اش تمام شد، ما ببینیم به مناسبت خدمتان عرض می‌کنیم این مطالبش را. فعلاً صرفاً اشاره می‌کنیم در اول صحبت.

به هر حال، ولایت جور، حکومت جائر، حکومت مادی، تنازع سر دستیابی به منافع مادی، ذاتی‌اش است. لذا همیشه یکی از مشکلات مهم سیستم‌های مادی این

است که، منفعت فرد با منفعت سازمان درگیر است. چرا؟ چون می‌گویید که مدیریت یعنی به دست داشتن ابزار رفع حواجی مادی. با چه چوبی به صورت ناخودآگاه بر انگیزه او می‌تازد و می‌زند و شکل می‌دهد و حرکاتش را نظم می‌دهد؟ اضطرار بر داعی، ها! نه اضطرار عینی خارجی، ها! یک وقتی است که شما می‌گویید که دیکتاتوری فردی در قرون سابق چه گونه بود، اینکه یک نفر با قدرت ظاهری، الزام می‌کرد فردی را به کاری، یا جمعی را به کاری. یک قشر را بر قشرهای دیگر حاکم می‌کرد، و آن قشری را هم که حاکم بودند باز بر آن عده خاصی را حاکم می‌کرد، تا می‌رسید به خودش که حاکم بود بر چند نفر. یک وقتی شما این گونه می‌گویید، می‌گویید این دیکتاتوری ظاهری هست و بارز هست و اعمال زور و فشار، فیزیکی بر عینیت رفتار شخص هست. مجبور می‌کنند این برده‌ها را که این سنگ‌ها را از اینجا بیاورند آنجا و آنجا بتراشند و آنجا ببرند و الی آخر. یک وقتی است که خیر، در شکل حزبی می‌آورید این را پیاده می‌کنید و یک سازمان‌دهی خاصی را معتقد می‌شوند، و یک وقتی است که در شکل فریبده‌ترش، اصلاً پیدا نیست که اینها دارند جور به داعی می‌کنند! دارند شرایطی را ایجاد می‌کنند که در آن شرایط، تصمیم‌گیری‌ها شکل می‌گیرد، قهراً! کسی اسمش را قهر نمی‌گذارد، می‌گوید اگر خواستید شما متخصص بشوید، این دوره درس را باید بخوانید، والا نمی‌توانید متخصص بشوید. اگر خواستید - مثلاً عرض می‌کنم - فلان کالا را توزیع کنید یا تولید کنید، باید در این سیکل حرکت کنید. اگر خواستید از چک استفاده بکنید، باید این قوانین را رعایت کنید. بعد، کل این قوانین چه کار می‌کند؟ حل می‌کند قدرت مصرف را به نفع توسعه سرمایه! یعنی حکومت می‌کند خیلی تندتر از دیکتاتور، ولی خیلی تنهاتر، بر افراد! چه چیزی؟ قوانین رشد سرمایه! طبیعی هست که ظاهرش هم بسیار قابل توجه است! می‌گویند آقا باید شما رفاه دیگران را در جامعه بخواهید. رفاه دیگران هم ممکن نیست مگر اینکه رفاه کل، در

جهت توسعه باشد. رفاه کل در توسعه بودنش هم نمی‌شود، مگر اینکه مقدرات مادی در جهت توسعه باشد. بنابراین، این قوانین جبری طبیعت اقتصاد هست که حاکم هست. چه شما بگویید قوانین جبری اقتصاد حاکم هست، و چه بگویید که پروسه تاریخ و - به حضورتان که عرض کنم که - جبر فلسفه تاریخ هست و حکومت حزبی را می‌آورد سر کار. هر دوی آن سخن از جبر است، ولی جبر بر داعی هست. صحبتان هم هست که اینها موجب ارتقای وجدان بشری می‌شود و الی آخر، ولكن در جای خودش باز صحبت را - ان شاء الله تعالی - مفصل‌تر عرض می‌کنیم که، محال است ارتقای وجدان پیدا بشود، مگر حول پرستش غیر از ماده! حالا بگذریم از این مقدمه، بیایم وارد بحث خانواده بشویم.

عرض کردم مسئولیت، نه حاکمیت جائزانه، طریق اعطاء خدای متعال باید باشد به انسان، خدمت‌گزار باید باشد مسئول! خودش را از طرف خدای متعال، خادم اهلش بشناسد و این را کم برای خودش نداند! چون خدمت دارد می‌کند برای خدای متعال، در جهت پرستش او! معبودش که اینها نیستند تا بگوید معبود من کوچک هست و چه؛ معبودش خدای متعال هست. وقتی معبود خدای متعال باشد، احساس بندگی بکند در خدمتی که به اهل و فرزند می‌کند، هر قدر نتواند خدمت بکند، احساس شرمساری می‌کند. نمی‌گوید اینها پرتوقع بار می‌آیند! حالا آیا واقعاً هم از نظر پرورشی بچه پرتوقع بار نمی‌آید اگر به او احسان زیاد بشود؟ این یک سؤال مهم است. زیاده از حد متکی بار نمی‌آید؟ قدرت ورود به جامعه را دارد؟ این سؤالی است که امیدوارم عنایت بفرمایید.

اگر سرپرست، کریم در شهوت و حلیم در غضب باشد؛ یعنی دیگران را بر خود مقدم بدارد در کلیه چیزهایی که تمایلات نسبت به آن موضوعات برای شخص پیدا می‌شود. خب، شخص دارای تمایلات در اکل و شرب هست، تمایلات جنسی هست، و تمایلات در امر ریاست هست. اگر دیده بشود که هیچ کدام از این

تمایلات را، خودش را مقدم نمی‌دارد به هیچ وجه، غیر را بر خودش مقدم می‌دارد؛ طبیعی است که این اولین اثر را بر دیگران می‌گذارد ناخودآگاه؛ یعنی ایثار را یاد می‌دهد. ولی این ایثار، اگر بچه یا زن خیال کند به خاطر خودش هست؛ مضر است بر شخص؛ «من مُدِّح فی وجهه، کمن قُطَّعَ بالسَّیْفِ و بالسَّکینِ؛ اگر مدح کردید کسی را در جلوی او، و مطلب را رجوع ندادید به انعام خدای متعال، گفتید شما تیزهوش هستید، نگفتید خدای متعال به شما نعمت تیزهوشی را داده، یادآورش کلمه خدا را نکردید؛ این ضرر زده به آن شخص. اگر گفتید شما شخص پر تحرکی هستید و نگفتید به او که خدای متعال به شما قدرت تحرک عطا کرده، شاکر باشید نسبت به خدا، این را به او ضرر زده‌اید. اگر طفل دید که پدر توجه به او که می‌کند، توجه مستقل از خدا هست، به او ضرر می‌زند. ولی اگر دید که از اول نوازشی که می‌کند، به نحوه‌ای در آن مشعر به خدا هست؛ کم کم می‌فهمد که پایگاه ایثار خدا هست. پرستش برای خدا دارد واقع می‌شود. این مسئله - عنایت بفرمایید! - اگر ایثار را بیاموزید به طفل با تحمل؛ خب، طفل گاهی بدخلقی می‌کند، علاجش این است که یک مقدار شما یا بر او با غضب برخورد کنید، یا با تحمل. اگر شما با غضب برخورد کردید، او را ساکت کردید برای اینکه محیط خانه‌تان آرام باشد، برای اینکه خودتان برسید به یکی از شهواتان، این طبیعی است که در عمل شما دارید پرورشش می‌دهید به آدم خودکامه! از شما یاد می‌گیرد خودکامگی را! نگاه نکنید که این اطاعت می‌کند الآن از شما؛ این اطاعت، توأم با این است که یک آموزش هست. مدیریت، بستر پرورش فرد هست. سرپرستی هست. مدیریت فقط مقصد مدیر را در رسیدن به امیالش تمام نمی‌کند، تحت اداره را پرورش می‌دهد! تحت اداره را بار می‌آورد. می‌سازد مَوَکِّلِی عَلَیْهِ رَا، و نبی اکرم ﷺ شما توجه کنید که چه افرادی را توانست از چه مراتب بسیار نازلی به چه مراتبی برساند. حالا برمی‌گردیم.

اگر شما طفل را، برابر ناراحتی‌اش، راحتی خودتان را به یک نسبتی فدا کردید؛

تحمّل کردید، هر چه تحمّل کنید، اگر تحمّلی الهی باشد، بفهمد برای خدا شما دارید تحمّل می کنید، اثر سازندگی اش بالا هست. شما وقتی که خود او را محور قرار بدهید، او را بر توقع بار می آورید، خود محور بار می آورید، نتیجه محبتان، مثل نتیجه خشم گرفتنتان می شود! ولی اگر بفهمد شما برای یک مقصد بالاتری دارید این تحمّل را می کنید؛ آن مقصد را آرام آرام می پذیرد. ممکن است خانم ها خیلی بدشان بیاید که کسی به خاطر خدا آنها را دوست ندارد، این را که می گویم خوب دقت کنید! می گویند، این می شود ترحم! مردها خودشان را مغرور هستند به قدرت، و خیال می کنند باید ترحم کرد! خیر، ترحم اول نمی شود، می شود توسّل. آن کسی که ترحمّاً به خاطر خدا به زن احترام بگذارد، آن خیلی خطر هست برای خودش. توسّل یعنی چه؟ توسّل یعنی وسیله ساختن چیزی برای رسیدن به چیزی. شما می روید زیارت حضرت رضا - علیه آلاف التحية و الثناء - ترحمّاً که نمی روید زیارت حضرت رضا! توسّل می جوئید به وجود مبارک ایشان. مثل اسماء الهی را که می خوانید، یا رب می گوئید، یا الله می گوئید، یا رحمان می گوئید، یا رحیم می گوئید؛ با این حرکت و این تلفّظ و توجه به مفهومش و توجه به نحوه اشاره روحی، می گوئید من متوسّل به اسماء الهی شدم. خب، اسماء تکوینی حضرت حق - سبحانه و تعالی - همین سلام، که اسماء حسناى تکوینی حضرت حق، وجود مبارک ائمه طاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين - هستند، شما به وسیله آنها هم خدا را می خوانید. خواندن خدای متعال به وسیله اسماء تکوینی، یا اسماء لفظی، هر کدام که باشد توسّل است نه ترحم! در صحن مطهر حضرت علی بن موسی را می بوسید، ترحمّاً می بوسید یا توسلاً؟! طبیعتاً توسلاً. خب، این در که یک چوب در جنگل بوده، چه ربطی دارد که ببوسید؟ این در را کسانی در حاجتشان به خدای متعال، در گرفتاری شان متوسّل شدند به این آقا علی بن موسی، با یک دل شکستگی نذر کردند، در یک ابتهالی نذر کردند، خب، بعد این نذر را آوردند اینجا و بعدش این

چوب خریده شده، بریده شده، درست شده، تا شده در. یعنی یک حالت روحی، روح ارتباط این چوب است به این آقا. یعنی آن جاذبه‌ای که این چوب را، چوب در خانه آقا کرده، آن حالت روحی افرادی بوده که متوسل به این آقا شده‌اند، شما هم صحیح است که توسل پیدا کنید، طریق توسلستان قرار بدهید.

به هر حال، برگردیم. اگر به زنی ترخم بکند مردی، بسیار خطرناک است برای آن مرد؛ چون در ترخم، معنایش این است که شخص رحم کننده، خودش را در موضع قدرت ببیند و حال آنکه در موضع احتیاج است. همه مخلوقات محتاج به خدای متعال هستند و در طریق بندگی او وسایلی را می‌جویند. احترامی را که به مؤمن می‌گذارید، به شیعه می‌گذارید، حتماً باید توسلی باشد؛ مگر اینکه هر جزء چیز نباشد، هر جزء مکتب شما نباشد، جزء دین شما نباشد؛ آن وقت ترخم عیبی ندارد. در غیرش توسل هست. شما نمی‌توانید به یک شیعه ترخم کنید، به او توسل بجوید الی‌الله تبارک و تعالی! حالا اگر توسل شد، آیا برای زن بد است؟ که مرد به خاطر خدا او را بخواهد؟ از خرسندی او لذت ببرد، لذت طاعت؟ از ابتهاج او، مبتهج بشود به ابتهاج طاعت؟ شاکر باشد که خدای متعال خیری را به این بنده‌اش می‌خواست برساند و دستش هم بسته به بند و تمام مردها، هیچ مردی حق ندارد بگوید که اگر من نبودم، یا اگر تمام مردها نبودند، این خیر را خدا نمی‌توانست به این زن برساند و او را به ابتهاج برساند! این کمال خطا هست. خدای متعال، معطی نعمت هست، معطی ابتهاج هست، معطی خیر هست و دستش به احدی بسته نیست! بر شما منت گذاشته که خیر رساندن به غیر را به وسیله شما تمام کرده، این یک! دوم اینکه کنه هیچ خیری ربط به مخلوقات که ندارد، رحمت خدا هست! من اینجا این لیوان خالی را الآن دست می‌گیرم جای یک لیوانی که آب دارد بنوشم، من عطشم را که بر طرف نمی‌کند! آبی هم که داخل این لیوان، که شما بریزید از این پارچ، آن هم حکم همین ظرف را دارد نسبت به خواص آب و ملائمت و سازگاری

و هماهنگی خواص آن آب با نیاز من. اگر من وضعیت نیاز جسمی ام تغییر کند، مبتلا به یک بیماری بشوم که آب برایم رفع عطش نکند، یا خواص آب عوض بشود؛ مایع باشد، اسید بشود، هرگز رفع عطش نمی کند. اسید شفاف عین این آب کسی بنوشد، جای اینکه عطشش را برطرف کند، عطشش را شدت می دهد، می کشدش! حالا اسید که هیچ، آب نمک تنها، عطش را که برطرف نمی کند اصلاً! چه خاصیت این آب و چه خاصیت نیاز من و چه هماهنگی نسبت بین اینها، اعطاء رب است. بالاتر یک قدم بروم. خواص خود این آب و خواص نیاز من هم، مثل ظرف هستند، مثل همین لیوان هستند. آنچه که شما محتاج به آن هستید، رحمت خدای متعال است که مطرووف این ظرف است. محتوای این ظرف، رحمت الهی است، رحمت الهی ربطی ندارد به انسانی که او خودش محتاج رحمت خدای متعال - جلت عظمته - است.

خب، حالا زن، فرعونیت جمال دارد و مرد، فرعونیت جلال؛ یعنی هر دو، نفس اماره شان دعوت می کنند به اینکه خودشان را معبود قرار بدهند و دیگران را پرستنده و عابد خودشان. اگر این نفس تهذیب نشود، مراقبت در رشدش نباشد، موجب فساد می شود. تمام ظلم ها و جورها و حیوانیت هایی که از بشر سر زده، که بدتر از همه حیوانات هست، برای همین قضیه نفس است. فرعونیت بشر هست، انانیت بشر هست. اصل بر اینکه خضوع نکند برای خدای متعال است که مبدأ همه رنج هایش هست. ابتهاج به یک امر فاسد، مبدأ همه رنج ها هست، مبدأ همه اضطراب ها هست. اگر کسی تلاش بکند که دیگری عاشقش بشود، اول خودش صدمه می خورد از تلاشش. اول خودش زجر می کشد و به اضطراب می افتد، تا بعد بتواند این اضطراب را به یک نسبت بسیار کمتری، منتقل به طرف مقابل بکند. اگر کسی دنبال این باشد که برای جلالش، مردی دنبال این باشد که برای جلالش، خاضع بشوند دیگران، اول این صدمه اش به خودش می خورد، خودش دچار اضطراب می شود. آرامش اول از

خودش سلب می‌شود تا بعد دیگران را برابر جلالش به یک نسبت خیلی کمتری خاضع بکند. اضطراب در خودش شدیدتر می‌شود. نجات از اضطراب و آرامش با ذکر و یا توسل است، و این نیت منوط بر این است که توسل بجوید مرد به زنش، به بچه‌اش، الی‌الله تبارک و تعالی، و متقابلاً هم توسل بجوید زن به شوهرش و فرزندان الی‌الله تبارک و تعالی، فعل برای خدا واقع بشود. اگر برای خدا واقع شده، اول چیزی که سهل می‌شود، تحمل ناملازمات‌های طرفین برای هم است. در راه توسل خب، مشکلاتی هست. آدمی که بلند می‌شود، می‌رود زیارت وجود مبارک حضرت علی بن موسی -علیه الاف التحیه و الثناء- زمستان است! تابستان است! زمستان، هوا سرد است وقتی می‌خواهد برود حرم! تابستانه، هوا گرم است! نمی‌آید که آن مقصد عظیمش را به خاطر تحمل یک چیز به هم بزند! تحمل طرفین را نسبت به هم بالا می‌برد و محبت الهی شروع به رشد می‌کند. خانه، کانون تولید ایشار می‌شود. و خانه، اساساً تحت سرپرستی الهی باید نه فقط مؤکد جسم فرزند باشد. برای سلامتی جسم بچه ما خیلی مواظبت می‌کنیم؛ بچه‌ام سرما خورده، بچه‌ام سینه‌درد دارد، دور از جان، آثار سینه پهلوی و برونشیت و سل و فلان و این حرف‌ها خیلی ما را به وحشت می‌اندازد، از سل هم آن طرف‌تر، فلان دارو گیر نیامده؛ چطور شده، یا بچه‌ام غصه‌دار است، غمگین است، چه هست! این امور را متوجه می‌شود بحمدالله. ولی آیا بچه‌ات در پرورش روحی دچار گناه می‌شود یا خیر؟ آیا دچار ریا و عجب می‌شود یا نه؟ آیا دچار نظر به حرام و استماع حرام می‌شود یا نمی‌شود؟ چیزهایی که فاسد می‌کند روح را، به آنها مبتلا هست یا خیر؟ اینها زیاد به او فشار نمی‌آورد. به هر حال، کانون پرورش ایشار و تلاش باید باشد. نظم تدریجاً خوب است که آموخته بشود به بچه، ولی از راه دین، از راه احترام به آیات الهی، از راه احترام به دعا. تویخ خیلی خوب است باشد، تشویق هم خوب است باشد، ولكن کدام تویخ؟ سرزنش نفس، نسبت به معصیت. امید دادن به نفس، نسبت به رحمت. برای رفع

خستگی یک خرده من بحث را بیاورم پایین از بحث عرفانی می آورم در امور مادی. امور مادی، نسبت تأثیر مادی در جامعه با اقتصاد شناخته می شود. یک وقتی است شما می گوئید قوانینی بگذارید که سود سرمایه تضمین بشود، خوب دقت کنید به عرضم! - می گویند چه کار بکنیم؟ می گوئید که تولیدات را بیایید از تولید تکنولوژی این را ثبت کنید. پتنت یا لیسانس صنعت را درست کنید و بگوئید از این تکنولوژی طی چه شرایطی می شود استفاده کرد. موافقت اصولی درست کنید و بگوئید برای زدن یک کارخانه در یک شهر باید ظرفیت بازار آنجا دیده شود. قوانین پروانه کسب درست کنید، بگوئید برای باز کردن یک نمایندگی و شعبه توزیع یک کالا، باید یک نظم باشد، زیادی نباید باشد. بعد پروانه ساختمان درست کنید، بگوئید برای ساختن پاساژ، مغازه، باید از پروانه استفاده شود، تا هر کدام از این مراحل مشاورها نظر بدهند که ظرفیت بازار چقدر است، کالای اضافی تولید نشود. کالا، بی رویه به دست مشتری نرسد. رقابتها موجب پایین آوردن نرخ سود سرمایه نشود. چرا [با تأکید] همه این کارها؟! برای اینکه سود سرمایه باید به نسبت، توسعه پیدا کند. چرا؟ رشد تولید ناخالص ملی، بر پایه سودآوری سرمایه است. توسعه چگونه است؟ توسعه هم بر پایه بالا رفتن نرخ شتاب سطح بانک مرکزی هست. باید از یک سطح به سطح دیگر بتوانیم برسیم، این نمی شود مگر تضمین های لازم باشد! این حرف را که می زنم خوب دقت کنید ها! این بر یک فلسفه صد در صد این حرف صحیح است، بر یک مبنا. می گوئید مبنایش چیست؟ می گویم اگر قانونمندی ماده حاکم باشد بر جریان توسعه! می گوئید این - به اصطلاح - ساده ترش چیست؟ می گویم اگر آدم اسیر لذت باشد، همین طور است. ولی اگر آدم حاکم بر لذت و جریان توسعه آن باشد، این طور نیست، معادله برعکس می شود. اگر انسان توسعه نیازهایش به دنبال توسعه حساسیت روحی باشد، و توسعه حساسیت روحی به دنبال توسعه مسئولیت پذیری باشد، و توسعه پرستش باشد؛ آدم نمی شود مستخدم

کالا، کالا هم رشد می کند، ولی در پرتو شرح صدر اسلامی!

شرح صدر اسلامی غیر از شرح صدر للکفر است. کلمه شرح صدر در قرآن مجید، هم برای کفار آمده، هم برای اسلام آمده؛ ولی یکی اش در بندگی ماده، توسعه روحی برایش پیدا می شود، توسعه حساسیت؛ یعنی جریان رشد نیازها و توسعه اش، دنبال پرستش لذات حاصل می شود، و یکی اش در حاکمیت بر لذات. توسعه حساسیت در توسعه مسئولیت پذیری و بندگی حاصل می شود. تحرک وجود مبارک علی ابن ابی طالب بسیار بالا هست. خوب عنایت کنید! مردی که در شمشیر زدن، نیرومندترین نیروی نظامی زمانش است، در کار کردن کار اقتصادی هم، نیرومندترین کارگری است که عواید سالیانه اش ۲۴۰ هزار مثقال طلا می شود و همه را در خیرات صرف می کرد. تا اینجا می گفتم، هنوز ممکن است یک نفر مادی بگوید آدم می تواند همه اینها را برای ریاست مادی، که اسم ریاست را می گذارند لذت معنوی، هر چند در شکل سوسیالیزم، در شکل جامعه گرایی اش، می گویند می شود این کار را کرد، ولی آیا یک مرد چینی، تحمل بکند که در خانه اش هم وارد بشوند؟! آن گونه هم سلوک بکنند؟! ریسمان هم به گردن مبارکش بیندازند ببرند مسجد، آنجا هم بیعت بکنند؟! یعنی هم مخالفت خودش را نشان بدهد که قبول ندارم، هم بعد آنچه را که می گوید اعلام می کند که قبول ندارم، بپذیرد که به زور تسلیم بشود؟! آن کسی که زورمندان، زورشان به او نمی رسد! نه تهدید و نه تطمیع معنا ندارد در برابر او. این، اگر کسی بخواهد با جامعه شناسی مادی صرف تحلیل بکند، گیر می کند اینجا. نه هوش و رأی و علم علی بن ابی طالب را می تواند ضعیف ذکر کند و نه شجاعتش را و نه کارایی مادی اش را. ولی اگر در جامعه شناسی الهی بخواهید نگاه کنید، اولاً خب، شأن مبارک وجود علی بن ابی طالب خیلی اعلی از این است که کسی بتواند درباره اش قضاوت بکند به سادگی! خیلی سادگی و ساده اندیشی می خواهد که آدم خیال کند که می تواند ایشان را توصیف کند! ثانیاً

می‌تواند بفهمد که حضرت با این اعمالش مکتب را راه برد. بر اساس اقتصاد اسلامی اگر کسی جرأتش را پیدا بکند - ان شاء الله تعالی - از کارشناس‌ها که ارزیابی مجدد بکنند، بگویند که خب، ما قوانینی را به گونه‌ای قرار می‌دهیم که سود سرمایه برود به طرف، میل به طرف صفر پیدا کند. این منوط به این است که تحرک روحی انسان‌ها، مرتباً افزایش پیدا کند. این عدالت اجتماعی را خیلی بهتر از نظام سوسیالیسم تحویل می‌دهد، بدون اینکه خسارت‌های او را داشته باشد. توسعه اقتصادی را هم نتیجه می‌دهد، ولی به تبعیت از توسعه روانی انسان! اگر کلیه انحصارهایی که به نفع رشد سرمایه هست، همه را بردارید یکی پس از دیگری، اول به نظر می‌آید که ورشکست‌های بدی می‌آید پیش، از سیستم اعتباری‌تان، یعنی نظام مالی و پولی، تا تمام مراحل بهره‌برداری؛ یعنی از اول ربط بین منابع طبیعی و نیازهای انسان، کل ربطی را که دارد، مقدورات، یک طرف مقدورات مادی، یک طرف هم انسانی، تمام روابطی که بینش هست، همه صرف می‌کند قدرت را در جهت رشد سرمایه، البته به نسبتی که با شرایط اجتماعی هم بسازد. حل این و برداشتن این قطعاً بر اساس فلسفه‌ای که ماده‌گرایی را اصل می‌داند، درست نیست. بر اساس کارشناسی هم که از آن پیش‌فرض‌ها استفاده می‌کند، یعنی حرکت اقتصادی انسانی را، انسان اکونومیک را توصیف می‌کند، انسانی که معقول کار می‌کند، معقول مادی‌ها! روی هیچ کدام از اینها را نمی‌توانند حذف کنند. ولی اگر تحلیل دیگری از انسان باشد، توسعه قدرت اقتصادی را هم نتیجه می‌دهد، ولی نه از این طریق. حالا وارد به جزئیات نظام توزیع و تولید، نمی‌خواهم بشوم که طبیعتاً بحث کوچکی هم نیست، بحث اقتصادی است، بحث، ولی یکی دو تا اشاره کوچک می‌کنم. ببینید وقتی که می‌خواهیم به مستضعفین کمک کنیم، گستاخی انقلابی هم در کشور پیدا شده به برکت انقلاب. این گستاخی را می‌بریم در الگوی مصرف. خدمت می‌خواهیم بکنیم به محرومین، ها! واقعاً هم دوست داریم که همان‌گونه که خودمان

آب یخ می‌خوریم، مستضعفین هم آب یخ بخورند. همان گونه که طبقه متوسط آب یخ می‌خورند، یخچال دارند، مستضعفین هم داشته باشند. الگوی مصرف را تغییر می‌دهیم. وقتی الگوی مصرف را تغییر دادیم، تعریف فقر را عوض کردیم، ولی نتوانستیم الگوی تولید را عوض کنیم، الگوی توزیع را عوض کنیم؛ تمایلات مادی مصرفی را که می‌شود حرص، نتوانستیم انتقال بدهیم به تولید، لااقل حرص مادی در تولید را هم ایجاد نکردیم، نتیجه‌اش می‌شود تورم!

خیلی خب، حالا می‌خواهیم [...] از راه پرداخت سوبسید نسبت به تولید، می‌گوییم می‌خواهیم حل کنیم این مشکل را. حل این مشکل با این کار انجام نمی‌گیرد. چرا؟ چون، - خوب عنایت کنید! - چون تقاضای به مصرف در حدی است که سیستم توزیع، سودآورترین بخش اقتصاد شده. چرا؟ چون ظرفیت تولیدی را شما نمی‌توانید بالا ببرید در حجمی که انتظار ایجاد کرده‌اید. وقتی نتوانستید بالا ببرید ظرفیت تولید را، ظرفیت تقاضا هم بالا رفته باشد، نظام توزیع شبکه توزیع، از طریق انحصاراتی که به نفع توسعه سرمایه هست، در اختیارش هست، می‌تواند شدیداً توسعه پیدا کند و مشکلات تمرکز جمعیت را برایتان شدید کند! ولی اگر بازار توزیع را برایش چهار فرض کردید؛ یک فرض، شکل دولتی. یک فرض، شکل سرمایه. یک شکل، رقابت آزاد بدون انحصار سرمایه. یک شکل، توسعه بخش توزیع بیش از ظرفیت اجتماعی. خب، این اولین قدم تمایلات مصرفی منتقل می‌شود به تولید، ولی با ورشکست توزیع‌گرایی و نظام اعتباری‌اش. این در نظر اول به نظر می‌آید که خیلی بد است، چون سود سرمایه را در یک بخش از اقتصاد می‌شکند. ولی اگر اصل را انسان بدانید نه کالا، نگوییم انسان هم یک نوع کالا هست، بازار کار نگوییم؛ تحرک انسان بالا می‌گیرد؛ یعنی کالا به نفع توسعه تحرک انسان، تضعیف شده، و سرمایه‌دارها که از گردونه، از منزلت خودشان، به نسبت پایین می‌آیند؛ تحرک روحی، ذهنی، عینی کار، بالا می‌رود، جای سرمایه را پر

می‌کند در جامعه. اگر عین همان انحصارات را هم از تولید در شرایط متناسب بردارید و توسعهٔ بیش از میزان ظرفیت جامعه به آنجا هم از نظر روابط انسانی بدهید، به آن بخش از اقتصاد هم؛ یعنی به الگوی تولید هم، پس از الگوی توزیع، توسعهٔ بیش از ظرفیت جذب جامعه بدهید از نظر روابط انسانی، آن وقت سود سرمایه در هر سه بخش پایین می‌آید. سود سرمایه وقتی که پایین آمد، این گونه نیست که توسعهٔ اقتصادی محال باشد. اگر گستاخی انقلابی را توانستید بالا ببرید، و پرستش انسان را توسعهٔ بدهید نسبت به خدای متعال، توسعهٔ تحرک روحی و ذهنی و عینی جایگزینش می‌شود.

حالا برگردیم سراغ بحث خانواده، در عین حال من یک نیم ساعت یا بیشتر از اینجا، اگر سؤالی باشد.

س) سؤالی را خواهرها دارند. خب در وضعیت فعلی که هم به لحاظ وضعیت خانوادگی مان و هم به لحاظ وضعیت اجتماعی، چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی، یک مقدار مصرف و مصرف‌گرایی زیاد هست و با توجه به صحبت‌های اخیر رهبر در مورد عدم اسراف و تأکید ایشان به صرفه‌جویی، می‌خواستیم ببینیم که با آن روند بدی که جامعه دارد، آیا این صحبت‌ها در این مقطع چه تأثیری می‌تواند بگذارد؟ و اگر لازم باشد برنامه‌ریزی بشود براساس صحبت‌های رهبر، این برنامه‌ریزی چگونه امکان اجرا دارد؟ به چه نحو باید باشد؟

استاد حسینی: خب، - به حضورتان عرض کنم که - چند شکل می‌شود پیاده کردن فرمایشات رهبر معظم انقلاب اسلامی را؛ یک شکش، همین شکلی است که - به حضورتان که عرض کنم که - فرض کنید که امثال ما، فرض کنید که اگر دیروز وسیلهٔ حمل و نقلشان فرضاً بنز بوده، امروز با پیکان آمدم. حالا در وسط جلسه بگویم علت دیر رسیدنمان این بود که صبح با پیکان آمدم، البته قبلاً باید هماهنگ می‌کردیم که یک خرده زودتر بیاید، - به حضورتان که عرض کنم - بعد

راننده سر ساعتی که قبلاً می‌آمد، آمد. بعد هم گفت فلانی، با پیکان برویم؟ حالا ان شاء الله هفته‌های دیگر بتوانیم هم زودتر هم بیاییم که راننده اسیر نشود
س: در جلسه فرمایش..

استاد حسینی: حالا، این، و لکن این مطلب، بله. و لکن این عمل شخصی را در عین حالی که اطاعت از رهبر در سطوح مختلف لازم است، ها! این عمل علاج کار را نمی‌کند، خوب است، لازم هست، احترام به فرمان رهبر واجب هست، سرجای خودش محفوظ؛ ولی آیا این می‌تواند الگوی مصرف جامعه را بشکند؟ من یک مثال برایتان می‌زنم، در همین قضیه‌ای که داشتم تشریح می‌کردم؛ یک مغازه در تهران الآن لااقل بعضی جاهایش که خب حساس باشند این طور هست، پنجاه میلیون سرمایه است و گاه بیشتر. مغازه یعنی چه از نظر اقتصادی؟ یعنی مکانی که برای توزیع کالا به مصرف‌کننده می‌رساند. خیلی خب. حالا اگر شما، البته آنچه را می‌گویم، در قسمت اولش جدل اقتصادی است. جدل می‌دانید یعنی چه؟ جدل یعنی وضعیت روانی فرد را شما الآن نمی‌توانید الهی کنید، شما باید تکیه بکنید بر همان وضعیت روانی، و بر همان مبنای ذهنی‌ای که او دارد، بیاوریدش تا به بن‌بست برسد، بشکند، پس از اینکه شکست، برش گردانید بیایید - به حضورتان که عرض کنم که - به طرف موضع صحیح، ببریدش به آن راهی که راه صحیح هست. خب، یک صحبت این است که پروانه ساختن پاساژ محدود باشد؛ مثلاً متری ۱۵۰ هزار تومان - فرض کنید - به هر عنوان شهرداری یا غیر ذلک پول بگیرد، به عنوان مجتمع تجاری و بالغ بر ۱۲۰ هزار تومان هم برای صدور مجوز ساخت، گاهی هم اجازه نمی‌دهند. حالا این جوانی که اجازه نمی‌دهد، به نظرش می‌آید که مقابله دارد می‌کند با سودآوری سرمایه. خوب دقت کنید به این عرضی که می‌کنم! جوانی هست حزب‌اللهی، دوست داشتنی، اهل زیارت، طرفدار محرومین، خیلی هم - به حضورتان عرض که کنم که - واقعاً آدم می‌شود گاهی به حالتشان توسل الی الله پیدا

کند، ولی این را در یک مقیاس کوچک و خرد نگاه می‌کند، می‌گوید اگر بنا باشد این مغازه بسازد، متری مثلاً ۱۲ متر که هست، ۱۲ تا ۱۰۰ هزار تومان، یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان بیايد بدهد، یا ۲ میلیون تومان بیايد بدهد، برای پروانه کسبش هم یک ایرادی می‌گیرد می‌گوید ۵ میلیون لااقل بده، تا من این ۵ میلیون را خرج ضعیفا بکنم! می‌خواهم برایشان پل هوایی بزنم، خیابان بکشم، کمک بکنم، جنوب شهر را آباد کنم، از کجا بیاورم؟! از همین ۵۶:۴۸] ولی این کسی که سازنده این مغازه هست، حاضر است ۱۰ میلیون هم بدهد، بسازدش، اینجا بفروشد سرقفلی‌اش را ۵۰ میلیون. چه کسی می‌آید این کار را انجام می‌دهد؟ سرمایه‌دار می‌خرد یا مستضعف؟ سرمایه‌دار می‌خرد. بنابراین مکان توزیع کالا در انحصار سرمایه هست. آن کسی هم که می‌آید حساب می‌کند، ۵۰ میلیون می‌دهد این مغازه را می‌خرد، حساب می‌کند، می‌گوید هر یک میلیونی بانک به هر عنوان، من کاری ندارم که عنوانش عنوان بهره باشد یا مضاربه، الآن محل کلام من نیست. می‌گوید بانک دارد صدی ده - به حضورتان که عرض کنم - به من بهره می‌دهد، ۵۰ میلیون صدی دهش در سال می‌شود ۵ میلیون، بنابراین این قدر سود می‌کند. برای خودش حق مشروع می‌داند که بگوید ماهی ۱۰۰ هزار تومان باید من کمتر اینجا سود نکنم. حالا ممکن است یک نفرش، ماهی ۵۰ هزار تومان سود کند؛ که این گونه نیست، خیلی بیشتر است! به دلیل اینکه بگوید که من دوست ندارم پول بگذارم در بانک. دوست ندارم که چیز می‌خواهم بگذارم، حلال باشد، چیز باشد. ولی اگر سیاست (؟) ایجاد مکان توزیع، ضد این حرف باشد؛ یعنی بگوییم که باید بودجه‌های جاری را صرف کنیم در تولید مکان‌های توزیع. در جاهایی که امکان دارد پاساژ بزنیم، پاساژهای زیاد. فرضاً اگر ۱۰۰ هزار مغازه در تهران وجود دارد، سعی کنیم که ۱۰۰ هزار مغازه دیگر دفعه‌تاً وارد بازار کنیم. پروانه‌های کسب را هم بدون دریافت هیچ چیز صادر کنیم. مغازه‌ها را هم بدون سرقفلی، شهرداری در اختیار مردم بگذارد با اجاره کم. شاگرد این

مغازه فروش فروش، که کار فروش فروشی را خوب بلد است، حق العمل کاری را هم می‌تواند بکند، هم تولید کننده‌های فروش را می‌شناسد در شهرستان‌ها، و هم محلی را که باید صادر کند و به آنها برساند، آنها را هم می‌شناسد. امکان فعالیت اجتماعی به او دادید در امر توزیع. حالا این، - خوب عنایت کنید! - چهار شکل الآن من عرض کرده بودم؛ یکی این بود که نظام توزیع را دولتی‌اش بکنیم؛ یعنی محدودیتش را بیشتر بکنیم. آن وقت دو بازار پیدا می‌شود، اگر دو بازار آزاد نباشد مثل سابق شوروی، یک بازار قاچاق غیرمرئی پیدا می‌شود که در اکثر کشورهای سوسیالیست این مطلب بود و حتی در بعضی‌شان جزء ضرب‌المثل‌های کشورشان درآمده بود که هر که دزدی نکند میمون است؛ یعنی دزدی جزء ارزش حساب شده بود. حالا بگذرم از این مطلب. کلاً وقتی که دو بازاره می‌شود؛ چه یک بازارش علنی باشد با یک نرخ، چه مخفی باشد، - به حضورتان که عرض کنم - به صورت قاچاق می‌شود. این یک شکل. یک شکلش بازار سرمایه‌داری است؛ مثل الآن غرب، ولی شکلی که الآن ما داریم، بدتر از الآن غرب است، ها! می‌دانید چرا؟ چون ما توسعه گرایش به مصرف را آوردیم دقت کردید؟! یعنی الگوی مصرف را عوض کردیم، تعریف فقر را عوض کردیم؛ یعنی ما به قشرهایی که با نداشتن یخچال، احساس محرومیت نمی‌کردند، به آنها کارت کالاهای اساسی دادیم، مواد غذایی‌شان را هم، کوپن به آنها دادیم، مصرفی بار آمدند قبل از اینکه تولیدشان تولید تکنیکی شود، یعنی چه؟ یعنی یک کارگر ساده. میزان خدمتی را که عرضه می‌دارد به جامعه، برابر است با، از نظر سطح کاری که بخواهیم بنویسیم، می‌نویسیم سطح کار ساده. خب این قدرت مصرفش هم بیشتر از حد کار ساده نیست. مصرف فوق آن مرحله هم اگر بخواهد مصرف کند؛ یعنی مصرف کسی را که تکنیسین باشد یا متخصص باشد، این در الگوی سرمایه‌داری، این انجام نمی‌گیرد. می‌گویند این کلّ که بخواهید نگاه کنید، الگوی مصرف را نگاه کنید، اگر این الگو تعادلی نداشته باشد برای سطح تولیدتان،

فاصله بینش بیفتد، تورم پیدا می‌شود. این فاصله به نفع رشد سرمایه، یک نرخ کوچکی دارد که نرخ تورم جهانی می‌شود. ولی اگر شما اینجا یک دامنه بسیار وسیعی را برای مصرف درست کردید، بعد هم یک مرتبه سیستم دولتی را برداشتید، این مصرف آمد به طرف شبکه توزیع؛ سودآوری شبکه توزیع، دیگر کولاک می‌کند! دیگر سودآوری شبکه توزیع، صحبت صدی، ده نیست، آن چیز بقالی بزرگ و دولت کذا را که تبلیغ می‌کردند دولت‌خواهان و غیر ذلک، اینها مثل نزدیک به ۵۰ سود می‌پرداختند، صدی پنجاه. باید صدی هفتاد داشته باشند، که صدی پنجاه بتوانند سود بپردازند. هر چه پرسنل دارند، سود هم برای خودشان باید داشته باشند از نظر اقتصادی.

خب، حالا بگذریم از این مطلب، توجه به این نکته داشته باشید که اگر شبکه توزیع، توسعه‌اش سرمایه‌داری باشد، یک شکل است. سرمایه‌داری که یک مرتبه آزاد بشود درونش یک بازار مصرف بزرگ، خیلی بدتر از قضیه سرمایه‌داری سودآوری توزیع می‌شود. وقتی سودآوری توزیع رفت روی صد، صدی پنجاه، چه کسی می‌رود سراغ تولید کردن؟! به چه دلیل بروند سراغ تولید کردن؟! تولید، سودش برابر با نرخ سود جهانی است، اگر تکنیکتان در آن مرحله باشد. اگر پایین‌تر باشد، سودش کمتر است. مثلاً با سطح تکنیک شما، سود تولید حداقل می‌آید روی ۷۰ درصد سود پول در بازار جهانی. سود پول، با بازار سهام که می‌دانید که چه به سر مردم ما می‌آورد. خب، حالا این طرفش را ببینید که ما این اجازه ساختن پاساژ را وقتی نمی‌دهیم، یعنی مکان توزیع را محدود می‌کنیم، پروانه هم نمی‌دهیم، یک مرتبه دیگر محدود می‌کنیم رقابت بین اینها را و - به حضورتان که عرض کنم که - انحصارهای پولی هم که قوانین چک، عملاً نظام اعتبارات را در خدمت نظام توزیع در می‌آورد. حالا اگر شما بشکنید این را، چطور می‌شود؟ اگر به گونه‌ای باشد که مغازه زیاد باشد و بدون سرقفی باشد، پروانه کسب زیاد باشد، ابتدائاً مردم می‌روند

سراغ توزیع، ولی خیلی زود می‌شکند این مطلب. یعنی چه؟ یعنی وقتی سرمایه‌دار سودهای درشت توانست به دست بیاورد، هم از راه پول تحریری؛ یعنی یک چک را وقتی که یک سرمایه‌دار می‌نویسد ۵۰ میلیون تومان، این چک می‌چرخد در بازار، قدرت حمل و نقل کالا را دارد، قدرت توزیع و چرخاندن کالا را دارد. این پول، مثل این است که ۵۰ میلیون تومان چاپ کردید شما وارد بازار کردید. خب این اگر این اختیار را از او سلب کردید، اختیار مکان توزیع را هم سلب کردید، ورشکست می‌شود. طبیعی است که کارشناس‌ها بگویند که شما اگر تضمین‌های لازم را برای رشد سرمایه ندهید، به ضرر است. این یک حرف است. یک تحلیل اول این بود که جوان می‌آید می‌گوید که سخت‌گیری بیش از میزان سرمایه‌داری هم می‌کند، آن هم در چه شرایطی؟ در شرایطی که بازار مصرف توسعه یافته‌ای هم برابرش نمی‌بیند، در اینجا سود سرمایه را خیلی بالا برده این جوان. از این بنده خدا ۵ میلیون گرفته، ولی میزانی که سود سرمایه، سخت‌گیری هم کرده ۶ ماه دواند او را، ولی میزانی که سود سرمایه را بالا برده، به گونه‌ای بالا برده که این سرمایه‌دارها را حاکم کرده. به نحوی هم حاکم کرده بر بازار، که یک عده زیادی از متخصصین و تکنسین‌ها و مدیرها و کارگرهای ساده شده‌اند نسلی و شده‌اند دنباله‌رو و شده‌اند سمپات این آقای سرمایه‌دار! شهرتان هم توسعه پیدا کرده. چرا؟ چون پول‌های درشت کجا آمده؟ داخل شهر آمده! داخل بازار توزیع آمده! سودی صدی پنجاه و بالاتر، اگر برای سرمایه جایی بود؛ خب این سود عین یک قطب توسعه عمل می‌کند و جذب می‌کند نفر را و منشأ تمرکز جمعیت می‌شود. مگر قطب توسعه چه کار می‌کند؟! قطب توسعه، قدرت - به حضورتان که عرض کنم که - جذب سرمایه را و سود را دارد، که به دنبالش آدم‌ها را می‌دواند. حالا اگر شما برعکس این عمل نکنید و این را بشکنید، ابتدائاً توجیه سرمایه‌داری ندارد؛ یعنی کارشناس‌ها این توجیه را نمی‌پذیرند. چرا؟ چون می‌گویند که شما اگر از یک حد خاصی سود سرمایه را

پایین تر بیاورید، سرمایه فرار می کند، آنجا نمی ماند، می رود جای دیگر که سود داشته باشد. ولی اگر شما یک سؤال بکنید که حالا سرمایه غرضتان کالا هست، که می رود؟ یا غرضتان اعتباراتش هست؟ اگر اعتباراتش هست، چه نحوه اعتباراتی هست؟ اعتباراتی است که به نحو توسعه تحرک روحی آدم ها هست؟ یا به نحو تحقیر آدم در برابر کالا هست؟ او دیگر چون فیلسوف اقتصادی نیست، کاری به فلسفه اقتصادی اش ندارد! ولی اگر شما نظامتان نظامی است که بخواهد تغییر الگوی مصرف را ایجاد کند، باید کار داشته باشید به این. به عبارت دیگر با قوانین موجود سرمایه داری، طبیعتاً الگوی مصرف به صورت یک قمر به دنبال یک سیاره ای حرکت می کند؛ یعنی محال است که تبعیت از نظام غربی نکند! اگر تغییرهای زیربنایی در ساختارهای اقتصادی ایجاد بکنید، طبیعتاً می توانید یک چنین حاکمیتی را بر الگوی مصرف پیدا کنید و بر الگوی توزیع و بر الگوی تولید، می شود چنین چیزی! این شدنی است، خاصه در ایران که بحمدالله پرستش خدا در آنها هست. شما خیال نکنید از چهار تا مثلاً این امور جزئی که گاهی برای بعضی ها خیلی خیلی خیلی اثر می کند، دنیاپرستی هایی که دیده می شود، آن قدرها عمیق نیست، به شرطی که ابزار کارشناسی شما بتوانید پیدا بکنید. اگر با همان ابزار شما بخواهید الگوی مصرف را تغییر بدهید، یا با صرفه جویی کوچک؛ صرفه جویی های کوچک هم خوب است، یک مقدار که بتوانید صرفه جویی بکنید خوب است، من نمی خواهم بگویم که بد است. عرض می کنم که دفاع از فرمان رهبری، سطح های مختلف دارد. یک سطحش، سطح زندگی شخصی و فردی است که مثلاً ترتیبی بدهیم که پیکان بفرستد برایمان. یک سطحش، سطح - به حضورتان که عرض کنم که - کارشناسی و اداره است. سطح اداره اش مهم است. آن سطحش که - به حضورتان که عرض کنم که - می تواند بستر پرورشی عموم باشد، این است که وضع کارشناسی الگوی مصرف را خوب بتواند تغییر بدهد. آن را هم نمی تواند تغییر

بدهد، مگر الگوی توزیع ثروت را، نه در شکل شرقی، ها! در شکل دیگری که انسان در آن اصل باشد، پرستش خدا در آن اصل باشد، تغییر دهد.

ان شاء الله تعالی بتوانیم انجام وظیفه کنیم در خدمت ولی مسلمین؛ «و الذین امنوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» تحرک روحی حول محور پرستش خدا در زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی، در همه سطوح، بالا باشد و تحرک‌های مادی مرتباً کم بشود ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۱۸
کد جلسه: ۱۷۰۵	تاریخ جلسه: ۶۹/۰۶/۲۵
کد صوت: ۲۶۸۳ و ۲۶۸۴	مدت جلسه: ۱۲۳ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۵۳۰۹

شناسنامه تدوین

پیاده: خانم ز. یاسری
تایپ: خانم ف. فداکار
تطبیق: خانم ش. صادقی
تصحیح (۱): خانم ف. فداکار
ارزیابی: خانم م. عسکری
تصحیح (۲): خانم ف. فداکار
کنترل نهایی (۱): خانم ع. کشتکاران
کنترل نهایی (۲): خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۳): خانم ف. فداکار
بازخوانی سند اولیه: خانم ل. کاظم‌دینان
تصحیح (۴): علیرضا شریعتی
مقابله: خانم م. اسماعیل‌پور
تصحیح (۵): علیرضا شریعتی
صفحه‌آرایی: محمد حسینی فریدی

جلسه هجدهم

استاد حسینی: [؟: ۰۱: ۰۰] بر لسان مبارک حضرتش جاری و به شفاعت حضرتش مستجاب بفرما! «وقل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً، اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرمنّا بنورالفهم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین».

بحثی را که امروز دنباله بحث هفته قبل عرض می کنیم، در نظام ولایت الهی، انسان تابع اشیاء نیست، و بنابراین روابط اجتماعی و قوانین اجتماعی به صورت زنجیره هایی انسان را به اسارت ماده نمی کشاند، بلکه بالعکس، طریق حاکمیت و نفوذ اراده انسان بر عالم ماده می شود؛ یعنی مسخر انسان می شود خواص و اشیاء، برای تحرک روحی هر چه توسعه یافته تر در راه بندگی خدا، ولی به صورت بسیار کلی. در غیر این صورت، انسان کلاً به صورت شیء، آن هم شیئی که همان گونه که روابط اجتماعی، محکوم تکنولوژی هست، انسان هم محکوم سیر تکنولوژی

می‌شود. نه به آن صورتی که در پروسه تاریخ دارید که بیان می‌کند، بلکه به صورت امری که انسان برای خودش پسندیده، نه با اختیار مستمر، بلکه با اختیار جهت سوء، لوازم جهت سوء، یعنی لوازم پرستش ماده بر آن حاکم شده. از قبیل اینکه آدم با اختیار خودش، خودش را از بام پرت می‌کند پایین، از یک محل مرتفعی پرت می‌کند پایین، از کوه پرت می‌کند پایین. خُب این خرد می‌شود. این معنایش این نیست که اختیاری که سلب می‌شود از او، دست و پایی که از او می‌شکند، او در مقدماتش مختار نبوده! می‌توانست پرت نکند. آدم می‌تواند یک پرستشی را انتخاب کند، یک جهت‌گیری‌ای را انتخاب کند که کلیه کرامت انسانی‌اش هر لحظه در فرسایش بیشتر خرد بشود، و دامنه تحرک اجتماعی برای پیدایش حالات حیوانی و پست‌تر از حیوانات در او احیاء بشود. در اینجا حتماً در چنین نظامی همه انسان‌ها به منزله اشیاء (اشیاء مورد تصرف) شیء می‌شوند و قابل مبادله می‌شوند. نهایت، یک شیء فرهنگی می‌شود، مثل دانشمندانی که علمشان در نظام استکباری قرار می‌گیرد، تحقیقاتشان در نظام استکباری قرار می‌گیرد، هم برایش ارزش مادی کمی می‌توان محاسبه کرد، هر چند یک دانشمند در توسعه تأثیر ماده مؤثر باشد. باز قابل محاسبه است که این آقا در این مرکز بزرگ تحقیقات که هست، چند هزینه کارش هست، چقدر راندمانش هست، چه نسبت تأثیری در توسعه دارد، چه هزینه‌ای صرفش شده. تبدیل به کمیت و تبدیل به مبادله و معامله روی آن کردن و، هرچند به عنوان یک شیء گران‌قدر فرهنگی تلقی بشود. این آقا شیئی هست مصرفی؛ در نظام اجتماعی، مصرف می‌شود. یک روز وارد دستگاه فرهنگ می‌شود تعاریفش، و یک روز هم کارایی این تعاریف از بین می‌رود و تعاریف جدیدی می‌آید. و در جریان توسعه، میزانی که هزینه این آقا شده، و میزانی که برآیند عملش بوده، اینها قابل ارزیابی مادی کمی می‌شود، و لذا به دانشمندان هم در ممالک سرمایه‌داری در بلوک غرب، کارشان را در بازار کار، باز ارزیابی مادی می‌کنند؛ برای اینکه محور تحرک اینها

جلسه هجدهم ۷

تعلق به ماده هست. عناصر سیاسی هم، کارآیی سیاسی‌شان را در دوره‌ای که به یک منصب می‌رسند، تا از آن منصب خارج می‌شوند یا خود آن منصب عوض می‌شود؛ یعنی یک نظام سیاسی جدید می‌آید و نظام قبلی در جریان توسعه عوض می‌شود؛ آنها هم همین طور است. عناصر اقتصادی هم همین طور است. یک وقت شما ساعت فرضاً وستن واچ، جزء ساعت‌های معروف بود و حالا جزء ساعت‌های متروک است. تکنولوژی تولید ساعت، اصلاً با آن زمان خیلی تفاوت کرده، و خود اصل تنظیم وقت، خب آن وقت اگر می‌گفتند وقت طلا بود، حالا هم هست، نهایت اینکه وسیله تنظیم کلاً، تولیدش و محصولش و همه چیزش فرق می‌کند. به هر حال. اگر بنا شد دانشمندان و سیاست‌مداران، شیء باشند، طبیعی است که در بازار کار، خدمات یک کارگر، آن هم شیء می‌شود. این مظلومیت و مقهوریت کرامت انسان هست، در برابر آثار ماده و مقهورترین و مظلوم‌ترین زن‌ها واقع می‌شوند. در ممالک غرب، اسمش را آزادی جنسی قرار دادند، ولیکن وسیله توسعه سرمایه قرار می‌گیرد. محاسنی را که خدای متعال به زنان عطا کرده که در جای خودش و در منزلت خودش، در منزلت کرامت و بزرگی و جمال قرار می‌گیرد، ولی در غیر جای خودش؛ یعنی در جایی که وسیله سودجویی مادی قرار بگیرد؛ زن شیء می‌شود، آن هم به منزله یک عروسک، یک وسیله تفریح.

این بسیار دقت می‌خواهد که چگونه است که شما در یک منزلت می‌گویید منزلت جمال، و می‌گویید منزلت کرامت، و در یک منزلت می‌گویید منزلت شیء؟! اگر نظر به اشیاء، نظر به استقلال بشود، نظر به شیء شده. و اگر به اشیاء، نظر واسطه‌ای بشود و توجه دوم باشد، توجه عالی باشد، توجه به پرستش خدا باشد، نه پرستش لذت دنیا، حتماً منزلت جمیل و کرامت هست. عین اوصاف روحی که زیبایی‌هایش می‌تواند به زشتی خودپسندی و خودکامگی و خودمحوری و انانیت تبدیل بشود، و اوصاف انسانی تبدیل به زشت‌ترین رذیله حیوانی بشود، به یک

زشتی‌ای تبدیل بشود که هیچ حیوانی شیطنت انسان را نداشته باشد. هیچ حیوانی خطرناک‌تر از انسان نباشد؛ اگر محور، انانیت نفس شد. حساسیتی را که انسان دارد، هیچ حیوانی این حساسیت را نمی‌تواند داشته باشد و بالاتر، نمی‌تواند در جریان توسعه، نظام حساسیت‌هایش مرتباً تولید وضعیت جدید [با تأکید] با شرایط و نسبت به شرایط و نفوذ در شرایط پیدا کند، هیچ حیوان این طور نیست، و نه همچنین قدرت ذهنی هیچ حیوانی، قدرت شیطنت و تبدیل کردن این حساسیت به روش‌های نیکو نیست، به تکنیک‌های نیکو نیست، و نه عملکرد هیچ حیوانی در جریان توسعه نیست. ولی همین انسان اگر این حساسیتش را در جهت الهی صرف کند، حول محور انانیت نفس نباشد، حول محور پرستش خدای متعال باشد، اوصاف نفسش زیبا هست، و بسیار زیبا هست و اوصاف ملکوتی است. یک مرد می‌تواند نظر به یک، زیبایی یک زن که می‌کند، خودش را متنعم ببیند آن گونه که در بهشت مؤمنین متنعم می‌بینند و نعمت را از خدای متعال ببیند؛ و خودش را خاضع ببیند در برابر او؛ و می‌تواند هم بالعکس، خودش را مسلط [با تأکید] بر یک طعمه ببیند، مثل یک حیوان! مثل یک حیوان که با یک حیوان دیگر بازی می‌کند از موضع قدرت! و تفریح می‌کند با او گاهی با خنده آن حیوان، گاهی با گریه‌اش! نمی‌دانم شما گاهی برایتان پیدا شده منظره بعضی از حیوانات که شکار خودشان را زود نمی‌خورند، با او بازی می‌کنند، مهلتش می‌دهند. هیچ فرقی ندارد اگر انسان در انانیت نفس باشد، بازی می‌کند با غریزه جنسی، و نهایت بازی‌ای که می‌کند، ببیند چگونه است؛ از موضع قدرت است یا از موضع ضعف است؟ زن را که در جای خودش از آثار رحمت الهی «و خلق منها زوجها لتسکنا الیها»، سکون، که جز به رحمت محال است بشود! سکون که به لغو و لهو محال است! «ما خلقنا لاعبین» سکون که به ابتهاج مادی ممکن نیست، ابتهاج مادی که موجب اضطراب جدید می‌شود.

یک وقت است که مرد خودش را شخصیت حاکم می‌بیند، یک وقتی شخصیت مساوی می‌بیند، یک وقتی برابرِ نعمت خدای متعال می‌بیند. این سه تا فرق می‌کند. نظامی که مرد را شیء می‌کند، مظاهری را که خدای متعال برای رشد کرامت انسان قرار داده، آنها را هم شیء می‌کند. آنها هم از درجه کرامت می‌افتد پایین، به درجه لغو و (؟) لهو می‌رسد. التذادی را که یک شخص عارف برایش پیدا می‌شود، نه اینکه التذاد پیدا نمی‌شود، ولی مبتهج به رحمت الهی است، مبتهج به رحمت هم که هست، حتماً او را مقدم بر خودش می‌دارد در تمام حالات. طرف مقابل خودش را مقدم می‌دارد. هرگز به منزله یک شیء، آن هم یک شیئی که می‌شود وسیله توسعه سود در فروش وسایل هم قرار بگیرد، این گونه که نگاه نمی‌کند یک عارف! یک سرمایه‌دار می‌گوید عجب! می‌شود به وسیله زن، جلب نظر خریداران اتومبیل را کرد. در بازار توزیع اتومبیل، در بازار توزیع خانه، در بازار توزیع وسایل خانه، در بازار توزیع الی آخر، کالاهای مصرفی، زن را مرتباً ما وسیله قرار بدسیم. شما به خاطر دارید که زمان طاغوت تبلیغاتی را که می‌خواستند بکنند برای کالاهای جدید، مرتباً از زن‌ها استفاده می‌کردند، برای چه؟ برای اینکه از یک انگیزش دیگر نفس استفاده کنند برای انگیزش دوم که تبدیل به ریال می‌شود؛ یعنی مثلاً اگر زن نمی‌آمد تبلیغ کند برای یخچال فروختن، فرض کنید ۱۰ نفر نظرشان جلب می‌شد، ولی حالا با نظام پرورشی فاسدی را که بار آورده بودند، تنوع به معنای تحریص به بازی کردن، به بازی دادن، به لغو، به لهو، به تفاخر! به فرعونیت به جلال در مقابل جمال! این ۱۰ نفر، ۱۵ نفر بشوند که گوش بدهند به این چیزی را که درست کردند این ترانه‌ای را که برای یخچال درست کردند، و تا لااقل این ۵ نفر اضافه، یک نفر هم مثلاً در دفعه چندم، جزء خریداران اضافه بشود. این به بدترین شکل برخورد کردن به زن هست.

زن، هم از نظر خلقت اندام روحی، مظهر جمال است؛ یعنی محبت و عاطفه به

وسیله زن باید در فرزند رشد پیدا کند، و هم از نظر ذهنی باید چنین باشد و هم از نظر جسمی و اندامی، و همه اینها باید مذکر به توحید و مذکر به رحمت الهی باشد، و مرد باید در برابر همه اینها را طریق انعام خدای متعال، و خضوع در برابر خدای متعال ببیند. حالا زن شیء شده، دیگر کرامتی که ندارد در خارج. زن شیء شده، کرامت دیگر معنا ندارد! شما کرامت و قداست خانواده و - به اصطلاح - طرفداری از حقوق زن در - نمی دانم - جامعه بین الملل و این صحبت هایی که می کنند، - به اصطلاح - حقوق و، کجا؟ انسان را، حقوق برای انسان حقوق بشر قائل نیست، که بخواهد برای زن حقوق قائل باشد! از آن بدتر اینکه حقوقی را که برای یک زن تعریف می کنند و متأسفانه گاه در بعضی از - به اصطلاح - اماکن مذهبی هم صحبت می شود، حقوقی که بر اساس اصل قرار دادن فرد، نه نظام ولایت، چه رسد به پرستش خدای متعال! یعنی زن را هم یک خودکامه فرض می کنند و برایش دفاع می کنند از حقوقش! یعنی برای زن، هم صیانت سیاسی و توسعه دید سیاسی قائل نمی شوند و روابط حقوقی را معین کنند، در نوع صحبت هایی که می شود. حق می دهند به زن، نه در مقابل مرد، در مقابل زن های دیگر! و بعد هم به گونه ای از او دفاع می کنند که کانه باید هر کسی دستش روی کلاه خودش باشد. این معنایش این است که برای زن، ادراک سیاسی - اجتماعی قائل نیستند و نمی خواهند چنین ادراکی را پیدا کنند.

گاهی است آدم می گوید که نفع تک تک افراد را ملاحظه کنید بدون نفع مجموعه و دیگران، این اصلاً برخلاف نظام اجتماعی است این حرف! شما چرا می گوئید پیش گیری بکنیم از خیانت در تولید؟! می گوئید برای اینکه نفع این آدم، مغایر با نفع اجتماعی است. خیانت در توزیع؛ نفع این توزیع گر، مغایر با نفع توزیع گرهای دیگر هست. خیانت در مصرف، می گوئید دزد را باید گرفت، می گوئید نفع این مصرف کننده، مغایر با نفع مصرف اجتماعی است؛ یعنی می گوئید

که یک زندگی اجتماعی ای داریم که منافع همه در سایه توسعه اجتماعی حاصل می شود. نباید هر کس دستش روی کلاه خودش باشد. این مرتبه ای را که می گویم، مرتبه بالایی نیست، ها! این مرتبه، مرتبه بالاترش را عرض می کنم، مرتبه ای که شایسته انسان هست. این مرتبه، مرتبه پایینی هست.

ارتقاء وجدان سیاسی این است که توسعه قدرت خودش را در توسعه قدرت دیگران ببیند. بحث موازنه را که یک وقتی اشاره کردم، کنه اش بازگشت به همین می کند، که اگر ما محور سیاست گذاری مان این باشد که توسعه قدرت هر شخص، منوط به توسعه قدرت دیگری است، نه منوط به ذلت دیگری. کسی که توسعه قدرت خودش را منوط به ذلت دیگران می داند، این خیلی از صیانت سیاسی دور است! انصافاً چنین آدمی توسعه نیافته است، کودکانه می اندیشد، جامعه را در نمی یابد، نظام اجتماعی را نمی شناسد. از حقوق زن دفاع کردن، که چه؟! که اگر تعداد زوجات شد، به این زن کمتر می رسند، به زن های دیگر هم می رسند. این دیگر چه رقم حقوقی است در فلسفه حقوق؟! پای این نظام ارزشی به کجا بند است؟! اینکه خودش را متفرد ببیند، مگر آدم جدای و بریده از جامعه می تواند اصلاً زندگی کند که حق برایش فرض باشد؟! و مگر در کنار رنج و آلم دیگران، شما توسعه پیدا می کند قدرت؟! خود به خود قدرت در فرسایش قرار می گیرد! آن مثالی را که از مقایسه کمی من عرض می کردم در ابتدای جلسات، می گفتم که اگر به گونه ای باشد که تعداد زنان بیشتر فرض بشود، و تعداد مردان، کمتر، در این موازنه بر علیه زنان انجام می گیرد، این را شما در همه محرومیت ها می توانید حساب کنید، ها! نه فقط در اقتصاد(؟) در محرومیت های فرهنگی هم می توانید حساب کنید، در محرومیت های اقتصادی هم می توانید حساب کنید. شما قدرتتان اگر شرطش ذلت غیر شد، از نظر جامعه شناسی حتماً قدرت خودتان پایه اش روی ضعف قرار می گیرد، می شکنند، و سیرش، سیر منفی است نه مثبت. سیرش به طرف توسعه

نیست، به طرف فرسایش است. اگر یک دانشمند بخواهد همه دانشمند باشند، توسعه دانش پیدا می‌کند و ارزش دانشش بالا می‌رود در جامعه، ارزش کار فکری‌اش بالا می‌رود. اگر بخواهد یک دانشمند، دیگران تحقیر بشوند و پیشگیری بشود از رشد تحرک ذهنی‌شان، این کار این دانشمندان هم رو به فرسایش است. توسعه پیدا نمی‌کند. قدرت سیاسی هم پیدا نمی‌کند، قدرت سیاسی هم بر علیه او واقع می‌شود. در اقتصاد هم این چنین است، الی آخر. به هر حال، بگذریم.

حقوقی را که برای یک انسانی که با کرامت نفس هست بیان می‌شود، باید یک پله از حقوق اجتماعی و صیانت سیاسی اجتماعی هم بالاتر باشد؛ صیانت ولایت الهی باشد. بر محور پرستش و ولایت خدای متعال باشد. ما آن جایی صحبت از موازنه می‌کنیم، که ببینیم که زود نمی‌توانند التفات کنند به اینکه توسعه بندگی یعنی چه. توسعه رحمت الهی یعنی چه. آن را مجبور هستیم به توسعه موازنه قدرت مادی ببینیم، توجه پیدا کرد.

در نظامی که کرامت انسانی محفوظ باشد و توسعه پیدا کند [۳۰:۱۰۰۰] یعنی اول اصل می‌شود در توسعه روابط انسان، بعد در توسعه روحی‌اش و این امر مشروط به این است که خواهرها دنبال ایجاد زمینه توسعه «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» جامعه، خاصه بخش زنان باشند.

غرضمان از توسعه صیانت سیاسی این است که، موضعش را در نظام ولایت اجتماعی تا نظام ولایت تاریخی بتواند بشناسد، و حل معضلاتی را که می‌کند، به نفع توسعه یافتن نظام ولایت الهی باشد. آدم برخورد به امور مختلفی می‌کند؛ چه در بخش روحی، عزت و احترام‌ها و احساس حقارت‌ها و تحقیر کردن‌ها؛ در جامعه، در خانواده. این عزت و احترام‌ها، به نحوه برخورد و ظرافت‌های خاصش پیدا می‌شود و یک چیزی را می‌خواهد بزرگ کند حول یک محور پرستش و چیز دیگری را کوچک کند، جا به جا! آدم تا چه اندازه می‌تواند بپذیرد؟! تا چه اندازه با مهارت

مقابله می‌کند و جای این شیء را، جای این سخن را، جای این رفتار را تغییر می‌دهد؟! همه ما در توصیف کردن، از برخوردی که می‌کنیم در احوالپرسی کردن، از نگاه‌هایی که می‌کنیم گاهی من گفته‌ام که خدمت خواهران، جلسات مختلفی که عرض کردم حضور مبارکتان [در موازنه (؟)] نظر به حرام، فقط نظر جنسی نیست؛ گاه یک حقی را آدم تحقیر می‌کند، که این نظر حرام است، با یک نگاه کردن! گاه یک ناحقی را تجلیل می‌کند، به یک نگاه کردن! گاه یک مسلم در حال عبادت هست در حرم، آدم رفته زیارت‌ها! آن بنده خدا هم به حال خودش، با یک سادگی، گفت ما هم رفته بودیم آنجا، به گونه‌ای از کنار دست این رد می‌شویم که، همه زیارت‌مان باطل می‌شود! یعنی تحقیر می‌کنیم مؤمنی را، عمل حرام می‌کنیم در مقابل حضرت. خب او، شما چقدر خدا به تو توفیق داده درس بخوانی؟ او چقدر خدا توفیق به او داده؟ شما چقدر از کلمات آیات و روایات به گوشت خورده؟ او چقدر خورده؟ او دارد با همه وجودش آمده چادرش را بسته بغلش و رفته چسبیده به شبکه ضریح. چقدر اطلاعات به این دادند که این حالا منظم مثل شما بایستد آن کنار و شروع کند زیارت امین‌الله خواندن؟! یا شروع کند زیارت جامعه خواندن؟! شما این عجبی که برایت پیدا می‌شود که به این معارف، به این مفاهیم، معارف که نمی‌توانم بگویم چون معارف اگر تحقق پیدا کند در قلب، شما امام را قسم می‌دهید به حالات حمیده، می‌گوی من اینها را یاد گرفتم، من در شرایطی قرار داده که اینها را بتوانم بخوانم، ولی با تمام وجود نمی‌توانم بیایم به طرف تو، هزاران بند من را گرفته‌اند. نه اینکه وظیفه این باشد که آدم بزند با ته آرنج، زائرین را این طرف آن طرف بکند و برود خودش را بچسباند، این وظیفه شما نیست‌ها! ولی شمایی که اطلاعات دارید، می‌دانید این وظیفه‌تان نیست. شما یک‌گونه دیگری خضوع از شما می‌خواهند که از او نمی‌خواهند. من عاجز هستم از این خضوع و لیاقت! او که با همان مقدار که به او ادراک داده‌اند، با همان مقدار یکدست و یک کاسه حاضر شد، ما هم با آن ادراکی

که به ما داده‌اند حاضر شدیم؟ یا ما با ده، یک آن ادراک حاضر نیستیم؟! ما که خوب می‌دانیم که زشت است اگر کسی بر ما وارد بشود، قبل از احوالپرسی بیاید بگوید که من نیامدم امروز دیدنتان، آمدم تا این لیوان را از شما عاریه بستانم و بروم. می‌گویم این دیگر چه رقم عید مبارکی هست؟! صبح عید نوروز آمده پهلویمان، جای اینکه بنشیند پهلویمان، - مثلاً می‌گویم، ها! - سلام و احوالپرسی بکند، اول کار آمده می‌گوید که من نیامدم دیدنتان‌ها، آمدم این لیوان را از شما بستانم! خب ما هم وقتی که می‌رویم زیارت حضرت رضا همین کار را می‌کنیم! از اول کار، پیش از رفتن، اعلام حاجت می‌کنیم. پیش از رفتن، حینی که از اینجا می‌خواهیم نیت کنیم، در فکرمان هست که چه حاجت‌هایی بخواهیم، در حالی که این گونه نیست! سزاوار است که اول کار که می‌خواهیم برویم، جلال و عظمت و جمال و موضع ولی الهی را بشناسیم و به خاطر خودش [با تأکید] فقط! و آن کلماتی را هم که ذکر می‌کنیم، آن قربان صدقه‌ای را هم که با آن، کلمه «بأبی و أنت و امی» هم قربان صدقه است، ولی نه قربان صدقه تعارفی، ها! قربان صدقه حقیقی! فدایت بشوم حقیقی! نه اینکه مصنوعی؛

صیانت سیاسی را داشتم عرض می‌کردم خدمتتان که این مثال را زدم. گاهی آدم حیا دارد، ولی حیای از مخلوق! نسبت به اموری که احیاناً اگر برای او مقدور نیست؛ ولی گاهی همین جناب مخلوق، به او یک کلامی می‌گویند، اگر خدا گفته باشد این گونه، می‌گوید من قبول ندارم خدا را! اینکه با عقل جور در نمی‌آید! عجب! مگر سند صحت: عالم عقل حضرت عالی و بنده است! پایه عقل ما روی چه چیزی بند است؟! نه دیگر جز با عقل که نمی‌شود کاری کرد که! عقل چه کسی؟ شما در قضایای ریاضی محاسبات معمولی که - به اصطلاح - سنجش خیلی صاف هست، می‌گویید یک دستگاه ریاضی را که فلان متفکر ریاضی بیاورد عوض کند، کلیه معادلات عوض می‌شود. مثال می‌زنم. مجموع زوایای فرض کنید مربع ۳۶۰ درجه

است؛ در تعریف درجه و زاویه در هندسه اقلیدسی، شما می‌گویید که نخیر، در هندسه نااقلیدسی یا نیوتنی، می‌گویید همین که جاذبه را ما وارد بکنیم، خط مستقیم نداشته باشیم، خط هم منحنی باشد، یا از چهار تا پاره خط مقعر یا محدب درست می‌شود، هیچ وقت [با تأکید] ۳۶۰ درجه مجموع زوایای مربع نیست، یا همیشه کمتر است یا همیشه بیشتر است. آن وقت تا دیروز عقلتان این گونه حکم می‌کرد، حالا یک عاقل‌تر از شما آمده یک دستگاه ریاضی درست کرده، شما در قضایای عقلی، دیروز مقلد آن عاقل بودید، امروز مقلد این عاقل؟! و خودتان هم توسعه در ادراک عقل را قبول دارید، حالا چطور شد که می‌گویید که اگر با عقل من نسازد من قبول ندارم؟! حالا شما دیگر عقلتان را مطلق گرفتید؟! رشد برای عقلتان قائل نیستید؟! برای روح بشر قائل نیستید؟! کیف یعنی اینکه خود عقل و سنجش کجا پایش وصل است؟ و چه احاطه‌ای دارد بر موجودات؟ و سیری را که دارند رو به طرف خدای متعال، که بخواهد دعوی بکند که من تسلیم وحی نیستم؟! به هر حال، باید مطلب، عقلی باشد در اصول و ریشه و پایه، اینکه همان حرف ما هست؟ ولی آیا پس از اینکه معلوم شد که باید ما متدین به دین باشیم، در تک تک احکام دین هم ما باید صاحب نظر باشیم؟! خب دین لازم نیست که! یا دین را بگوییم برای دوره‌ای که عقل بشر ضعیف بود؟! البته اگر جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و عقل‌شناسی و تعریف معرفت، مادی بشود، این گونه می‌شود. با متدلوژی موجود علوم باشد، این گونه می‌شود. ولی اگر در روش‌شناسی، تعریف کردیم گفتیم که کلیه آنچه که موجود هست در عالم، محدود به ماده و خواص ماده نیست، حداقل چیزهای دیگر هم قاطی‌اش هست. تعریف برای ماده دادیم. خب، آن وقت می‌گویید طبیعتاً روش علوم، متدولوژی مادی علوم، متد حسی کافی نیست. باید لااقل یک اضافه دیگر هم باشد. حالا بگذریم از این مطلب.

عرض می‌کنیم خدمتان که صیانت سیاسی باید زن‌ها پیدا کنند، همان طور که

مردها باید پیدا کنند. یعنی توسعه نظام ولایت الهی را بطلبند و حقوقشان را در رابطه با توسعه قدرت نظام ولایت الهی به رسمیت بشناسند. وقتی صحبت از عدل و ظلم می‌کنند، عدل و ظلم را بر محور منافع خود، یعنی ابتهاج، یعنی لذت خود بدون توجه به لذت دیگری، نبینند. اگر گفتید که زن‌ها، یا مرد‌ها، یا هر کسی، بر اساس خودمحموری بیاید تعریف حق و باطل را بکند، بر اساس ملائمت با نفس و لذت خود، و یا آلم خود بیاید تعریف حق و باطل بکند، این خیلی خیلی مضّر است. اصلاً نظام اجتماعی درست نمی‌شود. اگر بر اساس توسعه قدرت عمومی، لذت عمومی، بیان شد، این یک پله بهتر از اولی است، ولی اگر بر اساس نظام توسعه الهی و ابتهاج را ابتهاج خدایی دانستن، می‌شود آقا جان، لذت را هم، این شدنی است که الهی لذت برای آدم واقع بشود، لذتش آلد از لذت مادی هم باشد. من یک مثال می‌زنم ان شاء الله تعالی؛ شما اگر یک دانه سیب، یا همین لیوان آب را که مثال زدم، اگر شما در بیابان ماشینت پنچر شده باشد، راهش هم راه متروکه باشد، تشنه هم باشی، یک لیوان آب بیاورند به شما بدهند، آب خنک، تمیز، شما می‌شود که بدون توجه به بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، سلام الله علی الحسین شما آب را بنوشید. این یک راه است. یک راه هم این است که این آب را نعمت خدای متعال می‌دانید و بر روحتان مسلط هستید و بر جسمتان مسلط هستید، همین که آب را می‌دهند دستتان، یادتان به عطش حضرت ابا عبدالله می‌افتد.

مثال این بود که گاه یادش به عطش حضرت ابا عبدالله می‌آید، حالات روحی متناسبش هم پیدا می‌شود! گاه برایش اینکه عجب نعمتی خدا عطا کرده! رحمتی خدا عطا کرده، حالا اگر این آب را شما در آن تشنگی بگویند که آقا ولی عصر - صلوات الله و سلامه علیه - منتظران هستند. خدا می‌داند اگر ذره‌ای از معرفت حضرت نفوذ کرده باشد در دل ما، دل‌مان نمی‌آید در آن شور و عطش، آب را بخوریم، دل‌مان می‌خواهد که با آن ور برویم. پیام محبت مولایمان را می‌شنویم، او

برایمان فرستاده. اگر هم بخوریم آن آب را، برایمان لذتش، لذت آب نیست؛ لذت نوشیدن محبت است. این لذت نوشیدن محبت، خیلی بالاتر از لذت آب است! خیلی [با تأکید] بالاتر از لذت آب است، ها! آنهایی هم که اهل سُکر هستند، در سُکر لذات مادی هرگز نمی‌توانند به آن برسند. اگر پیام محبت نماینده خدا یا خدای متعال را ببینیم، قطعاً لذت از لذاتی هست که بر محور حاکمیت خودتان برشیء می‌بینید. یک نفر یک وقت یک حبه شیرینی، ادراک این برایش پیدا شد که این پیام محبت خدای متعال است. هر کاری کرد که حبه دوم را بخورد، دید نمی‌تواند. دید از نوک انگشت پایش، تا مغز سرش غرق در لذت همان یک حبه است. قبلاً هزاران برابر آن شیرینی را خورده بود، بعداً هم هزاران برابرش را خورد. یک حالت است. چه گونه اگر آدم مریض باشد، ذائقه‌اش، حس چشایی‌اش، لنگ باشد؛ خوراک آوردند، همه دوست دارند این سوپ را، جلوی او که می‌گذراند می‌خواهد بخورد، با دستگاه چشایی‌اش نمی‌سازد، می‌گوید انگار طعمش تلخ است، عین زهرمار! چقدر بدمزه است، نمی‌توانم بخورم. این فقط حس چشایی جسم و سلسله اعصاب جسم و غددش نیست که می‌تواند بیمار باشد، می‌تواند سالم باشد. حس چشایی روح، بیشتر بیماری و صحت دارد. به هر حال، برگردیم.

کرامت نفس و صیانت سیاسی این است که ولایت الهی را اصل بر حقوق و حدود بدانیم و دلخوشی‌اش و ابتهاجش به توسعه قدرت ولایت الهی باشد. پرورش عرفانی؛ عرفانی نه عرفان فردی که آدم را جدای از جامعه بکند، عرفانی که تا ولایت اجتماعی بیاید؛ این پرورش هست که چه قشر مرد و چه زن را به وظایف و حقوق و حدود خودشان در برابر سایر اقشار و سایر افراد آشنا می‌کند.

یک وقتی است که می‌گویید که باید در مدرسه یاد بدهند که آبشار نیاگارا کجای عالم واقع شده! یک وقتی می‌گویید بسیار خب! جغرافیا لازم هست. لازم است یک وقتی آدم بفهمد که آن طرف دنیا چه خبر است، و لکن این، در اولویت

چندم است؟! و شناختن معنی محبت الهی و مادی، در اولویت چندم است؟! و پرورش روحی برای پیدایش صیانت سیاسی، در اولویت چندم است؟! اگر ما دقت کردیم دیدیم که بالا بردن وضعیت روانی زنان و نظام حساسیت‌هایشان، و به منزلت جمیع کرامت نشانیدن وضعیت روانی‌شان، که اگر آرایش هم بکند برای مردش به قصد فریفته‌گری و تسخیر دل او و فرعونیت جمال نباشد، بلکه برای بندگی خدا و ابتهاج و ایجاد سرور قلب یک مؤمن باشد، و پناه دادن او به رحمت الهی! پناه عرض می‌کنم ها! شخصی، حالا که به صورت تمثیل این را عرض می‌کنم، نوعاً وقایعی هست که واقع شده از نظر روانی و من با اطلاع عرض می‌کنم، در عین حال لازم هست حفظ اسم افراد و نمونه ذکر می‌کنم تا بلکه مثال، ساده بکند مطلب را و از پیچیدگی‌اش کم بکند. شخصی یک روز در شرایط گناه قرار گرفت، توسل به حضرت ابوالفضل العباس در باطن روحش پیدا کرد. آلوده به نظر به گناه نشد. پس از اینکه رسید به زن خودش، زنش او را ارضا کرد و این شکر کرد خدای متعال را، در اینکه امروز به برکت توسل به حضرت ابوالفضل العباس، نظر به گناه برایش پیدا نشد. بعد در عالم، حالا یا رؤیا یا مکاشفه، هر چه، دید که در یک جای مخوف واقع شده و سگ‌هایی دارند حمله می‌کنند به طرف او و این یا ابوالفضل گفت، چیزی نگذشت که خانم خودش پیدا شد ولی با اندامی بسیار درشت و بسیار برازنده و تنومند، و این را مثل یک بچه شیر خوره از زمین برداشت و به بغل گرفت، و از دست آن سگ‌ها نجاتش داد. برای یک آدم عارف که در حال سیر هست و می‌فهمد که نگاه به حرام، رخنه ابلیس است و ابلیس را تعارف نمی‌شمارد، و رذایل اخلاقی را، هجومشان را عین هجوم سگ‌های درنده می‌داند و متوسل می‌شود و بعد از توسل هم به زنش که می‌رسد، او را پناه خدای خودش از شر ابلیس می‌بیند، و این را به منزله یک یاور نیرومند از طرف خدای متعال با توسلی که به حضرت ابوالفضل پیدا کرده، می‌داند. این «هن لباس لکم

و انتم لباس لهن؛ اینکه او را پناه خدای ببیند، طبیعتاً با یک نظر دیگری نگاه به او می‌کند این مرد. آن زن هم اگر در نظرش این باشد که مبادا شوهرم [دچار یک مشکل روحی بشود، من سعی کنم، او را ارضاء کنم، لذت بردن و رفع نیاز او را، من باب گاهی آدم فرعونیت جمال انجام می‌دهد، گاهی از باب اینکه انقاذ غریق بکند، نجات بدهد کسی را! رحمت خدای متعال را به او برساند! رحمتِ حلیت و نجات از غضب حرمت! ابتهاج اصلاً شما یک وقتی که یک طفل محتاج است به یک لیوان آب، آیا ترحم می‌کنید، گاهی توسل می‌کنید - در جلسه قبل عرض کردم- این یک جور است. یک جور هم بالعکس هست که می‌گویید من می‌خواستم قلب این مرد را مسخر بشوم فلان زن هم می‌خواهد شریک با من بشود! «وحده لا شریک له» من باید باشم مالک قلب این! شرک نباید در قلب این پیدا بشود، و دیگری را با من شریک کند! قلب این باید، ... ۶۰- ۲۶۸۳ فایل]

در حکومت، خودمحور می‌شود، اهل دعوت به نفس می‌شود. شما نگاه بکنید به خانم صدیقه طاهره - صلوات الله علیها- از تمام اعمال مبارکش می‌بارد که دعوت الی الله بکند. ابتهاجی که دارد، ابتهاج الیه هست، الی الله تبارک و تعالی، و دعوتی هم که دارد، دعوت الی الله هست. حالا بگذریم.

صیانت فرهنگی باید متناسب با توسعه و صیانت روحی باشد، و در اولویت قرار دادن مفاهیمی باشد فهمش را که حیاء برابر خدا، عفت از حریمات الهی و کلیه اوصاف حمیده اخلاقی را و همچنین کلیه موضع گیری‌های صحیح را در [؟: ۴۳: ۱] و موضع گیری‌های صحیح را نسبت به ولایت اجتماعی بشناسد، و راه پرورش اطفالش را در آن مسیر بداند و نگهبان باشد بر نسبت به پیدایش آن صفات، و صیانت اقتصادی آن است که توسعه قدرت نظام ولایت الهی را اصل بر الگوی مصرف خانه در همه جهات، و الگوی مصارف اجتماعی قرار بدهد. حالا الآن به گونه‌ای هست که ژورنال‌های، - من معذرت می‌خواهم از خواهران بزرگواری که حضور دارند،

خدای نخواستہ قصد توهین ندارم ولی خودتان می‌دانید - ژورنال‌های زنانی که محور در فساد و توسعه فساد و تبدیل کردن زن به شیء و عروسک هستند، در فاصله کمی، رهبری پوشش داخلی جوامع اسلامی با خانم‌ها را به دست دارند. این معنایش چیست؟! این معنایش یعنی صیانت اقتصادی؟! توسعه یافتگی اقتصادی؟! این معنایش این است که شما توسعه قدرت نظام ولایت الهیه را واقعاً می‌خواهید؟! آیا نهضتی را که از آن مناظر درست می‌کنند، برای دعوت الی الله است؟ خب، امیدواریم ان شاء الله تعالی در جلسات آینده دنباله بحث را، عرض می‌کنم، حالا اگر سؤال باشد.

س: [۴:۲۳؟]

استاد حسینی: من یک جمله دیگر عرض کنم؛ شما ببینید اینکه این زن ژاپنی را در جامعه ما، می‌گویند که الگوی زن هست، آیا واقعاً اوشین جزو رهبران نجات سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی بوده؟ یا حالا به فرض اینکه ما نگوییم فسادهایی که درباره‌اش هست، و به فرض اینکه اصل قصه را هم دروغ نگوییم، - به حضورتان که عرض کنم که - یک کسی گفت که حضرت ابوالفضل را بالای مناره شام گرگ پاره کرد. حضرت یوسف بالای منبر هم نبود، در صحرای کنعان بود، - به حضورتان که عرض کنم که - و در صحرا هم نبوده، در چاه انداختند برادرهایش و گرگ هم پاره نکرد، اصل قصه دروغ بود. حالا این اصل قصه اوشین دروغ بود، حالا دیگر چه خواسته بگوید که مدل الگوی اخلاق باشد. تازه حالا اگر راست باشد و فسادها هم نباشد، این حول زندگی شخصی خودش با یک دید وسیعی عمل کرده؟ یا اینکه مثلاً ژاپن را نجات داده از نظر روحی یا از نظر فکری یا از نظر اقتصادی؟! صدیقۀ طاهره تاریخ بشر را نجات داد، نه یک کشور! به همین دلیل شفیعۀ روز جزا هست! به همین دلیل تا رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به حسب روایات، وقتی که خدا امر می‌کند که ملائکۀ عذاب جهنم را در قیامت بیاورند و اینها داستان نیست و

متأسفانه داستان اوشین را به مردم می‌گویند راست است و قضایای قیامت را مثل اسطوره و مثال و داستان و نمونه‌پردازی‌های یک شاعر می‌پسندند. اینها که جهنم را می‌آورند، با یک جلال حضرت حق هم ظاهر می‌شود در آنجا خیلی سخت! با جلال عدل ظاهر می‌شود؛ و در صیحه جهنم انبیاء هم غش می‌کنند، می‌گویند رنگشان زرد می‌شود. چهره مبارک نبی اکرم زرد می‌شود. آن روز همه می‌گویند «و انفساه» ایشان می‌گویند «و امّاه». معلوم می‌شود از طرف خدای تبارک تعالی [اینها: ۱۰:۷۰] بالای سر صدیقه طاهره! این را عرفا برایش معناهای زیادی دارند! این را می‌گویند در دنیا هم که به پیغمبر امر شد وقتی سجده کرده بود و خدا را به جان علی قسم می‌داد، به علی بن ابی‌طالب، خدا را به جان نبی اکرم قسم می‌داد جبرئیل نازل شد، عرض کرد خدا دوست می‌دارد شما هر دو او را به نام صدیقه طاهره بخوانید. صدیقه طاهره مظهر رحمت الهی است، اسم رحمت الهی است. به هر حال، ایشان عالم و تاریخ را نجات داد.

- به حضورتان که عرض کنم که - اینکه این گونه تعریف کنند صفات روحی حمیده را در یک ملت و بگویند این الگو هست، معنایش این است که دیگر دنبال امور سیاسی رفتن هم لزومی ندارد برای زنان! دستش روی کلاه خودش باشد که در خانواده خودش، فامیل خودش، زن و بچه خودش، آدم معززی باشد. دنبال اینکه شدیدترین فشارهای ممکن را در حساس‌ترین وضعیت‌های ممکن قبول بکند برای ارتقاء وجدان بشری در کل تاریخ؛ چنین چیزی نیست! این برای - به اصطلاح - منشأ ادارک از صیانت زن هست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۱۹
کد جلسه: ۱۷۰۶	تاریخ جلسه: ۶۹/۰۷/۰۹
کد صوت: ۲۶۸۵ و ۲۶۸۶	مدت جلسه: ۱۲۱ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۹۹۷۶

شناسنامه تدوین

پیاژه:	خانم حسینی
تایپ:	خانم ف. فداکار
تطبیق:	خانم م. عسکری
تصحیح (۱):	خانم ف. فداکار
ارزیابی:	خانم م. عسکری
تصحیح (۲):	خانم ف. فداکار
کنترل نهایی (۱):	خانم ع. کشتکاران
کنترل نهایی (۲):	خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۳):	خانم ف. فداکار
بازخوانی سند اولیه:	خانم ل. کاظم دینان
تصحیح (۴):	حسن ناصری
مقابله:	خانم ف. کریمی
تصحیح (۵):	حسن ناصری
صفحه‌آرایی:	حسن ناصری

جلسه نوزدهم

استاد حسینی: ... اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و نشر علينا خزائن علومك بمحمد
صلی الله علیه و آله. بحث درباره توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی و توسعه اقتصادی
زنان بود در نظام ولایت، که نتیجه‌اش می‌شد توسعه منزلت زن، ارتقاء پایگاه و
منزلت زن. قسمت اولش که توسعه منزلت سیاسی هست، یک مقداری قبلاً تشریح
شده باز هم عرض می‌کنیم خدمتتان.

حقیقت توسعه، حقیقت توسعه، پیدایش توسعه در کرامت و صیانت و برتری
است. یعنی چه؟ یعنی مجرای نفوذ مشیت بالغه الهی، شخص واقع می‌شود، اگر الهی
کار کند؛ یعنی اگر تصرفاتش، تصرفات الهی باشد، در هر بخشی از میدان‌هایی که
تصرف در آن میدان واقع می‌شود؛ تصرف اراده در حالات نفسانی، تصرف اراده در
صور ذهنی، تصرف اراده در حرکات خارجی، تصرف اراده در حرکات خارجی
فردی، این هم در بخش سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی است. تصرف اراده در
خانواده، که یک نظام کوچکی هست، و چنین تصرفش در رفتار جمعی و نهایتاً نظام

ولایت و رفتار سازمانی جامعه. این میدان‌هایی که از باطنِ باطنِ نفس که اوصاف نفس هست، تا پایین‌ترین مظهرش که نظام ولایت هست، جاری می‌شود؛ گاهی است آدم مجرای ولایت الهیه است. آن وقت مجرا بودنش، گاهی است در سطح پایین مأمور هست و انجام وظیفه می‌دهد، گاهی است در سطح بالاتر.

یک فرض دیگر هم هست که آدم مجرای ولایت طاغوت بشود، ابلیس و انانیت نفس حاکم باشد برای تصرفاتش. اگر مجرای مشیت الهی شد؛ یعنی خواستش، تسلیم خواست خدای متعال شد، آن چیزی را می‌خواهد ایجاد کند، که خدا ایجاد او را امر فرموده است. این شخص کیف پرستش خدا را هم، از خدا یاد می‌گیرد، خدا نحوه پرستش را به صورت نماز قرار داده، این هم به همان نحو. تا برسد به کارهای اجتماعی. پس بنابراین، مجرا واقع شدن برای تحقق دستور و فرمان خدای متعال، این لازمه ذات کرامت و صیانت سیاسی است. توسعه یافتنش این است که سطحش مرتباً بالاتر برود. اگر حالات نفسانی هست و اوصاف نفسانی هست، نفوذ این اراده در آن شدیدتر و توسعه یافته‌تر بشود؛ یعنی نظام حساسیت‌هایش، هیچ‌گونه میلی در آن نباشد، جز میل به طرف اجرای فرمان خدای متعال. هیچ حبی جز حبّ خدای متعال، و هر حبّ دیگری حول آن حبّ، در محور آن حبّ، طبیعتاً در آن رکن هست، دوستی نبی اکرم و اهل بیت طاهرین، و این دوستی هم در خارج ظاهر می‌شود، می‌آید تا همه اعمالش را می‌گیرد. چرا این را ما شرط صیانت و لازمه ذات کرامت نفس انسان ذکر می‌کنیم؟ یعنی چرا «ان اکرمکم عندالله أتقیکم»؟ کسی دارای کرامت است که دارای تقوا باشد و گرامی‌تر؛ اکرم، با تقواتر! اتقی! این گونه نیست که آن چیزی که در نزد خدا معیار کرامت باشد و ذات کرامت، به وسیله او توصیف بشود، این یک امر گراف باشد، این امر بیجا و لغوی باشد، یا فرض داشته باشد که خب! کرامت در نزد هر کسی یک گونه است! در نزد خدا هم این گونه است! در ردیف سایر نظرها! خیلی از جهل هست که کسی چنین خیالی بکند. خیال

جلسه نوزدهم ۷

بکند که مثلاً خب، در نزد خدا با تقواترین، مثلاً کریم‌ترین است. ولی حالا کرامت که محدود نیست به، در نزد خدا که! مثلاً آدم چند تا دوست دارد، می‌گوید این دوستم می‌پسندد فلان نوشیدنی سرد را، ولی دوست دیگرم فلان نوشیدنی گرم را می‌پسندد. پسند این در کنار پسند او قابل طرح است. وقتی که می‌گویید خدای متعال، دارید خالق عالم را که هیچ هستی و هیچ حقانیتی و هیچ واقعیتی، خارج از مشیت او نیست، او را دارید می‌بینید. خب، بگوییم کرامت درجه بالایش است آن چیزی که ما برای خدای متعال [می‌گوییم]. یک فرض این است که آن کسی که در نزد خدا کریم هست، بگذاریم در کنار سایر افراد، و بگوییم که خب، در نزد خدا با تقواترین دارای کرامت و شرافت و عزت و احترام است؛ و در نزد دیگران هم فرضاً کسی که فلان فن یا هنر یا فلان دانش یا فلان بینشی را داشته باشد. یک فرض این است که بگوییم خیر، نمی‌شود هم عرض قرار داد؛ هم عرض نمی‌شود قرار داد. وقتی خدای متعال، خالق بودنش بر ایمان قطعی است کما اینکه هست، هر چند برای ما قطعی نباشد، ضرری به خالق بودن او نمی‌خورد، او خالق است و غنی است از اینکه کسی اعتراف کند به اینکه خالق است یا نه، معطی است و همه هستی به او و به مشیت او ایجاد شده، و هیچ هویتی مستقل از ایجاد او نمی‌شود به وجود بیاید. بگوییم نه، در عرض خدا، نمی‌شود تعریف کرد کرامت را، ولیکن در طول تعریف می‌کنیم کرامت را، می‌گوییم رتبه‌اعلای کرامت و حقیقت کرامت، در همان هست که خدا گفته و در نزد خدا هست، ولی مراتب نازلۀ از کرامت را، مراتب نازلۀ از این حقیقت را، خُب مختلف باشد؛ کرامت در نزد انسان‌ها هم، کرامت در تاریخ و کرامت در جامعه و اینها را هم بیاوریم کنارش. باز این را هم نمی‌شود انجام داد. چون اگر قید ذات یک چیز فرض کردید امری باشد، همه مراتب طولی در شدت یا ضعف همان است. وقتی می‌گویند «ان أكرمکم عندالله»؛ گرامی‌ترین شما، کرامت-دارترین، شرافتمندترین، اتقی هست؛ پرهیزکارترین است؛ خب، معنایش این است

که مراتب نازلۀ تقوا، مراتب نازلۀ کرامت است. اگر شما بخواهید یک موضوع دیگری را غیر از تقوا قرار بدهید برای شناسایی کرامت، دچار اشتباه شده اید.

حالا ببینیم واقعاً صیانت سیاسی، نفوذ اراده، چه ربطی دارد به تقوا؟! توسعه یافتن اراده، چه ربطی دارد به تقوا؟! در اینجا عرض می‌کنیم خدمتتان، حقارت، احساس حقارت و کوچکی، هر گاه در برابر غیر خدا بشود، آدم از کرامت سقوط می‌کند، هم عرض اشیاء می‌شود. کالا شدن انسان؛ چه مرد و چه زن، فرقی نمی‌کند؛ وقتی است که احساس حقارت در برابر غیر خدا بکند. اگر احساس حقارت، بازگشت بکند به پرستش خدا، این احساس حقارت، منشأ غنای باطنی نفس می‌شود، منشأ توسعه اراده و صیانت سیاسی می‌شود. شما احساس حقارت برابر معصومین می‌کنید، ولی این احساس حقارت منتهی به پرستش خدا هست؛ چون آنها بیشتر از شما و در رتبه و منزلت بالاتری خدا را می‌پرستند؛ یعنی در برابر پرستش خدا، شما احساس حقارت می‌کنید، این به خلاف احساس حقارت در برابر دنیا هست.

اگر کسی برابر لذات مادی، در برابر اسباب و وسایل و ابزار مادی، در برابر لذت‌های ریاست مادی، از جا کنده بشود؛ یعنی اعمالش حول آن لذت مادی و طلب آن ریاست مادی تنظیم بشود؛ مشغول پرستش شأنی از شئون دنیا بشود؛ این طبیعی است که تبدیل به شیء شده! طبیعی است که موضع‌گیری‌های سبک دارد! هر چند گستاخی ظاهری در شکستن سنن داشته باشد. این چپی‌ها، گستاخی در برابر سنن اجتماعی، از خودشان تبرّز نشان می‌دادند، و لکن، کما اینکه، من این طرفش را هم عرض کنم، زن‌هایی هم که زمان رضاخان و پسرش - به اصطلاح - پرچمداری بی‌حجابی را به دوش می‌کشیدند، و الحمدلله که آن وضع برطرف شده و آثارش را، ما فقط نوشته‌هایش را می‌توانیم یک وقت بشنویم، برایمان بخوانند یا اینکه گزارش‌شان را بشنویم؛ آن زن‌هایی که با گستاخی برابر سنن الهی ظاهر می‌شدند، و - به اصطلاح - اظهار متمدن بودن می‌کردند، و ابراز روشنفکر بودن می‌کردند، اینها

کُنه گستاخی‌شان احساس حقارت برابر دنیا بود دیگر! کسی که باطن گستاخی‌اش دنیاپرستی باشد، گستاخی می‌کند که دست بیابد به یک ریاست مادی ظاهری، یا یک اطلاع مادی! یا یک لذت اقتصادی مادی! چنین کسی قدرت این ندارد که موضع‌گیری داشته باشد تا هر مرتبه‌ای که دلش بخواهد. حتماً برابر کسی که دارای آن منصب سیاسی یا آن لذت مادی هست، خاضع می‌شود. حتماً برابر منشأ آن لذت، با حقارت روبه‌رو می‌شود، نمی‌تواند موضع‌گیری‌های قاطع داشته باشد. نمی‌تواند با کرامت نفس و بزرگواری و برتری موضع‌گیری ظاهر بشود برابر آن، خیلی گستاخ است. برابر چه کسی؟ برابر حالا چهار تا متدین! خیلی ابراز ذلت دارد برابر فلان سیاستمدار بزرگ یا فلان سرمایه‌دار بزرگ یا فلان مثلاً متفکر مادی که امضایش در سرنوشت فرهنگی و احیای فرهنگی او اثر دارد، این مطلب احساس حقارت است، نه کرامت! کرامت نفس، از باطن نفس آغاز می‌شود، همان گونه که حقارت از باطن. صیانت سیاسی از باطن نفس آغاز می‌شود. یعنی بعدها می‌گوییم که نظام ولایت سیاسی، کسی در آن در منزلت ولایت و سرپرستی قرار می‌گیرد، که توانایی آن منزلت را داشته باشد.

خدا رحمت کند امام، از نظر ظاهری قبل از اینکه به پیروزی انقلاب هم برسد، دارای این صیانت سیاسی بود، و لذا در حوادث، خیلی راحت از موضع کرامت و برتری موضع می‌گرفت. حالا انقلاب هم پیروز شد، پیروز که شد، از نظر جغرافیای سیاسی که بخواهیم نگاه کنیم، خب ایشان پیروز شده بود، در یک منطقه‌ای که عرض و طول جغرافیایی‌اش، مشخص است. تعداد نفراتی هم که در آنجا زندگی می‌کنند، مشخص است. ولی چه چیز بود که آمریکا اعتراف می‌کرد بعد از رحلت ایشان می‌گفت که دو تا رئیس - جمهور ما را فلانی از کار انداخت! دخالت کرد در انتخابات آمریکا! این نفوذ سیاسی از این طرف عالم به آن طرف، با چه چیزی بود؟! این کرامت نفسی که برتری در موضع‌گیری داشته باشد، ترساندش چیزی! به میل،

نیندازدش چیزی! این چه بود؟ آیا ایران واقعاً مثلاً اگر شش هزار میلیارد دلار در دنیا، در بازارهای دنیا، دلار آمریکا می‌چرخد، ما هم یک چنین قدرت ارزی داشتیم در عالم؟! یا سطح تکنولوژی تولید اقتصادی ما برتری داشت؟! یا سطح تولیدات فرهنگی ما برتری داشت؟! این گونه که نبود! واضح است. و لکن این مرد، صیانت سیاسی باطنی داشت، نه گستاخی سُبُک مادی! گستاخی سُبُک مادی، که به راحتی می‌شکند در برابر ماده!

این برتری سیاسی‌ای که امام داشت و معنی توسعه‌یافتگی هم همین است که بتواند ولایت، سرپرستی، مجرای سرپرستی خدا شدن نسبت به بندگان، در منزلت خودش هر کسی، این را پیدا کند. یک زن در درون یک خانه اگر در یک محدوده کوچکی هم فرض بشود، اگر برتری سیاسی داشته باشد، بچه‌اش را بچه رشیدی بار می‌آورد. اگر صیانت سیاسی نداشته باشد، بچه‌اش را بچه ضعیفی بار می‌آورد در برابر تمایلات دنیایی! از همان جا استغنائی طبع، غنای در نفس و جان آغاز می‌شود، تا مراحل ورود به کارهای اجتماعی. این کلمه‌ای را که - خدا رحمتش کند - امام - رضوان الله تعالی علیه - درباره‌اش می‌نویسند ایشان می‌فرمود که آدم باید خیلی ضعیف باشد که منصب او را بگیرد. ریاست مادی دنیایی را، امر معنوی حساب نکنید چنانچه در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی جدید تعریف می‌شود. ریاست مادی، امر مادی است، از آثار و لوازم حیات مادی است، معنی پرستش خدا نمی‌دهد. بر می‌گردد، اگر خیلی بخواهید دامنه‌اش را توسعه بدهید، به لذت مادی از تاریخ، از تصرف در تاریخ، تاریخ چه چیزی؟ تاریخ همین جهان ماده!

اگر یک خرده پایین‌تر هم بیاورید دیگر، لذت از تصرف در تنعم مادی یک جامعه! پایین‌تر هم بیاید در [۲۵:۳۰؟] به هر حال، برگردیم؛ «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. من أرادَ هیبةَ بلا سلطان و عزةَ بلا ذلّ فلیخرج من ذلّ معصیت الله الی عزّ طاعته»؛ نهایت، خارج شدن از ذل معصیت آدم بتواند همه معاصی را بشناسد؛ یعنی

سکوت کردن یا سخن گفتن! سخن گفتن دربارهٔ این موضوع جزئی، یا موضوعی که برای اسلام الآن مطرح هست. طاعت این است که آن چیزی که الآن مبتلابه هست، آدم درباره‌اش سخن بگوید، یک وقتی می‌بیند مبتلابه‌اش این است که من طرفداری از یک حق کوچک بکنم، یا از یک حق بسیار بزرگ که حق اسلام هست، آن هم در مقیاس جهانی! خب، این تراحم اگر پیدا بشود، قطعاً طرفداری از حق کوچک، کنار می‌رود. لازم می‌شود، طاعت این است که طرفداری از حق بزرگ بکنم. با طاعت جو در نمی‌آید که طرفداری از این حق کوچک کنم. از این مسئله گرفته تا تمام مراتبی را که مشاهده می‌کنیم. حالا صحبت، - مثلاً می‌گویم - دربارهٔ تعدد زَوَجات و متعه و امثال اینها می‌شود. ما یک نیشته‌کی می‌اندازیم! یک دهن کجی می‌کنیم! یک تحقیری می‌کنیم! این واقعاً کنه اش کرامت هست؟! چه چیزی را دارید تحقیر می‌کنید؟! حکم را؟! این موافقت با عفت نفس است؟! عفت نفس، حقیقتش آن است که، نفس را نگه دارد از طغیان نسبت به خدا. و بی‌عفتی نفس، آن است که نفس را وارد بکند در طغیان بر خدا. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ» اینکه آدم خویشنداری کند؛ از چه چیز؟ برای چه چیز؟ کسی که تظاهر اجتماعی می‌کند به تحقیر یک حکم خدا، و کوچک می‌شمرد یک حکم را؛ هر حکمی باشد ها! حکم شکایات دارد یک کسی می‌گوید، می‌گویدای بابا! این هم حرف شد؟ اگر کسی شک بین ۴ و ۵ و ۶ بکند. ولی یک نفر می‌آید مثلاً یک قضیه ریاضی را در نسبت طرح می‌کند و سه فرض را برای آن می‌گذارد، هرگز مبتلابه این آدم هم این سه تا فرض ریاضی نیست؛ ابداً! کارش بالمره در ریاضیات نیست، کارش هم در نسبت نیست، کارش هم در این سه فرض نیست؛ تفنّن علمی است، ملاحظه علمی است. خود ارضائی علمی است، در ابتهاج به عجب علمی است. آنکه ابداً نمی‌شود دهن کجی به آن کرد و تحقیرش کرد و نیشته‌ک انداخت و نیشخند زد و گفت عجب چیزهایی را این بنده خدا دارد می‌گوید! آن را نمی‌شود گفت! آن درباره دنیا

هست! ریاضیات، جزء علوم پایه است! نسبیت؛ ابزار محاسبه نسبت بین کیفیات است. قدرت ابزار و تکنولوژی روز، در دامنه‌های بسیار وسیعی‌اش محتاج به نسبیت هست، آنجا که نمی‌شود که احتمالاتش را تحقیر کرد! اینکه می‌گوییم احتمالاتش را تحقیر کنیم، نقل آخرت است که معلوم نیست باشد یا نباشد! حالا اگر باشد هم به همین سختی دیگر نمی‌گویند که این آقا دارد می‌گوید!

عفت نفس، این نیست که کسی تحقیر بکند حکم خدای متعال را. ابراز غناء، استغناء نفس، غنای از ولایت تکوینی حضرت حق نیست. با ولایت تکوینی حضرت حق، مثل ولایت تشریعی حضرت حق، عیناً ولایت تکوینی حضرت حق هست. ما همه آنچه را که داریم، از اوصاف نفس تا تحرک ذهن و فکر و عالم مثال و تحرک عینی، همه و همه با ولایت تکوینی خدای متعال ایجاد شده، و همه‌اش طریق بندگی آن می‌تواند باشد، و می‌شود طریق عصیان نسبت به او باشد. حالا خدای متعال که ما در همه آنچه را که عطا کرده، به او محتاج هستیم، و همه آنچه که احتیاج ما را برطرف می‌کند، اعطاء ربّ است. شوهر برطرف کننده نیاز نفقه نیست، ربّ است که نفقه می‌دهد. اگر کسی خیال کند که شوهر خرجی می‌دهد و حواسش نباشد که طریقت جزئی هم دارد، نه طریقت کلی. شوهر در خرجی دادن، محتاج خدای متعال هست در همه شئونش. اگر کسی خیال کند شوهر منشأ صیانت سیاسی در جامعه می‌شود، در حالی که صیانت و برتری جز به وسیله پرستش خدا حاصل شدنی نیست. تا اینکه برسد به - فرض کنید که - بعضی از نیازهای دیگری که ما نوعاً حقیر می‌شماریمش و حواسمان نیست که نعمت خدای متعال است. از همه حوائج، از حوائج باطن نفس که ما التفات به آن نداریم؛ لذت از اشخاص، مرد از زن یا زن از مرد محرم، این لذت از او نیست؛ اول خود لذت امری است باطنی، امری است روحی، تألیف بین قلب را، در آیه‌ای هم که مسئله نکاح را می‌گوید، خدای متعال نسبت به خودش می‌دهد. همین دوست داشتن، اگر واقع بشود الهی و برای

خدا و طریق پرستش خدا و توسل به طرف مقابل، در پرستش، حقیر نیست، زشت نیست. و اگر در طغیان صرف بشود؛ همه لذت‌هایی که به ما می‌رسد در طغیان، زشت و کریه هست، منحصر به لذت جنسی نیست. لذت از اکل و شرب، لذت از ریاست که کریه‌ترین است، و زشت‌ترین است. لذاتی که در طغیان حاصل بشود، و چه بسا در موافقت و مخالفت، تحقیر و تجلیل‌هایی که ما می‌کنیم، همان لذت ریاست است، ریاست مادی است که ظاهر می‌شود از ما، برای اینکه در جامعه سبک نشویم، برای اینکه آبروی مان بیشتر بشود، آبروی حکم را عیبی ندارد، می‌شود آدم فدای آبروی خودش بکند! طبیعتاً این صیانت سیاسی نیست.

آنچه را که تا الآن عرض کردیم، به صورت اجمالی بود از تعریف صیانت. حالا این را ان شاء الله تعالی خواهرها و چنین همه افراد جامعه بخوانند پیاده بکنند؛ توسعه‌یافتگی در نظام ولایت، پیدایش یک صلابت روحی، که برابر امور مادی از جا کنده نشود؛ کالجبل الراسخ باشد؛ لایحر که العواصف، تندبادها او را نلرزاند؛ این مطلب، منوط به این است که هم برنامه‌های روحی داشته باشند خواهرها، البته اخلاق، خوب است آن چیزهایی که گفته می‌شود در اخلاق فردی هم؛ ولی اخلاقی که بتواند تا ولایت اجتماعی کار را جلو ببرد. ولایت الهیه را در جامعه به پیش ببرد. شبیه تصوف و انزوا طلبی و عرفان فردی نباشد، شبیه تصوف هندی نباشد؛ او کاری از آن ساخته نیست. توسعه حساسیت‌های روانی، توسعه نفوذ اراده، در میدان حساسیت‌های روانی؛ وقتی حاصل می‌شود که پرورش‌های روحی خواهرها، توأم با شناختن احکام و وظایف اجتماعی و نظام ولایت اجتماعی باشد. اکتفای به اخلاقیات فردی، ابداً نمی‌تواند کارا باشد! پرستش خدا، محدود به رفتار فردی نیست، تا رفتار اجتماعی و همه مراتب رفتار اجتماعی، سیر می‌کند.

اگر زن‌ها به عنوان لجستیک نظام ولایت، در منزلت توسعه‌یافتگی روحی بودند؛ بخشی‌شان خدمت خیلی کردند در انقلاب، من نمی‌خواهم خدای نخواستاده نادیده

بگیرم، زنانی را که مثل بسیجی‌ها که می‌رفتند روی مین، آنها هم حاضر شدند جنگ را حمایت کنند، ولی محدود بودند در این قشر! زنان دیگری هم بودند که مردانشان را تحریر به دنیا می‌کردند، در همان زمان جنگ، الگوهای مصرف غربی را از آن‌ها می‌خواستند، برای اکل و شربشان و مسکن و لباسشان، در امور اقتصادی‌شان، و در امور فرهنگی‌شان، تحریک می‌کردند به پیروی از فرهنگ غرب در اطلاع داشتن و کسب اطلاعات، و تحریک هم می‌کردند به تبعیت از نظام سیاسی مستکبرین. بر علیه جنگ حرف می‌زدند، همان گونه که مادرهای شهدا، خانواده شهدا به نفع جنگ حرف می‌زدند؛ کسانی هم بودند که بر علیه جنگ حرف می‌زدند. به نفع لذت طلبی مادی و منحل شدن در دنیا حرف می‌زدند، و خیال نکند این حرف‌هایشان بی‌اثر بود! حرف‌هایشان در هم قشر زنان مؤثر بود، هم در قشر مردان مؤثر بود، هم در فرزندان‌شان، هم در شوهرهایشان، هم در برادرهایشان! صیانت پرچم توحید را مذاکره کردن با هم، یک حرف است؛ صحبت از گرانی و مذاکره کردن با هم، یک حرف دیگر! دست انداختن و مسخره کردن‌هایی که مخالف‌های اعتلای پرچم توحید، زمزمه می‌کردند، می‌گفتند، اینها هم به دنبال آن زمزمه حرف می‌زدند، صحبت می‌کردند. به هر حال، اگر جامعه زنان موفق بشوند که یک مراکز تبلیغاتی که در تمام شهرستان‌ها وجود دارد، آنها هم مراکزی داشته باشند، و معنای تقوای سیاسی و پرهیزکاری را در حرف زدن‌هایی که تجلیل، یا تحقیر می‌کنند، به خواهرها بیاموزند، از غفلت درشان بیاورند. این را از، در هر مرحله‌ای باشد تا برسد به مراکز محله‌ها و شهرستان‌ها. در آنجا هم اطلاعات لازم برسانند به زن‌ها و خواهرها، هم امکانات مسئولیت‌پذیری برای سرپرستی رشد «روحی، ذهنی، عینی»، و به عهده گرفتن وظایفی را که می‌توانند در باب سیاست و فرهنگ و اقتصاد به عهده بگیرند، داشته باشند. حالا ممکن است باشد، نمی‌گویم نیست، و لکن آیا تغذیه خوبی نیز [...] هم گام با اطلاعات ذهنی و بالا بردن سطح اطلاع ذهنی زن‌ها،

کارهای روحی و پرورشی انجام می‌گیرد یا نه؟ من اطلاع زیادی ندارم، بنابراین نمی‌توانم نظر بدهم که در عینیت چگونه است، شما زن‌ها شاید بیشتر مطلع باشید. ولی اینکه سنن اجتماعی و رفتار جمعی در جوامعی که خواهرها هستند، همین گونه مثل برادرها ضعیف هست، از توسعه‌یافتگی لازم برخوردار نیست؛ می‌توانم حدس بزنم که معلوم می‌شود که آن ماشینی که تولید قدرت روحی و ذهنی و عینی می‌کند، در بین جامعه زنان نیست.

خب، حالا نظام بخواهد راه بیاندازد این کار را و شما هم کارشناس‌های نظام باشید، بخواهید این کارها را انجام بدهید به یاری خدا. ملموس ساختن معنی توسعه قدرت خداپرست‌ها و نظام ولایت الهی، این را برای زن‌ها و لازمه این مطلب را در جزئیات زندگی‌شان، این چقدر لازم است؟ ورزش برای زن‌ها چقدر لازم است؟ نمی‌گویم ورزش بد است ها! ولی در اولویت ۱ و ۲ و ۳ بگذارید، ببینید که ما بدانیم از یک موضع‌گیری مان چه نسبت تأثیری می‌تواند داشته باشد بر بالا رفتن قدرت نظام اسلامی؟ حرف زدن، تجلیل کردن. آقای خمینی - رضوان الله تعالی علیه - آدم صحیحی بود از نظر اندام و سلامت مزاج، عمرش هم عمر در حد متوسط جامعه، خوب بود، ولی ایشان، ما جایی نشنیدیم که ایشان زیاد وقتش را صرف پهلوانی کرده باشد، ولی انصافاً پهلوان نیرومندی بود در میدان موضع‌گیری روحی؛ که همه مستکبرین را دماغشان را - الحمدلله رب العالمین - به خاک مالید! اینکه آمریکا بگوید دو تا رئیس جمهوری مان را این دخالت کرد در انتخاباتشان، به معنی به خاک مالیدن دماغ مستکبرین است! من نمی‌خواهم بگویم تکنولوژی، یا ورزش، یا اینها همه، هیچ! ولی می‌خواهم بگویم که به چه نسبتی ما اهتمام داشته باشیم، و در چه درجه‌ای از اولویت قرار بدهیم آگاهی‌های روحی را، نسبت به معنی استکبار از طاعت الله، و شناختن ضعف روحی و حقارت‌ها را و قدرت‌ها را و این آموزش را چگونه نظام پرورشی برایش درست کنیم، و چنین چگونه در باب فرهنگ و فکر و

چنین چگونه در باب مدیریت، تا مراحل نظام ولایت اجتماعی، زنان ما چگونه می-توانند پیاده کنند و بفهمند و بشناسند که نسبت تأثیرشان روی، نه مصرف کردنشان، حرف زدنشان روی ارز مسلمین چقدر اثر دارد؟ حرف زدنشان روی قدرت «اقتصادی، فرهنگی، سیاسی» چقدر اثر دارد؟ هر چند در خانه نشسته‌اند با زن همسایه آمده دارند حرف می‌زنند ها! یک محبتی را بالا می‌برند با این حرف زدن، یک محبتی را پایین می‌آورند، و همین محبت‌ها هست که میدان‌های بزرگ اجتماعی و تمایلات اجتماعی را درست می‌کند و قدرت ایجاد می‌کند! سبک‌نشانیم! البته در جمع صحبت کردن اثرش بیشتر. در جمع، نیشخند زدن به احکام خدا اثرش بیشتر. به ولایت الهیه اثرش بیشتر. همین گونه که تجلیل کردن، اثرش بیشتر هست. از قبیل [۵۱: ۳۳] گناه، فسق در خلوت انجام می‌گیرد، حتماً روی ایمان فرد و محبت فرد اثر می‌گذارد، گاهی شخص متجاهر به فسق است؛ یعنی علنی فسق می‌کند! می-خواهد ترویج اجتماعی بکند! قطعاً فسقش خیلی شدیدتر است! گاهی است پا می-گذارد روی کرسی اینکه یک رسم را برخلاف دین رسم کند، این کارش خیلی بدتر است، جزء ارکان و عمد ذات ظلم و فساد حساب می‌شود، در منزلت فعلی‌اش. ولیکن ما سبک‌نشانیم حرف زدنمان را. وقتی می‌گوییم «فَلْيُخْرِجْ مِنْ ذَلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ» بدانیم حرف زدن‌هایی که عصیان هست، محدود نیست به حرف‌هایی که فرضاً ما در، غیبت این و آن می‌کنیم، غیبت خیلی بد است ها! نمی‌خواهم گناه آن را کوچک کنم، ولیکن خیلی بدتر از غیبت، وهن نسبت به اسلام هست. البته من یقین دارم که نه زن‌ها و نه مرد‌ها التفات به مطلب ندارند، و توجه به لوازمش هم ندارند، و الا اگر کسی به قصد توهین به نبی اکرم و اسلام حرف بزند، که آن کارش خیلی سخت می‌شود! حتی آن کسی که یک مرتبه اگر بگوید پیغمبر هم این حرف را زده من قبول ندارم، نمی‌دانم فلان و این حرف‌ها را می‌زند، این هم باز حواسش نیست که این حرف، معنایش چیست - به اصطلاح - این مثل یک کودک است،

لوازمش را متوجه نیست، و الا اگر بداند در یک مراتبی اش، خارج شدن از اسلام را می آورد، اگر هتک باشد. در یک مراتبی اش، ظلم بسیار بزرگ است؛ «ثُمَّ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ آدم تا تیره شدن و تیرگی خطرناک کارش پیش می رود! ساده نمی شود درباره احکام حرف زد! جزء تشجیع های اجتماعی و سنن شکنی این نیست که حکم شکنی بکنید! یک وقت می گوید الآن مبتلابه ما این حکم نیست، این عیبی ندارد، بسیار خوب؛ نزاع در موضوع می کنید. الآن در اولویت این حکم نیست، فلان حکم در اولویت است. این عیبی ندارد، نزاع در موضوع و شرایط است. نوع مردم هم همین قصدشان هست، قصدشان این نیست که خدای نخواسته کوچک بشمراند شأن اسلام و نبی اکرم را، ولی خود اینکه موضوع شناسی درباره احکام را هم سهل آدم بگیرد؛ موضوع شناسی، درباره نسخه دادن برای یک بیمار قلبی را آدم خیلی احتیاط می کند، می گوید شاید من بگویم این دوا را بخورد، سکنه بکند، چطور می شود درباره موضوع شناسی، درباره یک حکم اجتماعی چنین فرزند نظر می دهد؟! با عجله؟! بدون هیچ گونه تأمل؟! یا پناه بر خدا، بدتر و خیلی بدتر! که آدم برای وجاهت دنیایی، برای اینکه مردم الآن می پسندند این گونه بگویم، این گونه بگوید!

حالا باز همین را هم من دو قسمش می کنم؛ گاهی می گوید که تمایلات جامعه را به عنوان یک وضعیت عینی ملاحظه بکن برای دوا کردن این وضع بیماری اجتماعی، برای توسعه وضعیت روانی جامعه، یک جور دوا را بیان کن که بشود؛ قابل اجرا باشد. حالا مسئله صیانت سیاسی را الآن ما نمی توانیم بر اساس پرستش خدای متعال ذکر کنیم، می گوید چرا؟ می گوید برای اینکه این نظام، الآن کل جامعه ولایت الهیه را در این حد رشد پیدا نکرده برای پذیرشش، بیا صحبت بکن بگو شما در دنیایان آزاد باشید، موازنه سیاسی را در شکل قدرت مادی طرح کن برایشان، ولی خودت می دانی که غرضت از طرح موازنه سیاسی چه هست. غرض

این است که از یک مرحله جامعه بگذرد برسد به مرحله دوم. جناب ابراهیم هم همین کار را فرمود «وَلَمَّا رَأَىٰ كَوْكَبًا قَال هَذَا رَبِّي». می شود آدم یک مماشات روحی پرورشی بکند، نه اینکه سفت و سخت بچسبد به اینکه - به اصطلاح - در نظام ولایت، فرضاً دموکراسی و حکومت از پایین به بالا اصل است، یا در نظام مثلاً علم و دانش، تجربه اصل است، یا در نظام حقوق، چه چیزی اصل است، مرتباً پشت سر همدیگر اصل، اصل بگذارد و معنایش این باشد که دنیاپرستی اصل است آخرش! معنایش این است که توسعه رفاه مادی اصل است؟! نمی شود آن گونه که! خیلی خب، شما می رسید به جایی که نمی شود طرح کرد مطلب را از اول. خب ظالم را هم می خواهید رسوا کنید، شروع می کنید طرفداری از محرومین و ظلم را می اندازید روی دوش ظالم، همین گونه که هست! کفر سکه ای است که دو طرف دارد، یک طرفش ظلم است، یک طرفش کفر. محال است با کفر، عدل حاصل بشود. اصلاً ظلم ابتدائش طغیان بر خدا هست که آخرش استکبار بر خلق را می آورد، اولش استکبار عن طاعة الله است. این خودش هم یک بحثی است که سر جای خودش بحث دقیق می خواهد. به هر حال، برگردیم به صحبت های حول موضوع عمان.

شما می شود جایی را که هنوز توسعه یافتگی روحی ندارند، تضعیف شدند، به استضعاف روحی کشیده شدند؛ برایشان یک گستاخی های روحی مادی ایجاد بکنید، ولی آن گونه گستاخی که بتواند پل بشود و زمینه بشود برای انتقال به یک مرحله دومی که در مرحله دوم بتوانید شما یک قدم نزدیک ترش کنید به توسعه - یافتگی روحی به طرف پرستش خدای متعال. طبیعتاً هم ساختارهای لازم، هم جزوات آموزشی لازم، تعیین وظایف در امور «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» لازم دارد تا ان شاء الله تعالی [۰۱:۰۰؟]

اما اینکه سازمانی را عرض کردم زن ها داشته باشند و دولت چنین چیزی را ان - شاء الله تعالی با توصیه شماها، رویش تأمل کنید، ایجاد کند، آن یک بحث مهم

است؛ آیا قشر زن‌ها را جدا بکنند در یک سری مسائل که نیاز به همراه بودن با قشر مردان نیست، یا جدا نکنند؟ همه‌شان مختلط باشند؟ طبیعتاً مراکز آموزشی و مراکز سیاسی و مراکز فرهنگی و اقتصادی به نسبتی که ممکن باشد و ضرر نزنند به همکاری سازمان اجتماعی، باید جدا باشد و راحت‌تر و بهتر این امر انجام می‌گیرد و برای خود زن‌ها هم مسئولیت‌پذیری، اداره کردن و موضع‌گیری، یعنی فعال شدن ذهنیت سیاسی‌شان بیشتر می‌شود ان شاء الله تعالی. در محضرتان هستیم اگر سؤالاتی باشد.

خانم مکنون: خیلی متشکر. سؤال‌ها را می‌گویم خدمتتان. من فقط یک سؤال دارم از صحبت‌های امروز به ذهنم رسید که توضیحی اگر بفرمایید این بحثی را که در رابطه با «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» اینکه مراتب تقوا در هر حال هست و بحث‌هایی که در توسعه‌یافتگی فرمودید که توسعه، رشد در همان موضع موضوعه، خود موضوع هست به معناهای مختلف؟ آیا هر دوی اینها به یک معنا هست؟ یا می‌فرمایید که توسعه موقعی می‌گوییم که کسی در جای خودش، در موضع خودش تغییر مکان بدهد؟

استاد حسینی: بله دیگر! همین است. شما یک وقتی است که تقوا را در شکل زهد فردی معنا می‌کنید، معنای تقوا به این شکله - به اصطلاح - که بگویید یک مشت مقدس مفلوک و منزوی باشند، که صبح که بلند می‌شوند مشغول خواندن اذکار باشند تا شب. به یک افاف و کفافی هم اکتفا و قناعت بکنند، نه کار به خیر و شر کسی داشته باشند، سرشان به گریبان خودشان باشد، این مطابق تقوا نیست؛ این بی‌تقوایی است! این می‌شود آخر آخر خارش خیلی رشد بکند طرف، می‌شود مثل آن یاروی، زهاد ثمانیه‌ای که حالا اسمش، شاید مثلاً، شاید، خواجه عبدالله باشد [۱:۰۳:۴۰] یا خواجه لطیف باشد من دیگر نمی‌دانم تاریخش را، اینهاش را. یکی از این زهاد، ثمانیه - به حضورتان که عرض کنم که - زمانش با زمان شهادت وجود

مبارک حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الطاهرين و اهل بيته المعصومين - واقع شده بود، به او گفتند که یزید حضرت را شهید کرده. این بنده خدا آمد بیرون یزید را نفرین کرد و لعنت کرد و بعدش پشیمان شد، که این به چه حکمی؟ [۱:۰۴:۱] درست بود؟ یا نه؟! به حضورتان که عرض کنم که - این همه آدم کم فهم و خنگ فهم باشد و نابالغ باشد که نتواند بفهمد که طرفداری از نظام ولایت که دارد می کند در یک چنین شرایطی، این اعظم طاعات است و ترکش بزرگ - ترین بی تقوایی! طغیان بر خدای متعال که فقط غیبت و دروغ نیست که! فقط ترک صلاة و صوم نیست که! شما حیات اجتماعی دارید و توسعه قدرت ولی جائر و ولی عادل دارید در عالم. توسعه قدرت ولی جائر تا تولید این لیوان آمده، تا تولید پولی - اش و تولید خود این لیوان. یعنی من سؤال از شما بکنم که تولید این و مصرف این، آیا بریده هست از تکنولوژی روز؟ می گوید نه، می گویم تکنولوژی روز بزرگ - ترین کسی که بهره اقتصادی اش را می برد چه کسی هست؟ می گوید امریکا. می - گویم قدرت سیاسی و ابزارهای جنگی اش از کدام تکنیک آمریکا هست؟ این بحثش را قبلاً کرده ایم و البته نمی خواهم الآن وارد بحثش هم بشوم، شما می گوید همه حیات عینی عالم الآن تحت نسبت تأثیر شدید نظام کفر است و مردم خودشان را محتاج می دانند به آن مصارفی که این کالاهای آنها دارند هر روز تولید می کنند و معتاد به همان و بلکه بالاتر از آن معتاد، شرایط عینی نفی می کند ترکش را. ببینید! اگر کسی الآن صبح بلند شود بگوید که اتومبیل ها تعطیل! اصلاً کاروانسرای وجود ندارد بین فاصله های طولانی فرضاً بین تهران و اصفهان که با چهارپا کسی بتواند برود. اصلاً محال است! ممتنع است! یعنی نه هیچ غذایی از شهرستان ها می آید تهران، و نه می شود مردم تهران بروند آنجا. مردم برای مایحتاج اولیه شان، برای نانشان در مضیقه می افتند. خود بافت جمعیت تمرکزشان و الی آخر، همه خصوصیتی را که بارها ما اشاره کرده ایم خدمتتان. پس بنابراین، الآن شما نمی توانید

تکنولوژی را فوری بگویید نه! در هیچ بُعدش هم به راحتی نمی‌توانید بگوییدها! خیال نکنید که می‌شود فلان بُعدش را دست گذاشت گفت این قسمتش را، نه! من تغییر می‌دهم! به هر حال بگذریم.

یک وقت هست که شما معنای تقوا را محدود می‌کنید به یک زهد درویشی منزوی؛ بهترش این است که بگویید تصوف هندی؛ این را معنای تقوا می‌کنید. یک وقتی است که تقوا یعنی حضور در همه شئون حیات به نفع کلمه توحید، در منزلت خودش. هیچ شأنی از شئون حیات را نمی‌گویید که من این را کاری ندارم که در این شأن از حیات، خدا حاکم است و ولی الهی، یا ولی طاغوت؟ این کاری ندارم معنایش این نیست که اجازه می‌دهم ولی طاغوت بیاید حکومت کند، آن که کار دارد! اگر تقوا را در معنای وسیعش معنی می‌کنید عین توسعه است دیگر! عین کرامت نفس است! عین برتری است! قدرت ایستادن در برابر طاغوت را دارید شما ذکر می‌کنید و برتری موضع سیاسی‌تان. برتری موضع سیاسی جز با پرستش که نمی‌شود که! حالا شما رسیدید به کسی که نمی‌شود اول کار چنین حرفی را گفت. حالا لزومی ندارد که اول کار بگویید. خدا رحمت کند امام را، اولش در نجف، ولایت فقیه را که درس می‌دادند، فرمودند ولایت فقیه نه استبداد است، نه مشروطه است، نه جمهوری است، ولی جمهوری اسلامی را پذیرفتند، بر حسب شرایط! برای اینکه ولایت الهیه را در تمام مرتبه که، مردم سعه‌اش را نداشتند، سعه روحی‌اش را نداشتند که بتوانند بپذیرند. تازه اول کار که انقلاب پیروز شد، خود اصل ولایت فقیه را که در مجلس خبرگان تصویب شد، بیرون مجلس گفتند که ملت قیم نمی‌خواهد، بیچاره‌ها خیال می‌کردند که معنی ولایت خدا، معنی قیم خواستن است! اول اینکه در همه جای دنیا متفکرین از یک جهت حکومت می‌کنند، سیاستمداران از باب دیگری و سرمایه‌داران از باب دیگری، گاهی یکی از اینها، بر دوای دیگر می‌چربد، نسبت تأثیرشان؛ آن وقت آنجا را این بیچاره نمی‌گفت که مردم قیم می‌-

خواهند یا نمی‌خواهند، اینجا را که صحبت از خدا بود و رسول خدا و مسئله وحی بود، اینجا را می‌گفت! آنجا را که قیدش عدالت نیست، یعنی انضباط کامل؟ حتی به همان فکر، حتی به همان موضوع، حتی به همان مطلبی که مدعی‌اش هستند، آن را نمی‌گفت که قوامت است، اینجا را که عدالت شرطش که از خودش هیچ چیز نداشته باشد، تسلیم محض نظر خدای متعال باشد، اینجا را می‌گفت قوامت! این از ضعف است. عنایت می‌فرمایید؟ من معذرت می‌خواهم.

س) بله،

استاد حسینی: پس توسعه‌یافتگی موضوعش، عوض می‌شود؛ نفوذ قدرت‌ش، وحدت و کثرتش بیشتر می‌شود؛ نسبت تأثیرش بالاتر می‌رود، برتری روانی پیدا می‌کند و این برتری روانی‌اش رهین بالا رفتن تأثیر اراده‌اش هست و آن هم پیدا نمی‌شود مگر آنکه پرستش خدا، اصل باشد. در مراتب نازلش مسئله موازنه را طرح می‌کنیم، ولی موازنه حقیقی در بالا رفتن نظام ولایت و قدرت مشمول برخورداری الهی است. موازنه البته مجرای انتقالی‌اش این است که شما بگویید که حالا که ولایت دموکراسی است، خانم‌ها قدرتشان، سهم بود نشان را در تصمیم‌گیری بالاتر باید بکنند، چون ابزار چنین و چنان است! این بحث‌ها را که ان شاء الله تعالی مسلط شده- اید کاملاً؟ برابر کسی که صحبت می‌کند از حقوق زن به صورت شخصی و فردی و اصلاً نمی‌فهمد زندگی اجتماعی زنان را، بازی‌هایی که سیاستمداران خارجی دادند زنان را و وسیله و ابزار ساختند، آن بازی‌ها را، این هم بازی خورده، می‌آید حقوق کمی را ذکر می‌کند، مسئله برتری روانی را ذکر می‌کند. شما برتری روانی را ذکر کنید؛ ابزار شما، در موضع بالاتری است. شما اگر بحث کنید در باب اینکه، شما که می‌خواهید از حقوق زن می‌خواهید دفاع کنید، حقوق زن با شرایط اجتماعی که نظامش آن را تحقیر می‌کند، قدرت اعمال همین حقوق را ندارد و نمی‌شود فیزیکی دولت آنها را جاری کند، باید برتری روحی را به زن بدهید تا بتوانید این حق‌هایش

را بگیرید. این برتری هم هماهنگ با نظام تولید و توزیع و مصرفتان باید باشد، این را بگویید اگر، منظم صحبت انجام بگیرد، آنها در موضع ضعفند، مگر اینکه خیلی دیگر پیاده باشند از مطلب؛ «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي مَرْتَباً أَحْسَنَ». بله بفرمایید.

خانم زعفرانچی: یک سؤال عرض می‌کنم خدمتتان، یکی در رابطه با مسئله موازنه که در صحبتتان به کار می‌برید. این را شما یک بار توضیح مختصری که فرمودید ارتباطش را با افتقار الی الله و انقطاع الیه و وجود شرایط کرامت در جامعه فرمودید، جایی مسئله موازنه را در ارتباط با الگوی تخصیص و اینکه عکس عمل می‌کند، مطرح کردید و باز ربطش با تأکید بر جاذبه‌دار بودن عالم. می‌خواستم، مثلاً در بعضی از موارد این بالا رفتن موازنه روحی فرد را ما، موازنه را در ارتباط با فرد معنا می‌کنیم، گاهی شما در بحث موازنه و الگوی تخصیص، مثال‌هایی که می‌زنید این گونه تداعی می‌کند که موازنه را در ارتباط با دو جنس زن و مرد و بالا رفتن موضع هر کدام نسبت به دیگری مطرح می‌فرمایید. حالا ما می‌خواستیم شما لطف بفرمایید دقیق کلمه موازنه و اینکه به چه معنا به کار می‌برید را ما بیشتر مطلع بشویم تا بتوانیم این بحث‌ها را به هم ربط بدهیم. اجازه می‌دهید سؤال دوم را هم بکنم؟

استاد حسینی: همین سؤال را من اول طرح بکنم. ببینید، ما موازنه را از یک مسئله خیلی ساده آغاز می‌کنیم برای اینکه بتوانیم - به اصطلاح - مفاهمه را در ابتدایی‌ترین سطحی گفت. ببینید، یک ترازو داریم که دو تا کفه دارد، این اگر هم وزن باشند دو تا جنسی که این طرف، آن طرف هست افقی می‌ایستد. هر گاه یک کفه سنگین‌تر شد، کفه دیگر مجبور می‌شود به نفع او، تغییر کند جایش. این شکل خیلی ساده‌اش است. شکل یک کمی - به اصطلاح - ملموس‌تر ولی باز ساده‌اش، شما می‌گویید اگر زنی از موضع سیاسی بالا و موضع اقتصادی بالا و موضع فرهنگی بالاتری از شوهرش برخوردار باشد، شوهر برابر او مجبور هست یک مقدار تسلیم‌تر باشد. یعنی در یک خانه‌ای ذکر می‌کنید که زن، دختر یک شخصیت بزرگ سیاسی

هست، تمکن مالی اش هم بالا هست، تمکن فکری اش هم بالا هست، نسبت به چه کسی؟ نسبت به شوهر. شوهرش می آید استدلال کند، می بینید این زن خیلی بهتر از خودش مطلب را می فهمد و می فهماند، از نظر خرجی هم شوهرش دست تنگ است، این با یک بزرگواری خانه را اداره می کند، به روی شوهر هم ابداً نمی آورد. از نظر سیاسی هم می بینید در هر مجلسی می رود، شوهر باید به وجود این زن خیلی افتخار کند، به پدر این زن، باید خیلی افتخار کند. این اگر برخورد منفی و سبکی نباشد که این شوهر را روی لجاجت بیندازد بلکه برخورد صحیحی باشد؛ این شوهره تدریجاً شکل پدر زنه را پیدا می کند. در استدلال هایش، در کارهایش، منحل می - شود در خانواده اینها، خیلی از دامادهایی هستند که منحل در خانواده پدر زن شدند. بالعکسش، اگر مردی در موضع قدرت «روحی، ذهنی، عینی»، «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» باشد؛ زنش در همه اینها ضعیف باشد و احساس حقارت کند، بفهمد که نمی تواند بکشد، بفهمد مطالب را، بفهمد که نمی تواند در برابر این مرد هیچ گونه هویتی داشته باشد. این هم منحل می شود. این مثال دوم. ولی اینها راه حل برای - به حضورتان که عرض کنم - امر اجتماعی نیست، کما اینکه شما بردارید حقوق فردی را مرتباً بالا ببرید، این منشأ - به اصطلاح - اصلاح شدن وضع اجتماعی زنان نمی شود.

زن یک نفر بود، آدم ناواردی بود، می گفت باباجان، دولت تمام این مردهایی را که زن می خواهند، خانه بخرد برایشان، - به حضورتان که عرض کنم که - حقوق مکفی هم بدهد - و به حضورتان که عرض کنم که - تا اینها زن بگیرند، این متوجه نبود که دولت، وزارت مسکن برای اینکه کمبود مسکن را در خیلی کمتر از این مقیاس، برای وزارت خانه هایش برطرف کند، نه برای همه؛ گیر است، هشتش گرو نه، هست! آن وقت بعد بگوییم که به وزارت صنعت و کشاورزی، نفت می فروشید برای چه چیز؟ بدهید به وزارت مسکن. خب، بعدش سؤال می کنیم که آقا، آموزش

و پرورش را تعطیل بکنیم؟ وزارت علوم را تعطیل بکنیم؟ می گوید نه، آنها هم لازم است. می گوئیم خب حالا آنها را هم که فروختیم، به آنها هم بدهیم، دیگر به این خیلی نمی رسد، می گوید بیشتر بفروشید، می گوئیم خب نظام جهانی اجازه نمی دهد که بیشتر بفروشیم. مثل مثلاً حوض خانه هم نیست که یک کاسه بیشتر دست بگیریم. - به حضورتان که - این، میزان ادراک طرف پایین است، نمی تواند جمع بکند همهٔ مطلب را. عین همین کسی است که روی حقوق کمی وا می ایستد. کسی که می آید نزاع می کند سر حقوق کمی و تشخیص نمی دهد که باباجان این حقوق کمی را برای فرض کنید - من باب مثال عرض می کنم، برای - فلان شخص اصلاً من برای زنان نمی گویم حقوق، حقوق کمی را برای شخص آقا سید منیر اگر بالا بردید ولی قدرت روحی - به اصطلاح - اعمال آن را به او ندادید، این حقوق روی کاغذ نوشته شده آنجا برای این آقا. حقوق روی کاغذ نوشته شدن که پیاده شدن در جامعه نیست که! حالا کسی راه برود، - به حضورتان که عرض کنم - بالای سر کسی که می خواهد تجاوز به این حق بکند، بایستد! نمی شود که این گونه که!

به هر حال برگردیم. موازنه را داشتم عرض می کردم. گاهی می گوئید که باید قدرت را بالا برد برای یک قشر، در مقابل قشر دیگر، این هم یک معنی از موازنه است که قشر زن و مرد را برابر همدیگر ببینید. گاهی از اینجا یک کمی می توانید بالاتر ملاحظه کنید، می گوئید اصلاً معنای قشر زن و مرد را نگو، بگو قدرت زن در نظام ولایت، مثل چیز چیزی؟ در اینجا دیگر روبه روی یک قشر نیست ها! شیء هست و جایگاهش در منظومه! در نظام! مثل این است که می گوئید که وضعیت این شیء مرکب را عوض کن؛ حجم مخصوصش عوض می شود. وزن مخصوصش عوض می شود. جایگاهش عوض می شود. این هم یک معنایی از موازنه است! یک وقتی است که ان شاء الله تعالی در قدم نهایی و بالاتر، می گوید وزن مخصوص تاریخی در سیر الی الله بگو. این آخرین پلهٔ موازنه است. می گوئید توسعه یافتگی،

دما دم باشد و در معنی خلافت الهی در منزلت خودش زن واقع بشود. بتواند در نظام ولایت تاریخی خدای متعال و ائمه معصومین بتواند جایگاه خودش را بیابد. این بالاترین موازنه است.

خب، حالا بر می گردیم باز پایینِ پایین، همین مثال اول ترازو که عرض می- کردم. شما می گوید که ترازو یک وقتی است که باز به سادگی نگاهش می کنید، می گوید که پایین رفتن یک کفه و بالا آمدن، به دلیل سنگینی چیزی است که می- گذاریم. گاهی می گوید نه، این بدون ربط با جاذبه که نیست! معنا و مفهومش را در جاذبه باید دید. خب حالا که این معنا را داریم عرض می کنیم می آیم سراغ زن در جامعه و محرومیت هایی که دارد، می گوئیم زن الآن مثلاً نظام حساسیت های روانی- اش عاطفی است. کدام زن عاطفی تر از صدیقه طاهره است؟! و الله که نیامده است و نخواهد آمد! ولی چه نحو عاطفه ای صدیقه طاهره داشت؟! عاطفه ای که همه آنچه را که دارد فی جنب الله فدا کند یعنی در مرتبه آخر و عالی ترین مرتبه آخر توسعه باید نام ایشان را در بالاترین سطح نامشان را ببریم، که هست! حالا شما وقتی که می گوید که سنگین تر بشود قدرت زن، می گوید که تمایلات اجتماعی عمل می- کند عین جاذبه ای که بین اشیاء هست، چه گونه شیء و تعلق شیء به یکدیگر را می گوید، بحث می کنید برای نظام جاذبه عینی. بعد اینجا شما می گوید که، این زن اگر بهریمش در منظومه های دیگر، قدرتش کمه، از مرد، بیاوریمش در یک منظومه دیگر، یک جایگاه دیگر جدیدی پیدا می کند، یک قدرت جدیدی پیدا می کند. شما می گوید که مثلاً، اگر ساختار اجتماعی جامعه به گونه ای باشد که این بخش- هایش معنی مجادله را، معنی مجادله را من خیلی معذرت می خواهم در یک پاراگراف کوچک عرض کنم. غرضم از مجادله که وسط صحبتیم به آن اشاره کردم این نبود که آدم سخن و بحث زیاد بکند، بی نتیجه به هم پیچید، نهایتش تحقیر روحی طرف مقابل باشد! نه، این نیست! «مجادله بالتی مرتباً أحسن»، نه وراء و

جدال؛ این است که آن ریشه‌ای را که طرف مقابلش پا روی آن ریشه و مبنا می‌گذارد و آن اساس را اصل قرار می‌دهد، از همان جا شماها شروع کنید، ولی ختم می‌کنید به سخن خودتان! برای آن نشان می‌دهید لوازم صحبت خودش را، پله پله می‌آوریدش به طرف مطلب خودتان، -خب- به حضورتان که عرض کنم که -یعنی مطلب حقی که خودتان از آن دفاع می‌کنید. شما در موازنه می‌آیید صحبت می‌کنید که آیا می‌شود مثلاً سن ازدواج به وضع طبیعی الگوی مصرف جامعه و تولید جامعه و تکنولوژی موجود جامعه، سن مثلاً ۳۵ سال و ۳۰ سال باشد که شخص دوره تحصیلش را گذرانده باشد، اشتغال به کار فنی متناسب هم پیدا کرده باشد، چرا؟ چون کار ساده مرتباً در حال هضم شدن در جامعه است، سیر جامعه به طرف کار چه هست؟ کار فنی و تخصصی. این هم اگر بخواهد کار فنی و تخصصی بکند، باید یک اطلاعاتی داشته باشد، این جامعه سیرش به طوری است که مرتباً ازدواج‌ها می‌رود به طرف سن مثلاً بین ۲۵ تا ۳۰ و ۳۵، الگوی مصرف جامعه هم همین را می‌گوید، خب شما می‌گویید که ولی وجود نیازی که در، به صورت فطری هست یک چیزی را دیکته می‌کند به جامعه که او قدرت زن را پایین می‌آورد، شما می‌گویید من به گونه‌ای می‌خواهم برای زن الگوی ارتباطش را با مرد قرار بدهم که -به حضورتان که عرض کنم که -عزت نفس زن بیشتر بشود، موازنه را که ذکر می‌کنید، از ابتدای کار تمایلات اجتماعی شکل می‌گیرد در یک ساختاری که آن ساختار یک منظومه را به وجود می‌آورد، آن منظومه جایی را برای زن معین می‌کند یا جای پایینی را، یا جای بالایی را، شما اول کار وقتی صحبت می‌کنید می‌گویید ما می‌خواهیم جایش را ارتقاء بدهیم، می‌گویند چه گونه می‌خواهید ارتقاء بدهید می‌گویید می‌خواهیم بگوییم که تعداد زن‌ها کم بشود در جامعه. چه گونه کم بشود، نسبت به مردها؟ شما اگر بتوانید خوب معنی تخصیص را در دو قشر به هم بیان کنید، معنای کم شدن تعداد زن‌ها مشخص می‌شود. حالا اگر بتوانید شما یک چیز دیگر را

هم قبلش صحبت کنید، بگویید تصمیم‌گیری مشترک! در همه مراحل زندگی حیات اجتماعی؛ یعنی برابر بودن سهم در مدیریت. این را تأیید کنید که حتی اگر در سند قباله نوشته بشود که اختیار تصمیم‌گیری‌ها به عهده زن است، در عقد دائم؛ انتظارات مرد، از این زن بیشتر است. چرا؟ چون در جامعه در ضعف قرار دارد زن، در موازنه، موازنه بر علیه اش دارد عمل می‌کند، این مرد صحیح است که بگوید که هیچ مردی چنین اختیاراتی را به زنش نداده! حین اعمال هر تک‌تکش، احساس یک منت‌گذاری، نسبت به زن دارد و زن هم پس از یک مدتی که دیگر جدا شدن برایش یک خرده مشکل شد و بچه‌دار شد، مرتباً مجبور است کوتاه بیاید از آن صحبت. من می‌شناسم زن‌هایی را که نمی‌خواهم نام ببرم، حق مسکن را در وقت عقدشان به عهده زن قرار داده بودند. بعد اول کار هم - به حضورتان که عرض کنم که - مرد یک جا رفت برای انجام وظیفه، در سپاه، زن نرفت همراهش و استدلال هم کرد به همین حق مسکن، ماند در جای خودش. بعدش اینها، یک مدتی هم بالعکس شد زن رفت جایی و مرد نرفت. بعدش بچه‌دار شدند و طبیعتاً، تدریجاً زن این حق را رها کرد! او حق را که رها کرد، هیچی؛ حالا بدهکار هم هست پهلوی مرده، مرد می‌گوید نمی‌خواهد، پول را دادم آنجا، به دلیل چنین و به دلیل چنان. چون این وضع در موازنه اجتماعی که می‌آید، تصمیم‌گیری مشترک نیست! چه گونه شما می‌خواهید برای یک مورد امضا کنید تصمیم‌گیری مشترک را؟

بالا رفتن وضعیت ذهنی زن‌ها که فقط منافع شخصی و فردی را اصل حساب نکنند، این اولین قدمی است که بتوانند وارد موازنه اجتماعی بشوند، یک وقتی یک زن می‌گوید که من خودم وضعم خوب باشد حالا می‌خواهد زنان دیگر وضعشان خوب باشد، می‌خواهد به درک هیچ کس وضعش خوب نباشد، «پس از من گو جهان را آب می‌برد!» یک وقت است که می‌گوید نه! من می‌خواهم کشته شوم برای

اینکه دیگران به رفاه برسند، این دو تا منطق است! [با هم فرق می‌کند] مسئله موازنه روشن شد، یا نه؟

س) خیلی متشکرم، البته.

ج) البته یک چیز را هم اضافه کنم کلیه تغییر کیفیات‌هایی که در عالم واقع می‌شود در موازنه انجام می‌گیرد. اشاره‌ای به جاذبه که کردم، کار قاعدتاً [به همین شکل انجام می‌گیرد: ۱:۳۲].

[شروع صوت ۲۶۸۷]

خانم زعفرانچی: ... معنی موازنه هم وزن بودن است اما در مراحل بالاتر که فرمودید، این یک ارتقاء وزن به ذهن می‌آید، بیشتر از اینکه هم وزن شدن دو مهره، یا دو شیء یا دو مطلب باشد، شما دلیل اینکه این کلمه را در مقابل هم به کار می‌برید، چه هست؟

استاد حسینی: خب، یک جایی که شما موازنه را می‌فرمایید مثلاً در امور سیاسی می‌گویید کسانی که در شورای امنیت سازمان ملل حق وتو دارند، از وزن بیشتری نسبت به سایر ملل برخوردارند. تا اینجا پیش که موازنه طرفینی شد.

خانم زعفرانچی: بله.

استاد حسینی: ولی هر گاه که شما موازنه را بخواهید بگویید که چگونه می‌شود تفسیر بکنیم؟ تحلیل داشته باشیم؟ چگونه قدرت یکی بیشتر از قدرت دیگری می‌شود؛ آن وقت نمی‌توانید بگویید موازنه را به صورت ساده به آن برخورد کنید، باید در نظام معنایش کنید. در نظام که معنایش می‌کنید دیگر معنا ندارد یک شیء یک طرف باشد، نظام طرف دوم باشد،

خانم زعفرانچی: بله.

استاد حسینی: بلکه شیء اصلاً در رابطه با مجموعه قابل تعریف می‌شود. در این قسمت هست که می‌گویید که تغییر هر کیفیتی، در کیفیت مادی که می‌بینید، یعنی

حجم مخصوص هر چیزی که بخواهد بالا برود، باید یک محاسبه‌ای بکنید روی وضعیتش نسبت به جاذبه؛

خانم زعفرانی: بله.

استاد حسینی: یعنی باید بگویید که مثلاً سرعت مولکول‌های این باید این گونه بشود در شرایط فلان، تا این حجم مخصوص و وزن مخصوصش تغییر نکند، فیزیک اتمی باید اینجا دخالت نکند. حالا از اینجا یک کمی برویم بالاتر، بگوییم آیا فقط نظام، برای جاذبه، نظام جاذبه برای اشیاء مادی هست؟ یا اینکه نفوذ اراده‌ها و برخوردشان به هم حول یک محور پرستش، آن ایجاد موازنه‌های اجتماعی می‌کند و حق تحلیل به شما می‌دهد که چگونه می‌توانید شی‌ای را که وضعیت موجودش در موضع ضعف موازنه ساده هست، بیاوریمش در موضع قدرت؛ به عبارت دیگر، موازنه همیشه دو طرفه ملاحظه می‌شود، تا قبل از اینکه بخواهید تحلیل بکنید؛ همین که بخواهید تحلیل بکنید، باید تحلیل بکنید وزن را بر یک اساس! ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم؟ یک وقت است یک نفر هست می‌گوید که وزن آهن سنگین‌تر است از وزن چوب، مثل گذشته - به اصطلاح - علمی را که اطلاع دارید دیگر. می‌گویند چرا؟ می‌گوید برای اینکه ثقلش بیشتر است، چرایی دیگر ندارد. فوقش می‌گوید ماهیت آهن، این است، ماهیت چوب، این است. ماهیت روغن، چربی است. ماهیت آب، سیلان و رطوبت است. این گونه صحبت می‌کند. آن وقت خواص را هم به ماهیت تعریف می‌کند، و می‌گوید والسلام علیکم! یک وقتی است که نه، شما می‌گویید که من می‌خواهم تغییر بدهم کیفیت سنگینی را، این دیگر باید یک مبنای مشترک ذکر کنید، که او بتواند خود معنی وزن را تعریف بکند، ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم؟

خانم زعفرانچی: بله.

استاد حسینی: آن وقت بعد باید بگویید یک کیفیت را چگونه وزن مخصوصش را می‌شود بالا برد. چگونه می‌شود پایین آورد. آن وقت وزن مخصوصش حتماً دیگر در نظام قابل تعریف است، نه اینکه به وسیله این شیء با شیء دیگر. اگر بنا باشد در نظام قابل تعریف بشود، آن وقت شما باید بگویید که وزن زن را اگر بخواهیم بالا ببریم، راهی نداریم جز اینکه قدرت تحلیل وزن سیاسی را داشته باشیم. قدرت سیاسی را هم راهی نداریم جز اینکه بتوانیم منشأ قدرت را بشناسیم در انسان و جامعه و تاریخ؛ که آن مطالبی بود که عرض شد.

خانم زعفرانچی: خیلی متشکر. سؤال دوم یک سؤال کلی هست، البته اشاراتی در صحبت‌های قبلی تان بوده، اما ربط مستقیم به مباحث جناب‌عالی ندارد. اینکه نگرش ما شیعیان و طرفداران و دوستداران ائمه اطهار - علیهم‌السلام - نسبت به کفار و چنین نسبت به طرفداران و معتقدان به سایر مذاهب، مثل اهل سنت، چگونه باید باشد؟ این در ارتباط با تشکیل نظام حکومت اسلامی سؤال من هست، و بعد هم این طرز تلقی و طرز فکر برای خود افراد چه الزاماتی را می‌آورد؟ یعنی به هر حال، تفکرشان تأثیر دارد در برخورد، این را هم از نظر فردی سؤال می‌کنم خدمتان و هم از لحاظ نظام حکومت اسلامی.

استاد حسینی: - به حضورتان که عرض کنم که می‌گویند که - تقيه برای هیچ گروهی از متارکین اسلام جایز نیست، جز برای سنی‌ها، این را می‌دانستید شما؟
(س) چه؟

استاد حسینی: تقيه!

خانم زعفرانچی: [۶ : ۳] ...

استاد حسینی: تقيه برای مثلاً جلوی یهود شما نمی‌توانید تقيه بکنید، رفتید داخل اسرائیل، نمی‌شود به آداب دین موسی بن عمران - علی نبینا و علیه‌السلام - عمل کنید مگر خوف از دم باشد؛ یعنی قتل باشد، که بنا باشد شما خودتان را مستور کنید، و الاً

تقیه به عنوان یک روش در زندگی عمل کردن، جایز نیست مگر برای برادران اهل تسنن. چرا؟ ما باید وحدت بین مسلمین را ایجاد کنیم، یعنی یک فعل نزدیک‌تری. ولی آیا این معنایش این است که این وحدت برود تا حاق قلب؟ نه! وحدتی است که شما می‌خواهید آنها را تدریجاً حل کنید در مسیر خودتان. در قلب باید برائت نسبت به پرچمداران اهل تسنن در قلب شما شدید بشود. خب، مستضعفینشان که حتماً تقصیر ندارند بیچاره‌ها! یعنی تقصیر ندارند به این معنا هست که کلمه مستضعف را که ذکر می‌کنم، معنایش این است که این نرسیده به او دین خدا! مثلاً یکی از آشنایان رفته بود یکی از شهرهای روسیه؛ رفته بود "دوشنبه"، شهری است در تاجیکستان. این می‌گفت که، (بازاری بود) این می‌گفت که ما را مثل آیت‌الله هر شب علمای اهل سنت می‌بردند که برایشان حکم بدهیم، ما هم هیچ چیز بلد نبودیم، و همان‌هایی را که ما بلد بودیم، که یک ذره می‌گفتیم، آنها خیلی زیاد خوشحال می‌شدند، بعد هم اینها کتاب‌های امام را می‌خواستند، کتاب‌های آقای مطهری را می‌خواستند، کتاب‌های، حالا من اینها را بگویم واقعاً سنی هستند، عالم سنی هستند؟! نه، این گونه نیست که! این بیچاره‌ها مستضعف هستند، مستضعف‌های فرهنگی هستند. می‌گفت با یک عشقی هم این را تا، خواستند کتاب‌ها را اسم بردند، تا کتاب، گفتند آثار آقای اردبیلی را هم می‌خواهیم. گفتیم که اسم ایشان، آثار ایشان؛ شما از کجا؟ گفتند هر از گاهی ما به سختی می‌توانیم نماز جمعه تهران را بگیریم، کسی را که خطیب آنجا هستند، حرف می‌زنند برای ما خیلی خیلی بحث-های مهمی است. حالا که رسید به اینجا صحبت من یک چیز دیگر را هم بگویم هر چند شاید رکیک باشد گفتنش، و لکن اینکه در چه نعمتی شماها می‌باشید! گفتند اینجا قرآن، غرفه کنار دست ما توزیع می‌کردند، مردم با حرص شدید آمده بودند برای خریدن قرآن، تمام شد. تمام که شد، التماس می‌کردند، به ما هم رجوع می‌کردند یک عده، به غرفه‌ای که ایرانی‌ها در آن قرآن می‌دادند، آنچنان التماس

می کرد، که گفت فردا شب بیا خانه مان مهمانی، حالا علاوه بر پول دادن. گفت من گفتم که من درگیرم با مشکلاتی که در ایران هست و ناچارم بروم. گفت که یک قرآن هدیه به من بدهید، آخر در التماس گفت من حاضرم خواهرم را در اختیارت قرار بدهم تا اینجا هستی! یک قرآن به من بده، گفت اوقاتم تلخ شد، که این زنا می شود، چه می شود، چه می شود؛ چرا این طوری می گوید؟ قرآن برای چه؟ گفت آن بنده خدا نمی فهمید که زنا می شود یعنی چه! این دور بودن از حکم و فقر فرهنگی، به حدی که نتواند بفهمد معنای زنا می شود یعنی چه چیزی می شود! - به حضورتان که عرض کنم که - خب این تحصیلاتشان زیاد نبوده، الآن - الحمدلله رب العالمین - به برکت کلمه توحید، شما در روستاهای ما که می روید، معنای زنا و عقد را می فهمند، هر چند "الف" را به قول معروف در صحرا دیده باشند و "ب" را سر درخت! هیچ چیز هم معلومات نداشته باشند، ولکن یک معلومات مذهبی دارند، خیلی - هایشان، خیلی خیلی زیاد، خیلی از سوره های قرآن را بلد هستند، از حفظ می خوانند، این، با آن مناطقی که این همه اطلاعاتشان ضعیف است قابل قیاس نیست اصلاً! بله - به حضورتان که عرض کنم که - حالا ما بگوییم سنی های آن شهر، اینها بیایند لعنت بکنند؟ آنها جزء مستضعفین هستند که بیچاره ها دین به آنها نرسیده! خیلی از مستضعفین عالم، همین طور هستند، ولکن حالا خودباخته بشویم در اتحادشان، بگوییم اصلاً عمر خوب بوده! یا کار خوبی کرده، معلوم نیست به نفع اجتماع اسلام خواسته فدک را بستانند، یا کذا را خواسته چه کار کند! این دیگر خیلی - به اصطلاح - جهل و حقارت روحی می خواهد! روح در - به اصطلاح - عملکردش نباید اگر بخواهد یک کاری بکند، می خواهد ابرویش را بردارد، چشمش را کور کند به قول عوامانه اش!

- به حضورتان که عرض کنم - خیلی متوجه باشد که برای یک کسی که دارد خدمت می کند و خدمتش هم محترم است، نباید کارهای دیگر را ترک کند. باید

بشناسد که بغض [شیخانی: ۲۶: ۱۲] را باید داشته باشد؛ شک ندارد! آقای خمینی - رضوان الله تعالی علیه - در وقتی جامعه مدرسین رفته بودند خدمتشان، می‌خواستند یک مدرسه‌ای بزنند اهل تسنن در قم، آقا اجازه ندادند. بار دوم، سوم، بعدش هم آقای فاضل نگذاشت دایر کنند. رفتند و گفتند فقها می‌گویند اگر ما بشود بگذاریم آنها مدرسه بزنند، آنها هم می‌گذارند ما مدرسه بزنیم و آنها که مطلبی ندارند، استدلالی ندارند برابر مطالب ما، ما برتری فرهنگی داریم و آنها را می‌توانیم حل کنیم در خودمان، آقا فرمودند قدرت سیاسی بالاتر است؛ فقط کار فرهنگی نیست. بعد، بحث ما نسبت به آنها، آنها اگر بدتر از یهودی نباشند، مثل یهود هستند؟ [۳۶: ۱۳] اگر خدا توفیق داد بر آن غالب شدند [؟ ۴۲: ۱۳] البته بعد از اینکه دیدند در جنگ نمی‌شود کار را به این سرعت تمام کرد، حمله به وهابیت را خیلی تند آغاز کردند، با اینکه وهابی‌ها به عنوان خادم حرمین، مدعی مقام خلافت اسلامی هستند دیگر در بین ممالک دیگر!

خانم زعفرانچی: ببخشید! در تکمیل این صحبت، خب طبیعتاً از لحاظ نظر که همه شیعیان معتقد هستند به باطل بودن افکار آنها، اما این طرز فکر آیا برای حالت روحی و تربیتی خود فرد، خود شیعیان، آیا این حالت درست است که غیر از خودشان و آن هم عده‌ای خاص از خودشان که با اعمالشان مغفرت خدا را - به اصطلاح - برای خودشان ایجاد می‌کنند، غیر از اینها، همه عالم که خب به هر حال، کفار هستند و بعد هم سایر مذاهب همگی اهل دوزخ هستند؟ آیا این تفکر، تفکر درست است و این که ...

استاد حسینی: نه این درست نیست! اول برزخ، اولین وقت برزخ، برای همه مستضعفین نه فقط سنی‌ها، برای همه مستضعفین چه سنی باشد، چه نصاری باشد، چه یهود باشد، چه مجوس باشد، چه بت‌پرست باشد، چه، برای همه مستضعفین عالم، یعنی برای انسان، یا در این دنیا، تمام شده که دین حق و رفتار حق کدام است و عناد

ورزیده، یا اینکه تمام نشده، و به این دلیل تمام نشده که موانعی سر راهش بوده، اینهایی که موانع بوده، اسمشان می‌شود مستضعفین، همه مستضعفین از اول تا آخر؛ اول برزخ یک دوره امتحان کوچک، به حسب اخبار می‌دهند که برایشان حق و باطل روشن بشود در آنجا. دیگر در آنجا حکومت فرهنگی امریکا یا انگلستان یا عمر و ابوبکر و کذا نیست که این نتواند بفهمد که حق چیست! هر گاه در آنجا قبول نکرد و مقابله با حکومت حق کرد، خب، طبیعی است که دوزخی می‌شود! باز دوزخی شدن هم مراتب دارد، هر گاه جزء عمد و پرچمداران ظلم و کفر باشد، در دوزخی بودن شدیدی خواهد شد، هر گاه کمتر باشد؛ «لابثین فیها أحقابا»، یک حقب‌هایی در آنجا هست [که در آن قرار می‌گیرند: ۱۶: ۵۵] - به حضورتان که عرض کنم که - خود مسئله اینکه دوزخ حکمش چیست، این یک بحثی است که ان شاء الله تعالی در یک فرصت دیگر من عرض می‌کنم خدمتان؛ سیر به طرف یک مقصدهایی که بنا هست واقع شود، وضع طبیعی‌اش گذر از دوزخ هست، پلی که روی این هست، آن نعمت مهمی است که خدای متعال عنایت کرده، و اگر از آن نعمت استفاده بشود، دیگر این آتش نیست، که درباره مقام‌های بالاتر [می‌گویند: ۳۷: ۱۷] جزنا و مرتباً خامده گذشتیم از نار و او خاموش بود. همین خاموشی در شکل دیگرش برای مؤمنین هست.

خانم زعفرانچی: خیلی متشکر.

خانم مکنون: خانم می‌فرمایند که پس اگر قرار بر این است، باز همان حرف تأیید می‌شود که فقط شیعیان هستند که می‌روند به بهشت دیگر، اگر ...

استاد حسینی: عرض کردم. خیلی‌ها هم شیعه می‌شوند دیگر در آنجا. در اول برزخ، دیگر موانع فرهنگی دولت روس یا دولت آمریکا یا انگلیس نیست که نگذارند مطلب برسد به مردم، مطلب می‌رسد به مردم، و حقیقت مطلب هم می‌رسد، البته اگر کسی عناد ورزید و روی برگرداند، آن یک حرف دیگر است!

خانم زعفرانچی: ببخشید! این سیر مستضعفین فکری تا قیام حضرت امام زمان - - عجل الله - ادامه دارد، این گونه نیست که الآن چون رسانه‌ها هست، پس تکلیف بر همه...

استاد حسینی: خب، حالا البته اگر - ان شاء الله تعالی - با یاری خدای متعال اول اینکه امیدواریم که ظهور ایشان نزدیک باشد، ثانیاً اینکه اگر شماها شدید رئیس رسانه‌ها، خب به همین اندازه که رسانه شما صدای آقای اردبیلی را تا تاجیکستان می‌رساند، خب آن بنده خدا هم - به اصطلاح - در او اثر می‌کند. اگر هم رسانه‌ها به دست شما بیفتد، اثر می‌کند، طبیعی است که صدای شما می‌رسد. به هر حال، عذاب خدای متعال نمی‌کند، الا اینکه حق را رسانده باشد.

خانم زعفرانچی: بله.

استاد حسینی: این اصل اولیه [تکامل: ۴۹: ۱۰] است.

خانم زعفرانچی: بله.

استاد حسینی: و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. خیلی معذرت می‌خواهم از حضرت عالی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۲۰
کد جلسه: ۱۷۰۷	تاریخ جلسه: ۱۳۷۰/۰۷/۲۲
کد صوت: ۲۶۸۷ و ۲۶۸۸	مدت جلسه: ۱۲۴ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۷۴۲۲

شناسنامه تدوین

-
- ◀ پیاده: خانم ز. خسروی
 - ◀ تایپ: خانم ف. فداکار
 - ◀ تطبیق: خانم ر. کشتکاران
 - ◀ تصحیح (۱): خانم ف. فداکار
 - ◀ ارزیابی: خانم م. عسکری
 - ◀ تصحیح (۲): خانم ف. فداکار
 - ◀ کنترل نهایی (۱): خانم ع. کشتکاران
 - ◀ کنترل نهایی (۲): خانم ل. کاظم‌دینان
 - ◀ تصحیح (۳): خانم علیرضا شریعتی
 - ◀ بازخوانی سند اولیه: خانم ل. کاظم‌دینان
 - ◀ تصحیح (۴): علیرضا شریعتی
 - ◀ صفحه‌آرایی: علیرضا شریعتی
-

جلسه بیستم

استاد حسینی: [اصطلاح موازنه را] در موارد مختلف هم، در گزارش های سیاسی باید دیده باشید، می گویند مثلاً در تصمیم گیری های شورای امنیت، موازنه قدرت سیاسی به نفع آمریکا حل شد مثلاً. یعنی رهبری آمریکا پذیرفته شد. فرق بین قیام مبارک امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - با مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری - اعلی الله مقامه - مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری و مرحوم مدرس و سایر علمایی که در مشروطه قیام کردند؛ این بود که، آنها حقوق را برای روحانیت به صورت کمی و کیفی می خواستند به ثبت برسانند. مثلاً تمام همّت مرحوم آقا شیخ فضل الله در نوشته شدن آن، متمم قانون اساسی مشروطه بود، ولی در جامعه، موازنه قدرت، به نفع علمای حسی داشت تمام می شد. برخلاف قیام حضرت امام که موازنه قدرت را به نفع علمای مذهب و روحانیون تمام کردند. موازنه به نفع دین حل شد. بعد، از آثار جزئی اش این بود که قوانین هم به نفع مذهب ثبت می شد. نوعاً وقتی که امام می خواستند یک کاری را بکنند، آن کار را نمی آمدند بگویند به صورت یک لایحه

و قانون بروید ثبت بکنید در مجلس! پذیرش عمومی‌اش را به نحوی ایجاد می‌کردند، و تمایلات را در آن جهت حل می‌کردند، که بدون صرف مؤنه و سختی و تلاش، آن قانون ثبت می‌شد! بعد هم که ایشان موفق شدند که نظام طاغوت را به هم بزنند، پا به سیاست جهانی گذاشتند، و در عرصه سیاست جهانی هم، موازنه قدرت سیاسی را و اعتبار سیاسی را، به نفع مذهب حل کردند. شکست کمونیسم، تغییر شرایط جهانی است. که این را اگر دقت کسی بکند، می‌فهمد که، یعنی حتی نمودار بکشد، می‌بیند از سال پیروزی انقلاب، کم کم مردم دنیا هر جا علیه ظلم قیام می‌کردند، دیگر به نام سوسیالیزم و حرف‌های ماتریالیزم تاریخی و این حرف‌ها، قیام نمی‌کردند. به نام مذهب، تدریجاً رو به گسترش گذاشت و طرفداری از مارکسیسم، تدریجاً کم شد. خوب دقت کنید در اینجا! یک مغالطه‌هایی داریم، در امور ذهنی است. یک مغالطه‌هایی داریم در وجدان است. وجدان هم دچار خطا می‌شود. یک جوکی هندی یا یک - به اصطلاح - درویشی که وضع عقایدش صحیح نباشد، دچار مغالطه در وجدان شده. یک مغالطه جهانی در وجدان بشریت، در قرن گذشته ایجاد شده بود. یعنی مغالطه این بود که بشر وجداناً هم عدل را می‌خواهد، و هم وجداناً و فطرتاً پرستش گراست؛ یعنی آدم نمی‌توانید شما پیدا کنید، در جامعه بشریت، یک بشر، یک فرد، انسان، نمی‌توانید پیدا کنید که طالب نباشد، خواستار نباشد. اصلاً اراده داشتن، برابر است با اینکه شخص، فاعلیت داشته باشد نسبت به موضوع، و بعد اراده بکند «ای قَصَدَه!» متوجه او شود. آدم، قدرت انصراف توجه و اتصال توجه دارد. می‌تواند چهره فاعلیتش را از جهتی به جهتی متوجه کند. انسان طالب است فطرتاً. حتی کسی که کفر نفس می‌کند، برای یک طلب بزرگ تری، یک طلب کوچک تری را صرف نظر می‌کند. انصراف از یک طلب، به خاطر یک طلب بالا باشد؛ حالا چه ترک دنیا للدنیا باشد؛ چه ترک دنیا للآخره باشد. انسان قدرت اراده دارد، فاعلیت دارد در اراده خودش؛ در قصد

جلسه بیستم ۷

خودش؛ در توجه خودش و در طلب خودش. و بین مطلوب هایش هم، نسبت هست. محور همه خواسته هایش، پرستش است. انسان موجودی است پرستش گر، فطرتاً اهل پرستش. حالا چه پرستش دنیا باشد و به اعوجاج افتاده باشد؛ یا اینکه به راه صحیح، حرکت کرده باشد و خداپرست باشد.

درون وجدان بشر؛ یک چنین انحرافی پیدا شده بود در قرن گذشته که، اگر بخواهی خدا را پرستی، باید دست از عدل برداری! این انحراف این بود که عدالت اجتماعی می خواهی، برو به طرف کمونیسم و انکار خدا و مذهب! خداپرستی می خواهی، کاری به عدالت نداشته باش! با اینکه عدل، صفت فعل حضرت حق است، و انسان فطرتاً چون خداپرست است، عدالت خواه است و از ظلم رنج می برد. یک چنین مغالطه ای در وجدان بشری ایجاد شده بود، و این مغالطه، با تقلای روحی و ذهنی و عینی مستکبرین انجام گرفته بود، که شیاطین انس هستند. آقای خمینی - رضوان الله تعالی علیه - امام، این مغالطه را شکست، و ارتقاء وجدان بشری ایجاد کرد. یعنی چه؟ یعنی به جای اینکه بیاید روبه روی کمونیست، بایستد، روبه روی آمریکا ایستاد. سمبل مذهب، علیه کسی است که به باطل پرچم مذهب را دست داشت. آمریکا مدعی خداپرستی بود و طرفدار انجیل بودن! طرفدار دین بودن! ایشان سخت مقابل او ایستاد، و طرفداری از مستضعفین را مطرح ساخت، و پافشاری کرد در مقابله با او. کسانی که رنجیده شده بودند از نظام های اجتماعی ای که منتهی به سرمایه داری می شد، و تلخی ظلم را چشیده بودند، و تلخی محرومیت را و فقر را و مظالم سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را چشیده بودند، اینها به جای اینکه بروند به طرف سیوسالیزم، آمدند به طرف اسلام. انقلاب هایی که دیگر قبلاً هدایت می شد به طرف بلوک کمونیسم، و وسیله می شد و سکویی می شد برای شانتاژ سیاسی و برای باج گیری کشورهای سوسیالیزم از آمریکا. یعنی می توانستند بگویند که بیایید با هم دزدی کنیم، بعد از اینکه روسیه می فرستاد یک مقدار بسیار زیادی نوشته ها و

کتاب‌ها را به وسیلهٔ ایادی‌اش در یک منطقه‌ای که خشم اجتماعی پیدا شده بود، علیه نظام آمریکا یا علیه مظالم آنجا، [...] بعد از اینکه می‌فرستاد کتاب‌ها را، آن وقت غضب اجتماعی‌اش، اشتعالش بالا می‌گرفت، می‌آمد با آمریکا پشت میز مذاکره و معامله می‌نشست، و از او گندم می‌گرفت و سایر چیزها، چیزهایی را که او به چپاول و به وسیلهٔ روابطی که سود را و موازنه را به نفع سرمایه حل می‌کند، به دست آورده بود، آنها را یک سهم می‌گرفت از او، و تقسیم می‌کرد به تبعهٔ خودش! وقتی که حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - این قیام را کردند و مستضعفین جهان به طرف اسلام آمدند، دیگر آمریکا باج نداد به روسیه؛ چون موضوع موازنهٔ روانی مردم، به نفع اسلام حل شده بود، نه به نفع کمونیسم! الآن هم شما اگر دقت بکنید، وقتی که آمریکا بعد از رحلت امام اعلام کرده بود، یا - یکی دو هفته بعد بود، اعلام کرد - که ایشان کسی بود که دو تا رئیس جمهور ما را، در دو تا انتخابات ما دخالت کرد؛ این معنایش این نیست که از اینجا حضرت امام خمینی، نفرات می‌فرستاد آنجا پای صندوق و رأی می‌ریختند به نفع این رئیس جمهور یا آن رئیس جمهور؛ آن را در یک وضعیتی قرار می‌داد که بی حیثیت می‌شد! یعنی نمی‌توانست اعتبارات سیاسی خودش را، سازماندهی بکند در نظام خودش. این معنایش این است که امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - در قبل از انقلاب، پیروزی انقلاب، موازنهٔ داخلی ایران را، به نفع مذهب تغییر داد، و بعد از پیروزی انقلاب، که قدم به صحنهٔ جهانی گذاشت، موازنهٔ جهانی را به نفع اسلام تغییر می‌داد. اینکه مردم ایران، مسئلهٔ شهادت، منسی شده بود، فراموش شده بود، به صورت آرزوی یک چیز دست نیافتنی طرح می‌شد. این مطلب را مسئلهٔ روز کرد و برای دشمنان، بزرگ ترین سنگر اسلام بر علیه دشمنان اسلام بود. این معنایش این است که، منزلت موضع گیری، یا وزن مخصوص و حجم مخصوص مسلمین را تغییر داد. یعنی موضوعاتی را که بچه ها، بسیجی ها، مورد توجه قرار می‌دادند، موضوعات دیگری بود، غیر از موضوعاتی

که در کاخ جوانان زمان شاه طرح می‌شد. مقاصدی را که طرح می‌کردند، تمایلاتشان، تمایلات دیگری بود. موضوع تمایلات، عوض شد. نحوه ارتباط برای حرکت، و سیر در جهت رسیدن به تمایلات، عوض شد. منزلت موضع‌گیری عوض شد. حجم مخصوص تغییر کرد. معنی توسعه یافتن هم همین است که موضوع عوض بشود. موضوع عوض شدن؛ یعنی منزلت، در درون یک نظام تغییر کند. معنای موازنه‌ای را که عرض می‌کنیم خدمتتان، این است که شما چه گونه می‌گویید حجم مخصوص یک چیز باید تغییر کند، تا مثلاً سختی‌اش یا کشش و تنش‌پذیری‌اش، فرق کند. چه گونه در آزمایشگاه شرایط را، به نحو، در جهت پیدایش یک عنصر جدید درست می‌کنید؟ اگر نظام اجتماعی را ما دیدیم یک قشر، مظلوم واقع شدند؛ البته انسان، مظلوم است در نظام استکبار؛ طبیعتاً زن هم به عنوان بخشی از جامعه انسانی، مظلوم هست. نهایت، چرا جدایش می‌کنیم؟ برای اینکه جایگاهش در نظام ولایت و نسبت تأثیرش در تولی به ولایت الهی، یک مسئله هست؛ که مسئله کارآیی‌اش هست (کارآیی اجتماعی). یک مسئله مسئله نظام پرورشی‌اش هست. نظام پرورشی‌اش هم عقلاً و منطقاً، و هم شرعاً، جدای از نظام پرورشی مردها هست! نحوه ارتباط مردها با هم، در بسیاری از امور، در مراتب پرورشی، و زن‌ها با هم فرق دارد. تأثیر پرورشی‌اش فرق دارد؛ یعنی محدودیت نسبی رابطه بین زن و مرد در پرورش، ایجاب می‌کند که این دو دسته را جدا صحبت بکنید؛ هر چند بعداً در نظام ولایت اجتماعی، هر دو با هم هستند. عین یک سیستم اتومبیل که شما می‌گویید که یک جا دینام درست می‌شود که لزوماً همان جایی نیست که بقیه قطعات ماشین درست می‌شود. احیاناً باطری، جایی درست می‌شود. دینام، جایی درست می‌شود. شرایط تولید، با شرایط به کارگیری، دو تا هست. شما تولید عناصر فعال و بالا بردن نسبت تأثیر قشر خانم‌ها را، اگر بگویید هیچ فرقی ندارد با مردها؛ آن وقت آن اشکال‌های دیگری دارد؛ که آیا محدودیت روابط هم اصلاً هیچ نیست؟! یا اینکه

یک دسته محدودیت روابط هست؟! اگر هست، باید شرایط پرورشی خاص داشته باشند، کارآیی شان بعداً در نظام ولایت، هر دو با هم باشند. برای آموزش، برای پرورش، برای رشد، ایجاد زمینه رشد. آن وقت سؤال می‌کنید که رشد، چه چیز باشد؟ ما عرض می‌کنیم که، تحرّک روانی، فرق پیدا کند؛ یعنی نظام حساسیت‌ها و تمایلات، موضوعاتش عوض بشود، سنگینی و سبکی موضوعات برایش فرق پیدا کند. یک وقت است که هم یک زن، پیشرفت نظام ولایت الهی هست، و این مطلب را می‌تواند برایش یک تصویر روشن و مشخص «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» بدهد، تا حدّی که موضع‌گیری عینی و عملی خودش را هم می‌تواند در این باره مشخص کند. یک وقت اینها را بریده بریده می‌بیند؛ زندگی فردی‌اش را یک‌گونه می‌بیند علی حدّه! زندگی خانوادگی‌اش را یک‌گونه دیگر می‌بیند؛ علی حدّه! زندگی اجتماعی‌اش را علی حدّه! تازه زندگی اجتماعی‌اش را هم، ربطش را با نظام ولایت، موضوع کار نمی‌داند! کار می‌کند برای معیشت! این کار کردن برای معیشت، در زندگی الحادی باشد، در نظام استکبار باشد، خب، می‌توانیم آنجا صحبتی درباره‌اش کنیم بگوییم همه شان قصدشان رفاه مادی است. آن وقت باید بینیم منافع شخص، با منافع سازمان و نظام درگیر می‌شود یا خیر، تا آن بحث‌ها را بکنیم! ولی در زندگی الهی، که قطعاً واضح است که، شخص کار نمی‌کند برای معیشت، فقط! کار می‌کند به نفع نظام اسلام، معیشت هم از لوازم او هست و انجام می‌گیرد. کار می‌کند خداوند - تبارک و تعالی -، هر چند کسب و تجارت باشد. و در جنب این لّه گام برداشتنش، زندگی‌اش هم اداره می‌شود. یعنی تعدد مطلوب هست حول یک محور؛ محور اهمّ. اگر محور اهمّ، اُنانیت شخص شد، کارآیی و تأثیر پرورشی کارهایش، به نفع هوای نفس می‌شود. قدرتش صرف در پرورش نفس می‌شود. قدرت نفس، سنگین تر می‌شود. موازنه، به نفع، اهواء حلّ می‌شود. قدرت حساسیت‌های الهی‌اش ضعیف می‌شود، کم وزن می‌شود. شما اگر گفتید هر چیزی در دنیا جایی دارد، وزن

مخصوصی دارد، که پایین تر از آن اگر بگذاریمش، بالا می آید؛ بالاتر از آن بگذاریمش، پایین می آید. یک قطعه چوب را می گیرید دست، می گوید این از هوا سنگین تر است، ولی از آب سبک تر است. بالای یک جدول، یا حوض آب، یا ظرف آب، هر چه، یک محلی که آب باشد، یک قطعه چوب را که می اندازید؛ در هوا نمی ایستد. حالا یک وقتی این را معنایش می کنید و می گوید سنگین است، سبک است. یک وقت می گوید حجم مخصوص دارد. یک وقت می گوید که در موازنه جهانی، جایش اینجا هست. می شود تغییر داد نظام توازن را به گونه ای که وزن چوب تغییر کند؟! وزن مخصوص آب تغییر کند؟ می گوید آن وقت دیگر این اشیاء، اشیاء سابق نیستند، کیفیت های دیگری می شوند. اگر نظام جاذبه عمومی عوض شد، موضوعات دیگری پدید می آید. اگر می گویم زن، منزلتش تغییر پیدا کند، صیانت سیاسی اش بالا برود، قدرتش در نظام ولایت بالا برود، موضوعاتی که مورد طلبش هست و رویش حساسیت دارد، عوض بشود. الآن به گونه ای است که موازنه به نفع خواهرها نیست؛ هر چند دانشمندترین هم بشوند. زن ها با منافع خودشان هم، در شکل جزئی و شخصی و مصداقی برخورد می کنند. زن هایی که البته؛ ایمانشان در درجه بالاتری بود، در جنگ فداکاری هایی که می کردند، حرف هایی که می زدند، خدا رحمت کند مرحوم آیت الله خمینی - رضوان الله تعالی علیه - را، ایشان توانسته بود یک چنین روحیه ای را ایجاد کند که حرف هایی که می زدند، صحبت درباره برابر مستکبرین ایستادن و این حرف ها باشد. بدون اینکه تصویر مشخص و روشنی از کلیه موضع گیری هایشان بتوانند ارائه بدهند، در موضوع جنگ، موضع می گرفتند و صحبت می کردند. زن ها درباره جنگ صحبت می کردند، در عین حال که خب اگر کسی می خواست از آنها یک تصویر مشخص تری را درباره تکنولوژی و جنگ سؤال کند، ممکن بود نتواند نسبت جنگ را با تکنولوژی بگوید. یعنی نظام موازنه سیاسی روحی شان عوض نشده بود، که

درونش همه چیز جا داشته باشد. تکنولوژی، هرچند به صورت کلی؛ هرچند نگویند صنعت مثلاً صنایع الکترونیک یا صنایع فلان. به صورت کلی هم، جایگاهی برای همه موضوعات در خاطرشان نبود. ولی اینکه برابر استکبار ایستادیم، طرفداری از خدا و رسول می‌کنیم، جهت‌گیری کلی، سطحش عوض شده بود. نمی‌گفتند می‌خواهیم یک زندگی آبرومندی داشته باشیم؛ آن وقت تعریف آبرومند را سؤال کنند، آبرومند پهلوی چه کسی؟ پهلوی خدا و رسول؟! بگویند که پهلوی همه آبرومند است. پهلوی خدا و رسول هم آبرومند است خب، حالا چه چیزی هست آن کسی که آبرومند است خیلی؟! اینکه در شبانه روز یک وعده بتوانیم غذای گرم بخوریم و - نمی‌دانم، بله! - منزلمان هم، چهار تا اتاق اضافه داشته باشد، و وسیله رفت و آمدمان هم این‌گونه باشد سرخیابان و؛ یعنی تفسیر از آبرومند را آن‌گونه بدهند که - معاذالله - زندگی صدیقه کبری - صلوات الله علیها - که با شرف‌ترین، با کرامت‌ترین، آبرومندترین زندگی کائنات هست، آن بشود یک زندگی محقر بی آبرویی! زندگی صدیقه کبری - صلوات الله علیها - موازنه تاریخ را؛ کل تاریخ را، به نفع کلمه توحید حل کرده، و آبرویش [آن قدر در منزلت رفیع هست ۲۸:۴۰] که منشأ ظهور آبروی اسلام شد. اسلام آبرو داشت، ظاهر نبود. مخفی می‌شد آن آبرو. صدیقه طاهره، آبروی اسلام را ظاهر ساخت. جمال زیبای اسلام را به تاریخ نشان داد. آن آبرومندی‌ای که تعریف ازش می‌شود که همش اینه که یک مقدار رفاه مستقل ایجاد کند؛ او هم، معنی استقلال هم، در نازل‌ترین شکل ممکنش. استقلال معنایش این باشد که شما در تکنیک کاری که، می‌کنید وابسته نباشید؟ نه بابا! ما کاری به این حرف‌ها که نداریم! نوع مردم این‌گونه آبرو را معنا می‌کردند. استقلال، معنایش این است که در جریان اعتبارات سیاسی جهانی، شما موضعی داشته باشید؟ ما کاری به این حرف‌ها نداریم! اینها که برای، مربوط به ما نیست! مربوط به شما چیست؟! مربوط به ما این است که، یک عمله مستقل باشیم در نظام نوکری! یک

خدمتگزار مستقل باشیم، در یک نظام پستی و حقارتی! بعد آن وقت، خیلی هم مثلاً سعی می کردند، می گفتند دخترمان یا پسرمان را بفرستیم مثلاً کجا، درس بخواند، چطور شود! تا موجب چه بشود؟ افتخار خانواده! اینها تعابیری هست که معنی اش بعد از انقلاب، بحمدالله، تغییر کرد. حداقل این است که در یک اقشاری تغییر کرد.

افتخار، یک وقتی به شهادت و ایثار هست، و یک وقتی افتخار به رسیدن به یک مناصب ظاهریه پستی هست، در جهت خدمتگزاری به مستکبرین! آن آبرومندی، آن - به اصطلاح - افتخار، اینها را آقای خمینی رضوان الله تعالی علیه - تبدیل کرد در یک اقشاری، به یک موضوعات دیگری. حالا ممکن است بعضی از خواهرها زودرنج باشند، بگویند که ای وای! حالا کسی توجهی به این حرف ها ندارد. این کاری که شروع شده، دارد می رود جلو! با یک پتانسیل بسیار سنگینی دارد مدیران مستکبر جهانی را، مرتباً خرد می کند! [با تأکید] امروز بزرگ ترین مسئله ای که برای آمریکا و انگلستان و فرانسه و سایر مستکبرین هست، مسئله مذهب و گرایش تمایلات عمومی به نفع مذهب است. شما زود رنجیده نشوید که اینجا دو نفر توجه به تکنولوژی کردند، چهار نفر تخصص را بها دادند، دوازده نفر - به حضورتان که عرض کنم - که حواسشان به مسئله شهادت نیست؛ این چیزی نیست این که! آن کاری که، حرکتی که آغاز شده در تاریخ، و ارتقایی که برای وجدان بشریت حاصل شده، این، بازگشتی نیست! این نظام مدیریت موجود و موازنه جهانی موجود را در هم می شکند. فقط بلاد شرق نیست که خرد شدند و تکه تکه شدنشان را دارید مشاهده می کنید. تکنولوژی و بلاد غرب هم، شدیداً در آینده دچار ورشکست های مهیب و پاره پاره شدن می شوند. چون موازنه روانی، با آن نظام تکنولوژی موجود، نمی خواند. یعنی در حقیقت، تغییراتی که در نرم افزار و ابزار اداره و روابط انسانی دارد ایجاد می شود، با تغییراتی که در سخت افزار و تکنولوژی و ابزار تولید جهان وجود داشت، دو تایش بر یک پایه نیست. یکی اش بر اساس منطق اصل شمردن

حس و مطلق انگاری حسّه است؛ و یکی‌اش بر پایه مطلق نشناختن وجود و موجودات در محسوسات است، و پذیرش این هست که، وجود دیگری هم هست؛ یعنی منحصر نیست هستی در محسوسات. این دو تا مطلب، جمع ندارند، منطق جامعشان در جهان الآن نیست که حاکم است. بله، در آینده منطقی که قدرت جمع بین اینها دو تا را داشته باشد، هر دوی اینها را تغییر می‌دهد در خودش، این یک حرف دیگر هست که حالا صحبتی نداریم درباره آن.

همان‌گونه که زمان قدرت طاغوت در ایران؛ عده‌ای برایشان تقریباً محال می‌نمود که ۱- پیروزی بشود برای انقلاب. ۲- اگر پیروزی بشود چه ربطی دارد به مذهب؟! عدالت خواهی است، و عدالت اجتماعی را هم سوسیالیست‌ها تعریف از آن دارند! مذهب، تعریفی ندارد از آن! مبارزه مذهبی‌ها را یک مبارزه کور می‌خواندند! این مطلب تغییر کرد و امر دیگری ظاهر شد. سلطه تکنولوژی هم دقیقاً دچار به یک چنین حالتی هست به نظر من.

س: ببخشید. [؟ ۳۶:۲۴]

استاد حسینی: بفرماید

س: همان طور که فرمودید در سطح جهان گرایش به مذهب در سطح جهان همان طور که فرمودید تقویت شده و شدت پیدا کرده! اما اینکه به هر حال متولیان حکومت اسلامی در ایران در ۱۰ سال قبل متأسفانه موفق به ارائه یک نظام جامع نبوده‌اند. آیا این باعث دلسردی و منجر به این نمی‌شود که شرایط کنونی در دنیا تغییر پیدا نکند؟

استاد حسینی: خیر، این گرایش، فشارش را می‌آورد، اصلاً ذهن، تابع فشار وضعیت روحی هست. قوانین خودش را پیدا می‌کند. - من باب مثال من عرض می‌کنم خدمتتان - وقتی که شما علم را پاسخی به نیازهای اجتماع تعریف کنید؛ یعنی جامعه را سهم در تولید علم بشمارید؛ این معنایش این است که روابط جدید

انسانی، کشف می‌شود یا تولید می‌شود به عبارت دیگر، نه اینکه آن تمایلات خرد می‌شود و از بین می‌رود. نه در داخل ایران و داخل انقلاب؛ اینجا که خیلی زود این مطلب روشن می‌شود، خیلی زود، همین الآن. همین الآن در موضوع فحشاء و بد حجابی و امثال ذلک، بحث‌های زیاد و مفصل در مراکز متعددی راه افتاده، چرا؟ چون جامعه از یک جهت هم بی‌دینی و بی‌بندوباری زمان شاه را نمی‌پذیرد. اگر تکنولوژی را بخواهیم کاملاً ملاحظه بکنیم، تکنولوژی که نمی‌شود از اخلاقش جدا باشد که! یعنی درست کردن این ضبط صوت، یک اخلاق خاصی را دارد! که این را اگر بریده بینیم بگویم آقا یعنی چه اخلاق دارد؟ می‌رویم از کارخانه - مثلاً - توشیا، یا می‌رویم - مثلاً - از کارخانه - فرض کنید که - فلیپس یا فلان، از یک شرکت مادری، می‌رویم کارخانه این را می‌خریم، می‌آوریم اینجا، کارشناس متدین می‌گذاریم پایش، درستش می‌کنند! اینکه اخلاقش هم [؟ ۳۹:۰۰] هست؛ یعنی چه؟! می‌گویم این را اگر بپریمش کاملاً، راست می‌گوید! ولی این را اگر بگویند که من می‌خواهم کارگرهایم، کار بکنند در اینجا! آن وقت سؤال می‌کنیم که ابزارتان برای تحریک کارگرها چه هست؟! خب، باز به سادگی آدم می‌تواند اول بگوید که ابزارمان این است که بیاییم - به حضور مبارکتان که عرض کنم که - اینها را تحریک کنیم به دعا... و کما اینکه یکی از دوستان می‌گفت، البته در کارخانه‌ای هم مستقر شده بودیم، یک مدتی این گونه بود، دعا و ایثارهای مذهبی و امثال ذلک؛ و حزب الهی می‌دهد کار کنند. عیبی ندارد، این، باز هم شما می‌بریدش! این یک محلی برای مصرفش می‌خواهد. یک اعتباراتی برای تولیدش می‌خواهد. از الگوی تولید و توزیع جامعه نمی‌شود بپریدش! مصرف این اگر به نصف بیفتد، کم مصرف داشته باشد، این نمی‌شود - به حضورتان - ضبط صوت ساخت. می‌گویند خب، مصرفش را مردم را تبلیغ می‌کنیم تا زیاد بخرند! عرض می‌کنیم که تبلیغ می‌کنید، به همه هم قدرت خرید برابر می‌دهید؟! می‌گوید خب، حالا بدهیم، چطور می‌شود؟! می‌گویم

اگر بگویید، آن وقت دیگر کسی دلیلی ندارد که برود درس بخواند ها! متخصص بشود ها! الآن چرا مرتباً حقوق کارمندهای دولت را زیاد می‌کنید؟! چون کارشناسی می‌گویید که علت پیدایش رشوه در ادارات، این است که شما ارج و قدر تخصص را نشناختید. شما به گونه‌ای کردید که، کسی که متخصص هست، خودش را...، خدا رحمت کند مرحوم رجایی را، اول کار که ایشان آمد یک سقف خاصی برای حقوق وزرا زد و کارشناس ها، کلاً یک کاری کرد که آنها را نزدیک کند به کارگرهای ساده. کارگرهای ساده را هم حقوقشان را افزایش داد و آوردشان بالا. خب، این برای کارهایی که بریده باشد، و دیگر جدا جدا جدا، عیبی ندارد. ولی بن بست‌های شدید اقتصادی الآن تولید، بازگشت به همین کرده، و بالاتر در نظام کل کشور! و شما نمی‌توانید الآن به راحتی بگویید، به کارگران بگویید شما سهم تأثیرتان در تولید کالا کمتر هست، حق مصرف کردن ضبط صوت را ندارید! اگر نمی‌توانید بگویید، معنایش این است که وضع قیمتی را که برای ضبط صوت گذاشته بودید، حقّی را که گذاشتید برای قدرت خریدار، جور در نمی‌آید. اصلاً علت این وضعی که در اقتصاد وجود دارد، که تورمی که وجود دارد که هر کاری‌اش بکنید، به راحتی حل نمی‌شود، همین نکته هست اصلاً؛ شناختن فرهنگ تکنولوژی موجود، و بی‌اعتنا بودن به این مطلب. من در یک جلسه هم این را توضیح دادم، حالا اگر - به اصطلاح - اشکال نداشته باشد یک توضیح مختصری هم باز می‌دهم خدمتان. عرض می‌کردم که حقوق کارگر را ما آمدیم تا سه برابر افزایش دادیم یعنی قدرت خریدش را بالا بردیم. بعد، کالای تولید شده، در قیمتی که برایش پرداخت شده بود، یعنی چه؟ یعنی این سه برابر که به کارگر مزد می‌دهیم، اجازه می‌دهیم خرید کند - فرضاً - اگر قبلاً، ما سه کیلو - فرض کنید که - خوراک می‌گذاشتیم در یک سبد؛ که یک سهمش برای متخصص بود، یک سهمش برای کارگر بود، یک سهمش هم فرضاً برای مدیر بود، - فرض می‌کنیم -

در برابر این ضبط صوت، او وضعش تغییر پیدا کرد، قدرت خرید کارگر را که بردید بالا؛ فرضاً شد شش کیلو. شش کیلو آمد برابر تولید شده یک دستگاهی که باید برابر سه کیلو باشد؛ یعنی قیمتش دو برابر شد. وقتی قیمت دو برابر شد، در توی بازار جهانی نمی‌تواند دو برابر فروش برود. در بازار داخلی هم شما بگویید من کاری نداریم برای صادرات، در همین داخل می‌خواهم مصرف کنم. می‌گویم داخل می‌خواهی مردم بخرند، اگر به قیمت ارزان بخواهند بخرند، کارخانه ات ضرر می‌کند. نمی‌تواند حقوق کارگرها را پردازید! اگر گران بخواهند بخرند، یعنی به نرخی بخرند که کارگرها بتوانند قدرت خرید داشته باشند، سه برابر خرید کنند، آن وقت کارگرها چیزهای دیگر هم مصرف می‌کنند. این کالاها باید یک مقداری‌اش از خارج بیاید، خودش نخواهد بیاید، ابزار تولیدش باید بیاید. به هر حال، شما یک داد و ستدهایی دارید، اثر مستقیم می‌گذارد، گرانی و ارزانی این، روی موازنه ارزی تان. اگر اثر بگذارد روی موازنه ارزی تان، آن وقت شما مجبور می‌شوید نفت را که می‌فروشید، بیاید دلار ۷ تومان و ۵ زار بدهید به کارخانه‌ها؛ یعنی سوبسید بدهید برای مواد خامش. همین کار را هم کردیم؛ یعنی اول دستمزد کارگرها را بالا بردیم، بعدش دیدیم کالای تمام شده خیلی گران در می‌آید، برای اینکه گران در نیاید، آمدیم سوبسید پرداخت کردیم به مواد خام. گفتیم مواد خام را مثلاً، تا یک دهم قیمت گرفتیم؛ با دلار ۷۵ هزار، وضعیت موازنه ارزی مان دلار را کرد ۷۰ تومان. ولی پرداخت ما برای کالاهایی که مصرف کارخانه بود ۷۵ هزار بود. یک بار دیگر کارگر را به او سوبسید دادیم از طریق مواد خام. حالا تازه به اینجا که رسیده بودیم، دیدیم که ارز نداریم که به کارخانه به اندازه‌ای بدهیم که تمام شیفت کار کند، تمام ظرفیت کار کند. گفتیم عیبی ندارد، یک سوم ظرفیت کار کند، و لکن حقوق را هم حقوق قبلی بدهیم؛ یعنی به عبارت دیگر، ما هم سوبسید به تولید پرداخت کردیم، هم سوبسید مستقیم به خود کارگر پرداخت کردیم، هم سوبسید را مصرف خود

کارگر. حالا تازه، برایش کوپن هم درست کردیم که مصرفش هم ارزان بشود! چرا؟ چون خود این گران کردن مزد کارگر، وضع توازن بازار را به هم زد، مکانیزم عرضه و تقاضا را به هم زد. وقتی مکانیزم عرضه و تقاضا به هم خورد، مجبور شدیم برای اینکه این سه برابری که دادیم به او، قدرت سه برابر خرید را داشته باشد. آمدیم به صورت جنس ارزان در اختیارش قرار دادیم. که حدود ده برابر مصرف می کرد نسبت به قبل، یک برابر کار می کرد! یعنی شما اگر سوبسیدهایی را که به دستمزد به کارگر دادید. یعنی چه؟ یعنی مزد را آوردند روی ده برابر، ساعات کار را تقلیل دادند به یک ده! در مجموع ها! در [کارآمد: ۱۴: ۴۷] که حساب کنید، نه در جزئی که نگاه کنید. ولی این خلاصه.

خب، حالا این یک تقاضای پذیرفته شده اجتماعی درست کرده.

س: یعنی چه؟

استاد حسینی: عنایت بفرمایید، یک تقاضا بگیرید، تقاضای وقتی که می گوئیم تقاضای مؤثره یعنی شخص، نسبت تأثیرش بالا باشد در تولید این. مقابل آن، تقاضا هم داشته باشد، تقاضای مؤثر اجتماعی! تأثیرش را نگیرید فقط در خرید کالا، تأثیرش را بگیرید در GNP؛ رشد تولید ناخالص ملی بعد، بگوئید آن تأثیر، معادل است با میزانی که مصرف می کنید. این یک وقت است. یک وقتی است که خیر، این گونه نیست. می گوئید تقاضای طبیعی دارد، دستش نمی رسد. خب، می گوئیم آن کسی که تقاضای طبیعی دارد، دستش نمی رسد، میل دارد به آب خنک، ولی نمی تواند! این برایش شرایط تحرک بیشتر کار ایجاد کنید، تا اینکه دستش برسد، و به نفع فرضاً توسعه اقتصادی هم گام بردارد. یک وقتی است که می گوئید که خیر. یک تقاضاهایی پذیرفته شده هست؛ یعنی پذیرفته شده هست که این آقا این قدر را مصرف بکند، چه نسبت تأثیر داشته باشد چه نداشته باشد؛ مثل الآن. خب، این حجم تقاضای وارد بازار، قابل قیاس با حجم نسبت تأثیر در تولید نیست. اینکه نمی شود

ارزش که! مگر اینکه کسی از طریق دیگری بیاید موازنه اجتماعی را عوض کند، و بشناسد تصرفاتش را در جامعه. و الا اگر بخواهد به صورت جزئی برخورد کند، مرتباً؛ الآن تکنولوژی موجود هم، ممتنع است که کارشناسی موجود بتواند ارزانی بیاورند، هر چه هم دست و پا بکنند، به نظرشان می آید که چرا این گونه شده؟! برای اینکه اصولاً آن تصرف قبلی که شده بود، اصلاً در این دستگاه عمل نشده بوده! حالا غیر از اینکه به صورت یک سیستم الهی هم نگاه نشده بود. آن وقت انقلاب هم، گستاخی انقلابی ایجاد کرده! گستاخی انقلابی را شما نمی توانید از بین ببرید. گستاخی انقلابی، به صورت گستاخی مصرفی ظاهر می شود در اقتصاد، و اجازه نمی دهد به شما که بگویید که قشر محروم را می خواهیم محروم باشد؛ مثل قبل! قابل پذیرش نیست که! هیچ کس نمی تواند قبول کند. و هر چه هم تهدید بکنند، عکس العمل برعکس پیدا می کند؛ یعنی روی جاهایی عکس العملش مشاهده می شود؛ یعنی یک مقدار از بدحجابی ها و فحشایی که الآن ملاحظه می شود، یک مقدارش، به دلیل همین مطلب هست که ما در موضع قدرت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»، موضع گیری سازمانی، فعلاً الآن نداریم. الآن، رهبری هدایت می کند، مسئولین هم سعی دارند، و لکن اینکه یک طرحی که بتواند همه جوانب روحی جامعه را در آن منحل کنیم، و توسعه روحی جامعه را در جهت انقلاب به دست بیاوریم، الآن، آن در دسترس نیست؛ ان شاء الله تعالی [بعد، این کار میسر شود: ۵۰]

خانم زعفرانچی: ببخشید! من [؟]

استاد حسینی: بفرماید.

خانم زعفرانچی: از صحبت های شما من این گونه نتیجه می گیرم که، یا خواست مردم دخیل هست و برقراری موازنه روانی، که ابتدایی که انقلاب ایجاد شد، آن عزم کم نبوده که علمش را هم با خودش بیاورد و در نتیجه، نظام عوض بشود به جای کارهای سطحی و مقطعی و به - به اصطلاح - آن ...

استاد حسینی: [؟] ...

خانم زعفرانچی: که در موازنه [؟] و آیا باز این مسئله الآن در دنیا هست، یعنی اگر گرایشی که هست، همان گرایش عام به شکل انقلاب ما هست؟ یا اینکه این وجود دارد، شاید در وقت بیشتری...

استاد حسینی: همین، [؟] ...

خانم زعفرانچی: ولی به هر حال و [اساساً تغییر نظام انجام می‌شود ولی با صرف مدت زمان بیشتری]* این ده سال...

استاد حسینی: یعنی اصولاً ده سال در یک تحرک تاریخی، این وقتی عرض می‌کنم ارتقاء در وجدان بشری حاصل شد، این معنایش این است که حادثه بسیار بزرگ است. این باید یک تمدن جدیدی را به دنبال بیاورد، ولی نه فردا صبحش! ببینید! شما می‌بینید رنسانس، پس از اینکه پیدا شد، تا وقتی که تمدن فعلی که حاصلش هست؛ یعنی حاصل حس گرایی، تمدن موجود است. این، چقدر طول کشید؟ مطلب، مطلبی نیست که مثلاً صبح شروع بشود، پیش از ظهر نتیجه بدهد که! شما یک گل کاغذی بخواهید بسازید، ممکن است مثلاً در کنار کارهایی که دارید در خریدهایتان، کاغذ و چسب و سیم و - نمی‌دانم - وسایلش را بخرید، بیاورید، بعد هم که آمدید، در کنار کارهای خانه، فرصت‌هایی را صرفه جویی کنید، بچینید، طرحش را بزنید و بچینید و گل کاغذی درست کنید. و اگر گل پارچه‌ای بخواهید درست کنید، یک خرده مثلاً دقتش بیشتر است. اگر بخواهید یک گل طبیعی درست کنید، از وقتی که تخمش را می‌کارید، تا گل سبز می‌شود، خیلی طول می‌کشد! صحبت از اینکه بلافاصله گل تحویل داده بشود نیست! شما رسالتی را هم که به نظر من می‌آید که این مجموعه‌ای که در خدمتتان هستیم دارند، درباره همین

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران.

است که برخوردهای سطحی را مشخص کند که آثارش چقدر است. برخوردهای عمیق را هم، توجه‌ها را متوجه به آن بکنید. یعنی سعی کنید که، نگذارید معنای تدین، معنای تدین جدای از حکومت و جدای از سیاست و منزوی از تأثیر - به حضورتان عرض کنم - اجتماعی طرح بشود، و نگذارید هم معنای مؤثر واقع شدن در امور اجتماعی، سطحی و بدون عمق طرح بشود. سعی کنید که رابطه عمل اجتماعی را با اعتقادات، تدریجاً مشخص کنید و نشان بدهید که این، یک نظام فکری خاص، یک نظام حساسیت خاص، و یک نظام عملکرد خاص می‌خواهد. ما هم باید تحرکات روانی - ان شاء الله تعالی - قشر زن و سایر اقشار عوض بشود به نفع توسعه اسلام، و نظام حساسیت هایشان عوض بشود. عوض شدن هم معنایش این است که موضوع‌ها، سنگینی و سبکی، ارزشش، تمایل نسبت به آن، عوض بشود. کیفیت ارتباط با موضوعات هم عوض بشود. منزلت موضوعات هم عوض بشود. و همچنین نظام فکری لازم برای توسعه اسلام، لازم هست برای هم قشر زن، هم مرد. و نظام عملکرد دیگری هم، متناسب با توسعه اسلام لازم هست؛ تا، حاصلش پیدایش یک تمدن جدید؛ یعنی شما مؤذن مطلبی هستید انقلابتان، نه اینکه دیگر آن مطلب حالا تمام شده، یا خدای نخواستہ، نشد کار انجام بگیرد، دارد برمی‌گردد. این گونه نیست!

خانم زعفرانچی: آیا این تحول در اوایل انقلاب که مردم انقلابی تر و شاید خیلی از مسئولین جامعه هم مطالبی که الآن اصلاً خبری از آن نیست، می‌زدند و هر چقدر هم سعی داشتند می‌کردند، عملی تر نبود تا زمان حال که مردم از این لحاظ افول کرده اند؟ [۵۵:۴۵]

استاد حسینی: دوباره شروع می‌شود.

خانم زعفرانچی: چون [؟] ناشی از آن حالات روانی...

استاد حسینی: من عرضم این است که حالات روانی هم، به منزله خمودش

نیست. به منزله ورود در مراحل جدیدی است که مجدداً دوباره یک درخشش‌های بزرگی را می‌بینیم. سرش این است که دستگاه کفر، نمی‌تواند پاسخگوی [روح ۵۶:۱۵] باشد. یعنی من صحبت‌م این است که، به نظر ابتدایی می‌آید که الآن مثلاً کفر، پیروز است؛ نظام استکباری پیروز است؛ خیر، این گونه نیست.

س: چون [؟]

استاد حسینی: خیر، خیر. او، او شدیداً خودش به مشکلات شدیدی مبتلا می‌شود. او در مسئله حل کردن مذهب، دچار مشکلات خیلی خطرناک تر از، اصلاً قابل قیاس نیست این مشکلاتی که برای او می‌آید، با وضعیت الآن روسیه! شما، یک مثال ساده‌اش را من عرض کنم؛ حالا می‌خواهند بلوک شرق بروند به طرف سرمایه داری. اشباع اینها مگر چیز ساده‌ای است؟! عدم اشباعشان هم چیز ساده‌ای نیست! قبلاً که شما اشباعشان نمی‌کردید، دلخوششان می‌کردید با اینکه وعده‌هایی که مارکس داده بود به آنها، و دلخوششان می‌کردید به آن بساط - به حضورتان که عرض کنم - [شروع صوت ۲۸۸۹] [پس از سقوط کمونیزم]* فقر و محرومیت، چندین برابر قبل ظاهر می‌شود، و دیگر معامله گری هم مثل کمونیست‌ها برابر غرب نیست که آنها را دلخوش بکند، و محرومین جهان را، به هوس پیدایش جامعه کمونیسم بعد از سوسیالیسم، و آنها را در یک شکل نظام سیاسی خاص و حزبی نگه دارد آنجا! این محرومیت را شما پاسخش را چه می‌گویید؟ یعنی می‌گویید که ملت‌های شرق وقتی توجه می‌کنند به صنعت غرب، دلشان نمی‌خواهد؟! یا می‌گویید دلخواهی آنها را می‌تواند غرب اغناء کند؟! یعنی به عبارت دیگر، جریان اعتبارات اقتصادی جهان، قدرت ارضاء اینها را دارد؟! ممتنع است که! تازه، آمریکا در فقر سمپات‌های خودش مثل آفریقا، مانده بود! اصلاً علت اینکه ماهیت سرمایه داری به

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران.

دلیل اینکه ربا در آن اصل است، حالا این یک بحث است سر جای خودش، که ربا اصل است معنایش یعنی چه! ربا در تعیین همه؛ یعنی نرخ بهره، چون زمان را، - به صورت خیلی کلی -، چون زمان را به نفع توسعه سرمایه حل می کنند، نرخ بهره، اصلی ترین امری هست که معنی قیمت گذاری را در کلیه نظام موازنه اقتصادی جهان مشخص می کند. نه نرخ بهره خاصی را که اعلام بکنند بانک آمریکا ۲۴ درصد بهره داده ها! بهره ای که توصیفش این بشود که مرتباً بعد سرمایه توسعه می یابد. این را، غرضمان از بهره است. این، ماهیتاً معنایش این است که محرومیت را حفظ می کند، و محرومیت را حفظ کردن، با اضافه کردن یک طایفه بزرگ محروم به این محروم ها، این در نرم افزار سیاسی جهان و فلسفه مدیریت، بزرگ ترین مشکل را ایجاد می کند؛ خصوصاً که مذهب طرفدار اینها هست. این مطلب در یک افقی قرار دارد، که در دهه های اخیر، شما شکسته شدن دستگاه تکنولوژی را به همان گونه مشاهده می کنید که شکسته شدن حزب کمونیست را. و شرکت های عظیم جهانی، در خرد شدنشان، خیلی سخت تر و با سرعت شدید، ببینید! یک سیستم، اگر سرعت چرخشش را بالا بردید، سرعت جریانش را بالا بردید، اگر ناهنجاری در آن ایجاد بشود با یک توان بسیار شدیدتری دستگاه خرد می شود. نمی توانید - به اصطلاح - بگویید که به سادگی؛ یعنی به همان میزان که خطر سرمایه داری بیشتر از کمونیسم هست، به همان میزان، خرد شدنش هم شدیدتر است. شما یک مقدار نرم افزار این شرکت ها خرد شود؛ یعنی نظام اعتبارات جهانی بشکند، بلافاصله کارخانه می خوابد! کارخانه تویوتا، انبارش ۲ ساعته هست. (آن گونه که گزارش کرده بودند و ظاهراً گمان کنم نیشان باشد که مثلاً ۸ ساعت، یا ۶ ساعت باشد). این معنایش چیست؟ معنایش این است که اگر نظام اعتبارات آنجا یک ذره بشکند، این فقط تا ۲ ساعت قادر هست که کار بکند. درست است که یک طرف قضیه خیلی سرعت را نشان می دهد؛ معنایش این است که نظم، آن قدر بر این حاکم

است که از قراردادهای خریدش و استخراجش، تا وارد شدن اینجا و بیرون آمدن و مصرف شدن، مثل یک کارخانه دارد می‌چرخد. پول هیچ جا معطل نمی‌شود. سرمایه، هیچ جا متوقف نمی‌شود. توقفش فقط ۲ ساعت است. این از یک جهت یک سرعت چرخشی و سرعت توسعه خیره کننده‌ای را نشان می‌دهد، که شما باید این را در ابزار محاسبه و حس‌شان ببینید، که گاهی گفته ایم خدمت‌تان که، سرعت نور در میدان انرژی، ابزار محاسبه را درست می‌کند، در این کامپیوترهایشان گرفته و سایر ابزارهای ارتباطی شان و کنترلی که دارند؛ کنترل‌های اتوماتیکی و چیزی که دارند روی کارخانه هایشان، این سر جای خودش محفوظ است، این تحویل داده یک چنین سرعتی را، ولی به همین سرعت، شکستی هست و خیلی شدید هم شکستی هست!

شما فقط سخت افزار را اصل نگیرید. تمایلات عمومی مردم جهان، سازمان دادنش یک کار ساده‌ای نیست. به نظر می‌رسد که هر گاه مسلمین تقلای بیشتری بکنند، مسحور و خودباخته و تحقیر شده نسبت به وضعیت موجود تکنولوژی نباشند، نظام‌های لازم توسعه روحی و ذهنی و عینی جامعه اسلامی را فراهم کنند، خیلی سریع نیروی جایگزین اینها هستند، آلترناتیو اینها هستند، نه آمریکا!

خانم مکنون: این گروه‌های تحقیقاتی که الآن حالا روی مسائل زنان، تحقیقات زنان، سازمان‌هایی که هستند، اینها الآن همه مصر هستند روی اینکه همین کارهای مقطعی که، حق را مثلاً فرض کنید حقوق زن را در بخش‌های خاصی بررسی کنند، و این نوع بحث‌ها را هم می‌گویند اینها جوابگو نیست فعلاً. حتی اگر کمیته‌هایی هم که کارهای نظری می‌کنند، آنها هم باز یا این دید نگاه می‌کنند، نمی‌آیند از زیر بنا روی مسئله بحث کنند و یک اصول نظری برای این تحقیقات و موضوعات عملی اینها می‌دهند. چطور آدم می‌تواند با این افراد برنامه بدهد، یا اینها را در هر حال، اگر اینها حاضر نیستند نحوه کارشان را عوض کنند، با همان روش و مدل که کار

می‌کنند، و ابزار هم دست آنها هست. الآن آنها دارند، بودجه و اختیارات را هم دارند این نوع گروه‌ها بیشتر، و مرتب هم دارند افزایش پیدا می‌کنند. مثلاً الآن حرف کارهای هنری و یا حوزه هنری و اینها، الآن یک چیز جدیدی ایجاد کردند، این چند ماه اخیر، آنها هم دارند روی مسائل زنان، حالا با فیلم و هنر و اینها کار می‌کنند، باز با همین دیدگاه، رشد زن و پیشرفت زن در جامعه، از همین دیدگاه مادی می‌گویند. چطوری می‌شود که اینها را جهیشان را حداقل به صورتی که کار عینی [؟ ۸:۱۰] ارجاع بدهد؛ یعنی همه را ببریم روی کارهای نظری و فکری عمقی؛ چون اینها، همه کس آمادگی این نوع کارها را، این نوع ترکیب و این نوع مسائل را هم ندارد، چه تغییرات هوئی مثلاً می‌شود در اینها ایجاد بشود؟ چه پیشنهاداتی می‌شود داد، که اینها جهیشان حداقل یک مقداری تغییر بکند؟ نمی‌شود که عمدتاً اینها را تغییرشان داد، ولی در همین حدی که هستند، چه کمکی می‌شود کرد؟ ما هم استفاده بکنیم از نیروهای آنها، از امکاناتشان؟

استاد حسینی: ببینید البته این یک مطلبی هست که انحصار به این جمع ندارد، جمع‌های خاص زنان ندارد؛ شما در سراسر کشور، برخوردی که دارید به قشر خواهرها و زن‌ها، اینها باید معین بشود که چگونه می‌توانیم سطوح مختلف را به یک توسعه روحی هدایت کنیم و همچنین توسعه ذهنی و عینی. که ظاهراً به ذهن می‌رسد آن چیزی که پیشنهاد نهایی هم باشد، ایجاد یک شبکه وسیع در سراسر کشور لازم هست که مثلاً آدم بگویید از نظر روحی و ذهنی و عینی، خواهرها را پوشش بدهد و رشد بدهد. ولی حالا، بعد، برای خوراکی که می‌خواهد در آن نظام مصرف بکند، این سؤال طرح می‌شود، که در سطوح مختلفی که هستند، شما با چه سطوحشان برخورد کنید. من به نظرم می‌آید که شما از زن‌های تیز هوش استفاده کنید، هر چند غیر متعهد باشند! حرف حالی‌شان بشود! آنها را در مناظره به شکست برسانید. یعنی موازنه ذهنی آنها را، که تحرک ذهنی دارند، متأثر نفرمایید. خدا

رحمت کند، امام را در حرکتی که کرد این را نشان داد در عمل. ایشان نیامد از یک اقلشاری که درک نمی‌کنند مطالب را، از آنها. یعنی تا همین آخر آخر هم، امام صحبت مستضعفین را می‌کرد، دست می‌گذاشت روی نقطه حساسیت روحی کسانی که تحرک سیاسی و ذهنی و عینی دارند. نمی‌آمد سراغ احکام فرعی جزئی و مقدسی! آقا خیلی‌ها را که می‌توپید، تند هم می‌توپید، محکم به متحجرین حمله می‌کرد - رضوان الله تعالی علیه - حالا اوّل که حمله نمی‌کرد باز به متحجرین، باز هجمه سیر - به اصطلاح - صحبت‌های امام از همان اوّل ۴۱ که نگاه کنید تا آخر، این بود که آنهایی که تحرک سیاسی و فرهنگی دارند، اینها را بتواند به فکر بکشاند. در مباحثه هم شما همین طور باشید. شما نگویید فلانی یک رکعت نماز نمی‌خواند، خب، نخواند! مگر نمی‌گویید کافر هست؟ این کافر را برسان به بهت. برسان به «قَبْهَتَ الَّذِي كَفَرَ». اگر این را شکستید؛ آن مقدس می‌گوید این چطور شد این کافر به بهت رسید؟! این مقدس، خودباخته نسبت به آن فاسقی هست که شما او را کافر می‌دانید. این اسمش هست که دلش پهلوی دین هست، چشمش چنان خیره شده به تخصص، که باطن کنه حرفش این است که باید دنبال این رفت! این یک آدم قرص توسعه یافته‌ای نیست که من بگویم که این را می‌شود تکیه گاه حرکت قرار داد. این مقدسینی که به دنبال تکنولوژی، ضعف روحی پیدا کردند، به آنها تکیه نکنید. آن کسی که مغرور به تکنولوژی هست و خودش را دارای تکنولوژی می‌داند و تیز هوش هست، به دعوی او بروید. در دعوی با او، هر قدر غالب بشوید، اینها تحت الشعاع هستند، می‌آیند همراهتان! در همه سطوح هم همین طور است.

یک وقتی ما سعی داشتیم به اینکه کارهای تبلیغی بکنیم، الآن مدتی است سعی نداریم. الآن یک کارهای دیگری را هم اول خودمان می‌دانیم. یعنی الآن به نظرمان می‌آید که به قول عوام، «بی مایه فطیر است». تا ما نظام فلسفی و نظام فکری متناسب با اداره جامعه اسلامی را نتوانیم در همه جهات تمام بکنیم، نمی‌توانیم از تبلیغات

ثمرهٔ صحیح ببریم، می‌شود سیاسی! سیاسی هم که بشود، سیاسی بدون محتوای فرهنگی، یک حالت توسعهٔ تورمی پیدا می‌کند. توسعهٔ تورمی، برای آن کاری که می‌خواهیم، هیچ به درد نمی‌خورد! ولی یک موقعی ما قصدمان تبلیغات کار سیاسی فرهنگی بود. سعی می‌کردیم تماس داشته باشیم و حرف می‌زدیم به قشر دانشگاهی، و به میزانی که قشر دانشگاهی متأثر می‌شد، ده برابرش قشر غیر دانشگاهی اعتبار سیاسی مان بود. یعنی فتح می‌کردیم قلوب مقدّسینی را که متوجه نبودند و دنباله رو دانشگاه بودند، به وسیلهٔ مقابلهٔ با دانشگاه! اتفاقاً حرف‌های ما از اوّل هم درست برخلاف دانشگاه بود، هیچ جایش تسلیم آنها نمی‌شدیم، اصطلاحات آنها را هم که به کار می‌بردیم، در مفاهیم خودمان حل می‌کردیم؛ یعنی به معنای متداول آنها به کار نمی‌گرفتیم. گاهی هم می‌شد که هر دو معنا را ذکر می‌کردیم؛ معنای آنها را می‌گفتم، می‌گفتم این معنای غلطش هست! معنای صحیحش هم این هست که ما می‌گوییم؛ در مبنای خودمان هم تعریف می‌دادیم، و حاضر به مناظره هم می‌شدیم که این تعریف در اینجا، صحیح هست، هماهنگ هست. ولی آن تعریف در آن، ناهماهنگی و ناهنجاری و عدم تلائم وجود دارد. به هر حال بگذریم. این بسیار مؤثر بود، تا آنجایی که من به عنوان برادری که طرف مشورت شماها هست، عرض می‌کنم. شما نیاید بگویید که یک تیپ‌هایی اصلاً بی دین هستند، با اینها نمی‌شود کار کرد، شما آنها را به وجه دیگری بیاورید. شما نمی‌خواهید برای نماز جماعت آنها را بیاورید، یا برای - به حضورتان عرض کنم که - جزء شهودی را که شرع عادل لازم دارد که! شما می‌خواهید آنها وسیلهٔ کارتان بشوند؛ آنها خوب وسیله‌ای هستند. آنها اتفاقاً به زور غرور خودشان می‌آیند و زود هم زمین می‌خورند. اگر شما یک خرده از موضع تسلّط روحی و ذهنی برخورد به آنها بکنید، خیلی زود غلبه بر آنها می‌کنید. و با غلبهٔ بر آنها، اینهایی که تابع هستند نسبت به آنها، زود تابع می‌شوند.

حضرت ابراهیم - علی نبینا و علیه السلام - بت‌ها را شکست، پس از شکستن بت‌ها، تبر را گذاشت روی دوش بت بزرگ. گفت این بت بزرگ شکسته! آنها گفتند که اینکه کاری از او نمی‌آید، گفت اگر کاری از او نمی‌آید، چرا می‌پرستیدش؟! دانشجویانی که تیزهوش هم باشند، گاه برای شما خیلی مایهٔ توجه باشند و هستند. آنها غیر از وسیله هستند. آن متخصصین را وسیله کنید، و لکن این دسته هنوز در آنها راسخ نشده تمایلات گرایش به تکنولوژی؛ اینها را سبک نشمارید، اکرام کنید. در خاطر مبارکتان باشد که اینها نزدیک تر هست ادراکاتشان به فطرت، و هنوز تصرفات باطل رویشان خیلی راسخ نشده. اینها لزوماً لازم نیست که حالا خیلی متدین یا از آن قشر دومی را که عرض کردم که وسیله قرار بدهید باشند. اینها را روی کمی اطلاعاتشان سبک نشمارید. کارهای عملی و اجرایی تان را به این گروه بدهید و اینها را تغذیه کنید مرتباً! تغذیهٔ ذهنی کنید اینها را، و شرایط پرورش روحی هم برایشان درست کنید، تا بتوانید ان شاء الله تعالی جلو بروید. خیلی هم دنبال این نباشید که امکانات اصل هست در توانایی‌ها! امکانات اقتصادی، یا فرضاً نظام ولایت، نمی‌گویم نیست؛ البته نظام ولایت، معتقدیم به آن، بالاتر از اینکه یک امکان بشناسیمش! قابل قیاس نیست. معتقد بودن؛ یعنی متوکی به ولایت نظام ولایت بودن، خود را در اختیار او قرار دادن. این غیر از این است که یک امکان بشماریمش. خیلی هم تفاوت دارد! این را متکی به آن نباشید. بلکه قدرت را در ظرفیت نظام ذهنی تان جستجو کنید. آیا قدرت حل طرف مقابل را به گونه‌ای دارید که او از هر طریق بچرخد بیاید، شما بتوانید او را به راحتی در دستگاه خودتان حل کنید؟ یا به تأمل و تردید کشیده می‌شوید؟ اگر به تأمل و تردید کشیده می‌شوید، کار فکری تان را یک مقدار متمرکزتر و بهتر پیش ببرید. ان شاء الله.

«وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۲۱
کد جلسه: ۱۷۰۸	تاریخ جلسه: ۱۳۷۰/۰۸/۰۶
کد صوت: ۲۶۸۹	مدت جلسه: ۷۰ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۸۵۰۶

شناسنامه تدوین

کمتر	پایاده: خانم.ن.یاسری
کمتر	تایپ: خانم ف.فداکار
کمتر	تطبیق: خانم ع.کشتکاران
کمتر	تصحیح (۱): خانم ف.فداکار
کمتر	ارزیابی: خانم م.عسکری
کمتر	تصحیح (۲): خانم ف.فداکار
کمتر	کنترل نهایی (۱): خانم ع.کشتکاران
کمتر	کنترل نهایی (۲): خانم ع.کشتکاران
کمتر	تصحیح (۳): خانم ف.فداکار
کمتر	بازخوانی سند اولیه: خانم ل.کاظم‌دینان
کمتر	تصحیح (۴): علیرضا شریعتی
کمتر	مقابله: خانم م.اسماعیل‌پور
کمتر	تصحیح (۵): علیرضا شریعتی
کمتر	صفحه‌آرایی: علیرضا شریعتی

جلسه بیست و یکم

استاد حسینی: هفته قبل مثالی در موازنه گفتیم و آن در مورد حرکت امام بود که موجب تغییر نظام موازنه اجتماعی گردید، و مانند اصلاح زمان شاه نبود، بلکه نظام ساختار اجتماعی را از طریق موازنه تغییر داد. گاهی یک معادله ریاضی را حل می کنید، می گوید اینک دو دو تا چهارتا است و منظور هم همان معنای ریاضی است. ولی یک وقت قوانینی از این مطلب به دست می آورید مانند قوانین سلب و ایجاب یا نسیت، نسبت در تعدد، که همه از این رابطه حاصل می شود. لذا می گوئیم که تحلیل هر مطلب، به اصل فلسفه ای برمی گردد که بتواند عموم تغییرات را تفسیر کند. به عبارت دیگر، چگونگی اینکه تصمیم گیری هایی مؤثر واقع شده و سپس تأثیر آن توسعه پیدا می کند، مورد نظر است. والا به عنوان استفاده مجازی از یک فرمول نیست.

مثال هایی که در رابطه با موازنه گفته می شود، نمونه های عینی است و تمثیل نیست. اگر نخواهید نمونه ها را تحلیل کنید، بعداً علت یابی برای تغییر وضعیت را در

دست ندارید. اگر خواستید تحلیل کنید، حتماً باید چرایی مطلب را داشته باشید و اگر چرایی را در موضوعات همگن ذکر کرده، ولی چرایی در تغییرات ایجاد شده در روابط انسانی طوری بیان نمودید که اثر نداشته و نتواند عموم تغییرات را تفسیر کند، موفق نمی‌شود. اگر مسأله موازنه را مطرح می‌کنیم، برای تکرار مطلب نیست، برای این است که علت بالا رفتن جایگاه یک قشر تا اندازه‌ای برای شما قابل تحلیل باشد و اینکه تصمیم‌گیری‌ها چگونه مؤثر واقع می‌شود. والا صرفاً به عنوان استفاده از لغت به گونه مجازی نیست.

سؤال این است که مشکلات زنان در نظام ولایت چیست؟ حرف‌هایی که گفته می‌شود روی چه موضوعاتی است؟ برای چه چیزهایی زن‌ها غصه می‌خورند؟ آیا هم آنها امور جزئی است و در امور اساسی به مردها اتکا دارند یا خودشان را سهم می‌دانند؟

مثلاً اگر بفهمند حدود پانصد مجله ریاضی در دنیا منتشر می‌شود که مقالات ریاضی جدید دانشگاه‌ها هر ماهه وارد آن می‌شود، آیا هرگز غصه می‌خورند که پیشرفت آنان چه تأثیری در ما می‌تواند داشته باشد؟ یا اینکه کارهای ریشه‌ای کفار ما را به غصه نمی‌آورد؟*

احتمالات! تطرق احتمالات! این تطرق احتمالات، شیطنتها را توسعه می‌دهد. حجم کار ذهنی خاصی را نشان می‌دهد در مسأله محاسبه. این محاسبه که محاسبه در جهت تقوا نیست که! اگر یادتان باشد در آن جلساتی که عرض می‌کردیم، اگر پیش‌فرض‌ها در یک دستگاه، بنا شد امور مادی در آن اصل باشد، این از نظر فلسفی، خدمت‌گذار فلسفه اصالت ماده است؛ یعنی این روش، این علم، نهایت، هر چه سطحش بالاتر باشد، پیچیده‌تر هست، عمقش بیشتر است، همان‌گونه که اسمش را

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

جلسه بیست و یکم ۷

گذاشتند جزء علوم پایه، جزء پایه‌های فساد هست، و کسی به راحتی نمی‌تواند رابطه‌اش را کشف بکند با مفاسدی که در عالم واقع می‌شود. ولی آزمایشگاه‌ها نمی‌توانند کار کنند اگر ساختمان‌های ذهنی متناسبشان مرتباً درست نشود. اگر این آزمایشگاه‌ها، بنا به مباحثی که قبلاً عرض شده، در خدمت یک اهداف باطلی باشند، پیدا هست که ماشینی هم که برایشان ساخته می‌شود، ماشین رفتن برای همان راه هست [که انسان خواسته بسازد: ۲۳:۱۲]. خب، اینکه برایش، ممکن است برای یک عده خوشحال هم بشوند که این قدر کار فکری روی ریاضی می‌شود. هیچ غصه که نخورند، هیچی. خوشحال هم می‌شوند! این برای چیست؟ چرا وقتی ما دقت می‌کنیم، کارهای ریشه‌ای و پایه‌ای کفار، ما را به غصه نمی‌آورد؟! مگر استکبار مستکبرین، بدون فکر انجام می‌گیرد در عالم؟! فساد و فحشا، اتفاقی رخ می‌دهد در عالم؟! یا اصلاً کاری ندارد با فکر؟! این می‌شود؟! توسعه فساد، اصلاً فکر نمی‌خواهد؟! این، این کلمه را خوب دقت کنید! این جمله‌ای را که ما می‌گوییم توسعه فساد، معنایش این نیست که، توسعه اخلاق مادی گرایی؟! اینکه ما می‌گوییم - مثلاً - اخلاق غرب در امور، در رابطه بین زن و مرد، اخلاق فاسدی هست. این معنایش نیست که، فاسد است در تحلیل الهی؟! در نظام ارزشی الهی؟! آیا این اخلاق را اگر مادی و متناسب با تکنولوژی هم بخواهیم معنایش کنیم، همان‌گونه که علماء روان-شناسی مادی آنها تعریف می‌کنند، آیا بعدش می‌گویند خب، خیلی فساد شده؟! یا آن اخلاق را زمینه و دامن پرورش عناصری می‌شناسند که در آن نوع تمدن، قدرت تحرّک لازم را دارند؟ اگر چنین باشد، آن وقت جای این مطلب نیست که شما تأمل کنید ببینید که، ریشه‌های مفاسد کجا هست؟! حالا آیا خانم‌ها، بحث‌هایی که با هم می‌کنند، حول چه محورهایی است؟! حساسیتشان روی چه چیزهایی است؟! چیزی که ذهنشان را پر می‌کند. من نمی‌گویم که ذهن عباد باید در توجه به دنیا و محاسبه امور دنیایی پر بشود؛ خیر! ذهن، باید متوجه پرستش خدای متعال، خاطر باید متوجه

ذکر، ولی ذکر در باب تکلیف نسبت به امور اجتماعی باید حساس روی چه چیز باشد؟

آیا حکومت بر پیدایش حوادث، یعنی حکومت بر شرایط، این سؤالی که می‌کنم دقت بفرمایید! حکومت بر شرایط، که علت پیدایش زمینه تکلیف برای عموم افراد جامعه می‌شود. یعنی چه؟ یعنی افرادی که در یک نظام سازمانی، همکاری با ولی عادل ندارند، مکلف هستند عمل کنند به تکلیف مبتلابه. تکلیف مبتلابه یعنی چه؟ یعنی امر و نهی از طرف خدای متعال، روی یک عناوین کلی آمده است. مصداق آن عناوین را هم، شما عرفاً یا به وسیله تخصص پیدا می‌کنید. اسم آن مصداق، می‌شود مبتلابه! الآن من مواجه با این تکلیف هستم؛ چون در برابر این موضوع و مصداق عینی قرار گرفته‌ام. دیروز در برابر آن مصداق قرار گرفته بودم، لذا مبتلابه من، عمل به آن تکلیف بود. ولی چه کسی مصداق را تغییر می‌دهد؟ مصداق خود به خود تغییر می‌کند؟ یا در یک نظام اجتماعی، مصداق‌ها تغییر می‌کند؟ مصادیقی که در خارج وجود دارد، آیا محصول تغییر شرایط اجتماعی نیست؟ اینکه الآن شما می‌گویید من وظیفه‌ام این هست که مثلاً در جامعه کار بکنم یا در منزل بنشینم؟ سوار اتومبیل بشوم یا سوار نشوم؟ این مصداق‌ها حاصل کار اجتماعی نیست؟! آیا این نظام مصادیق، تغییراتی که در آن پیدا می‌شود، از حوادث بزرگ اجتماعی به دور است؟ و یا این حوادث، بدون رهبری در عالم پیدا می‌شود؟ اتفاقی هست؟! یا از قبیل اتفاقات تکوینی هست؟! یا اینکه خیر، اینگونه نیست. شما هر کاری را که می‌خواهید انجام بدهید، کار اجتماعی، تولید بکنید، توزیع بکنید، به حضورتان که خدمات ارائه بکنید، مربوط به یک جامعه است. شما به تنهایی نمی‌توانید این قلم خود کار را درست کنید. فلز دارد، ذوب فلز می‌خواهد، پلاستیک، الی آخر، به اصطلاح - موادی که در این مصرف شده و بعد ماشینی که این را به وجود آورده، این را نمی‌توانید به تنهایی درست کنید. محصول ارتباطات با جامعه است. خدمتی

هم که عرضه می کنید، تدریس می کنید، طبابت می کنید، و هر یک از خدمات مختلف اجتماعی، این بریده از جامعه فرض ملاحظه ندارد. تغییراتی هم که در این پیدا می شود، بریده از تغییرات اجتماعی نیست، بریده از حوادث نیست. پیدایش حوادث به نفع چه جهتی هست؟ به نفع توسعه کفر است، یا به نفع توسعه اسلام؟

خب، این حکومت بر شرایط، رهبری شرایط، طبیعتاً همان مسأله ولایت است. رهبری بر شرایط را، حکومت بر شرایط را، می شود در سطح نازل ملاحظه اش کرد، و در سطح پایین و در این مصداق های عینی خارجی او را دید. می شود یک ذره دقیق تر ملاحظه کرد. گفت حادثه های فکری هم در عالم هست. اخبار عینی، اول اخباری هست فرهنگی، و قبل از اخبار فرهنگی، اخباری هست که در حالات روحی واقع می شود. یعنی تمایلات عمومی، اساس هست در پیدایش تحرک های ذهنی متناسب و فعالیت های عینی اجتماعی متناسب. و آن تمایلات، رهبری در آنها، معنایش تغییر وضعیت نظام تمایلات و موازنه های روحی هست. این با اخلاق فردی انزوا گرا خیلی فاصله دارد. حالا شما نگاه بکنید ببینید که زن های متدین ما، آن چیزی که همشان هست در دفاع از اسلام، روی چه چیزهایی توجهشان جلب شده؟ موضوع فکر کردنشان چیست؟ موضوع صحبت کردنشان چیست؟ یک کسی هست که از اینکه ببیند که کفار در ماه، حدود بیست هزار صفحه مطلب جدید در ریاضیات، به ذهنشان می آید؛ یعنی تطرق احتمالات را سامان می دهند به نفع خودشان، به ذهن خودشان هم نمی آید! دانشجوهای ما، مسلمان ها و سایر بلاد عالم، مستضعفین، همین ها، همین محرومین عالم، اینها می روند آنجا، تزیینات دانشگاهی شان را می نویسند و حاصلش آن مقاله ریاضی می شود! یعنی یک، به اصطلاح خودشان paper، یک مقاله، یک نامه علمی، حاصل کار یک مسلمان اسیر شده ای هست در دست ابزارهای آنها، که بار فکری شان را از او کشیده اند، و بعد هم حاصلش البته در مجله ها پخش می شود. بالاتر هم از آن بهره برداری می شود، و حل معضلات آنها

انجام می‌گیرد. خب این اگر، ببینید! این غصه بیشتر برایش می‌آورد؟ یا اینکه بقالی سر کوچه‌شان آدم متقلبی است، فرضاً، آب قاطی شیر می‌کند، ماست می‌بندد؟ نمی‌دانم توی اداره‌شان دو نفر پیدا شده‌اند، فلان ضرر را به بیت‌المال زدند. یا مثلاً چیزهای خرد است دیگر. چیزهایی که در مدیریت خرد قابل طرح است؟ یا چیزهایی که در مدیریت کلان؟ چیزهایی که موضوع فکرشان است، آن است که در مدیریت کلان طرح می‌شود؟ یا در توسعه و رهبری استراتژیک جهان؟ چه گونه هست؟! چرا این گونه است؟! باید علتش را رویش فکر کنید. نگویند زود خانم‌ها اهل فکر در این باب‌ها نیستند. نگویند که اینها مبتلای به، فرضاً خدای نخواست - معاذ الله - حسادت‌های کوچک و نازل هستند. بگویند اینها استعداد دارند، هدایت نمی‌شود استعدادهایشان. طبیعی هست که منعکس می‌شود در چیزهای خرد. طبیعی هست که موجب تصادم و برخورد می‌شود و به صورت منفی ظهور می‌کند. همین خانمی را که شما فرضاً، همین خانم‌هایی که به آنها اعتراض دارید که اینها، همه‌اش به فکر تجملات خودشان یا به فکر چیزهای خرد هستند و خودکامه و خودمحور فکر می‌کنند، همین‌ها را که شما در امور دیگر ملاحظه می‌کنید، می‌بینید که اهل عبادت هستند، اهل توسل هستند، اهل گریه هستند. اینها سرش چیست؟ قضیه چیست؟

ما به ذهنمان می‌آید که برای زن‌ها، اصولاً شرایط پرورش روحی و ذهنی و عینی فراهم نشده. و احساس حساسیت متناسب هم ندارند. حساسیت وجود مبارک صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - و وجود مبارک زینب سلام الله علیها - این موضوعاً، موضوعش؛ تاریخ جهان هست. آن هم طرفداری اسلام است در تاریخ جهان. موضع گیری‌هایشان متناسب با شکستن روحیه‌های امپراطورهای جانی و سیاه زمان خودشان بود. خطبه مبارک حضرت صدیقه طاهره را شما دقت که بکنید و در عمقش ملاحظه بکنید؛ می‌بینید حضرت اشاره می‌کند به ارکان هدایتی را که در

جامعه جاری شد. نمی‌آید دلسوزی بکند برای شوهرش یا برای غصبی که کردند به صورت بچگانه و کودکانه! وقتی می‌خواهد صحبت بکند آن ملعون، حرف می‌زند درباره‌ی اینکه نبی اکرم این گونه حدیث گفت، حضرت مواجهه که می‌کند، او را مواجهه با قرآن می‌کند و شروع می‌کند صحبت کردن از نمونه‌های امم گذشته. اسمش، بهانه‌اش، بهانه فدک هست، ولی دارد صحبت می‌کند از اینکه شما دارید بنیان چه چیزی را می‌گذارید و شما قبلاً چه بودید؟ حالا الآن چه هستید؟ به کجا می‌خواهید بروید؟ نهیب‌هایی که ایشان می‌زند، نهیب‌هایی است که بر عواطف جامعه هست، آن هم روی موضوع‌های بسیار بسیار بلند! که الآن بعد از گذشتن هزار سال؛ هیچ کس نیست که آن را بخواند و احساس کند که مطالب کوچک و نازلی هست. بهانه کرده امور ساده‌ای را مثل فدک، و سخن گفته از امور بسیار بلندی!

حالا چرا زن‌های ما در این فضا نیستند؟ به نظر من می‌آید که یکی از راه‌های رشد، خود نظام اجتماعی است. نظام اجتماعی، نظام پرورش است؛ چون نظام کیفیت یک گردش عمل است دیگر. شما مثلاً ورزش می‌کنید. ورزش، یک عملی است که روی هم جسم شما مؤثر واقع می‌شود، هم روی ذهن شما مؤثر واقع می‌شود، و هم روی وضعیت روانی شما. اگر خدای نخواستہ موجب عجب نشود و التفات به خود و قدرت خود نباشد، بسیار خوب است. اگر با اهداف صحیح و با حالت ذکر باشد، خوب است. خصوصاً اگر کیفیتش هم متناسب باشد، با کیفیت بندگی؛ یعنی تمرین برای رزم با کفار و دفاع از اسلام باشد. ولی خب، اگر تمرین برای صرف ورزش، به خاطر خود ورزش باشد، آن مطلوب نیست. ورزش به لحاظ ایمان! و لکن این را شما توجه بفرمایید که برای ورزش، خانم‌ها دارند سازمان. ولی برای مسئولیت‌های سنگین اجتماعی، سازمان ندارند. در سازمانی که اتکائی حرکت می‌کنند. اگر نگوییم منحل هستند در سازمان، لااقل می‌گوییم اگر کسی مسئول هم باشد، معاونین، همراهانی که از آقایان با آنها همراهی می‌کنند، آن سازمان اداره می‌-

شود. در حالی که شما اگر سازمان‌های متناسب «اقتصادی، فرهنگی، سیاسی»، در سطحی که سازگار باشد، در درون نظام ولایت الهی فقیه داشته باشید، حساسیت شما طبیعی است که توسعه پیدا می‌کند. یعنی موضوع حساسیت عوض می‌شود. مسئولیت و عهده‌داری یک مطلبی را که شرع اجازه داده، زن می‌تواند مالک باشد. مالکیت زن، متوقف به اذن مرد نیست. خب، بنابراین می‌تواند تجارت کند، می‌تواند صنعت کند، می‌تواند - به حضورتان - سازمان اقتصادی داشته باشد. مشارکت جمعی و سازمانی می‌تواند داشته باشند، در بالا بردن قدرت اقتصادی‌شان.

حالا، خوب عنایت کنید! گاهی به نظر می‌آید که زن و مرد قید نخورد، هر دو دوش به دوش هم در یک سازمان باشند. گاهی صحبت می‌شود که این یک تعارف است! نظام اجتماعی، آیا تحرک اجتماعی موجود جامعه، در صدی که تخصیص پیدا می‌کند به زن و سهم در تصمیم‌گیری هست، قابل ملاحظه هست با آن چیزی که به مرد تخصیص پیدا می‌کند؟! آن هم تخصیصی که به زن پیدا می‌کند، به همان میزان، حساسیتش پرورش پیدا کرده، و رشد کرده، که سهم در تصمیم‌گیری بخواهد؟ یا خیر! به خیلی پایین‌ترش قانع هست؟! چرا این گونه است؟ دقت دارد در این چرا یا خیر؟! یک زن می‌تواند معاون وزیر باشد، یا پایین‌تر باشد، ولیکن الآن که ما در خدمتتان هستیم، اگر معاون وزیر هست، از موضع زن بودنش حرف نمی‌زند، از موضع معاونت! در چه سازمانی؟ در سازمانی که زمینه تصمیم‌سازی به وسیلهٔ مردها انجام گرفته. هویت زن بودن را در حقوق مثلاً مدنی خانواده در یک بخش - های بسیار جزئی فردی مشخص کردند. ولی به عنوان زن بودن، هرگز در سازمان، هویتی برایش لحاظ نشده. اخیراً من شنیدم برای ورزش و اینها، بخش خواهران هم، برای داخل بسیج هم، که قبلاً زمان امام رضوان الله تعالی علیه - بود بخش زنان. این که توسعه پیدا نمی‌کند شدیداً؛ برای چه؟ زنان یک دسته از خدمات‌ها را دارند انجام می‌دهند، فرض کنید که فعالیت‌های گروهی و جمعی دارند. مجلس روضه -

جلسه بیست و یکم ۱۳

خوانی دارند، مجلس جشن دارند، ولیکن این مجالس، در مقیاس‌های کوچک بحث می‌شود و با هم همکاری می‌کنند. خیرات می‌کنند، ولی خیراتشان شکل سازمانی ندارد، شکل اجتماعی ندارد، شکل فردی دارد.

س ۱: می‌بخشید اجازه سؤال می‌فرمایید؟ در همین زمینه‌های بحثی که می‌فرمایید هست،

استاد حسینی: بله.

س ۱: ببخشید! قبلاً هم صحبتتان را که شنیده بودیم، مطرح کرده بودید، خواهرها سؤال‌هایی دارند، مثلاً الآن فرمودید که خانم‌ها باید نظام مخصوص به خود، سازمان‌های مخصوص به خودشان داشته باشند تا حساسیت‌هایشان رشد کند، آیا این برای مرحله انتقال هست؟ به دلیل اینکه حساسیت‌های خانم‌ها متناسب با آقایان نیست و منحل می‌شوند اگر دوش به دوش کار بکنند؟ یا اینکه برای همیشه است و علتش [۴۵:۴۶]

خانم مکنون: ... مگر بقیه سازمان دارند؟

استاد حسینی: یعنی، -عرض می‌کنم خدمتتان- اگر شما گفتید یک سیر تاریخی، به هر دلیل؛ به دلیل حکومت مستکبرین بوده و جائرین، آمده یک عده را تضعیف کرده، مستضعف کرده؛ مستضعف اقتصادی. می‌گویند مثلاً این عده چه کسانی هستند؟ -فرض کنید - شما می‌گویید اینها کارگران هستند، - مثلاً می‌گویم - یا یک قشرهای دیگر، در اقوام مختلفی را که مثلاً در هند، فرضاً می‌گویید، طایفه‌ای به نام نجس‌ها تحقیر می‌کنند. شما می‌گویید یک عده را منزوی کردند در روابط اجتماعی. بعد حالا بخواهید فردا صبح مثلاً اینها را رشد بدهید. این رشدی که می‌دهید، که محال ممکن هست که بگویید که کسی را که تا حالا اجازه دوییدن به او ندادید، با کسی که مرتباً تمرین دو کرده، آن وقت با هم مسابقه بدهند، ببینید چه کسی برنده می‌شود؟ خب، مسلم است، معلوم است که چه کسی برنده می‌شود از

اول. این یک به اصطلاح - بازی استعمار هست که می گوید که اینها آزاد هستند و برابر، بسیار خب، بیایید - به اصطلاح - مشغول کار بشوید!

خب این پیدا هست که در تمام، الآن مدتی که در تمام بلاد غرب، - به اصطلاح - برابر شناختند، جز وسیله شدن، آن هم در نازل ترین تر منزلت، نبوده آنجا حضور زنان در جامعه. یعنی حالا اسمش هم هست که پُست مثلاً فلان ریاست را دادند، و لکن تمام تصمیم سازی ها از پایین، و از بالای سر این، از جمیع جوانبش به حضورتان که عرض کنم که - از طریق مردان دارد انجام می گیرد. شما ملاحظه بفرمایید که در اروپا و آمریکا، چرا این دقت بفرمایید اینکه عرض می کنم -؛ چرا سرمایه داران بزرگی از مردها پیدا شدند که قبلاً سرمایه دار نبودند؟! می گوید نبوغ فکری، می گوید تحرک، هر چه که هست، نظام اجتماعی، اجازه تحرک اینها را به اندازه ای داد که، تصمیم گیری آنها روی «تولید، توزیع، مصرف» اقتصادی و بالاتر، در نسبت تأثیر اقتصادی در توسعه، مؤثر واقع بشود! و آیا واقعاً اینها، زنان و مردان به صورت مساوی آنجا تشریف دارند؟! ۵۰ درصد سرمایه داران بزرگ دنیا، الآن زن هستند، ۵۰ درصدشان مرد هستند؟! یا اساساً آن مردها آمده اند شرکت های سهامی درست کردند، پول زن ها می رود آنجا، رویش - به حضورتان که عرض کنم که - حکومت می کنند، و به صورت بدترین شکلی از زن ها استفاده می کنند در توسعه سرمایه شان.

ما عرضمان این است که شما وسیله پرورشی به گونه های مختلفی می توانید درست کنید. یک وسیله پرورشی این هست که بگویید که آقا ما کلاس درس بگذاریم! آن وقت کلاس درس هم باز بگذارید، بگویید که آقا، زن و مرد هر دو برابر با همدیگر، احتیاجاتشان هم مساوی، بیاید درس بخوانید! خب پیدا هست که، عرض کردم که، یک سیر تاریخی، یک قشر قدرت شکوفایی، تبرّز، ظهور، به حضورتان که عرض کنم که - به معنای استکباری اش، تسلط، - به حضورتان که

عرض کنم که - و استکبار پیدا کردند. شما نمی‌توانید آنها را در یک صحنه ببرید. به اصطلاح معروف، شما الآن هم وزن ما دارید کشتی می‌گیرید، و الاً بگویید که ما به اصطلاح - یک دسته را در طول تاریخ، به یک قدرت بزرگ می‌رسانیم، بعد به دسته دیگر می‌گویید حالا بسم‌الله، با هم دیگر مشغول فعالیت باشید، هم دوش هم! این مگر کسی موازنه را دقت نکند و نفهمد علت تغییر قدرت چه می‌شود، که چنین حرفی را بزنند! اگر بگویند فقط کلاس می‌گذاریم برای خانم‌ها در امور ذهنی، یا در امور روحی، صرفاً با اطلاع، و هیچ گونه عملی را نمی‌گذاریم برای بالا بردن حساسیت، چه گونه حالا ما حساسیت را بالا ببریم؟! مگر من اگر تعریف شجاعت را خوب بتوانم تشریح کنم برای شما، آدم شجاعی می‌شوم؟! یک تمرین‌های عملی هم، پرورشی هم، شما می‌گویید باید فلانی انجام بدهد، تا تدریجاً اگر شجاع نیست، آشنای با شجاعت بشود. یک تمرین‌هایی را هم شما می‌گویید لازم هست یا خیر؟! اگر زن‌ها موضوع کارشان قرار گرفت، که الآن عده‌ای که از زن‌ها در ایران، مثلاً شاید صنعت فرش مشغولند ملاحظه می‌فرمایید، مسأله فرش، صنعت فرش، تقریباً ۷۵ درصدش به وسیله زن‌ها انجام می‌گیرد، و بزرگ‌ترین صادرات حقیقی ما هست؛ یعنی صادراتی که دیگر مواد خام نیست. تولید خودمان هست، همه چیزش هم تولید خودمان هست. از نقشه و طرح و همه چیزش تولید خودمان هست. موادش هم تا یک مقدار بسیار زیادی تولید داخلی است، و به دلایلی حالا به یک ضعفی رسیدیم که مثلاً یک مقدار موادش را مجبور هستیم از خارج وارد کنیم، و الاً قبلاً قدرت تولید موادش را هم داشتیم. حالا به هر حال، این زن‌ها، اتفاقاً از قشری هستند که به دلایل مختلف محروم هستند؛ ۱- در مردشان. آنها قالی را که می‌بافند، وقتی می‌آورند به بازار، با آن نرخ که در بازار بین‌المللی فرششان فروش می‌رود، قابل قیاس نیست دستمزدی که به اینها می‌دهند! ۲- تازه حالا همین مزد همین قالی هم آمده، به دلیل اینکه ایشان ارتباطی به هیچ سازمانی ندارد، در تولید فرش. مثل یک زن نیست

که اداری باشد، لااقل آن ده هزار تومانی که به دستش می‌آید بیچاره بعد از یک سال، این را وقتی مرد می‌خواهد ببرد در خانه مصرف کند، کمترین اجازه را از او می‌گیرد! لااقل آن اداری، اگر بنا هست پولش را در خانه خرج بکند، معلوم هست که می‌خواهد خرج بکند. اگر هم یک چیزی را به حضورتان که عرض کنم که لازم و ضروری برای خودش دانست، به هر حال، شوهر رویش نمی‌آید که بگوید که، تو از حقوق خودت هم این چیزی را که ضروری می‌دانی نگیر! من برایت نمی‌گیرم که خودت هم نگیری! این به دلیل این است که، ارتباط اقتصادی‌اش با یک سازمان است دیگر! او ارتباط اقتصادی‌اش به صورت یک طفیلی عمل می‌کند! من این تعبیر را، تعبیر رکیک است! قطعاً برای زنان مسلم که خیلی رکیک است، و نباید گفت، و لکن صحبت از واقعیت جامعه عرض می‌کنم، مثل «عبداً مملوگاً لا یقدر علی شیء»؛ که درآمدش برای مولایش هست. اگر هم کار نکند، مولایش حق دارد به او اعتراض کند، بگوید چرا کار نمی‌کنی! در بسیاری از روستاها چنین هست، که آن زن باید این پشمی را که شوهر آورده، این نخ را که شوهر آورده، این - به اصطلاح - دار قالی ای که زده و قول داده به فلان مغازه که فلان وقت فرش را ببرد، این، باید بدوزد! [با تأکید] باید بیافد! باید دنبال رأی و به اصطلاح - دامداری باشد. نباشد، نرفت شیر را بدوشد و تبدیل به ماست بکند و تبدیل به پنیر بکند، شوهر اعتراض می‌کند، می‌گوید چیزی نداریم بخوریم! چرا کار نکردی؟! این وضعیت زن، که طبیعی است که با حکم فقهی هیچ فقهی جور در نمی‌آید؛ این را ما اسمش می‌گذاریم مستضعف؟ اسمش را می‌گذاریم پابره‌نه؟! یا این را اسمش نمی‌گذاریم مستضعف؟ این معنی استضعاف هست درباره یک انسانی که از نظر شرعی حق او نیست که به او دستور به کار بدهند و ثمره کارش را بردارند. چون هیچ سازمانی ندارد، هیچ جا سازمان به نام مرد نیست، به نام زن هم نیست، ولی خب شوهر برمی - دارد می‌برد دیگر! او ورزش کاری است که در دو، برنده شده! او تمرین تاریخی در

دویدن داشته! این که اصلاً به اصطلاح- تحرّک اجتماعی نداشته که! سهمیم هست در تولید، در سطح تولید ناخالص ملّی سهمیم هست، بدون اینکه ابداً خودش در تصمیم-گیری اش حرفی داشته باشد. بفرمایید.

س: می‌بخشید حاج آقا، اینجا سؤال‌های زیادی داریم حتماً به دلیل این هست که با بحث آشنا نیستیم. اینجا اگر اجازه بفرمایید، جسارت می‌کنیم. برای همخوانی فرمایش شما با برداشت‌های ما از جلسات قبلی و فرمایش‌های دیگران، مثلاً سؤال ما این هست که آیا نظام حساسیت‌های آقایان در جامعه ما در ارتباط با نظام ولایت، آیا صحیح پرورش پیدا کرده که حالا خانم‌ها را هم در همان میدان ما پرورش بدهیم؟! یا اینکه این فرمایش که می‌فرمایید خب، استضعاف را دنیا هم همین‌گونه معنی می‌کند، و آمارهایی را هم که سازمان ملل می‌دهد از زنان در کشورهای جهان سوم دالّ بر همین هست؟ و آنها یک سازمان‌هایی برای دفاع از همین حقوق، حقوق اقتصادی تشکیل می‌دهند یا سواد را تجویز می‌کنند، یا مطالب دیگر...

استاد حسینی: این را واقعاً، حالا، این نکته را من از حضورتان استفاده کنم، سازمان‌هایی که آنها تشکیل می‌دهند، این سازمان‌ها، ببینید! خوب دقت کنید! ما می‌گوییم سازمان فعالیت زنان به صورت مستقل، تا نیرومند بشوند خودشان در موازنه بالا بیایند.

س: بله

استاد حسینی: آنها می‌گویند یک عده درست کنید که، اینهایی که - می‌بخشید من این گونه تعبیر می‌کنم - ...

س: خواهش می‌کنم.

استاد حسینی: آنهایی که مفلوج هستند، یک عده بیایند دستشان را بگیرند بلندشان کنند. این که رسمش نیست که! این چه رقم پرورش است؟! اینکه سازمان درست می‌کند که بیا دفاع از او بکن، لازم نیست این گونه بکنی! این خودش قدرت

دفاع چرا به او نمی‌دهی؟! ما می‌گوییم زمینهٔ پرورشی برایش درست بکن، خودش دفاع می‌کند از خودش.

س: بله

استاد حسینی: شما می‌گویید که سازمان درست می‌کنیم، بیاید دفاع بکند از اینکه، اینجا - به حضورتان که عرض کنم که- به استضعاف کشیده شده، که چه بشود؟

س: ۱: بله؛

استاد حسینی: فرق بین اینکه در موازنه شما کسی را بالا بیاوری، و اینکه خیر، در موازنه بالا بیاوری؛ برایش یک مدافعی بگذاری. خیلی، زمین تا آسمان فرقش هست!

س: بله.

س: بله، می‌فرمایید.

س: ۱: ببخشید، به هر حال، این استنباط ما این هست که، از فرمایشات امام که می- فرمودند خانم‌ها گاهی حتی صف جلوتر بودند در مبارزه برای پیروزی انقلاب و برای اسلام، ما این را می‌فهمیم که شاید همین خام بودن خانم‌ها و اینکه تحت تأثیر پرورش موجود جامعه، که گرایش به ماده بوده، آنها نبودند، شاید توانستند فداکاری‌های بیشتر کنند. اینکه آیا الآن ما اگر سازمان‌های اقتصادی‌ای ایجاد بکنیم، یا اجتماعی‌ای ایجاد بکنیم که در روش، همان روشی باشد که آقایان در حال حاضر می‌کنند و طبیعتاً گرایش به ماده در آن خواهد بود، آیا این کار چه حسنی دارد؟ چه مسئله‌ای دارد؟ غیر از اینکه فرمودید مثلاً آمار بدهند غرب، مشخص می‌شود که سرمایه‌داران مرد خیلی بیشتر از خانم‌ها هستند، خب اینها به دلیل اینکه در بخش مصرفشان یا به هر حال لذت مادی‌ای که می‌برند، با هم هستند، طبیعتاً شاید آن آقایان آن ثروت را که برای خودشان که نگه نمی‌دارند که! حالا درست است در

خانواده نیستند، ولی به هر حال اشتراکاً مصرف می کنند، و این نمی تواند سؤالی برای آنها باشد و بعدش هم خب ما هم...

استاد حسینی: یعنی در تصمیم گیری های اقتصادی جهان، سهم تأثیر مثلاً زن ها به اندازه مردها هست؟!

س: شاید این اصلاً هدف و غایت آنها نیست. حتی اگر در شعارشان باشد، ولی حقیقتاً این را نخواهند. آنها احساس لذت بکنند. همین قدر که به هر حال رفاه در جامعه بالا می رود،...

استاد حسینی: این به نظر شما همین که مقصد آدم این باشد که رفاه داشته باشد، هیچ نیازی ندارد که سهم در تصمیم گیری و، باشند؟ چه به صورت تبعی، چه به صورت استقلالی؟ چه به صورت اصلی، چه به صورت تبعی؟ این برابری وزن و موضع هر دو را می آورد؟ یعنی بنده، - مثلاً عرض می کنم - اگر در مصرف مساوی شدم با شخصی، ولی در تصمیم گیری، با فاصله زیادی از او عقب باشم. این هدف من، بلندی اش هم، هم مرز او هست؟! یک سؤال دیگر من اینجا می کنم از حضور مبارکتان، درباره وجود مبارک امام که فرمودید، ایشان که، موازنه روحی را ما عرض کردیم در وجدان بشری تغییر داده، ...

س: بله

استاد حسینی: بعد از پیروزی انقلاب. و لذا خداپرست ها را آورد در صحنه سیاست، مستضعف ها را آورد در صحنه سیاست. و در داخل هم، موازنه را تغییر داد، و عموم ملت، زن و مرد را آورد شریک کرد در برانداختن یک ساختار باطل و طاغوتی، و به پاداشتن و برافراشتن یک نظام الهی. ولی آیا این فداکاری های بزرگی را که زن ها کردند، در توسعه روانی شان تا چه سطح مؤثر واقع شد؟ یعنی به عبارت دیگر الآن من سؤال می کنم. الآن موج گرانش به مصرف، این موج در خانم ها زیاده تر هست از آقایان، یا خیر؟ یعنی شما اگر بخواهید آمار بگیرید، راحت است.

مغازه‌ها را عبور نکنید، ببینید که چقدر مغازه زده شده؟ در جمع فروشگاه‌ها چقدر هستند لوازم تجملی زن‌ها را دارند می‌فروشند؟ و میزان افزایش چقدر هست؟ اگر دیدید که زیاد هست، بدانید مصرف‌کننده‌اش زیاد هست، و الا مغازه که نمی‌شود، فروشگاه که نمی‌شود، توزیع‌کننده که نمی‌شود باشد، ولی مصرف‌کننده‌ای وجود نداشته باشد، و توزیع‌کننده بیشتر بشود! توسعه شبکه توزیع در بخش مواد تجملی خانم‌ها، این توسعه مصرف را نمی‌رساند برای خانم‌ها؟! واضح است که می‌رساند.

خانم مکنون: بعضی می‌فرمایند که اصلاً فرقی بین زن و مرد نیست. مردها هم مصرف می‌کنند! این یک، و بعد هم اینکه، خب اینها از نظر اخلاقی...

استاد حسینی: یعنی شما واقعاً مغازه‌هایی را که ما می‌بینیم در خیابان ولی عصر، یک چرخه که بزیند قبل از آمار گرفتن و نمونه‌برداری، نمونه‌برداری از...

خانم مکنون: می‌گویید، چه اشکالی دارد؟ حالا زن‌ها مصرف نکنند. باید به آنها یاد بدهیم، اخلاق درسشان بدهیم، که خب مصرف نکنند. ایشان می‌گویند این مسئله اخلاقی است. خب، ما

استاد حسینی: حالا سؤال من این است. اگر حساسیت زن‌ها به این بود که ما موضع‌گیری‌مان اثر داشته باشد در توسعه فرهنگ.

خانم مکنون: و همین ...

استاد حسینی: موضوع هم نظر کسی اگر، همش‌ها! یک وقتی می‌گویید که برای شوهرش به قصد عبادت زینت می‌کند، یک وقتی می‌گویید می‌خواهد برود فلان مجلس، هویت خودش را تابع هویت تجملی‌اش می‌شناسد! این چه معنایی می‌دهد؟! یک وقتی می‌گویید که برای شوهرش، زنی لباس زیبا می‌پوشد به قصد استحباب و اطاعت از خدای متعال. یک وقت می‌فرمایید که اصولاً، ...

شما می‌خواهید بلند صحبت کنید تا من استفاده کنم.

س) خیر، ببخشید، معذرت می‌خواهیم،

خانم مکنون: ایشان نظرات،...

استاد حسینی: نظرات! پس من سکوت می‌کنم تا شما نظرات،...

خانم مکنون: خیر، بعضی از خانم‌ها می‌فرمایند که به هر حال، ...

استاد حسینی: در جلساتی که ما در قم داریم، که رسم است هیچ حرف نزنند!

هیچ! حتی به اشاره! حالا اگر اینجا شما مستفیض می‌کنید؛ من مستمع می‌شوم و

استفاده می‌کنم، اشکالی هم ندارد.

خانم مکنون: بله.

استاد حسینی: به هر حال، اساس کار این است که، اگر کسی هویتش را در سایه

آرایش یافت، این هم‌ش چه نحوه همی است؟ و اگر کسی هویتش را، اگر در

تجمل هم بخواهد بیابد، مادی هم بیابد، سطحش را از سطح تجمل ظاهری، به تجمل

به اصطلاحات و قدرته نفوس؛ یعنی توانایی‌های روحی. ما به نظرمان می‌آید که این

سه تا سطح، علی‌حده قابل ملاحظه هست، و می‌شود آن را سطح به سطح شناخت.

یک سطح، سطحی است که آدم، هویتش را در جلوه به جمال می‌داند؛ آن هم جلوه

ظاهری و مادی؛ آن هم جلوه به آراستن، با فرضاً، حالا پارچه، یا به هر حال سایر

وسایلی که جلوه ظاهری را بالا می‌برد. یک وقتی یک کسی سطح کارش را این

نمی‌داند، حالا من می‌گویم ماده گرا، ها! سطح کارش لااقل به این است که

اصطلاحات وسیعی را بلد باشد، این هر سه تا را بعد می‌خواهیم خط بزنیم بگوییم

غلط است ها! یک وقت کسی هست که به بالا رفتن قدرت نفوذش؛ این را جمال

می‌داند، محبوبیت سیاسی‌اش بالا برود. حالا هر سه اینها که مادی هست، برمی-

گردیم یک قدم می‌آیم این طرف‌تر نگاه به آن می‌کنیم. عرض می‌کنیم که اگر

کسی برتری مکتبش را در ظاهر بخواهد، یا برتری فرهنگی مکتبش را بخواهد، یا

برتری تحقق روحی مکتبش را بخواهد، وزن مکتبش، برتری‌اش، در عینیت بالا

برود، به گونه‌ای باشد که همه دل‌ها و همه فکرها و همه دست‌ها، در خدمت او

باشند. حالا ما بلافاصله بگوییم آقا مردها هم چنین نشدند که سازمان دارند! خب، مردها لااقل داخلشان چهار نفر هست که تحلیل سیاسی خوب می‌زند. خیر! تحلیل - های فرهنگی شان آن گونه نیست که شما می‌گویید! بسیار خب، با یک درجه تخفیف که هست. با دو درجه تخفیف که هست. این فاصله قدرت تحلیل زن‌ها با مردها را، شما چه گونه تحلیل می‌کنید؟ یکی از دو راه دارد؛ یا بگویید که ضعف فطری عقلی دارند. یا باید بپذیرید که اینها شرایط توسعه فکری در اختیارشان نبوده. کدامشان را می‌پذیرید؟! آیا واقعاً زن‌های تحلیل گر هم‌رده آقای هاشمی ما داریم؟! زن‌هایی که مؤسس یک دستگاه‌های فکری بزرگ باشند داریم؟! حالا در همین رده تحلیل گرهای برای وزارت امور خارجه و اینهایی که در مطبوعات اسمشان نوشته می‌شود، جناب آقای لاریجانی و دیگران؛ هم‌رده اینها زن‌هایی که تحلیل گر هستند، من حالا جسارت می‌شود نام خانم‌هایی را که معروف هستند بیاورم؛ آنها را هم‌رده اینها می‌دانید شما؟! من باب غیبت این نیست ها، که عیب داشته باشد ها! من باب مقایسه یک تجربه عینی اجتماعی است؛ یعنی اگر من نام بیاورم نام فرضاً خانم رجایی یا دستغیب را، در این موضع، غیبتشان ابداً نیست، برای اینکه یک تحلیل داریم می‌کنیم، جامعه‌شناسی می‌کنیم با شما. می‌خواهیم بینیم علت اینکه تحلیل - گرهای بزرگ از زن‌ها نیستند؛ چیست؟! علت اینکه تحرک در تصمیم‌سازی ندارند، و لکن در تبلیغ، حالا چه بخش انقلابی‌اش، چه غیر انقلابی‌اش؛ تحرکشان بیشتر است. این علتش چیست؟! علتش این است که به زن‌ها می‌گویید میدان نمی‌دهند؛ میدان نمی‌دهند یعنی چه کار نمی‌کنند؟! آن کار را توضیح بدهید که چیست! مسئله‌ای را که باید دقت کرد این است که، اگر شما می‌گویید که زن‌ها نمرات ریاضی‌شان خوب است در دانشگاه. نمرات آنها در کار، در صنایع الکترونیک هم همین گونه است، به هر حال در صنعت‌های مختلف من سؤال کردم، اینها بد نیست نمراتشان، خوب است. اینها چرا در مسئله موضع‌گیری سازمانی، در مواضع بالایی

نیستند؟! چرا اکثر صحبتی که بالواسطه نقل می‌شود، صحبت‌هایی است که ادارک‌ها بر می‌گردد در امور خرد؟! هرچند خوب باشد، من نمی‌گویم بد. زن‌های صالح ما، فداکاری‌های بزرگ را می‌کنند، و لکن از آنها تحلیل که بخواهید، از تبلیغ بیایند بیرون، گاهی می‌گویید تبلیغ را در شکل تقلید از حضرت امام خوب انجام می‌دهد. ما هم می‌گوییم احسنت! امام می‌گویند با مستکبرین می‌جنگیم. این زن هم می‌گوید با مستکبرین می‌جنگم، و چهار شهید، پنج شهید دادم، ایستاده‌ام. این ظرفیت ایمانی بالایش را شما دارید برای من اثبات می‌کنید، تقلیدش را هم از رهبرش دارید بیان می‌کنید، و تبعیتش از او، هر دو، خیلی خوب است. ولی بعدش چه؟ یک ذره آن - طرف‌تر برویم، یک خرده تحلیل بکنیم. چه راهی دارد؟! تحلیل را باید در خیلی از موارد - می‌بخشید مثال این گونه می‌زنم - مثل طفلی که قدرت جویدن ندارد، بچوند و بعد در دهانش بگذارند تا عین همان تحلیل را پاسخ بدهد. ما می‌گوییم این معنای قدرت نفوذ در میدان عملکرد فعالیت‌های روحی و ذهنی و عینی نداشتن، قابل مشاهده هست یا خیر؟ این ریشه‌اش چیست؟ ریشه‌اش را در چه می‌بینید؟ و اینجا که، شما خانم‌ها به هر حال جمع شدید دور همدیگر و می‌خواهید فکر کنید، در ریشه‌ها بنا هست فکر کنید؟ یا در ثمرات جزئی نسخه بپیچید؟ نسخه‌های احیاناً هم بی‌اثر! در - به اصطلاح - علاج مطالب؟! ما می‌گوییم همان طور که زمین فوتبال درست می‌- کنید برای اینکه اینها فوتبال‌بست بشوند، زمینه تحرّک «اقتصادی، فرهنگی، سیاسی» درست کنید تا نیرومند بشوند در آن جهت. آن وقت اطلاعات که به آنها می‌دهید، اطلاعات را، جذب می‌کنند و در خودشان منحل می‌کنند. ولی وقتی اتکایی باشد در آنها، منحل نمی‌شوند. وقتی اطلاعاتی هم می‌آید، از کنار آنها می‌گذرد. در عمق وجودشان هیچ اثری نمی‌گذارد. البته اثر اخلاص، اثر فداکاری، ایمان! اعظم همه چیز هست، ولیکن اخلاصی که با عقل بالاتر و عقلی که با تمرین، رشد پیدا کند، قطعاً خیلی فرق دارد. «إِنَّمَا يَسَاعِدُ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ»؛ اگر بنا باشد عقل رشد

پیدا کند در مباحثه، موضوع بحث هم باید رشد پیدا کند یا خیر؟ موضوع بحث چه گونه رشد می تواند پیدا کند؟! به نظر ما می آید که موضوع بحث، یک وقتی است که بگوییم که آقا بیاییم بحث فقه بکنیم یا بحث کلام؛ یک وقتی است که می گوییم آقا، بحث های سیاسی هم اگر مربوط به اسلام باشد، بحث کمک به ولایت باشد، اگر موضوعش موضوع بلندی باشد، آن هم از موضوعات بسیار مهم اسلام هست. بلکه آن کلام و حکم شما، اگر بخواهد نظری نباشد و بیاید در میدان عمل اجتماعی و جاری بشود در عالم، منوط به این است که شما، موضوع مباحث عینی تان توسعه پیدا کند و رشد پیدا کند. اگر سؤالی باشد من در خدمتتان هستم.

س ۱: می بخشید! با پذیرش این موضوع، آن وقت اگر که این سازمان ها بخواهند راه بیفتند؛ حالا چه سازمان های اجتماعی، چه اقتصادی، زمینه می خواهد به هر حال؛ پرورش افراد، آموزششان. بعد، اینها می شود که یک جا...

استاد حسینی: من به نظرم می آید که نفراتی که حتی در زن های متدین، شما تحصیل کرده دارید، زیاد! خیر، زن تحصیل کرده که عموماً زیاد دارید. یعنی شما اگر بخواهید زن ها را از وزارت خانه ها بکشید بیرون، که خیلی می توانید سازمان بزرگی درست کنید.

س: به هر حال، این ...

استاد حسینی: اینکه آیا لازم است یا خیر؟ لزومش را، باید مطرح بکنید با مسئولین، به عنوان اینکه سازمان، بهترین بستر رشد و توسعه عینی روحیات و تحرک ذهنی و تحرک عینی قشر زن ها هست، و البته روز اول هم امیدوار نباشید که حالا همین که به اصطلاح- یک شرکتی زدند، صبح، دیگر این شرکت، به حضورتان که عرض کنم که- دست همه شرکت ها را ببندد! ولکن کم کم تحرکشان بالا می- رود، جرأت و جسارتشان بالا می رود. من یک چیز دیگر را می گویم من باب مثال، البته مثال خیلی بدی هست، دوست نمی داشتم که این مثال را بگویم خدمتتان، در

ضیق، مجبور هستم این مثال را عرض کنم و با یک واسطه من این مطلب را، چون تمثیل را وجود مبارک علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام- بین اصحاب خودش و اصحاب معاویه زده و لو [؟ ۱۵:۳۷...]. دینار به درهم. این مثال را من می‌توانم حالا بزنم. حال به خاطر آمدن این معنا. شما این زن‌های منافقین، چه تحرّک سازمانی داشتند در دستگاهشان؟! یک زن سه ماه می‌رفت زیر فلان ماشین می‌خواهید در سرمای زمستان، برای اینکه یخ نزنند، سگی را مشغول می‌کرد که آنجا نزدیکش باشد، تا اینکه کنترل کند یک جا را، یک اطلاعات برساند! یا بعد از پیروزی انقلاب، می‌آمد یک روزنامه را دست می‌گرفت، می‌ایستاد سر یک چهارراه. فحش به او می‌دادند، بد می‌گفتند، اذیت می‌کردند، ولی دست برنمی‌داشت. این فرصتِ این رقیبِ سازمانی، به دنبال چه چیزی بود؟ جز به دنبال مسئولیت دادن سازمانی و پرورش‌های خاصی را که ایجاد کرده بودند؟! ولی حالا می‌شود گفت که زن هر چه متدین است، هیچ گونه قدرتی ندارد، همین که رفت کافر شد، قدرت پیدا می‌کند؟! این گونه نیست که چنین چیزی! ما به ذهنمان می‌آید زن‌های متدین، خیلی قدرتشان بیشتر و عظیم‌تر هست، و اگر میدان پرورش، عرض کردم زمین فوتبالی پیدا کنند که در امور «اقتصادی، فرهنگی، سیاسی»، در خیرات، تمرین‌های سازمانی داشته باشند. مثلاً شما اگر بانک قرض‌الحسنه داشته باشید سراسر کشور، زن‌ها نمی‌آیند پولشان را بگذارند آنجا؟! یا شما نمی‌توانید قرض بدهید به خانم‌ها؟! یا نمی‌توانید گروه تحقیق بگذارید و در محله‌ها رسیدگی کنید که چه کسی، در چه وضعی، مشکلی هست، و چه ابزاری را می‌خواهد برای کارها؟ و فرضاً چرخ خیاطی یا ژاکت‌بافی، یا فرض کنید که انواع، یا آن کسی که اهل دانشگاه هست، فرض کنید که وسایل و ابزار آزمایشگاهی یا طبّ لازم، یا - فرض کنید که - وسایل محاسبه و کامپیوتر لازم هست، هر چه که متناسب کارش هست، در اختیارش قرار بدهید، نمی‌شود؟! نمی‌شود برای اینها ایجاد انگیزه کار، و توسعه داد کارشان را، از کارهای ساده به

کارهای فنی؟! نمی‌شود - به حضورتان که عرض کنم که - محصول اینها را، خود زنها، با ابزار ارتباطی فعلی. یک وقتی بود که مثلاً اگر شما می‌خواستید از جاده ابریشم جنس ببرید چین و برگردید، یک سال طول می‌کشید یا بیشتر، آن هم با چه آفات و مشکلاتی، زن اصلاً می‌گفتید که صحیح نیست که قدم بگذارد. ولی یک وقتی می‌گویید اینجا نشسته، و ترمینال‌های اطلاعاتی اقتصادی در عالم وجود دارند که این، هر سؤالی را بفرستد آنجا، کمتر از ۵ دقیقه جوابش جلویش هست. فرش کاشان، چند تا بازار، کجاها دارد؟ چه گونه هست؟ بازارهای فرش، چه کسانی هستند؟ چه چیزهایی هستند؟ چه صف‌هایی دارد؟ می‌آید بلافاصله برایش اینها را من باب مثال من دارم عرض می‌کنم! این الآن که ارتباط و اطلاع تا این اندازه سرعت دارد، الآن نمی‌توانند وارد بشوند؟! یا اگر دو بار ضرر کردند، علت فکر کردن و همفکری نمی‌شود؟! در بین مردها، علت همفکری می‌شود، ولی در بین زنها علت همفکری نمی‌شود؟!

خانم مکنون: حاج آقا! بعضی‌ها هستند می‌گویند حالا چه کاری است که این کار را بکنیم؟! حالا این هم یک نوع تفکر فمینیست است که ما زنها را هم داریم، می‌کشیم بیرون و با مردها برخورد کردن!

س: اصلاً چنین چیزی

استاد حسینی: شما مگر این گونه نفرمودید که گفتید که نظام اجتماعی فعلی، مطالبی را ایجاب می‌کند که در، یک وقتی می‌گویید که آقا ما تکنولوژی موجود را صبح عوض می‌کنیم. این در عالم خیال می‌شود البته! البته در عالم معجزه هم ممکن است، ما حقش را نداریم، به اصطلاح - حضرت بقیه‌الله - صلوات الله و سلامه علیه و جعل الله روحی لثراب مقدمه الشریف فداه - ایشان تشریف بیاورند - به حضورتان - هر گونه تصرفی را که خدا اذن به ایشان داده باشد، و مشیت بالغه الهی باشد، در عالم می‌توانند بکنند، و هیچ کسی هم نمی‌تواند بگوید که، حضرت نمی‌تواند فلان

کار را انجام بدهند؛ عالم در کف ایشان هست. خود معصوم می‌فرماید که: والله دنیای شما (کلّ دنیایان- در نزد ما، مثل یک قطره آب، کف دست ما هست؛ «یَقْلِبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»). ایشان بخواهند می‌توانند هر کاری بکنند. ما هم اصلاً در آن باب بالمرّه، حقّ کمترین صحبتی نداریم. عقول مردم را چهل برابر می‌کنند! به صرف یک عنایت! این - به اصطلاح - برای آن وقت. ولی یک وقتی که الآن هستیم، ما هستیم و مثل فقه ظاهری‌ای که داریم، حکومت ظاهری، یا اجتماعی الهی داریم. حالا ما که هستیم، اگر بخواهیم این تکنولوژی موجود را برگردانیم تکنیک اسلامی بکنیم، زمان می‌برد یا نمی‌برد؟ این زمانی را که می‌برد، شما چه بخواهید، چه نخواهید، در این فاصله، مجبور هستید یک تحرّک‌هایی را داشته باشید یا مجبور نیستید؟ تکنولوژی موجود الآن، می‌پذیرد که کلاً، زن را ما بفرستیم در خانه بنشیند؟! سؤال اول ما هست. چه نحوه پرورشی را ایجاد می‌کند؟ و چه چیزی را حاصل می‌کند؟ یعنی موانع عینی، رسمیت ندارد؟! یا در موانع عینی موجود، شما عبادت می‌کنید خدا را؟ در شرایط موجود، دارید خدا را عبادت می‌کنید، و ولایت الهیه، در همین شرایط آغاز می‌شود. البته در توسعه‌اش، مرتباً تغییراتی را می‌بینید، این یکی. دو، زن در خانه نمی‌تواند قالی بافی بکند، هفته‌ای یک روز بیاید در مجمع عمومی شرکت، بنشیند نظر بدهد؟ و سهام باشد؟! و نمی‌شود به فرش فروشی که خریدار و فروشنده زن هستند، فرش را بفروشد؟! آن‌گونه جور در نمی‌آید؟! نمی‌تواند سهام بشود در تصمیم‌گیری‌ها واقعاً؟! اینکه می‌گویید مردها چه کار کردند که حالا ما بیاییم سازمان بزنیم چه کار بکنیم، به نظرتان می‌آید مردها، اگر دست بردارند و بسپارند به خارجی‌ها، بگویند شما بیایید اداره کنید؛ اینکه اداره بدی هست! بیایید شما این کار بد را انجام بدهید، ما برویم دنبال کار خوب و نماز خواندن! این حرف را می‌گفتند دیگر! - به اصطلاح - در مجلس خبرگان اول که بودیم، آقای عزت‌الله سحابی مرتباً می‌آمد به ما می‌گفت. می‌گفت که سعی نکنید مرتباً قدرت را بدهید به روحانیت،

روحانیت، تقدّسش وقتی حفظ می‌شود که از این مراکز قدرت به دور باشد! این مدرسه‌ها و آن مساجد، عظمت روحانیت را بالا می‌برد. می‌گفتیم خیلی بالا بردید عظمت روحانیت را! حالا واقعاً این، شما نظرتان این است که - به اصطلاح - بگذاریم زن مقدّس باشد، به این معنایی که از تقدّس که ذکر می‌کنیم؟!

س ۱: تکلیف خانواده چه می‌شود حاج آقا، و اینکه ...

استاد حسینی: و الآن تکلیف خانواده، در اینکه زن‌ها می‌آیند بیرون برای اداره - ای که مردها تشریف دارند، این الآن تکلیف خانواده هیچ صدمه‌ای به آن نمی - خورد! ولی اگر بنا شد که بیایند روی، پشت یک میز بنشینند که کنار دستشان هم یک زن دیگر باشد، نه یک مرد دیگر، آن وقت خانواده خراب می‌شود!

س ۱: حاج آقا، ببخشید! چون که ما طرح می‌کنیم این مسئله را، این سؤال‌ها حواشی‌اش وجود دارد، مثلاً ما اگر داریم می‌گوییم سازمانی ایجاد بشود، فوراً می - گویند پس کارشناس‌ها، تحصیلشان، کارشناسان زن در دانشگاه درست است. پس سهمیه خانم‌ها را ببرند بالا! همان حرکاتی که الان دارند می‌کنند.

استاد حسینی: خیر! شما می‌گویید که اختلاط را ما در هیچ شکل نمی‌پذیریم؛ مدیر دانشگاه زن باشد، معلمش هم زن باشد، داریم هم اصلاً. و بگویید که فعالیت‌ها زن‌ها، جدا هم که باشد، خیلی بیشتر می‌شود. شما، - عنایت بکنید بر عرضی که می - کنم - ما رقابت در نتیجه لازم داریم، نه رقابت در افراد.

س: بله

استاد حسینی: رقابت در نتیجه، معنی رقابت سازمانی می‌دهد. این رقابت هست که، مسئولیت‌پذیری و بالا بردن حساسیت را در نظام موازنه ایجاد می‌کند. ولی اگر رقابت را در - به اصطلاح - جزئی ببرید، منحلشان بکنید در یک سازمان دیگر، که این بنده خدا احساس هویت مصنوعی می‌کند، کاذب می‌کند. ما به نظرم می‌آید که در سازمان‌های موجود، زن‌ها احساس هویتشان، یک احساس هویت کاذب

است؛ یعنی تبعی است، و خودشان هم؛ گاهی می‌بالند به تبعی بودنش! گاهی هم التفات ندارند! چه وقت می‌بالند؟ وقتی که مسئول بالاتری که مرد است، او را رجحان بدهد. گاهی هم التفات ندارد. تصمیم‌سازی را، یک گروه کارشناس مرد آورده، این فقط ماشین امضا بوده، خیلی هم زیاد مسلط نشده به مطلب. خب خوشحال می‌شود!

س ۱: انگیزه این خواهرها برای اینکه از سازمان‌ها و موقعیت‌های فعلی‌شان جدا بشوند، و پیوندند به کاری که هنوز شروع نشده...

استاد حسینی: اگر، شما اگر در کارهای، ابتدائاً به اصطلاح- یعنی یک مددیاری‌های اجتماعی، که سیکل سازمانی ندارد و انجام می‌گیرد، یا اگر سازمانی دارد، دست مردها هست، از همان رقت و رأفت زن‌ها، آغاز بکنید. این، یک مقدار کمی که رشد کرد، آن وقت قدم دوم را بردارید و وارد بشوید در اینکه آیا واقعاً کمک کردن به توسعه روحی زن‌ها، به چه معنا هست؟ اصلاً من به نظرم می‌آید حتی در مسائل، اگر بخواهید از موضع موازنه برخورد به خود حجاب هم بکنید، زنی که برای خودش یک هویت خاص سازمانی قائل هست، نمی‌آید فریفته‌گری نسبت به یک فرد را برای خودش، هم قرار بدهد. اگر احساس نیاز فطری طبیعی هم بکند، از موضع قدرت فکر می‌کند چه‌گونه برخورد بکند. این بدحجابی، از موضع ضعف برخورد کردن است. زن، وقتی دست به این صنف، غیر از برای شوهرش‌ها! غیر از برای شوهر، آنجای که دست به فریفته‌گری می‌زند؛ آنجایی است که در موضع ضعف قرار گرفته. اگر در موضع قدرت باشد، معنا ندارد فریفته‌گری. یا به هر حال، آن، برای آن به اصطلاح- فحشا و اینها، ریشه‌های مختلفی که دارد که هم اقتصادی است، هم فرهنگی، هم سیاسی، و که همه‌اش حل می‌شود [در مبحث توسعه روحی زن: ۲۷:۲۰]

بله من در خدمتتان هستم.

خانم مکنون: این توسعه روحی زن را اگر بفرمایید که، اثرات بعدی اش چیست؟
اگر زنی توسعه روحی پیدا کرد، آیا این...
استاد حسینی: خیلی خوب، حالا ...

خانم مکنون: در فرزندش، در خانواده، در زندگی اش اثری هم دارد؟ یا اینکه فقط ما می خواهیم زن را ببریم بالا و مقابل مردها قرار بدهیم؟

استاد حسینی: خیر! [تأکید و تشدید] یک وقتی است که، به بچه اش می گوید، قربان صدقه اش می کند که درس بخوان نمره بیست بیاور، معدلش هم بیست باشد. در همه کلاس هایش هم همین طور است. یک وقتی است وقتی دیگر یک داستان را ذکر می کند از قرآن یا از انبیا، مسئله شکستن فرعون را در ذهن بچه جا می اندازد. مسئله پیروزی یک ملت را بر ملت دیگری جا می اندازد. مسئله حکومت بر ذالت ها و دور ریختن آنها و آوردن اخلاق حسنه را ذکر می کند. اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی، فاصله شان با هم بسیار زیاد است، و مربی اخلاق فردی، با مربی اخلاق اجتماعی، هم خیلی فاصله دارد. تهذیب و تقوا را، گاهی است شما برابر موج های سهمگین بدگویی ها ذکر می کنید، و مدح می کنید برای بچه تان، می گوید «وَلَا يُلْوِمَنَّ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً». می گوید ملامت تأثیری در روح علی بن ابی طالب نمی - کرد! اگر همه مردم پشت به پشت هم می دادند، او لحظه ای تردید پیدا نمی کرد. اتکاء به خدا چه گونه است؟! این یک گونه گفتن هست. یک گونه هم، معنای تقوا و زهد را در یک شکل فردی بسیار نازل پایین آوردن و به کودک یاد دادن است؛ از زمین تا آسمان فرقی هست! موضع گیری اش در الگوی مصرف، اگر بفهمد که این ژورنالی را که این می خواهد عمل بکند، کمک به استکبار است. خوب، این اینقدر شعورش می رسد که نکند این کار را. اگر دنیا طلب هم باشد، نکند. اگر آخرت طلب هم باشد، که می فهمد که این کار خیلی خطرناک است؛ این آب به آسیاب ولی جائز ریختن هست، و ولی الهی را تضعیف کردن هست. الآن یکی از ارکان تجمل -

گرایی، فعالیت خانم‌ها هست! این فعالیت خانم‌ها، آقایان را هم به تجمل می‌کشد. مرتباً خانه را این رنگی بکن! ماشین را آن رنگی بکن! فرش را این‌گونه بکن! سرویس غذا را آن‌گونه! سرویس غذاخوری را این‌گونه بکن! سرویس - نمی‌دانم - چیز را این‌گونه بکن! این، مرتباً درخواست‌هایی که هست، جهیزیه را این‌گونه بگیر، مهر را آن‌گونه بکن! که اصولاً نمی‌خورد به یک کشور انقلابی! پیدا است که خانواده، در عین حال جلالت و قدر خانم‌هایی که در انقلاب در صف مقدم جبهه بودند، پیدا است که نظام خانواده... [را تحت الشعاع خود دارد]* [شروع صوت ۲۸۹۰] رابطه‌اش با ولایت شوهرش و شناختن حدود اینها. حالا زن‌هایی که در غیر مسلمین هستند؛ یا گستاخ هستند یا خمود! کم زن معتدل داریم. خمود است؛ یعنی در جاهایی هم که اطاعت شوهر برایش لازم نیست، بلکه شبه حرمت هم در مواردی ممکن است پیدا کند، این اطاعت می‌کند! این را می‌گوییم خمود. گستاخ است، آنجایی که هیچ اعتنا ندارد که شوهرش نظرش چیست! و حق شرکت در تصمیم‌گیری را، در حالی که نوع ازدواجش ایجاب نمی‌کند این را و اساس ازدواجش بر این است که اگر بخواهد مرتباً دانه دانه حق‌هایی که شرکت در تصمیم‌گیری‌اش داشته باشد، باید هی مرتباً استثناء کرده باشد حین عقد؛ در آنها دخالت می‌کند! ولی اگر وضعیت سازمانی پیدا کرد، فهمید که آدم می‌شود در پنج مورد حق داشته باشد، در شش مورد هم حق نداشته باشد. می‌شود در دو جا اطاعت بکند، در یک جا هم عامل باشد. می‌تواند تفکیک بکند وظایف را، و بعد هم، ثمرات زندگی را، چه‌گونه شما می‌توانید رابطه بدهید بین تصمیم‌گیری‌ای که در زندگی هست؛ مثلاً یک خانواده اسراف نکند به دلیل وضعیت موازنه ارزی ما. در حالی که این، تمرین ابداً نداشته در مسئله موازنه ارزی! یعنی نسبت تأثیر خودش را، هرگز رسمش نبوده

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

حساب بکند که در موازنه، کجا هست؟ چه چیزی هست؟! در مجموعه صادرات و واردات ما جایگاه خودش را و صنف خودش را، ابداً گاهی ملاحظه نمی کرده. حالا می گویند که آقا، مصرف نکن که آمریکا غالب نشود. می گویند یعنی چه؟! آمریکا چه ربطی دارد به مصرف کردن من؟! هزار کار دیگر هست، آن کارها را نکنند! هزاران نفر دیگر هستند. شخصیت خودش را گاهی به صورت فردی نگاه می کند، گاهی به صورت جمعی و سازمانی. حالا من آن طرفش را سؤال می کنم از خواهرها. شما برای پرورش «روحي، ذهني، عيني» زن، چه بستر پرورشی دیگری جز سازمان-های اجتماعی و فعالیت برخورد منتهجه‌ها با هم، فکر کردید؟ جز عهده‌داری یک مسئولیت، چه چیزی را زمینه بالا بردن حساسیت انتخاب می کنید؟! آیا چیز دیگری را به ذهنتان می‌رسد؟ یا اینکه، من به ذهنم می‌آید که، طرح این مطلب، ممکن است ابتدائاً با استبعاد روبه‌رو بشود، ولی طرحش را با سؤال آغاز می‌کنیم، نه طرحش را با پاسخ سؤال. این واقعاً یک سؤال نیست که چرا برای یک عده زن که ورزش می-خواهند بکنند، سازمان‌های بین‌المللی درست می‌شود، ولی برای زنانی که تولید اقتصادی دارند، و سهم تولیدشان هم در رشد تولید ناخالص ملی وجود دارد، آنجا سازمانی ندارند، که خود اینها فعالیت کنند؟! یعنی زمین فوتبال برای نیرومند شدن و فوتبال‌یست شدن هست، ولی زمین فوتبال برای ارتباط فرش اینها با بازار جهان، به دست خود اینها و برای خود اینها نیست!

خانم مکنون: این، با احزاب و صنف‌هایی که در نظام سوسیالیستی هست، فرقش

چه چیزی می‌تواند باشد؟

استاد حسینی: یک وقتی است شما می‌گویید که، چون نظام سوسیالیستی حزب دارد، ما در اینجا حزب نمی‌خواهیم. حالا مثلاً ممکن است این سؤال هم بکنند که، در آنجا ارتش دولتی هم وجود دارد، ارتش دولتی هم شما بگویید پس خوب نیست؛ چون در نظام سوسیالیستی هم ارتش دولتی وجود دارد. یک وقتی است شما

می‌گویید که، آنها آمده‌اند یک دسته‌بندی‌هایی کرده‌اند. در دسته‌بندی‌هایشان، یک عده را از یک عده دیگر جدا کردند، اتفاقاً آنها روی زن‌ها به این معنایی که ما عرض می‌کنیم، حساس نبودند؛ یعنی اختلاط زن و مرد را هیچ‌جا مزاحم کار سیاست‌مدارها نمی‌شناسند. ما به ذهنمان می‌آید که در اینجا این اختلاط، هم به ضرر روحی زن‌ها هست، هم به ضرر ذهنی‌شان هست؛ چون یک توسعه کاذبی را به وجود می‌آورد، توسعه واقعی را ایجاد نمی‌کند. رقابت زن‌ها با هم، سر اینکه مردها پست بالاتری را به آنها بدهند، این خوب نیست، این رقابت در نتیجه نیست.

ان شاء الله تعالی موفق و مؤید باشید. والسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۲۲
کد جلسه: ۱۷۰۹	تاریخ جلسه: ۱۳۷۰/۰۹/۰۴
کد صوت: ۲۶۹۰ و ۲۶۹۱	مدت جلسه: ۱۱۹ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۹۳۴۲

شناسنامه تدوین

پیاده: خانم ز. یاسری
تایپ: خانم ف. فداکار
تطبیق: خانم ر. کشتکاران
تصحیح (۱): خانم ف. فداکار
ارزیابی: خانم م. عسکری
تصحیح (۲): خانم ف. فداکار
کنترل نهایی (۱): خانم ع. کشتکاران
کنترل نهایی (۲): خانم ع. کشتکاران
تصحیح (۳): خانم ف. فداکار
بازخوانی سند اولیه: خانم ل. کاظم دینان
تصحیح کامپیوتری (۴): علیرضا شریعتی
مقابله کنترل نهایی: خانم م. کریمی
تصحیح کنترل نهایی: علیرضا شریعتی
صفحه آرایی: علیرضا شریعتی

جلسه بیست و دوم

استاد حسینی: ... مستجاب فرما! [۶:۱۷؟] به وسیله شهادت در راه خودت آن گونه که تو راضی باشی، قرار بده! امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل عنایت فرما! بارالها! عنایت خاص و دعای حضرت ولی عصر - صلوات الله علیه و عجل الله و سلامه تعالی فرجه الشریف و جعل الله روحی لثراب مقدمه الشریف فداه - در باطن باطن ما تا ظاهر ظاهر ما جاری فرما! این دعای قرآنی را در حق [۶:۵۸؟] تفضلاً به لسان مبارکش در حق ما جاری و به شفاعت حضرتش مستجاب بفرما! «و قل رب ادخلني مدخل صدق و اخرجني مخرج صدق و اجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا» اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و اندشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلي الله عليه و آله الطاهرين».

بحثی را که عرض کردیم درباره شرح صدر و بالا رفتن ظرفیت «روحی، ذهنی، عینی» زنان مسلمان و مذهبی و انقلابی بود. به نظر ما می‌رسد که بشر فقط به وسیله

آموزش، اصلاح نمی‌شود، و به وسیله آموزش تنها هم، ظرفیت روحی‌اش بالا نمی‌رود. آموزش، نظام فکری را بالا می‌برد. البته بدون مطلق آموزش هم طبیعتاً نمی‌شود کار کرد. یکی از وسایل رشد، آموزش هست. آموزش که فعلاً تقریباً بیشترین چیزی را که مد نظر و موضوع نظر اشخاص مختلف قرار گرفته، و بحث مفاهیم بلندی تکیه به روی آموزش است؛ حالا چه آموزش عمومی از طریق صدا و سیما؛ چه آموزش با کلاس‌های خاصی، با فیلم. تبلیغات، کار آموزشی هست. البته آموزش، گاهی از طریق موعظه حسنه انجام می‌گیرد، گاهی هم از طریق استدلال و [تفهیم: ۱۰:۳۰] انجام می‌گیرد. گاهی از طریق «مجادله بالتی هی احسن» هست. آموزش، یک بخش هست که کارآیی هم دارد، عرض هم می‌کنیم نسبت تأثیرش چقدر هست، و لکن تمام کار نیست. اگر شما در امر پرورش مذهبی، کسی اطلاعاتش بالا برود، ولی عمل نکند، آدم خالی از مطلق عمل که نیست! انسان در حال حرکت است، مثل همه اشیاء عالم؛ در حال عمل هست مثل همه اشیاء عالم، نهایت، در موضعی بالاتر، از موضع جماد و حیوان و نبات. آدم در این موضعی که هست، حرکت دارد، فعل دارد. و فعل، تأثیر روی شخص فاعل دارد. فقط متأثر از فعل چیزی نیست که فعل به روی او انجام می‌گیرد. اگر شما یک ژاکتی را می‌بافید، فقط فعل شما روی آن کرک قرار نمی‌گیرد برای تبدیل شدن به ژاکت، روی خودتان هم اثر دارد. تدریجاً تمرین اینکه برای شما یک حالت پشتکار، مقاومت، یک اثر پرورشی روی شما می‌آورد. این فقط این اثر ساده‌اش نیست، آثار متعدد دارد، و در یک نظام آثار، فعل شما وارد می‌شود و تمایلات شما را، وضعیت روحی شما را، متأثر می‌کند. اگر شما شغل‌تان ژاکت نباشد؛ شغل‌تان ادیت [edite] و تصحیح و تنظیم مقاله باشد، حتماً حساسیت شما فرق می‌کند با وقتی که شغل شما ژاکت بافی باشد. اگر شما در یک طراحی بزرگ سهیم شدید، حتماً مسائلی که موضوع دقت شما هست، غیر از بافندگی یک لباس است. عمل، روی آدم اثر می‌گذارد، چه

جلسه بیست و دوم ۷

الهی و چه مادی. و منفک از اطلاعات شما نیست اثرش روی شما. اطلاعات، تنها، نمی‌شود الهی کرد و عمل مادی باشد، و بعد خیال بکنید که آدم خوب می‌شود تربیت کرد! موضوع عمل هم دخالت دارد در، هم وضعیت نظام فکری یعنی مسائلی که طرح می‌شود، برای فکر کردن و حل کردن، و هم برای پرورشش. اگر یک آدم در تمام عمر، عرفان اصطلاحی را و کتب اخلاق را، به بهترین وجه بخواند، و مدرّس در آنها بشود، و لکن هیچ گامی درباره تہذیب برندارد، اینکه مجبور بوده در عینیت به عمل، عملی کرده! نه اینکه عمل نکرده. عملش وقتی می‌گوییم دنبال عمل تہذیب نبوده؛ معنایش این است که، عملش هماهنگ با این اطلاعات نیست. فساد این ناهماهنگی، اثر خوب تحصیل در معرفت را از بین می‌برد؛ یعنی به یک بی اعتقادی نسبت به فرهنگ می‌رسد. به یک لیبرالیزم فرهنگی، سازشکاری. چون در عملش مقید به آن نبوده که خوانده، این هم می‌شود یک چیزی، یک وسیله‌ای برای زندگی! اگر علم اخلاق، وسیله‌ای برای زندگی مادی شد، اثرش اثر نفاق هست. منقلب می‌شود اثرش، برای سازندگی نیست! این اساتید اروپا و سایر بلاد غرب که ملّمّد هستند در شناختن اعتقاد مکتب‌های مختلف، از جمله گاهی می‌بینید در عرفان اسلامی هم تحصیل خیلی می‌کنند، ولی دانسینگش، مشروبش و همه چیزش سر جای خودش هست! این علم را می‌خواند برای اینکه بتواند تیزش را خوب بنویسد. این علم را می‌خواند برای اینکه، تحقیقات - به اصطلاح - دانشگاهی‌اش را در این بخش از شناسایی عقاید و سنن یک قوم، خوب انجام بدهد. این اثر مفسد دارد. اثر خوب نمی‌گذارد رویش. حالا تا برسد به آن کسی که خیر، می‌خواند برای تدریس کند، و لکن خودش عامل نیست! خب، آیا بگوییم که این، نسبت به این علم احساس هویت نمی‌کند؟! احساس هویت می‌کند و عمل خلاف می‌کند. یعنی جمع بین دو تایش را برای خودش مضرّ می‌داند. به هر حال، از آن کسی که علم اخلاق و عرفان را می‌خواند، اگر شما نگاه بکنید، ولی عملش به گونه دیگری باشد، این اثری

نمی‌گذارد، مگر اینکه غافل باشد نسبت به اینکه این فعل چه ربطی دارد به آن عقیده. مقابل هست یا مقابل نیست؟! اکثر تقریباً قریب به اتفاق مقدسین ما؛ چه از جامعهٔ مردها و چه زن‌ها، در الگوی مصرفی غرب هستند و دل خوش به این هستند! و این را هم بینش مغایرتی با متدین بودن نمی‌بینند. خب غافل هستند! چون غافل هستند؛ عیبی ندارد، گاهی ضررش آن‌گونه شدید بر خودشان نیست. بی‌اثر می‌کند این کار، اعتقادات آنها را نسبت به عمل. موضع‌گیری شان موضع‌گیری اجتماعی نیست. یعنی کار اجتماعی شان به نفع کفار است؛ هر چند کار فردی شان در یک زهد فردی به نفع اسلام باشد. ولی خبر ندارد که این کار اجتماعی‌اش به نفع چه کسی هست. کدام الگوی مصرفی را دارد تقویت می‌کند، مهرهٔ کدام نظام هست، آب به آسیاب چه کسی می‌ریزد. اگر یادمان باشد آن شب [؟ ۱۹:۱۵] «وَلَا تُعْنِهِمْ عَلَىٰ بَنَاءِ الْمَسْجِدِ؛ وَلَا تُعْنِهِمْ عَلَىٰ بَنَاءِ مَسْجِدٍ؛ مَسْجِدٌ كَيْفَ هُوَ؟» محل عبادت خدای متعال است، محل عبادت خدا هست. محل سجده برای خدا هست. فعل خوبی که در دستگاه ولایت استکبار قرار بگیرد، و وسیله برای آن قرار بگیرد، اثرش منقلب می‌شود، می‌شود بد!

یا اگر دقت بفرمایید گاه یک فعل به ظاهرش بد هست، و لکن به طرفداری ولی عادل، در دستگاه ولیّ جائر قرار گرفته و مثل علی ابن یقظین عمل می‌کند، نفعش به شیعه می‌رسد. نفعش به حق می‌رسد. هر چند عضویت در سازمان فاسدی مثل سازمان عباسی‌ها، بسیار بده است، و لکن نمونهٔ علی ابن یقظین هم هست. به هر حال، برگردیم.

عرضم این است که دربارهٔ بالا بردن ظرفیت «روحی و ذهنی و عینی» عملکرد خانم‌ها، گاهی گفته می‌شود صرفاً به علم و اطلاع و تعلیم اکتفا کنیم. اگر عمل فردی موافق آن علم هم نباشد، که خیلی مضرّ است. اگر عمل فردی موافق با آن علم اخلاق باشد، ولی عمل اجتماعی موافق نباشد، اثرش محدود می‌شود دیگر!

حساسیت و وضعیت و رشد ظرفیت ذهنی خانم‌ها هم محدود می‌شود! فرقی هم ندارد، چه آقا باشد، چه خانم باشد؛ هیچ فرقی ندارد. چه مردها باشند، چه زن‌ها باشند، هیچ فرقی ندارد! شما اگر حساسیت فرد را بردید نسبت به مسائل فردی، مسئله‌ای که موضوع توجهش قرار می‌گیرد و حلّ برایش می‌خواهد، مسائل فردی می‌شود. مسائل اجتماعی‌اش را دیگری دارد ولایت می‌کند. این یک قسمت را عرض می‌کنم، امیدوارم دقیق عنایت بکنید برای این حرفی را که عرض می‌کنم.

احکام رساله از اول تا آخر، احکام کلی الهی است، که هرگز نباید در استنباطش دچار پیش داوری‌های مادی یا حسی گردید؛ یعنی نباید دین، وسیله برای اهواء بشود. ولی، احکام کلی را برای پیاده کردن، تطبیق می‌کنید به مصداق مورد ابتلاء، و مبتلا به. حالا مبتلا به، یک بخشی‌اش عرفی است، یک بخشی‌اش تخصصی است، که قبلاً عرض کردیم، تخصص هم قابل تأمل هست که آیا اسلامی و غیر اسلامی دارد یا خیر. ولی آنچه که فعلاً می‌خواهیم بگوییم؛ می‌گوییم شخص در تکلیف فردی‌اش، تطبیق می‌کند حکم کلی الهی را بر مصداق! ولی موضوع ولایت، مدیریت، در سطح توسعه و در سطح کلان، و در یک محدوده بسیار کوچکی در سطح خرد، موضوعش تغییر شرایط است؛ یعنی حکومت بر پیدایش حوادث، رهبری حوادث هست. مبتلا به را، حاکم می‌سازد، سرپرست می‌سازد، مدیر می‌سازد. موضوعاً کارش با کار فقه دو تا هست‌ها! اینکه خدا رحمت کند مرحوم امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - فرمودند که نه، یک مسئله، و نه یک فصل و نه کلّ فقه، موضوعاً نمی‌تواند با مصالح نظام در تزاخم قرار گیرد. موضوع کار حکومت، مبتلا به سازی است. موضوع عمل به فقه، انجام وظیفه نسبت به موضوع مبتلا به است. مواجه شدم با این شرایط، شرعاً چه کنم؟ حکمش را فقه می‌دهد. ولی شرایط چگونه تغییر کند؟ با - موضوع - موضع گیری حاکم، شرایط درست می‌شود. بانک درست می‌شود، به عنوان یک پدیده اجتماعی. فقیه می‌گوید من عناوین کلی

را می آورم، تطبیق می دهم؛ مثلاً بانک را در ضمن یک عقود متعددی، می پذیرم. می گویم مکلف، در لوازم قرارهای مختلف که مکلف نیست؛ یعنی مجبور نیست این گونه بکند؛ بیع کند یا اجاره یا اجاره به شرط تملیک؛ مکلف آزاد است. در برابر این شرایط نباید عمل حرام بکند. تکلیفش را نسبت به مبتلا به باید انجام بدهد، ولی هرگز فقه نمی گوید چه گونه جریان تغییر مبتلا به ها را هدایتش را به دست بگیرد. اصلاً موضوع، موضوع تکلیف حاکم هست و نظام! شرایط سازی، اگر به دست کفار باشد، حوادث سیاسی را آنها بتوانند ایجاد کنند، حوادث فرهنگی را آنها بتوانند ایجاد کنند، حوادث اقتصادی را آنها بتوانند ایجاد کنند، و شما مرتباً وظیفه تان این باشد که در مقابل مبتلا به عمل به تکلیف کنید، شما حرکتان می شود انفعالی، مرتباً مبتلا به عنوان ثانوی می شوید! ولی اگر شما، رهبری ایجاد حوادث را داشته باشید؛ یعنی سرپرستی و عهده داری را، بر تغییر وضعیت زمان و مکان به دست داشته باشید، کفار مبتلا به مسلمانان می شوند، کفار مجبور هستند از قرارهای خودشان عدول بکنند به نفع شما!

این مسئله را توجه بفرمایید! که آیا وظیفه مکلف محدود می شود به وظایف فقهی یا خیر؟ یا اینکه یک وظایفی که موضوعاً برتر است؛ "مسئله ولایت و رهبری ایجاد حوادث"؛ اگر، اگر بگوییم وجوب شکر منعم، حکمی است عقلی، برخاسته از اعتقاد به حسن و قبح عقلی، و این امر، حکومت دارد عقلاً بر وجوب عقلی تبعیت از انبیاء. بگوییم اصول اعتقادات، امر در آن تکلیفی نیست؛ ارشادی است. امر حکومت و ایجاد حوادث چنین می شود. اگر هم بگوییم تکلیفی هست، باید بگوییم موضوعش با موضوعات دیگر فقه، فرق دارد. موضوعش، موضوع سازی برای مکلف هست. موضوعش، بالا بردن قدرت اسلام هست. خب، حالا بگذریم از این نکته. بیاییم سؤال کنیم آیا سهم بودن در این مطلب، حساسیت را بالا می برد؟ یا معنی سعه صدر، بالا بردن ظرفیت، قدرت حل کردن شرایط، درون خود و حاکمیت بر شرایط

را، ایجاد می‌کند یا خیر؟! اگر آن بحث موازنه را مسلط شده باشید، معنی برتری در موازنه همین است. معنی شرح صدری هم که ما در بسیاری [از مباحث اشاره کردیم که للكفر و للايمان حاصل می‌شود همین است. خواندن علم]* اخلاق و عرفان کافی برای پیدایش شرح صدر اسلامی نیست، بلکه بالاتر، عمل فردی هم، کافی نیست. عمل اجتماعی یا حکومتی، عملی است که برای شخص، شرح صدر ایجاد می‌کند. عمل، اثر دارد روی آدم، شما هم در مقابل مبتلابه عمل خواهید کرد، ولی آیا عمل از موضع حکومت و تغییر شرایط؟ یا عمل از موضع محکومیت نسبت به شرایط؟! عین همین مطلب را در بخش پرورشی می‌توانیم ذکر کنیم، می‌توانیم بگوییم علم، یک بخش از پرورش ذهنی و نظری هست. عملش [وجوه: ۳۱:۴۴] هم دارد، تبلیغ هم، تبلیغ خوب بشود، اثر دارد؛ به شرطی که عمل اجتماعی، ضدش نباشد. به شرطی که عمل فردی، ضدش نباشد، هماهنگ با آن باشد. اگر عمل فردی و اجتماعی هماهنگ شد، آن وقت زمینه پرورش فرد پیدا می‌شود. سازمان و مسئولیت‌های سازمانی، حساسیت‌هایی را نسبت به تغییر شرایط ایجاد می‌کند برای فرد، که اولین اثرش بالا بردن وضعیت روحی فرد هست؛ یعنی موضوع تمایلات را عوض می‌کند. موضوع تمایلات که عوض شد، شخص هویتش را در چیزهای کوچک نمی‌بیند، در چیزهایی بزرگ می‌بیند، در حاکم شدن بر شرایط می‌بیند، در خدمت‌گزاری نسبت به ولی فقیه و تولی به ولایت الهیه در مقابله کردن با ولی کفر می‌بیند. این حالت، یعنی این تغییری که پیدا می‌شود از نظر «روحی، ذهنی، عینی»، امکان پرورش را در شرایط دیگری برای زن ایجاد می‌کند. زنان در صورتی که در سازمان‌هایی که آقایان باشند باشند، مثل الآن، مسئولیت مواجه شدن با مشکلات را کمتر حس می‌کنند، و اگر استقلال نسبی پیدا کنند در نظام ولایت، مسئولیت

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

مواجهه با مشکلات را مستقیم تر می بینند. حساسیت های روانی، ذهنی برایشان تغییر می کند، موضوع حساسیت ها عوض می شود، مسائلی که در مقابل فکرشان قرار می گیرد، عوض می شود؛ مسائلی که نسبت به موضع گیری عینی شان پیدا می شود، عوض می شود. پس عملکرد سازمانی، بستر رشد شخصیت و هویت و ظرفیت روحی آنها می شود. این اگر به خوبی انجام بپذیرد، یعنی چه؟ یعنی اگر سازمانش را بتوانید، تقسیم به گونه ای بکنید که روابط سازمانی هم الهی باشد، عناصر الهی هم قدرت به دستشان باشد، طبیعتاً تدریجاً همان خانمی که الآن می بینید که بد حجاب هستند، با حجاب می شوند از جهات مختلف. شما خیال نکنید این اثر ندارد که زن ببیند که آن زنی که دارای قدرت بیشتری است؛ آن زنی است که انضباط های روانی اش بیشتر است. این اثر دارد! شما خودتان من، معذرت می خواهم یک چیزی را طرح الآن می کنم به ذهنتان مرور کنید؛ در دورانی که در دبستان یا دبیرستان می رفتید معلم، خانم معلمان، برایتان چقدر احترام داشته؟ یک هویت سازمانی معلم داشته آن موقع نسبت به شاگرد! ولی متأسفانه الآن خانم ها در شرایط اختلاط زن و مرد با هم، همه عناصری که در وزارتخانه هستند، ادارات هستند، که ما نمی توانیم بگوییم همه شان از عدول امت هستند. در خیلی از ادارات، ممکن است از اهل کتاب باشند؛ مسئولین. در خیلی ها ممکن است خدای ناخواسته افراد لایبالی نسبت به دین باشند. لایبالی نسبت به انقلاب باشند. این زن با کدام هویتش می تواند رشد کند، جز هویت عروسی؟! و در صورتی که سازمانش مستقل بشود، با کدام هویت می تواند رشد کند؟! زن وقتی شیء می شود، وسیله می شود، - خدای ناخواسته خدای نخواسته - ان شاء الله تعالی که چنین نیست، برای فلان مرد ارمنی یا یهودی، که در فلان سازمان قرار دارد، چقدر برای انسانیتش و شخصیتش انحطاط آور است! خب، آن مسلماً بد حجاب ساز هست! این ماشین - به اصطلاح - اداری فعلی مختلط، از عوامل پرورش اخلاق سوء هست، علاوه بر اینکه حساسیت انقلابی را بالا نمی برد.

حالا یک گوشه ای، یک جایی چهار تا زن متدین، چهار تا مرد حزب الهی با همدیگر دارند الهی کار می کنند، نمی خواهم بگویم نیست، ولی این نظام اجتماعی که نمی سازد که! و لکن شما بیایید این گونه دستگاه را قرار بدهید که سازمانتان را بر اساس بالا بودن ظرفیت ایمانی و ذهنی و عینی و عملکردتان، بیایید آن ضوابط گزینشتان را آن گونه قرار بدهید. بیایید برای مواجه شدن نسبت به مشکلات، - به حضورتان که عرض کنم که - تمرین روانی و اخلاقی الهی قرار بدهید که شخص شکسته نشود. ببینید! بدون اینکه کسی به کسی بگوید آقا لطفاً با حجاب بشو، با حجاب خواهند شد. اگر کسی ببیند که در این پُستش نمی تواند کار کند، مگر اینکه کم کم همه حواسش به این کاری باشد که به او دادند، مسئولیتی که به او واگذار کردند، ببیند این دیگر به فکر اینکه دل فلان مرد و فلان مرد، ۱۰ تا مرد را از آقایانی که با او طرف کار هستند، به فکر می افتد که به اینها فریفته گری کند؟! یا فریفته گری را برای خودش ضعف می داند؟! حالا شما پیدا بکنید یکی از آقایانی که در ادارات، در مناصب بزرگ هستند که بخواهند روی فریفته گری جسمی و جنسی بخواهند مثلاً نسبت به آقایان کارشان را ارائه کنند؛ می شود چنین چیزی؟! یا قابل طرح نیست اصلاً؟! موضوعش قابل طرح نیست! موضوعش قابل طرح می شود که این بیاید فریفته گری سیاسی بکند، فریفته گری فرهنگی بکند. چرا موضوع عوض می شود؟ ما که می دانیم جامعه مان، جامعه مهذب درجه یک نیست، از - به اصطلاح - دوران طاغوت آثار سوء بسیار زیاده است، - خوب عنایت کنید بر این مطلب - چرا این پسر در سنین پایین، مبتلاً احیاناً به بزهکاری و فسادهای اخلاقی می شود، ولی در اداره نمی تواند بشود؟! چون مسئولیت سازمانی، بستر پرورش هست، و حداقل موضوع را عوض می کند. اگر - به حضورتان که عرض کنم که - آدم با دینی هم نیست، خداشناسی هم نیست، ولی دیگر فریفته گری جنسی برایش دیگر راهی را نمی تواند باز کند، مشکلی را نمی تواند حل کند، بلکه بر مشکلاتش می افزاید. ولی

اگر فریفته گری سیاسی بکند یا فرهنگی، ممکن است بتواند مشکلاتی را حل کند، در سازمان جایی پیدا کند. نوع فسادش عوض می شود. اگر این الهی بشود، نوع خدمت عوض می شود. خدمت فردی، و تزکیه فردی، با تزکیه اجتماعی، بسیار فاصله دارد. عین فساد فردی و فساد شخصی در شکل نازل، و فساد در شکل بالاتر و موضوعات بالاتر. آنجایی که موضوع؛ موضوع حکومت بر شرایط و مبتلا به سازی است؛ چه مبتلا به سیاسی، چه فرهنگی و چه اقتصادی؛ آنجا موضوعش، موضوع برتری هست نسبت به کسی که در مبتلا به فردی تنها نظر می کند، و کاری به شرایط، تأمین شرایط ندارد. حکومت بر شرایط، سعه ظرفیت را ایجاد می کند. تحمل ها را، شکش را عوض می کند. حالا مثلاً نوعاً مثلاً مسائلی که، بین اقشاری که موضوع کارشان، موضوع نازل هست، شما می بینید حرف هم که می زنند، مسئله هم که دارند، مسائل خرد است، مسائل عالی را ندارند. ما به نظرم می آید که زن ها، جزء این قشر بیشتر هستند که موضوعات خرد را بها می دهند. موضوعات کلان را واردش نمی شوند. موضوعاتی که در توسعه باشد، اصلاً برایشان طرح نیست! یعنی موضوعات یا موضوعات شخصی است، یا موضوعاتی است خرد؛ در اقتصاد خرد؛ فرهنگ خرد؛ سیاست خرد، قابل لحاظ است. ولی هیچ کدامشان در مقیاس کشور و اداره، قابل لحاظ نیست! چه رسد به اینکه نسبت به توسعه وضعیت اجتماعی باشد! اگر سؤالی باشد در خدمتتان هستم.

س: ۱: بله، خیلی متشکر از توضیحاتی که فرمودید. خیلی رفع ابهام می کرد. ولی حالا جمع بندی خود بنده این هست که شما می فرمایید این سازمان ها کلاً می توانند خدمت بکنند در اینکه خانم ها با هویت سازمانی، سطح، حداقل فسادشان تقلیل پیدا بکند، و بعد هم اگر الهی اداره بشود، خدمتشان بهتر بشود. بعد حالا برای شروع، اولاً این سؤال برای من از لحاظ فلسفی هست که آیا حقیقتاً اینها در امتداد هم هستند؟ یعنی هر کدام تکیه بر موقعیت قبلی دارد؟ آیا اگر که خانم ها، به هر حال ما اگر

الآن بیایم سازمان‌های خرد تخصصی ایجاد بکنیم، آن یک چیزهایی که الآن هست و خانم‌ها تخصصش را دارند، شکل زنانه بدهیم، دور هم جمعشان بکنیم و از خرد شروع بکنیم، طبیعتاً خانم‌هایی که در حال حاضر نیروی خوب و متخصص هستند، بیشتر از قشر غیر وفادار به دین یا انقلاب هستند. بعد آیا اینها می‌تواند زمینه ساز برای آن خدمت، یا آن نوع مدیریت باشد؟

استاد حسینی: ببینید! اول عمل اینها را، حساسیت اینها را، از فریفته گری جنسی بیرون می‌آورد شما. از اختلاط که بیرون بیاورید، یک مسائل جدیدی پیش می‌آید برای آنها. دوم اینکه هویتی را که می‌بینید، هویت از طریق اسلام است، یادتان نرود! هویت را مبتکر ایجاد حادثه در روابط اجتماعی زنان، شما دارید می‌بینید. شما در طول تاریخ، نه در بلاد شرق و نه در بلاد غرب این گونه برخورد را و هویت دادن را عمل نکردید. اینها را رهین اسلام بدانید این هویت دادن‌ها را، خصوصاً! به ذهن خود من می‌آید که این هویت را هم، این گونه نیست که اسلام رویش "نه" گذاشته باشد. ببینید! فدک را می‌شد برای حضرت علی ابن ابی طالب ببرند، به نظر من می‌آید توجیه سیاسی‌اش هم خیلی راحت تر بود. فاتح جنگ خبیر، علی ابن ابی طالب هست و فدک یکی از باغ‌های مربوط به خبیر هست. رئیس قبیله اینها را که ابن وهب بوده و یک نیروی نظامی بسیار قوی و مقتدری بوده، آن را که توانسته مثلاً شکست بدهد، دیگران را؛ علی بن ابی طالب تنها نفری بوده که توانسته شکست بدهد. خود قلعه را فتح کردن، که وجود مبارک علی ابن ابی طالب بوده که فتح کرده. قاعدتاً اگر می‌گفتند که جبرئیل نازل شده که فدک را بدهید به علی ابن ابی طالب، توجیهش برای همه مسلمان خیلی سهل بود. می‌گفتند که خب، علی ابن ابی طالب فاتح بوده، باید همه قلعه را بدهند، حالا یک باغش را بدهند! ولی این کار را نکرده بودند، به صدیقه طاهره دادند با اینکه نفقه صدیقه طاهره به عهده علی ابن ابی طالب است. این برای چه چیز این - به اصطلاح - ریاست اقتصادی را اسلام سپرده به

زن؟ ایشان تصمیم گیری‌اش مؤثر باشد، در امور؟ آن وقت - به حضورتان عرض کنم که - من بگذرم از اینکه آیا می‌شود آورد از احکام فقهی، تفقه آن را. از احکام فقهی می‌توانیم دلیل بیاوریم برای اینکه زن می‌تواند چنین کاری را بکند یا خیر؟ ولی ...

س ۱: همین مطلب را داریم طرح می‌کنیم.

استاد حسینی: عرض می‌کنم، حذاقلش این است که، از موضع شرایط سازی که می‌توانیم بگوییم این حرف را. یعنی ما گیرم که از نظر فقهی، هیچ مدرکی در اسلام نداشته باشیم برای این موضوع، ولی از موضع حکومتی، ایجاد حادثه می‌توانیم بکنیم در بهبود وضعیت روحی و فکری و عینی زنان در این؟ یا نمی‌توانیم چنین کاری بکنیم؟ این دیگر وظیفه حکومتی است دیگر! یعنی ما آیا بنشینیم تا حوادث را در پرورش زنانمان، مستکبرین درست کنند؟! ژورنال‌های آنها، دستورالعمل لباس پوشی‌شان باشد؟! غذا خوردن، درست کردنشان باشد؟! هویتشان باشد؟! آن وقت آنها حادثه‌ها را به عهده بگیرند؟! یا اینکه شما یک حادثه‌ای را ایجاد می‌کنید که، می‌تواند جذب کند و موضوع را تغییر بدهد، وارونه کند اصلاً! اما از نظر من، به نظرم می‌آید که توانایی؛ چون شخصیت - به اصطلاح - سازمانی شان را زن‌ها، ناشی از نظام اسلامی می‌بینند و بعد رئیس و مسئول کل، که مقام رهبری شما، یک روحانی است و شدیداً متأثر می‌شوند؛ یعنی وضعیت ثانی پیدا می‌کنند، یعنی زنانی که الآن بد حجاب هستند، اعتقادات درستی ندارند، آن وقت اهتمام پیدا می‌کنند که ببینند که، مثلاً چه کار باید کرد؟ چه کار باید کردش؛ یکی در بخش تصمیم‌گیری است؛ یعنی موضع‌گیری عینی. موضع‌گیری شان در عین حال که آنها را حساس می‌کند و رشد می‌دهد از موضوعی که تحت سرپرستی شان هست، نسبتش را با موضوعی که باید تولی به ولایت او داشته باشند، و تصمیم او را هم بشناسند، آن هم هست دیگر! یعنی به هر حال، قدرت دارند نسبت به یک بخش، به صورت نسبی، و

توسعه می‌یابد قدرتشان، با ارتباطشان با یک نظام بزرگ تر و بالاتر، که نظام ولایت فقیه هست. در اینجا آنها هم، آن به نظر می‌آید بستر پرورششان فراهم می‌شود، خیلی بیشتر باز می‌شود. - به حضورتان که عرض کنم که - علاوه بر اینکه این خب، یک ضعف بزرگی هست، این ضعف را تا چه وقت بنا هست ما حفظ کنیم؟ یعنی - به اصطلاح - تا چه وقت باید ما بپذیریم که زنان متدین ما، - به حضورتان که عرض کنم که - قدرت تأثیر اجتماعی شان، و به دلیل کمبود فرض کنید حالا، اطلاعات بگوییم، یا عمل اجتماعی بگوییم، ضعیف تر از عملکرد زن‌های غیر متعهد و انقلابی باشد؟ این خیلی بد است! در حالی که زن‌های اسلامی، پشتکار و ایثار و فداکاری و تلاششان را به هیچ وجه نمی‌توانید بگویید کمتر از آنها است! فقط یک جنبش هایی، که بگویید که محیط‌های پرورشی‌ای که آنها را زمینه رشد ذهنی و روحی و عینی را برایشان فراهم ساخته، محیط‌های دیگری بوده! حالا آیا ما تثبیت کنیم؛ بگوییم همان وضع باشد؟! تا مستکبرین، دختران ما را بار بیاورند؟! زنان ما را بار بیاورند؟! و بعد بگوییم چرا اینها آن‌گونه بار می‌آیند؟! و بعد شرایط انزوا درست کنیم، بگوییم که بیاید زنان را - به حضورتان که - تا می‌توانیم ببریم در شرایط انزوا، که دست کفار به اینها نرسد! و برعکس می‌رسد اتفاقاً! یعنی الآن در خانه متدینین، چند درصدها دارید که خبری از مدهای اروپایی ندارند؟! آیا این زن‌ها را وقتی که نیامدند در اداره، و داخل خانه نشستند، داخل خیابان هم هیچ وقت نمی‌آیند؟! زیارت هم هیچ وقت نمی‌روند؟! این زن‌ها از محیط‌های خودشان هم منزوی هستند؟! یعنی هیچ زن دیگری هم با لباس و آرایش اروپایی بر آنها وارد نمی‌شود؟! این که ممتنع است! اینکه، مگر اینکه قائل باشیم مثل مسیحیت یک جایی درست بکنیم و دورش - به اصطلاح - یک دیواری بکشیم و یک مشت تارک دنیایی را بفرستیم آنجا، احدی نه برود، نه بیاید؛ آنجا هم مثل خانقاه‌های، یک عده خاص از درویش بگیریم که کسی رفت و آمد با آنها نکند؛ فقط پیر مراد برود آنجا، - به

حضورتان عرض کنم که - به آنها دستورالعمل درویشی بدهد، و اینها هم صبح تا شام مشغول ذکر باشند. ما که چنین چیزی در اسلام نمی‌شناسیم!

س: می‌بخشید! راستش به همین که خودشان را در خدمت نظام ولایت بدانند، رهبری ولیّ فقیه را بپذیرند، می‌تواند کمک بکند؟ چون شما قبلاً فرموده بودید، ما شنیدیم که می‌فرمودید حتی اشیا هم بر انسان تأثیر می‌گذارند.

استاد حسینی: حتماً اثر دارد، مسلم است که! آیا اینکه، ما نقطه شروع را از کجا شروع کنیم، نه اینکه آنجا بگوییم که شد نقطه پایان! آیا ما شرایط جدید درست بکنیم، بعد که وجود رهبری بالای سرشان هست، مرتباً اینها را در جهت صحیح توسعه بدهیم یا خیر؟ - من باب مثل عرض می‌کنم - آیا ما زن‌های بی حجاب را می‌توانیم در مسائلی زیربنایی‌ای که درگیر هستیم با کفر، مواجهشان قرار بدهیم، و این جنگ «فکری، اقتصادی، سیاسی» هرچند نه در شکل خاص نظامی‌اش؛ بلکه در شکل‌های دیگرش، آیا می‌تواند برای اینها میدان مبارزه با کفر بشود و اثر عینی بگذارد روی خودشان یا خیر؟! من یک مثال می‌زنم برایتان. آقای خمینی جوان‌ها را از کاخ جوان‌های شاه برد داخل جبهه. شما می‌دانید خیلی از جوان‌هایی که قبل از انقلاب فاسد بودند، بعداً شدند جزء شهدا؟! نگفت، - این را خوب دقت کنید در این نکته! - نگفت که آقا! آنهایی که خوب هستند، در مدرسه علوی و مدرسه رفاه و اینها درس خوانده باشند، بیایند دور و بر ما، آنهایی که در این مدرسه‌ها درس نخوانده‌اند؛ نیایند! ما کاری با آنها نداریم! این طور نبود که! حالا برعکسش را من عرض کنم خدمتان. آنهایی که در مدارس دینی درس خوانده بودند، تا وقتی که در همان محیط در بسته بودند، آدم‌هایی بودند که، من یکی شان را می‌شناسم، نهج البلاغه را از من طلبه بهتر، هم حفظش بود، هم - به حضورتان که عرض کنم که - معنا می‌کرد و من تعجب می‌کردم که این بچه کوچک هست، چطور همه اینها را خوب حفظ هست! خدا حفظشان کند ان شاء الله تعالی؛ اکثر اینها وقتی پا گذاشتند

به دانشگاه، وضعشان عوض شد! می‌گویم قدرت حل کردن شرایط را درون خودشان و حاکم شدن بر شرایط را نداشتند؛ محکوم شرایط می‌شدند. بعضی هایشان آمدند دینشان، یک طرف نگه داشتند، و عملیات اجتماعی شان را یک طرف! بعضی هایشان هم منحرف شدند، از آن چپی درآمد! از آن - به اصطلاح - منافق درآمد! از آن لیبرال درآمد! از آن چیزهای دیگر درآمد، اصلاً ربطی به مدرسه رفاه نداشت؛ چرا؟! چون او را با زهد فردی بار می‌آورد، محتوای نظام آموزشی را کاری نداشت، مگر برای بخشی که دینی بود، و خیال می‌کرد که اگر یک بخشی را دینی کرد، دیگر بقیه بخش‌ها کار نمی‌کنند روی این. بقیه بخش‌ها کار می‌کنند روی ذهن این! بعد عمل اجتماعی، بالاتر! عمل، سازنده است؛ چه سیاسی باشد، چه اقتصادی باشد، چه فرهنگی باشد. عمل، سازندگی دارد. عمل اجتماعی، سازندگی بالاتر دارد؛ چون حساسیت بر ایجاد حادثه و حکومت بر حادثه را دارد. حکومت بر مبتلا به را دارد. غیر از عمل فردی هست. در عمل اداره و ولایت و سرپرستی هست که شخصیت اشخاص توسعه پیدا می‌کند، مسائل جدید برایش مطرح می‌شود. خودش را مرتباً مواجه می‌بیند با - به اصطلاح - حل مسائل و ایجاد مسائل جدید؛ به عبارت دیگر همیشه دفع می‌کند یک موضوع را، به گونه‌ای که پیش‌گیری کرده باشد حادثه دوم را که می‌خواسته بر علیه‌اش باشد و زمینه‌سازی کرده باشد برای حادثه دومی که به نفعش باشد. یعنی عین جریان توسعه است. به هر حال، من به ذهنم می‌آید که، اینها اگر اسلامی‌اش برای زن‌ها درست بشود، خیلی خیلی رشد می‌کند، و الاً با منزوی ساختن زن، به مقصد انزوا هم نمی‌رسیم! ما اگر بخواهیم، امروز، الآن در شرایط فعلی جهان، که ولایت استکبار، تمام، حالا تمام را هم که نگوییم، ولی لااقل ۸۰ درصد الگوی مصرفی شما را در دست دارد، چه در بخش اقتصادی که برایتان ملموس است؛ چه در بخش فرهنگی که چندان برای مردم ملموس نیست؛ و چه در بخش اعتبارات سیاسی. اگر شما الآن بگویید که زن‌ها

داخل خانه باشند، و خیال کنید که اینها آنجا که باشند، سرپرستی می کنند بچه هایشان را بدون فرهنگ غرب، این یک خیال است برایتان! بله! حالا ممکن است بگوییم در یک روستای خاصی، یک جایی که؛ همه این الگوهای مصرفی فرضاً ۹۰ درصدش تولیدات خودشان باشد؛ آن موضوع کلام ما نیست، موضوع صحبت ما نیست. جامعه موجود را ما داریم از آن صحبت می کنیم. نظام موجود را، گرایش غالب را داریم صحبت می کنیم، که حکومت بر تغییر وضعیت عمومی چه گونه می شود. یک استثنایی البته ممکن است یک جاهایی، یک کسی پیدا بشوند مثلاً - به حضورتان که عرض کنم که - با یک حالات روحی خوشی باشند. من گاهی شنیده ام که مثلاً در بین خانم ها، همان جناب فرضاً خانم همایونی هستند که هم دارای تحصیلات بالای مذهبی هستند، هم زندگی ساده ای دارند، ولی آیا روش زندگی ایشان، شرایطش برای کلّ زن های ایرانی ها اکثریت امکان پذیر است اصلاً؟! حالا اگر دلشان هم بخواهد، تصمیم هم بگیرند، بخواهند هم عمل کنند، برای اکثریت شدنی هست؟! یا خیر! برای اکثریت شدنی هم نیست! اینکه بخواهند - به حضورتان که عرض کنم که -،

به هر حال، به ذهن ما می آید که یک؛ بالا بردن ظرفیت روانی زن ها در موازنه، و امکان توسعه «روحی، ذهنی، عینی شان» و شرح صدرشان در ایجاد سازمان ها خواهد بود، و خود آن سازمان ها را، بعد هم یک موضوع دیگری است که آیا ما در جایی که الآن سازمان موجود نداریم، خلاء است الآن، [؟ ۵۷:۲۵] - به حضورتان که عرض کنم که - مستکبرین بر ما سبقت نجستند در این کار، آیا ما چه گونه می توانیم این کار را بکنیم؟ آیا عین همین وزارت خانه های موجود؟ یا خیر؟ نحوه کار را می توانیم به گونه ای آرایش بدهیم - که به حضورتان که عرض کنم که - شرایط توسعه مذهبی و اعتقادی هم همراه باشد، نه فقط از راه - فرض کنید که - تعلیمات خاص سیاسی، ایدئولوژی، خیر! از راه اینکه جریان قدرت و توسعه قدرت، چگونه

باشد که مرتباً تمایلات الهی در افراد رشد کند؟

س ۱: به نظر جناب عالی نمی‌رسد که اگر ما مسلط به همین بحث نباشیم، آن بحث قبلی را هم نتوانیم خوب دفاع بکنیم، یعنی الآن برای ما آن دورنما ... استاد حسینی: آن بحث ...

س ۱: از مدل این سازمان‌ها خیلی اهمیت دارد.

استاد حسینی: کدام بحث را نتوانید دفاع کنید؟

س ۱: بله. همین که می‌فرمایید که حالا از کجا و به چه صورت شروع کنیم که خانم‌ها در این سازمان‌ها، توسعه‌ای که پیدا می‌کنند، در جهت - به اصطلاح - ... استاد حسینی: اگر شما سازمان را بشناسید و بتوانید؛ یعنی ایجاد حادثه‌هایی که در این زمینه می‌کنید، به دست شما باشد ابتکار عملش، و رهبری اش، به دست اسلام باشد، مسلماً موفق می‌شوید که طبیعتاً، ابتدایی‌ترین کارش این است که طرح مسئله تحرک سازمانی زنان مطرح بشود، و خوب هم دفاع بشود.

س ۱: بله. ببخشید یک سؤالی هم می‌خواستم راجع به [؟ ۱۰: ۵۹] این مسئله...

استاد حسینی: شما تحقیر کنید کسانی را که مرتباً می‌گویند فلان مرد، فلان جا زنش را کتک زده، فلان جا، چه کار کرده؛ بگویید این چه نحوه برخوردی هست؟! چرا شما می‌گویید یک کسی را کوچک بار بیاورید، بعد بگویید زیر بغلش را بگیرید! این طور قدرت که معنا نمی‌شود که!

س ۱: بله، در اینکه رشد خانم‌ها می‌تواند از طریق سازمان انجام بشود، ما خودمان توجیه شدیم و فکر می‌کنم خیلی هم قابل توجیه هست برای دیگران و خیلی از گروه‌ها هم همین را اشاره داشتند از قبل، منتهی نحوه مدیریت این سازمان‌ها و جایگاه تفقه، خود ما را هم گاهی به شک می‌انداخته و هم صدا نمی‌شدیم. الآن برای خود ما هم این مسئله حل شده، فقط مسائل جنبی و جزئی اش، - مثلاً فرض کنید که - این سازمان از کجا شروع بشود؟ سازمان‌های خردی باشند که الآن

تخصصش بین خانم‌ها موجود هست؟ یا اینکه خیر، بیشتر بینیم که کدام بخش زن‌ها در استضعاف بیشتری هستند، و عملاً آن سیستم هستند، از آنجا...

استاد حسینی: شما در همه اینها اگر بتوانید نظر مسئولین را یک مقدار جلب کنید، و تبلیغات در آن مطلب به موقع و زود انجام بگیرد، - به حضورتان که عرض کنم که - هم می‌شود زن‌هایی را که گرفتار استضعاف هستند؛ مثل در کشاورزی و فرش بافی و اینها هستند، شما لزومی ندارد اول کار بخواهید همه آنها عضو سازمان شما بشوند! یک حزب درست می‌شود که درست نیست که اول کار بگویید که همه مردم کوچه و بازار، تئوریسین هستند!

س ۱: بله

استاد حسینی: آنها تحت پوشش رشد می‌کنند. - به حضورتان - خدمت به آنها عرضه می‌کنید. خب یک بخش‌هایی دیگری هستند که یک - به اصطلاح - ذهنیت‌هایی دارند که بهتر می‌توانید با آنها صحبت کنید، که همین متخصصین هستند در قسمت‌های مختلف. فرض کنید یک کارخانه‌هایی دولت دارد. کارخانه‌هایی که در صنایع الکترونیک هست در صنایع [؟]

[شروع صوت ۲۶۹۱] س ۱: چرا این‌گونه هست؟

استاد حسینی: به ذهن من می‌آید بودجه برایش، بودجه زا هست؛ نه بودجه از مقابل بخواهد. من به ذهنم می‌آید که کسانی که تا حالا، - معذرت می‌خواهم، می‌بخشید که من در این بخش این‌گونه این نکته را عرض می‌کنم. - کسانی که تا حالا قدرت نداشتند، اگر به آنها قدرت داده بشود، قدرت ایستادن روی پاها ایشان بیشتر از کسانی است که بازی می‌کنند با امکانات.

س ۱: بله

استاد حسینی: من در خیلی از سطوح مطمئن هستم که بازی با امکانات می‌کنند. کار اداری کاغذ بازی می‌کنند! اگر نحوه واگذاری امکانات، به گونه‌ای باشد که

می‌گویند آقایان این امکانات را در اختیار این سازمان دادند، و در عرض ۳۰ سال هم باید پولش را برگرداند به خزانه دولت. مدتش را نیایند به بیش از - خوب عنایت کنید ها! - بیش از معادل نرخ بهره‌اش بگیرند، برای تقسیط کردنش! خیلی پایین تر بگیرند، یعنی از آنها سود نگیرند در حقیقت. وام بدون بهره در حقیقت بدهند به آنها. الآن هم دولت دست خودش که هست که - به حضورتان که عرض کنم که - کسی نمی‌آید به او سود بدهد که! ضرر می‌دهند مرتباً! چرا می‌خواهند به حضورتان که - در بازار بورس بکشانندش؟! چرا می‌خواهند به بخش خصوص واگذار کنند؟! من به نظرم می‌آید که سازمان خصوصی زنان، بیشتر از بخش خصوصی به دلیل کمپلکس‌های روانی، قدرت جهش دارد. شما نگاه نکنید که اینها چون عمل نکرده اند، مسلط نیستند. اینها درست، اگر ما در موازنه بشناسیم [اینها را: ۴۴:۰۱]، به دلیل تحقیرهای طولانی و ممتد تاریخی، قدرت تحرکشان خیلی شدید می‌شود، و این موجب بی‌انضباطی شرعی شان نمی‌شود، اگر درست هدایت بشود، انقلاب چگونه در این کشور انجام شد؟! کارآیی بچه‌ها در جبهه انصافاً کارآیی‌ای بود که هرگز با، قابل مقایسه با سربازهای آمریکایی و نظایرش نبود. اینها ریسک خطرشان خیلی بالا بود. شما الهی بکنید آزاد شدن نیروها را. رهبری باید داشته باشید برای الهی کردن آن - به اصطلاح - فشارها. حتماً - به حضورتان که عرض کنم که - خلاصه، دنبال این باشید که چه گونه می‌شود انقلاب روانی در آنها ایجاد کرد به وسیله حادثه. نه دنبال این باشید که چه گونه می‌شود - به حضورتان عرض کنم که - رشد تدریجی - به اصطلاح - ضعیفی را هدایت بکند. - به حضورتان که عرض کنم که - اینها یک مقدار اگر همراه - به اصطلاح - تبلیغ مطلب و روشنگری، همراهش تفکر درباره وضعیت روابط سازمانی که انجام می‌گیرد، هرگز نگویید زن‌ها - به اصطلاح - فکرشان بلند نیست، و - مثلاً، معذرت می‌خواهم باز می‌بخشید. - اینها دچار حسادت‌های ضعیف هستند، برخوردهای کودکانه دارند. بگویید جامعه اینها را

این گونه کرده، اگر اینها رشد کنند، اگر بخواهند حسادت هم داشته باشند، حسادت‌های سطح دیگری برایشان مطرح می‌شود. اگر بخواهند تزکیه هم بشوند، فداکاری داشته باشند، فداکاری‌های سطح دیگری مطرح می‌شود. خب، اگر، من به ذهنم می‌آید که اگر آقایان را هم همین طور که در کشورهای استعماری هست، در بلادی که تحت یوغ کفار هستند و تحت یوغ مستکبرین هستند، که در خود شما مسلماً در خاطرتان هست که زمان شاه چه گونه بود، زمان طاغوت چه گونه بود. شما اگر عنایت داشته باشید که در آن زمان چقدر مردم احساس حقارت می‌کردند، و قدرت تحرک نداشتند، و مجبور بودند خودشان را به چیزهای کوچک سرگرم کنند. ولی بعدش خب، خیلی، الآن که بحمدالله رب العالمین در یک سطح‌های بسیار بالایی با یک نگاه بلندی، من گاهی می‌بینم کسانی حرف می‌زنند که آن وقت احتمال این گونه حرف زدن برایش نبود!

خانم مکنون: بله. حاج آقا! ببخشید! نحوه اداره این سازمان‌ها و مدیریتش، شما می‌فرمایید که چگونه هست؟ یعنی ارتباطات یک حالت، چارتش مثلاً مخروطی است؟ و تضمین رشد فرهنگی کوچک‌ترین اعضا، همین طور اطاعت پایین‌تر از بالاتر، به این ترتیب هست؟ رشدش رشد کمی اگر نیست، که نباید باشد، که الآن ما خواندیم، چگونه رشد کیفی است؟ چه گونه ضمانت می‌کنیم کسی که آن پایین قرار گرفته از نظر سطح معلومات و اینها، فرض کن همان قالی باف که حالا می‌گویید خود آن بافنده، رشد فرهنگی‌اش چگونه ضمانت می‌شود؟ چه شکلی در این سازمان، رشد فرهنگی هم پیدا می‌کند، که الهی باشد؟ اصلاً کلاً ارتباطات در این سازمان به چه صورتی است؟

استاد حسینی: من چند تا مثال می‌زنم برای این مطلب. که نهایت به همان بحث‌های وسیع نظام ولایت، از ولایت اجتماعی، تا ولایت در [؟ ۴۷: ۱۰۵] نظام تولی اشاره می‌کنم حضور مبارکتان. - به حضورتان که عرض کنم - گاهی هست که شما

یک فرش، تولید فرش را از موضع ارزش کمی ریالی اش حساب می کنید، مثلاً می گوید که این فرش که در عرض شش ماه یا یک سال بافته، ۱۰۰ هزار تومان یا ۱۵۰ هزار تومان فروشش است. آن رده ای هم که بالاتر از این کار می کنند، آن هم به او ریالی برخورد می کنید؛ یعنی اقتصاد در سطح بسیار پایینی، درآمد سرانه این شخص را از آن کار تولیدی. سازمانی که هم درست می کنید برای مثلاً شرکت فرش درست می کنید، آن را هم نگاه می کنید که سر سال چند سود آورده، چند - به اصطلاح - چرخش مالی اش هست. بالاتر اگر مثلاً یک مسئولی داشته باشید که صنایع دستی تان را هم کنترل بکند، فقط رشد مثلاً خرید و فروش را هم [محاسبه کنند: ۰۷:۲۸] تا آن مسئول اقتصادی هم اگر بنا باشد زن ها جدا داشته باشند، جدا، جدا کار کنند، غیر از مسئول فرهنگی، غیر از مسئول سیاسی، که می شود، او هم عیناً همین کار را می کند؛ یعنی آخر سر هم صحبت از نرخ ریال و پول است. آن وقت می گوید در یک سطح، اسمش ریال هست، در سطح، دوم دیگر نباید اسم ریال باشد. باید ببینید که؟ می گوید آنجا پس چه باشد آنجا؟ می گوید ببینید که قدرت ما در اینجا به چه نسبتی روی ارز اثر گذاشته؟ در سطح بالاتر می آید، می گوید اصلاً صحبت ارز هم دیگر نمی تواند باشد، نسبت تأثیری که ما در اقتصاد داشتیم، چه بوده؟ می گویند یعنی چه؟ می گوید قدرت عملکرد عینی جامعه را چقدر توسعه داده؟ می گویند اینکه قاطی شد سیاست و فرهنگ و اقتصاد؟! بخش عینی اش است سیستم اقتصادی.

به عبارت دیگر، موضوعاتی که در سطوح مختلف، هدف قرار می گیرد، هر چند یک جامع مشترک فلسفی دارد، ولی در سطح های مختلف اثر می گذارد. این مثال کوچک را شما داشته باشید، می آید یک ذره این طرف تر، می گوید توزیع قدرت چه گونه انجام می گیرد؟ می گوید که ما کارها را نمی آیم به صورت خرد تا آخر کار ملاحظه کنیم، و بگوییم این بخش نامه این گونه اجرا شد یا اجرا نشد؟ این

دستورالعمل اجرا شد یا اجرا نشد؟ می‌گوییم باید یک مثلاً بخش این سازمان، مرتباً بهینه‌سازی ضوابط سیاسی آن سازمان را به عهده داشته باشد، و ایجاد حادثه بکند برای توسعه روحی و ذهنی زیردستانش، از طریق جعل ضوابط و تغییر آنها. یک سازمان باید در اجرایش بهینه‌سازی مرتباً بکند. رده‌اش پایین تر است در کارهای مدیریتی. یک کم پایین تر بخواهید رده بدهید، متکفل عمل اجرایی است. بعد می‌گویید که آیا اینها را ما کلاً جدا بکنیم از کار فرهنگی و مثلاً سیاسی و اقتصادی؟ یعنی یک اداره مخصوص داشته باشیم، بر حسب موضوع جدا بشویم، برای کارهای سیاسی مان؟ یک اداره هم داشته باشیم برای کارهای فرهنگی مان؟ یک اداره هم داشته باشیم برای کارهای اقتصادی مان؟ یا می‌گویید خیر! هر سه اینها نسبت به هر یک از موضوعات، که اصلی هستند و به تولیدش تبعی، - به حضورتان که عرض کنم که - وجود دارد. یعنی چه؟ یعنی در بخش اقتصادی شما، هم کار فرهنگی می‌شود، هم کار شخصیت‌سازی می‌شود، از طریق تصمیم‌گیری‌ها، و هم کار اقتصادی می‌شود. کما اینکه در بخش سیاسی شما، باید به نسبت کار اقتصادی و فرهنگی انجام بگیرد. کما اینکه در بخش، یعنی باید راندمان اقتصادی داشته باشد، همان‌گونه که، ولی راندمان اصلی‌اش سیاسی باید باشد. کما اینکه راندمان فرهنگی باید داشته باشد، ولی این‌گونه نیست که راندمانش، فقط برآوردش، یعنی دستاوردش، فقط فرهنگی‌اش - به اصطلاح - بالا باشد، فرهنگی اصل است، ولی دو بخش دیگر هم باید باشد. - مثلاً عرض می‌کنم - شما می‌گویید که یک مجله خوب، وقتی است که بتواند خودش مستقل زندگی کند؛ یعنی مشتری داشته باشد، بخزندش. کسی نخواهد زیر بغلش را بگیرد، پول به او بدهد، هرچند کار فرهنگی شما دارید می‌کنید. یک مجله بد این است که، مرتباً بخواهند قرض بکنند برای کاغذ و چاپ و اینها، بعد هم مرتباً التماس بکنند به این و آن برای مقاله‌اش، بعد هم مشتری گیر نیاید! مجانی توزیعش کنند! [با خنده] بگویند که، بعد هم سؤال کنند که

خواندید؟ بگویند بابا نرسیدیم که بخوانیم! این - به حضورتان که عرض کنم که - این دیگر چه نحوه کاری است که کسی بخواهد انجام بدهد؟! یک وقتی است که مجله هنوز از زیر چاپ در نیامده، مشتری‌هایش پایش ایستاده اند! البته کار اصلی مجله، یا سیاسی است، یا فرهنگی است مثلاً. کار اقتصادی اش، برای نان درآوردن، صحیح نیست مجله درست کردن. برای نان درآوردن، باید رفت گندم مثلاً کاشت. - من باب مثال دارم عرض می‌کنم ها! - یعنی توسعه اقتصادی را، از راه فرهنگ تنها دنبالش نباید بود؛ باید از راه تکنولوژی دنبالش بود، برای فرض کنید که، بینیم آقا وضعیت کشاورزی مان را چه‌گونه بالا ببریم، چه، مثلاً وضع تکنیک کاشتمان را، چه، بذرمان را، چه نگهداری مان را، چه، الی آخر. یک وقتی شما می‌گویید که، ما در بخش‌های دیگر نداشته باشیم ابداً کار فرهنگی سیاسی! در همه بخش‌ها وجود دارند، هر چند هر بخشی شاخصه عملکردش یکی از اینها باشد. آن وقت به هر حال، معنای توزیع قدرت، باید توأم باشد با - مرقوم بفرمایید - توسعه سازمان، باید همراه باشد با توسعه ظرفیت عناصر. بنابراین، سازمان را هرگز به صورت ثابت فرض نمی‌کنیم، که بگوییم شخص پس از بالا رفتن کارش، می‌آید در پست بالاتری، و حاکم می‌شود بر قدرت؛ در تحوّل که در سازمان پیدا می‌کند، قدرت بیشتری پیدا می‌کند شخص. یعنی بهینه سازی، بد کاری نیست، تزلزل و تلون است، اگر دارای جهت‌گیری خاص و توسعه نباشد. ولی اگر مرتباً حرکت انقلابی داشته باشد، و استمرار داشته باشد تلاش انقلابی اش، بهینه سازی هرگز به معنای تلون نمی‌شود. تلون سازمانی پیدا نمی‌شود، از خمود هم جلوگیری می‌کند، نمی‌گذارد کار تازه‌اش فاسد بشود.

س: ۱: بله، مغایر با تغییر رده که نیست؟ این مطلب را که می‌فرمایید، توسعه هر مهره در آن سازمان در جای خودش مغایر نیست...

استاد حسینی: یعنی، چرا شما نمی‌گویید که رده‌ها عوض بشوند؟! یعنی

بهینه سازی سازمان را، می خواهید در هر مرحله ای از رشد بپذیرید یا خیر؟ یا می گوئید سازمان، از اول کار که گفتند مثلاً سه تا معاون دارد، - فرضش را داریم می گوئیم - سه تا معاون دارد؛ مثلاً، هر معاونی هم، چند تا فرضاً مدیر کل پیدا کنند، این تا آخر کار، همیشه همین گونه است؟! این طوری نیست که! تغییر و تحول دارد.

س ۱: غیر از اینکه خود سازمان، بدنه اش گسترش پیدا می کند،...

استاد حسینی: پست جدید ایجاد می شود، بدنه اش، کل خود روابطش، سطوحش، همه اش باید در جریان توسعه؛ مثل تکنولوژی، شما هرگز نمی گوئید که چون من آن وقت ها ضبط صوت ریلی لامپی داشتم، می خواهم حتماً همان را نگهش دارم! نمی پذیرید اصلاً این حرف ها را بد می دانید.

س ۱: خود افراد در توسعه سازمان؟

استاد حسینی: افراد، باید توسعه روحی پیدا کنند، بتوانند در سازمان در مرحله دوم سازمان، مواضع جدید را داشته باشند.

س: بله بعد...

استاد حسینی: آن وقت این مطلب، اگر الهی عمل بشود، یعنی همراهش انقلاب های روحی و انقلاب در مسئولیت ها انجام بشود. خیلی باید ضریبش برای انسان سازی بالا باشد. باید کار کارآیی سازمان هم خیلی بالا باشد. آن وقت خود این مطلب، باز من ارائه می کنم خدمتتان، خود این معنایش این است که، دیگر به معنای متمرکز خاص وزارت خانه نمی تواند باشد، باید تحولات در سطوح مختلف، در محدوده اختیارات واقع بشود، هر چند خود رده ها هم این را می پذیرند.

س: [؟ ۱۶:۳۶]

استاد حسینی: من به نظرم می آید مسائل آرایش سازمانی اش، مسئله اصلی هست، بعداً باید دید - به اصطلاح - بر اساس جریان قدرت و [ساختار آرایش موازنه: ۱۶:۵۰] صحبت بشود که چگونه می شود.

س ۳: بله. حضرت عالی فرمودید که در تشبیه این حرکت سازمانی، انقلاب را فرمودید که مردم را، امام چه گونه هدایت کردند. این سؤال مطرح است که در مقابل انقلاب، کفر بود، و نیاز به انقلاب، یک نیاز درونی هست، همان طور که تمایل عمومی مردم بود که می خواستند، اما الآن حتی خود زنان این را نمی خواهند، و در مقابل دشمن نیست، ...

استاد حسینی: [؟ ۲۹: ۱۷] ...

س ۳: بلکه یک، مردسالاری، ظاهراً دیده می شود.

استاد حسینی: بله. شما اول کار، شما چرا می آید طرف مقابل را مرد می گذارید؟! اصلاً شما طرف مقابل را در سازمان مخصوصاً، بیاید - به حضورتان که عرض کنم - استکبار بگذارید؛ یعنی شما مردسالاری نگذارید، بگویید که حکومت استکباری است.

س ۳: آن چیزی که عینی هست در جامعه، چه هست؟

استاد حسینی: خب، حالا من به ذهنم همین نکته می آید که - به حضورتان که - سال های ۳۸ که من آمدم قم، هیچ کس نبود نیاز به انقلاب را [مطرح کند]! حتی آن سالی هم که آقای، حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - قیام کردند، خود ایشان هم طرح یک حکومت جدید دیگری که نمی کرد! - به حضورتان که عرض کنم که - شما مقابل هستید با این کلمه: «استکبار بر خدای متعال!» شما برابر عدول امت که نمی خواهید قیام بکنید! شما برابر صلاح و عدالت که نمی خواهید قیام بکنید! مردی که عادل باشد، که نه فقط ظالم نیست نسبت به زنش، همه امکانات رشد را هم حاضر است فراهم کند برای او. قلباً هم خوشحال می شود. من به نظرم می آید که مردهای صالح از اینکه زن ها بتوانند توسعه روحی پیدا کنند و خدمت گزار ولی عصر باشند، بدشان نمی آید.

مرد صالح حالا مجبور هست مماشات کند با زنش که لباس از روی ژورنال

خارجی می‌پوشد. مرد صالحی که بفهمد که معنای مد یعنی چه، معنای الگوی مصرف یعنی چه، الآن خودش را قاصر می‌بیند از اینکه بتواند بفهماند این مطلب را به زنش. برای اینکه می‌بیند که اگر بخواهد به کار اجتماعی‌اش برسد، خب نمی‌تواند که از پرورش فردی آغاز کند که! با یک نفر شروع کند به کار کردن تا - به اصطلاح - بعد از خیلی فداکاری، آن کار بشود. مگر کسی قائل باشد به تهذیب فردی و زهد فردی، و این هم ممکن است بعضی از آقایان خصوصاً اهل علم باشند که حوزه درس بگذارند مثلاً برای یک شخص، حالا دو شخص یا سه شخص! و اهتمام بر پرورش تک تک فرد داشته باشند، ولی اگر کسی ادراک اجتماعی داشته باشد، باید فکر کند که، جامعه را من چه کاری می‌توانم بکنم که وضعیت زن‌ها عوض بشود، این همین خانم هم، همراه جامعه، یک فعالیت بزرگ جدید را آغاز کند، و [ان شاء الله] [مشمول این رشد واقع شود]*. - به حضورتان که عرض کنم که - این مسئله هست که خانم‌ها مقابله با استکبار بر خدا هستند، چه در درون نفس خودشان، چه در بیرون؛ عین هم! آنچه را هم که ما می‌خواهیم برایشان فراهم بشود، یک وقتی است شما می‌گویید شعارهای سیاسی را از دست دشمن بگیریم! این حرف، بسیار خوب است، - عنایت بفرمایید بر این عرضم که می‌کنم - روز کارگر، سال اول انقلاب، من گمان می‌کنم همان چند روز بعد از رحلت آقای مطهری - رضوان الله تعالی علیه -، امام اعلان کرد. حالا ما قبلش این گونه فکر می‌کردیم، امام چگونه می‌خواهد روز کارگر را از دست چپی‌ها در بیاورد؟! جاهای مختلف که ما حرف می‌زدیم، استاد می‌کردیم که این انقلاب را - به حضورتان که عرض کنم که - بیاید تظاهرات روز کارگرش را ببینید، تظاهرات عاشورا را هم ببینید، تظاهرات اربعین را هم ببینید، تظاهرات عید فطر را هم ببینید. ببینید کدام تظاهرات، تظاهرات

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

اصلی است و کدام تبعی؟ من به خیلی از کسانی که آن وقت - به اصطلاح - حرفشان مؤثر بود، که می‌گفتم، اینها به تلخی هم دردشان می‌گرفت از این حرف‌ها! می‌گفتم آمارها را نگاه کنید؛ چه خبرهای جهانی، چه خبرهای داخلی، چه خبرهای برای خودتان! این انقلاب، انقلاب کارگری به آن معنایی که شما دارید صحبت می‌کنید، نیست. ولی امام نیامد این‌گونه صحبت کند. امام آمد گفت خدای متعال، کارگر هست. اصلاً گیر کرده بودند چپی‌ها، [خنده استاد] بخوانند بگویند خیر! خیر! خیر! خدا کاری به کارگر و کار ندارد! ملت، متدین به اسلام هستند. دیشان است. بخوانند - به حضورتان که عرض کنم که - بگویند بله! راست می‌گوید، خدای متعال کارگراست. خب، پس بنابراین، حربه از دست آنها درمی‌آید. بعد هم آقای خمینی آن قدر از مستضعفین گفت که اصلاً مسئله کار و کارگر کم رنگ شد! رها شد! شما یک وقتی است که مجادله باللتی هی احسن می‌خواهید بکنید، مبنایی را که کفار گرفتند، این مبنا را می‌خواهید شما بشکنید؛ یعنی اینها می‌آیند متهم می‌کنند اسلام، دین، تعهد را به اینکه امضا کرده مظلومی را! خب، آن یک‌گونه طرح می‌کنید مسئله سازمان را. یک وقت در نزد خودتان هست که آیا روابط سازمانی را ما چه‌گونه قرار بدهیم؟ پرورش زن‌ها را چه‌گونه قرار بدهیم؟ چه‌گونه ببریمشان بالا؟ یعنی یک موقع، خدا رحمتشان کند، امام - رضوان الله تعالی علیه - را [قبل از انقلاب]* یک موقع ایشان وقتی که صحبت می‌کرد، همه‌اش صحبت می‌کرد از اینکه چپاولی که خاندان پهلوی دارند [می‌کنند]*، ولی وقتی پیروز شد، مظلالم پهلوی را می‌گفت، ولی چه چیزی را در کنارش رشد می‌داد؟ چیز دیگری را داشت رشد می‌داد. ابراز خضوعی که می‌کرد برابر - به حضورتان که عرض کنم که - شخصیت‌هایی که در جنگ زحمت می‌کشند، شخصیت‌هایی که از

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

حزب الهی‌هایی که با ایثار داشتند خدمت می‌کردند، امام به گونه‌ای ابراز کوچکی برابر آنها می‌کرد، که اینها را می‌نشانند بر کرسی.

حالا برگردیم به بحثمان. شما اگر بتوانید موضع‌گیری خانم‌ها را بالا ببرید در اداره سیاسی اموری که مربوط به خود خانم‌ها هست، و روحیاتشان را در خودشان بالا ببرید، این مقابله با کدام مرد هست؟! مقابله با مظالم؛ ممکن است بفرمایید. خب، مقابله با مظالم که عیبی ندارد! زن‌ها دشمن ظلم هستند، حرفی در آن نیست. که به نظر ما شخصاً این گونه باز می‌آید که - به حضورتان که - هم حاضر هستیم استدلال کنیم در این باره. ظلم، ریشه‌اش یا شرک و کفر جلی هست یا خفی، و کفر جلی، ریشه اجتماعی‌اش هست به صورت ولایت کفر. یعنی شما خیال نکنید که ولایت کفر، کم اثر دارد در پرورش اخلاق فاسد و اخلاق جائزانه! سؤال حضرت عالی پاسخ داده شد؟

س ۳: بله، من منظورم وضع عینی جامعه هست که شما می‌فرمایید همیشه، و قبل از مسئله ظلم که در واقع ریشه اصلی‌اش همان مسئله مقابله با کفر هست، جهل هم می‌تواند عامل ظلم باشد، و ما اگر سطح آگاهی آنها را بتوانیم ببریم بالا، همه مسائل حل می‌شود. ولی اگر صرفاً ما دزدی را با چراغ بکنیم، شاید...

استاد حسینی: این را شما چه گونه؟ باز این نکته را اشاره می‌کنم فقط، آیا انسان را دارای انگیزه که می‌دانید، انگیزه‌اش تابع علم و جهل آنها هست یا خیر؟ یعنی آدمی که مطلع بر خوبی‌ها هست، حتماً عقل خوب را می‌کند؟! س ۳: نخیر!

استاد حسینی: احسنت! اگر این گونه هست، پس بنابراین، این را بپذیریم که اگر شرایط را به نفع خوب شدن تغییر بدهید، س ۲: بله.

استاد حسینی: یکی اش هم امر علم هست! یکی اش، نه همه اش! ولی واقعاً با تبلیغات تنها، بدون ایجاد شرایط تصمیم‌گیری و کار و فعالیت فردی و اجتماعی، بدون بسترسازی برای توسعه و رشد، شما با صرف اینکه ذهنیت فرد را تغییر بدهید، مشکل است که بشود گفت اصلاح کردید!

س ۲: دقیقاً همین مطلب را من می‌خواستم عرض کنم، که ما اگر فقط یک سازمانی را تشکیل بدهیم، و یک تبلیغاتی در این راستا بکنیم، ولی ذهنیت‌ها همان باشد که ۵۰ سال قبل این‌گونه بوده، نمی‌توانیم موفق باشیم. مثلاً سازمان‌هایی که برای زنان می‌شود، یعنی دادن قدرت به خانم‌ها!

س ۱: بحث‌هایی که شده می‌دهیم خدمتتان، ...

س ۳: از این جهت پرسیدم که چون من از اول بحث نبودم گفتم [؟ ۲۶:۲۷]، یعنی احساس می‌کردم که، در کل بحث نیستم، باید...

استاد حسینی: خواهش می‌کنم.

س ۱: سؤال دیگری خواهرها ندارند؟ [؟ ۴۱:۲۷] ان شاء الله بله، در اختیارتان قرار می‌دهیم.

خانم مکنون: آن کارهایی که مثلاً الآن در جامعه انجام می‌شود، فرمودید نظرتان را که، کارهای مثلاً تبلیغاتی و اینها که می‌شود، آیا می‌شود گفت که فعلاً ما این را ادامه بدهیم، به هر حال تقریباً خانم‌ها معتقد هستند که این بی‌اثر هم نیست، این نوع کارهای تبلیغاتی و آموزش‌ها، که ما این را ادامه بدهیم، یا فرض کنید که آموزش‌های... حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله! بی‌اثر که نیست که! خدا رحمت کند آقای خمینی - رضوان الله تعالی علیه - را، اول انقلاب سال ۴۱ خدمت آقا گفتیم که ما درباره - به اصطلاح - رشد جامعه چه کار کنیم؟ هر کسی یک چیزی گفت! آن وقت هم صحبت همین علم و - به اصطلاح - تحصیل و اینها هم یک دسته بودند، ایشان فرمودند ایجاد حادثه کنید و حوادث را به نفع اسلام، تمام کنید. این تیز انقلابی

دادند ها! مهم است! شما خود طرح یک موضوع جدیدی که به شما قدرت تحرک می دهد، قدرت مانور می دهد، تا یک مدتی طرف های شما را به نظر من از موضع گیری حاد خارج می کند. اگر بتوانید مرتباً هم این را - به اصطلاح - جدیدش بکنید و توسعه اش بدهید، یک چیز دیگری می شود.

خانم دکتر مکنون: این هم ممکن است بفرمایید که این اگر بخواهد این تشکیلات شروع بشود، از چه بخش هایی بهتر است که آغاز بشود؟

استاد حسینی: خب، من یک چارت بزرگی را ان شاء الله خدمت حضرت عالی تقدیم می کنم که، یک طرفش باید متألّهین و موحدّین در مرتبه عالیّه جدولتان باشد؛ یک طرفش هم ملحدین باشند، آنها وجود دارند در جامعه! شما نمی توانید بگویید انسان های ملحد نیستند در جامعه! اقلیت ها وجود ندارند در جامعه! شما باید شیب را به گونه ای بکنید که مرتباً منحل بشوند به طبقه بالاتر. بعد از اینکه تقسیم های اصولی تان را در، بر اساس اعتقاد و ایمان - به اصطلاح - انجام دادید، بعد، نسبت تأثیرهای «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» را قرار می دهید، و بعد، آن طبقه بندی تعاریفتان را برای آرایش سازمانتان مشخص می کنید، بر اساس مقدوراتی که دارید، در جهت آن مطلوبی که باید حرکت کنید. حالا من به نظرم می آید که، اگر اذن می دهید نگاهش کنم با آقای امیری مقدم کار می کنم، تقدیم می کنم خدمتتان. این جلسه البته برای هم فلسفه اش هست، هم برای توضیحاتش، که هستم خدمتتان، و لکن به نظرم می آید که مثلاً، با این فاصله یک طرف، یک طرف هم، شاید خواهرها هنوز مصمم بر - به اصطلاح - کار کردن مثل برادرها به نسبت و اندازه ای نشده باشند که بخواهند [بیشتر وارد شوند: ۳۱:۳].

س: با طرح این شیوه مسائل جدیدی که جناب عالی مطرح فرمودید، فکر می کنم انگیزه کافی ایجاد شده باشد ان شاء الله، وقت بیشتر بگذاریم و در این زمینه کار بکنیم و ان شاء الله،

خانم مکنون: اگر پیشنهادی مثلاً، برای اینکه ما بتوانیم در این زمینه، به هر حال کاری کرده باشیم برای در جلسات آینده، یا طرحی را، این شروع کار را چه گونه می توانیم شروع کنیم؟ یعنی ما بحث را از این به بعد، پیش خودمان چطور می توانیم ادامه بدهیم؟

استاد حسینی: ما به حضورتان که عرض کنم که [...] همان، حساسیت همان دسته حرف زدم. یک وقتی است که شما به یک مثلاً مسئول سیاسی می خواهید برخورد بکنید، ببینید چه چیزی ذهن او را پر کرده و الآن برای او می تواند به عنوان یک، - به اصطلاح - موضوع، که ایجاد انگیزه برای او بکند، مؤثر واقع می شود؟ یک وقتی با جامعه دانشگاهی ها صحبت می کنید، یک چیز دیگر هست. یک وقتی است که - فرض کنید که - شما، موضوع هایی که باید رویش صحبت بشود، افشاگری بشود، البته فلسفه همه اش یک چیز هست، بیشتر نیست.

خانم مکنون: این را به عنوان یک تکلیف می فرماید مثلاً؟ یا،

استاد حسینی: - به حضورتان که عرض کنم که - همکاری به این ترتیب است، همکاری که ما در خدمتتان هستیم. - به حضورتان که عرض کنم که - هم که با آقای امیری مقدم صحبت می کنم که باز ایشان هم در خدمتتان هستند.

س ۱: خیلی ممنون از شما.

استاد حسینی: جزاکم الله خیرا.

ادامه بحث بیان راهکارهایی که جناب آقای امیرمقدم ایراد می فرماید.

«والسلام»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: ارزیابی وضعیت زنان در جامعه	
کد پژوهش: ۱۴۳	شماره جلسه: ۲۳
کد جلسه: ۱۷۱۰	تاریخ جلسه: ۱۳۷۰/۰۹/۰۴
کد صوت: ۲۶۹۲ و ۲۶۹۳	مدت جلسه: ۱۲۴ دقیقه
تعداد جلسات: ۳۸	تعداد کلمات: ۱۱۴۶۷

شناسنامه تدوین

-
- ◀ پیاده: خانم ز. یاسری
 - ◀ تایپ: خانم ف. فداکار
 - ◀ تطبیق: خانم ر. کشتکاران
 - ◀ تصحیح (۱): خانم ف. فداکار
 - ◀ ارزیابی: خانم م. عسکری
 - ◀ تصحیح (۲): خانم ف. فداکار
 - ◀ کنترل نهایی (۱): خانم ع. کشتکاران
 - ◀ کنترل نهایی (۲): خانم ع. کشتکاران
 - ◀ تصحیح (۳): خانم ف. فداکار
 - ◀ بازخوانی سند اولیه: خانم ل. کاظم دینان
 - ◀ تصحیح (۴): حسن ناصری
 - ◀ صفحه‌آرایی: حسن ناصری
-

جلسه بیست و سوم

استاد حسینی: [...] انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت آن گونه که در راضی باشی قرار بده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! اموات و ذوی الحقوق، علماء، صالحین است، خاصه پدر و مادر از خیراتی که تفضل می فرمایید محظوظ بدار! [۴۸ : ۰] این دعای قرآنی را بر لسان مبارکش جاری و به شفاعت حضرتش مستجاب بفرما! «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطناً نصیراً، اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بنور الفهم اللهم افتح علینا و ابواب رحمتک انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین».

استاد حسینی: [در ادامه] جلسه قبل برای تصمیم گیری مقدمه ای را باید مطرح کنم، بعد دنباله بحث را.

س ۱) [بفرمایید] [۴۳ : ۲]

استاد حسینی: بحث را به صورت بسیار کلی دربارهٔ بالا بردن منزلت زن و شرح صدر او در مسیر بندگی خدای متعال هست. این مطلب را در بعضی از قسمت‌ها به صورت خیلی کلی دربارهٔ خود شرح صدر صحبت شده؛ به صورت خاص، دربارهٔ لزوم هماهنگی روابط اجتماعی و شرح صدر و مسیر انتقالش مختصری صحبت شده. بعد، نظام ولایت خانه و رابطه‌اش با نظام ولایت اجتماعی، به دلیل این مطلب که اگر نظام خانه بریده از نظام ولایت اجتماعی باشد، مشکلات پرورشی بسیار زیاد می‌شود، مشکلات ولایت خانواده هم خیلی زیاد می‌شود، که به همین دلیل برای بالا بردن ظرفیت روحی، ذهنی، عینی خانم‌ها، مسئله ضرورت تشکیلات برای بالا بردن عهده داری مسئولیتشان، تا نتیجه‌اش حساسیت بیشترشان بشود. من مقدمتاً این را عرض می‌کنم که این ربط مشخص تر بشود برای شما خواهرها، که بهتر بتوانید با جامعه تفاهم کنید و بعد وارد اصل موضوعه بشوید.

چه خانواده‌های بسیار بسیار متدینی که هر تک تک نفر ما سراغ داریم، که اینها بچه‌هایشان را نتوانستند پرورش الهی بدهند، و این بچه‌ها در جامعه‌ای که آمدند، یا گرایش به بی دینی پیدا کردند و لاابالی بودن نسبت به مذهب؛ و یا گرایش پیدا کردند به یک التقاط‌هایی. و پدر و مادر دلشان از این جهت خون بود و هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند! فرزند - به اصطلاح - سنت ستیز می‌شد، دین پدر و مادرش را قشری و سنتی می‌پنداشت، و می‌گفت باید با سنن اجتماعی درافتاد. گاهی نمونه اش، ...

س ۱) کمی بلندتر لطف بفرمایید.

استاد حسینی: چشم! این نمونه‌اش بسیار زیاد است، حتی در منزل آقایان علما، فضلا، مدرسین؛ این علتش چه بود؟ یک دسته از دین زده می‌شدند وقتی می‌آمدند در فرهنگ موجود جهان؛ و یک دسته که می‌خواستند دین را حفظ کنند، دین التقاطی، خودساخته، مخلوطی از اعتقادات و تمدن موجود را عرضه می‌کردند،

جلسه بیست و سوم ۷

و لذا با پدر و مادرشان درمی افتادند. این علّتش این بود که پدر و مادر، رابطه کارشان را با نظام ولایت الهی نمی شناختند. رابطه فعالیت های مذهبی شان را و بندگی شان را، با کارهای اجتماعی شان، اصلاً قطع بود. مثلاً پدر فرش فروش بود؛ فرش فروشی چه ربطی دارد به دینی که دارد؟! هیچ! فقط لازم هست که در معامله، ظلم به مشتری نکند. فقط لازم هست معامله اش، معامله صحیح باشد. تعریف از ظلم هم، مشخص در نظر خودش هست. ولی فعل قالی فروشی و خریداری این فرش ها و فروختن فرضاً به خارج، این فعل، چه فعلی است؟ این واسطه گری بین این محصولات، و فروختنشان به مصرف کنندگان، که جای دیگر هستند، این چه اثری دارد؟ اصلاً پدر این را جزء امور فقهی نمی دانست. من جنسی را می خرم، با مال خودم هم می خرم، بعد هم خب حق دارم بفروشمش، معامله به مسیحیان که باطل نیست، می فروشمش به آن ها. یک ذره در نظرش نمی آید که این کار، آیا چه چیزی را ایجاد می کند؟! چه زمینه ای را ایجاد می کند؟! از آن طرف، تاجر دیگری هم، فرض کنید این ضبط صوت را می خرید، نمایندگی اش را می گرفت، با شرکت مادر قرارداد خریدش را می بست، شبکه را می زد در ایران، و فرضاً این ضبط صوت فرضاً Sony را نماینده اش می شد. خب، حالا به او هم می گفتید. می گفت من وجوهات شرعی ام را که می دهم؛ معاملاتم هم که صحیح است، جنس خریدن از کفار هم که عیبی ندارد. خب، این داد و ستد در چه الگویی دارد انجام می گیرد؟ این حرف ها که، یعنی چی؟! خب، این مردم با این محصولات عادت کردند، وقتی عادت کردند، بازار برای آن کالاها درست می شود، نحوه ارتباطی که آن آقا دارد در فروختن محصولات، و نحوه ای که این آقا دارد در وارد کردن این محصولات. لزومی نمی دید ببیند آیا این کار در موازنه ارزی چه اثری دارد. لزومی نمی دید که بگوید که اگر وابسته شدیم به گونه ای، به سایر بلاد، در چه الگویی؟! آیا ما مسلط هستیم و قدرت به دست ما هست؟ یا سیل کفار بر ما هست؟! آیا نرخ را آنها معین

خواهند کرد، یا ما معین می‌کنیم؟ قدرت تأثیر اقتصادی به دست ما هست یا به دست آنها هست؟ بالا بردن نسبت تأثیر به دست کدام است؟ آیا موجب، - توی پرائتز، در گیومه مرقوم بفرمایید، زیرش هم خط بکشید - "بسط سلطه کفار می‌شود بر مسلمین؟ یا نمی‌شود؟!" این در مقیاس خردش است، اقتصاد خرد. اما در کلانش؛ که کالاها را جمع‌بندی می‌کنیم، پول‌ها را جمع‌بندی می‌کنیم، ابزارها را جمع‌بندی می‌کنیم، نیروهای انسانی را جمع‌بندی می‌کنیم؛ به صورت کلی نسبت بین اینها را ملاحظه می‌کنیم؛ در آنها هم ابدأً توجه به اینکه آیا بسط تولی به ولایت کفر را نمی‌آورد؟! اقتصاد خرد، بسط سلطه می‌آورد، ولی بسط تولی نمی‌آورد، اقامه نمی‌آورد. اقتصاد کلان و سیاست‌های کلان، کلاً اقامه می‌آورد. الگو را به صورت کامل تحت یک سطحی قرار می‌دهد، به تبعیت یک مسیری در می‌آورد، که صحیح هست بگوییم بسط تولی به ولایت! البته بسط تولی به ولایت کفار در شرایط تسلط کفار بر نظام بین‌المللی. به هر حال، فرضاً پدرش حساس نبود، اگر روحانی بود پدرش، او هم حساسیتش در زهد فردی و اخلاق فردی بود. خب، پسر می‌آمد در دانشگاه درس می‌خواند، تماس می‌گرفت، سؤالات جدیدی برای ذهنش مطرح می‌شد، این سؤالات را اگر بدون پاسخ می‌دید، یا دست می‌زد به لابلایی گری، یعنی می‌گفت اینها خودشان حالی‌شان نیست که دارند چه کار می‌کنند. یا اگر فرضاً لابلایی نمی‌شد، گرایش به یک - مثلاً - امور فطری داشت، یک عدالت خواهی در او بود، یک توجه به خدایی در او بود؛ یقین داشت که با این زهد فردی و این - به حضورتان که عرض کنم که - اقتصاد خردی را که در سطح صوری اش؛ یعنی صورت معامله، صورت رفتارها، اسلامی باشد؛ این طرفداری از خدا نیست. برمی‌گشت، تحقیر می‌کرد پدر و مادر را، و بعد هم کم کم دچار یک فکری می‌شد که آنها را قاطی می‌کرد با اسلام، قاطی می‌کرد با اعتقادات. در نهایت هم، گرایش به علم را حاکم می‌کرد بر مذهب. خب، این برای چه این طور می‌شد؟! اگر پدر و

مادر می‌فهمیدند رابطه کارشان را با جریان ولایت الهی؛ اگر آقایان روحانیونی که مقامشان از نظر زهد و از نظر تحقیق در به دست آوردن احکام دستوری اسلام، مقام بسیار بسیار شامخی است، از نظر عرفان و کلام محترم هست مقامشان، اگر اینها التفات داشتند به مسائل اجتماعی اسلام، به مسائلی که ضرورت نظام ولایت هست، طبیعی است که سرعت رشد مسلمین و حل مشکلات مسلمین خیلی بیشتر بود. البته بحمدالله با فضایی که امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - ایجاد کردند، امکان طرح این مسائل برای ماها، برای ذهن خود ماها، و برای جامعه، خیلی بهتر، فضایش ایجاد شد. حالا ما سؤال می‌کنیم که اگر پدر و مادری بتوانند رابطه تصمیم‌گیری‌های شان را، تفکرشان را، عملشان را، در کلیه امور با نظام حکومت و ولایت الهی و رشد بشر در جهت بندگی خدا مشخص کنند، این با کسی که نمی‌تواند این کار را بکند؛ یک جور است در پرورش؟! هیئات! کسی که نمی‌تواند این مطلب را، خیلی راحت بچه‌اش را ترغیب می‌کند به تسلیم شدن به فرهنگ کفر! می‌گوید مادر جان! درس بخوان، دکتر بشوی، مهندس بشوی، خدمت به کشورت بکن! هرگز نمی‌گوید درس بخوان، یاد بگیر، و لکن بدان که این را اضطراراً یاد می‌گیریم ها! ان شاء الله خودت بنیان‌گذار طب یا مهندسی اسلامی باشی. این را هرگز نمی‌گوید. اسم دانشمندان را در کتاب‌هایش ورق می‌زند، می‌بیند، هرگز نمی‌گوید که چه وقت باشد که پسر من مثل پاستور، ولی اسلامی‌اش، بتواند معنی وضعیت روانی مؤمن و بهداشت اسلامی را برای دنیا تشریح کند. بتواند معنی میکروب فساد عقیده را، معنی آن میکروب را برای مردم بگوید. واکسن آن را در همه قسمت‌ها درست کند. بتواند مردم را از این خودباختگی برابر واکسن غرب دریاورد. به انسولین برسد، بگوید که چقدر زشت است مادر که شما شیر معده خوک بخورید برای معالجه! واقعاً دنیا این قدر پست است که هیچ راهی برای بیماری قندی نیست؟ جز این دارو؟! مرتباً از هر مثالی یک وسیله‌ای جور کند برای اینکه ذهن این بچه را رشد بدهد به طرف اینکه باید مستقل

فکر کند. می‌رسد به هواپیما، بگوید تا چه وقت ما این تحقیر را تحمل کنیم، که یا باید از وسایل ساده استفاده کنیم، یا باید از وسایلی که دیگران بسازند؟ و اختیارش دست آنها باشد؟! تا چه وقت ما؟ این اگر این مادر فهمید که می‌شود با این طفل حرف زد، می‌شود با این طفل صحبت کرد در جهات مختلف، و او را ارشاد کرد به وظایف اجتماعی اش. بعد، فرض کنید کنفرانس مادری می‌شود، چیز می‌شود، بگوید فرزند! مثال برایش بیاورد، نشان به او بدهد؛ بگوید که بعضی‌ها کار خیر، این را می‌دانند که شخص همسایه گرسنه‌ای را که آدم دارد، به او برسد! بعضی‌ها می‌گویند که، آن مستکبری که اساس ظلم‌ها را ایجاد کرده، با او باید جنگید. بعضی‌ها می‌آیند معالجه می‌کنند یک جوش را که روی دست می‌زند، بعضی‌ها می‌گویند باید ضعف کبد را در کارش معالجه کرد تا این جوش برطرف بشود. ریشه فساد، مادر، کنفرانس مادری هست! اگر آن درست بشود، مسلمین در موضع قدرت باشند، منابعی که خدا خلق کرده در عالم، کافی است برای اینکه بشر بتواند در یک سطح خوب با هم زندگی کنند. به این فقیر کمک بکن، به این مستضعف کمک بکن و محترمانه هم کمک بکن! ولی همیشه رنج این فقیر را در فساد آن رکن در فساد و آن مستکبر بشناس! و بدان میلیاردها نفر از نظر فرهنگی، از نظر سیاسی، از نظر اقتصادی به دست این مستکبرین ضعیف شدند. اینهایی که به نام شعار هست، اینها اخلاق اجتماعی است. اینها عین آن وقتی است که تذکر می‌دهید به اینکه مد لباس چه جوری؟ کیف چه جوری؟ قلم چه جوری؟ بچه فلانی در ژست غذا خوردنش چه جوری؟ آداب اجتماعی اش درجه یک است. کدام یک؟! آبرومند هستند، کدام آبرو؟! می‌شود آدم بزرگ بکند یک چیز را، در نظر طفلش بشود چیز دیگر، و جهت دیگر و سیر دیگر و مسیر دیگر! خب بگذریم از این قسمت. این چرا پدر و مادرها حساس نیستند؟! چرا مجالس خودشان، گرم هست از صحبت اینکه وضع بازار رونق دارد یا راکد است! جنس، گران است یا ارزان

است؟! خلاصه‌اش این است که من چقدر می‌توانم بخورم، چقدر می‌توانم بپوشم، چه گونه می‌توانم تفاخر بر غیر بکنم؟! یا این مُد چه گونه است! چه گونه می‌توانم فریفته گری بکنم و امثالش! چرا این گونه است؟! چرا هست؟! آیا واقعاً مسائل اصولی و اساسی زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، همین چیزها هست؟! چرا آن آقایی که اهل عرفان هست و اهل دعا هست و اهل مناجات، وقتی شبی که - مثلاً - کنفرانس مادرید گرفته می‌شود، این واقعاً مصیبت زده نیست؟ و مشغول مناجات نیست که بگوید خدایا می‌خواهند دل طرفدارهای را خالی بکنند؛ می‌خواهند اینها را بترسانند و دل دشمنان در را جری بکنند، گستاخ بکنند؛ خدا، متشت کن دستگاه کفر را! چرا این گونه نیست؟! ولی برای یک حادثه جزئی کوچکی که یک قاضی یک جایی یک اشتباهی کرده؛ یا در فلان اداره هم یک جوانی فرضاً یک اشتباهی کرده؛ یک وقت ما بالاتر می‌گیریم، نظام داخلی مان در بعضی از قسمت‌ها نارسایی دارد، که خود این عارف هم باید در اخلاق تشکیلاتی‌اش فکر کند و خودش را موظف بداند به کمک! چطور می‌شود که این آقای عارف، سر قضایای جزئی، آه می‌کشد و می‌گوید که خدا نمی‌گذرد، ولی سر قضایای بزرگ، بی تفاوت می‌گذرد؟! اصلاً توجه ندارد! به خاطر این است که نظامی که، - زن یا مرد - در آن قرار بگیرد و حساسیت‌های الهی‌اش رشد پیدا کند، و توسعه و شرح صدر لاسلام پیدا بشود، و زمینه پرورش باشد، هنوز به صورت کامل در بین مردها که قطعاً ایجاد نشده، و برای خانم‌ها هم که اصلاً وجود خارجی یک چنین چیزی نیست!

خب، حالا باز می‌گردیم، این مقدمه را من گفتم برای اینکه حساسیت بالا نمی‌رود و موضوعش عوض نمی‌شود الاّ آدم در شرایطی قرار بگیرد، که آن شرایط، زمینه‌ی طرح یک مسائلی باشد. آن عارف از بی دینی نیست که توجه نمی‌کند به این امور، در یک فضای دیگری زندگی می‌کند، مسائل دیگری برایش طرح است! آدم متدینی هم هست، واقعاً هم در تهذیب خودش کوشا هست، ولی چرا موضوع

تهذیبش قرار نمی‌گیرد تهذیب نسبت به امور اجتماعی و حساسیت‌های درباره آن؟! چرا بی تفاوتی؛ و به عبارت آقایان، «بی دردی» نسبت به امور شخصی را بدترین درد می‌داند، ولی بی تفاوتی یعنی بی دردی نسبت به دردهای نظام اجتماعی و مسلمین را، او را هیچ باکش نیست، الا اینکه آخر دعا می‌گوید؛ «اللهم اصلح کلّ فاسد من امور المسلمین»؟! در همه‌اش هم با همه وجود می‌گوید، در این هم با وجود می‌گوید، ولی در همه‌اش مورد مشخص در نظرش هست، یعنی مشخص است در آن، در نظرش، که چه صفتی را جزء صفت‌های بد بداند، ولی به اینجا که می‌رسد دیگر در خاطرش امر مشخصی نیست! به صورت مجمل، دیگر، دعا می‌کند و می‌گذرد! چرا این گونه است؟!

بحث نظام. انسان، عرض شد دارای سه دسته فعل هست؛ کارهای روحی، کارهای ذهنی و کارهای عینی. انسان فعالیت‌های روحی اش، در نظام حساسیت‌ها و نظام تمایلاتش انجام می‌گیرد. و فعل تصمیم‌گیری در نظام حساسیت‌ها و تمایلات روحی است. همان گونه که فعل محاسبه و سنجیدن در نظام فکری او هست. و همین گونه که اعمال تصرفی، در اعمال عینی او هست. تصرف در، نسبت به امور خارجی، و عینی. هر سه تای این سه فعل با هم انجام می‌گیرند. بریده بریده نیستند، و هر سه تا هم با هم مربوط هستند. یعنی شما به وسیله فعل خارجی، صاحب ملکه روحی می‌شوید، بریده از کار روحی نیست، ولی موضوعش یک امر خارجی هست. هر سه این سه نحوه کار، سه تا موضوع دارند، سه تا روش دارند و سه تا فاعل دارند. یعنی فاعلیت؛ فاعلیت روحی، فاعلیت ذهنی، فاعلیت عینی. سه تا فاعل به معنای سه تا شخص بریده از هم باز نیست. قدرت فعالیت عینی، قدرت فعالیت ذهنی، قدرت فعالیت روحی؛ هر سه اینها، به حسب موضوع، به حسب نفس قدرت، به حسب شیوه و روش، قابلیت توسعه دارند. این بحث برای جلسه قبل بود. وارد می‌شویم در اینکه این سه تا به وسیله نظام و تشکیلات، قابلیت رشد و توسعه دارند.

آدم می‌تواند بهینه‌سازی، شخصاً بکند در افعال عینی‌اش، و موضوع کارش را عوض کند، مرتباً ارتقاء بدهد. فعالیت و نحوه تصرفش را بهتر کند. قدرت کارآیی عینی‌اش را بیشتر و شدیدتر کند. و می‌تواند کارآیی ذهنی‌اش را با فعالیت‌های ذهنی، مرتباً سطحش را، موضعش را، بالا ببرد. اگر دیروز در مسائل کوچک سطحی علوم بررسی می‌کرد، امروز در مسائل اصولی علوم؛ فردا در حد مسائل اصولی؛ یعنی ریشه‌ها و مبانی علوم. پس فردا در توسعه پیش فرض‌های اولیه و حدود علوم، تا توسعه کارایی نسبت به مسائل فکری به وجود بیاید. عیناً عین همین را هم [...] [درباره امور روحی است که می‌تواند حساسیت‌های روحی خود را ارتقاء بدهد و خود را مهذب کند، بعد می‌تواند تهذیب را از] موضوعات فردی به موضوعات اجتماعی بکشانند، توسعه در ملکاتش ایجاد می‌شود. این قدم اول بحث که انسان، قابلیت توسعه دارد.

حالا ببینیم آیا به صورت تشکیلاتی هم می‌شود آدم توسعه برایش درست بشود یا نه؟

بهینه‌سازی در تصمیم، می‌شود بهینه‌سازی سیاسی. بهینه‌سازی در تفکر، می‌شود بهینه‌سازی فرهنگ. بهینه‌سازی در عملکرد، بهینه‌سازی اجرایی یا عینی. عین همین تقسیمات را شما در جهت دیگری در تشکیلات می‌توانید داشته باشید. می‌توانید یک سطح را بگذارید: سطح الف؛ بهینه‌سازی سیاست‌گذاری. بعد در پرائتز بنویسید: توسعه در سیاست‌گذاری. این چه وقت می‌تواند یک تشکیلات توسعه بدهد سیاست‌گذاری‌اش را؟! هر وقت دلش خواست مثلاً یک مسئولی که مسئول یک تشکیلات باشد، می‌تواند توسعه سیاست‌گذاری، موضوع تشکیلات را عوض کند؟ نه بابا! تشکیلات، بدون عناصرش؛ و توسعه یافتن عناصر، هماهنگ با

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

توسعه‌ای که در سیاست گذاری هست، ممکن نیست بشود سیاست گذاری جدیدی بکنند. اگر فردا سیاست گذاری‌ای درباره پول انجام بگیرد، و فرضاً پول کالایی را، فرض کنید که مال، - به فرض داریم صحبت می‌کنیم - ریال نفتی درست کنیم، که هر یک ریالی برابر با مثلاً یک لیتر نفت باشد، - من باب مثال دارم عرض می‌کنم -، یا - فرض کنید که - یک پول درست کنید که یک بشکه نفت باشد. این خیلی از چیزها را به هم می‌ریزد. خیلی از ضوابط را باید عوض بکنید. ولی آیا تحمّلش را راحت جامعه دارند؟ یا ندارند؟! تحمّل دارد یا ندارد یعنی چه؟! یعنی توسعه، سیاست گذاری شما؛ بدون توجه به وضعیت موجود روانی جامعه، فکری جامعه، عینی و عملی جامعه، ممکن نیست. درون یک سازمان و تشکیلات هم همین طور است. شما با هر عنصری، هر گونه تشکیلاتی را در هر سطحی نمی‌توانید درست کنید. درست است تشکیلات، بستر رشد هست، بستر توسعه هست، ولی متناسب با هر مرحله‌ای! درست است که باید انقلاب روانی، فرهنگی، عینی در فرد ایجاد بکنند، و لکن نمی‌شود که انقلابی را که برای یک سطح دیگری هست، در یک زمان دیگری انجام بگیرد. خیلی خب، حالا پس بنابراین، توسعه سیاست گذاری همیشه باید با ملاحظه توسعه سازمان انجام می‌گیرد. سازمان، قدرت توسعه داشته باشد، پذیرای توسعه باشد، پذیرای توسعه چه وقت می‌تواند سازمان داشته باشد؟ تشکیلات، چه وقت می‌تواند بپذیرد توسعه سیاست گذاری را؟ آن وقتی که توسعه در تمایلات سازمانی پیدا شده باشد. مگر میل سازمانی هم آدم دارد؟ بله! موضوعاتی که موضوع قانون گذاری قرار می‌گیرد، و جایگاهی که آن موضوع می‌تواند پیدا کند؛ یعنی ساختار و روابطی که تقسیم می‌کند قدرت را نسبت به موضوعات مختلف، این عوض بشود. من این را مثال ساده‌ای بزنم حضور مبارکتان. چه گونه شما مسئله ریاضی‌ای را که برای کلاس دوم دبستان می‌گویید، محال است برای کلاس دوم نظری بدهید و مسئله‌ای را که برای کلاس دوم نظری می‌گویید، محال است برای

دوم دانشگاه، ترم دوم دانشگاه بگویند. چرا؟! می گویند بابا! این اطلاعاتش بالا رفته، سرعت ذهنش بالا رفته؛ بعد من می گویم که فقط محتوای آموزشی عوض نشده، ضوابط آموزشی هم عوض شده، نظام آموزشی هم عوض شده، نحوه امتحان گرفتن هم عوض شده، نحوه تست کردن و کنترل کردن هم عوض شده، نحوه اعطای اعتبارات فرهنگی هم عوض شده. یعنی به این قدرت می دهید، می شناسید آقا این نمره فلان آورده، در دانشگاه ممتاز است. عین همان را نمی آورید برای بچه کوچک که دو سال رفته دبستان بگویند! نمی شود آورد! عیناً در دستگاه های اجرایی شما می گویند فلان موضوع قابلیت طرح ندارد الآن در تشکیلات. یک زمان می گویند که خب، الآن دیگر قابلیت طرح پیدا شد، می شود مطرحش کرد. به هر حال، موضوع و نسبتی را که آن موضوع به توزیع قدرت دارد، کلمه توزیع قدرت را با آن همه صحبتی که قبلاً شده ان شاء الله تعالی زود، منتقل می شوند. علاقه ها و محبت ها در شکل تشکیلاتی ظهور می کند و منشأ قدرت می شود. و این محبت، اعم از اینکه مادی باشد یا الهی باشد، باید سطح توسعه یافتگی اش امکان بدهد به مسئول تشکیلات که موضوعی را طرح بکند یا اینکه امکان ندهد برای طرحش. وقتی می گویند فلان مطلب قابل پذیرش در جامعه فعلاً نیست، یا فلان مطلب را فلان تشکیلات نظامی یا اداری یا فرهنگی، نمی توانند اینها برونند دنبالش. هیچ گونه علاقه ای وجود ندارد، فیزیکی نمی شود چیزی را در تشکیلات پذیرفت. کسی باید خیلی ساده اندیش باشد که خیال کند تشکیلات مثل ماشینی هست که، تازه با ماشین هم شما نمی توانید این گونه سلوک کنید. شما ماشین را هم وقتی بخواهید دستور بدهید تراش بزنند، نمی شود هر جور که شما دلتان خواست تراش بزنند، ماشین راه بیفتد! شما مجبور هستید یک تناسب هایی، یک نسبت هایی، - مثلاً عرض می کنم - می خواهید این قدرت ایجاد شده در این - فرض کنید - الکتروموتور را منتقل کنید به این چرخ که هست، خب، باید چهار تا قانون تبدیل محور را شما حواستان باشد

بهبش دیگر! نمی‌شود که - به حضورتان که عرض کنم که - هیچ گونه توجّهی نداشته باشید؛ بگویید من می‌خواهم این گونه بشود! این شدنی نیست که! نفوذ مشیت و اراده شما در یک نظامی در عالم دارد انجام می‌گیرد، که یک سهم از تأثیر را دارد، نه مطلق تأثیر را! این سهم قابل توسعه هست؛ بحث دیگری است، سر جای خودش ان شاء الله عرض می‌کنیم.

خب حالا، پس تمایلات تشکیلاتی، قابل توسعه هست. باید توسعه پیدا کند تمایلات تشکیلاتی متناسب با توسعه سیاست گذاری. چه وقت می‌شود تمایلات تشکیلاتی توسعه پیدا کند؟ آن گاه که تمایلات فردی؛ وضعیت روانی و ذهنی و عینی عناصر تشکیل دهنده یک تشکیلات، توسعه پیدا کند. حالا سؤال این است که آیا چگونه می‌توانیم وضعیت روحی و ذهنی و عینی افراد را هماهنگ با توسعه تشکیلات، توسعه بدهیم؟ حالا، عنایت بفرمایید! نه شما توانستید فرد را به تنهایی توسعه بدهید، نه توانستید تشکیلات را! گفتن اینکه - به حضورتان که عرض کنم که - اصالت فرد غلط است، اصالت جمع هم غلط است، دو تایش روی هم! و نشناختن اینکه بر یک پایه فلسفی باید حلّ بکنید هر دو را، و بعد بتوانید - به حضورتان که عرض کنم که - تعریف کنید هر دو را، و نسبت بینشان را مشخص کنید و نظامشان را تعریف کنید، خب، آن آسان است! خیلی ساده است که آدم بگوید که اسلام نه کمونیستی است نه سرمایه داری! اسلام نه اصالت فرد است، نه اصالت جمع! اسلام بین اینها دو تا هست. شعار هم می‌شود دنبالش، خیلی، تا دلتان بخواهد می‌شود شعار داد! ولی خب، حالا بگو بینم در کدام دستگاه فلسفی می‌توانید هر دو را حل کنید که التقاط و ترکیب نامتجانس درست نکرده باشید؟ ناهماهنگ ساخته باشید؟! اگر حدّ اولیه ات قدرت انحلال هر دو تعریف را در خود نداشته باشد، تألیفی می‌شود، التقاطی می‌شود! التقاط را گاهی است در روبنا یک شخصی انجام می‌دهد، شما حمله می‌کنید، می‌گویید این التقاطی شد. گاهی است که در زیربنا شما التقاط

می‌گیرید؛ التقاط فرقی ندارد! زیربنایش سخت تر است فهمش برای دیگران! ولی گاهی است می‌گویید یک مبنای فلسفی را ما معین می‌کنیم و تعریف می‌کنیم و نشان می‌دهیم، که قدرت تعریف کردن هم فرد؛ هم جمع را، هم تمایلات فردی، هم تمایلات تشکیلاتی، و هم اصل جاذبه را در جهان دارد، می‌تواند هر سه اینها را در یک دستگاه حل کند. می‌گویید که جاذبه در جهان به چه درد ما می‌خورد؟ خب، علوم تجربی را جدایش کنید. می‌گوییم شما می‌گویید که تغییرات تکنولوژی، تغییرات ابزار، تغییرات وسایل و مقدرات، امکان ارتباط بیشتر را برای بشر، حداقل در کار تشکیلاتی‌اش فراهم می‌کند، یک حادثه خاصی است! یا نبودش یک تضییقی را ایجاد می‌کند، چه گونه چیزی را که برایش یک سهم تأثیر قائل هستید، می‌گویید او را لازم نیست در این فلسفه بیان کنیم!

آنچه را که در موازنه عرض کردیم خدمتتان، به خاطر این بود که حدی را عرض کرده باشیم حضور مبارکتان که قدرت حل هر سه را داشته باشد. انسان و تشکیلات انسانی و جهان و امکانات. به هر حال برگردیم، در این متن بحث [هست: ۴۲: ۳۲] می‌دهیم خدمتتان.

با توجه به اینکه تمایلات فرد نمی‌شود اصلاح بشود بریده از تمایلات تشکیلاتی و اجتماعی، و همچنین تشکیلات نمی‌تواند توسعه پیدا کند بریده از توسعه انسان، و همچنین امکانات نمی‌تواند توسعه پیدا کند؛ بریده از تشکیلات انسانی؛ آیا متغیر اصلی را چه چیزی بشناسیم؟! طبیعی است، - عنایت بفرمایید! - طبیعی است که بر اساس فلسفه‌های مادی اصل باید قرار بگیرد: «توسعه امکانات»! یعنی اصالت سرمایه؛ یعنی اصالت ماده؛ چه در شکل مارکسیستی‌اش که الآن دیگر مطرح نیست باشد، بگویند ابزار بر آدم اثر می‌گذارد؛ چه اثری را می‌گذارد؟! از چه طریقی؟! از طریق مسئله نیازهای مادی او. یعنی اثر عالم بر انسان، اثری هست که نسبت به رفع نیاز مادی اوست. چه بر اساس اصالت سرمایه موجود غرب باشد؛ که بگوییم توسعه

سرمایه گذاری، منشأ توسعه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، روحی، نهادها و ساختارهای اجتماعی می شود. که باز بگوییم تأثیر سرمایه؛ یعنی تأثیر ماده بر آدم، ماده ای که شکل یافته، فرم یافته، توسعه تأثیر این کالاهای منشأ تحرک جدید می شود. به هر حال، بر اساس اصالت ماده، حکومت آثار جهان ماده بر انسان هست، و به وسیله توسعه دادن این حکومت، - عنایت بفرمایید! - برخلاف آن چیزی را که ادعا می کنند، و ذلت بیشتر انسان در برابر ماده؛ یعنی پرستش ماده! می گویند چه گونه پرستش؟ می گویم اخلاق، می شود اخلاق مادی، حتی یافته های وجدانی! اگر مادی شد، انسان مقهور ماده می شود. یک قدرت اختیاری خدا به آدم داده، آدم می تواند یک تکه چوب را پرستد، یک تکه سنگ را پرستد، اوهام و خیالات را پرستد، فلسفه ای را پرستد. قدرت مشخص کردن معبود خودش را دارد. می تواند هم، منزّه بکند معبود خودش را از همه این ها، و فاعلیتش را تهذیب کند.

بر اساس فلسفه الهی و اعتقاد به حقایق که بحثش در جای خودش مفصل هست و الآن وارد بحثش نمی شویم، انسان، حاکم است بر توسعه تأثیر! نهایت اینکه آیا انسان به صورت فردی؟ نه! حالا انسان در نظام ولایت می خواهد مؤثر واقع بشود، عرض می کنیم انسان، فاعلیتش اشتداد پیدا می کند؛ یعنی ظرفیت فاعلیت، بالاتر می رود در میدان تمایلاتش، مشروط به اینکه مبتلای به تلون، یعنی جزئی نگری که مجبور بشود مرتباً عوض کند؛ یا تنسک، یعنی بزرگ شمردن یک چیز کوچک که موجب تحجّر می شود؛ نشود. مرتباً تهذیب کند فاعلیت را. جهت، ثابت؛ سمت گیری، تولی به ولایت الهی؛ و لکن مرتباً تهذیب می کند، یعنی چه؟ یعنی به جای تلون و به جای تنسک، تکامل را انتخاب می کند! تکامل، بدون محاسبه و مراقبه نمی شود؛ محاسبه در جمیع ابعاد. مرتباً به بهینه سازی نظام تمایلاتش و موضوع نظام تمایلات می پردازد. خیلی خب، هواپرستی، بد؛ خداپرستی، خوب؛ ولی مصداق

خداپرستی یک امر جزئی است؟ یا امر بالاتری هست؟! حالا اگر امر بالاتری هست؛
امور فردی است؟! یا اجتماعی است و الی آخر؟

این مطلب که درباره فرد می‌گوییم، ممکن نیست انجام بگیرد، مگر در نظام
ولایت اجتماعی باشد. تولّی به ولی بالاتر. ولایت، موضوعی نیست که الهی و
الحادی اش، یک گونه رشد را بیاورد؛ محال ممکن است. استحاله‌اش را هم عقلاً
الآن عرض می‌کنم خدمت شما.

در رشد سیاسی، این سه امری را که عرض می‌کنم مرقوم بفرماید:
الف) خواستنِ فاعلیتِ حقّ. اینکه مولی و ولی در خواست وی تصرف کند، و
خواست وی را بدان گونه که لازم می‌داند توسعه دهد. - این الف -.

ب) کیفیت در خواست الف.

ج) کیفیت تصرف در مادون.

خلاصه الف) این که، تعلّق فاعل به فاعل بالاتر. راضی بودن به تصرف مولی در
خود؛ یعنی تولّی به ولایت. دوست داشتن سرپرستی مولی، ممکن نیست مگر آنکه
شخص، فاعلیت خود را به مولی بسپارد؛ یعنی متعلّق و وابسته به فاعلیت مولی.

توضیح ب): اخلاق و شیوه‌ای که، شخص با آن اخلاق و آن شیوه، تعلّق به مولی
پیدا می‌کند. اعم از اینکه روش، حیوانی ترین اشکال باشد، یا ملکوتی ترین مراتب.

توضیح ج): تصرف در مادون؛ یعنی نماینده مولی بودن، متناسب با اخلاق تولّی.
عمل کردن نسبت به، شخصی یا شیئی که تحت تصرف او هست. این سه تا در همین
حدّ از توضیح کافی است، من به ثمراتش می‌پردازم که خسته نشوید.

ریاست طلبی؛ یعنی تصرف در مادون، در دستگاه مادی پس از اقتصاد؛ یعنی بر
پایه اقتصاد، اصل هست، و بیشترین تأثیر را در تحلیل سیاسی دارد. یعنی این سه تایی
که عرض کردم، تحلیل ریشه تصمیم‌گیری و تمایلات سیاسی. ریاست طلبی که بند
جیم می‌شد تصرف در مادون؛ این مهم ترین و بارزترین و بالاترین امر در نظام

ولایت مادی هست. یعنی مولی و اخلاق تشکیلاتی، کلاً تابعی است از بالا رفتن قدرت فرد، برای ارضاء تمایلات وی.

لکن درست در نظام ولایت الهی؛ ابتهاج به قرب به مولی، هرگز وسیله نبود، و اصلی ترین امر سیاسی است، و به همین دلیل اخلاق سیاسی و تصرّفات سیاسی را، حول محور طلب قرب انجام می دهد. یعنی نه تنها عاشق قدرت نیست و منزلت را برای قدرت و ریاست نمی خواهد، بلکه حاضر به پذیرفتن ریاست نیست، مگر برای آنکه خواست مولی را در مادون جاری کند؛ آن هم صرفاً برای عشق به مولی! یعنی ولایت الهیه را جاری نمودن در مادون، برای خود منزلت نمی شناسد، و منزلت خود را و آرزوی خود، همیشه در تبعیت از رضوان مولی جست جو می کند، خود را همیشه در تبعیت از رضوان مولی و قرب به او جست جو می کند. دو تا ابتهاج داریم؛ یک ابتهاج، ابتهاج مادی هست، ابتهاج به اسباب است؛ از ابتهاج به اکل و شرب گرفته تا ابتهاج به قدرت، همه اش ابتهاج به اسباب است؛ حتی ابتهاج به عجب! ابتهاج به حُجب فعل را، ابتهاج به حالات روانی! البته حالات روانی در شکل های مختلف، در سطح های مختلف می شود ابتهاج به آن داشت. در شکل مادی؛ یک هروئینی از حالت خودش لذت می برد. غیر از التذاذی که از خود سُکر حاصل می شود برایش، از اینکه سُکر پیدا می شود برایش هم لذت می برد! یک ریاست طلبی که مست قدرت هم هست، اضافه بر دارا بودن قدرت تصرف در مادون، از نفس واجبت لذت می برد و حالت روانی را پیدا می کند. این در دستگاه مادی است. در دستگاه الهی، ریاست به معنی مسئولیت و عهده داری سرپرستی است، و یک ذره ایجاد نمی شود میل به دعوت به نفس. و در حالت خوف و اضطراب هست، از اینکه مبدا آغشته بشود عملش به دعوت به نفس. تمام ابتهاجش در قرب است. این طبیعی است که اخلاق تشکیلاتی شان دو رقم می شود. طبیعی است که جریان قدرت، در بین اینها دوتا و ساختارش و نظام تشکیلاتش، دو گونه می شود. طبیعی

است که یکی مسحور منزلت هست، و یکی حاکم بر منزلت! جمله‌ای را که از امام - رضوان تعالی علیه - نوشته بودند که انسان باید خیلی ضعیف باشد که این مقام‌ها بر او حاکم شود و او محکوم مقام‌ها باشد؛ نه اینکه حاکم بر آنها. اخلاق تشکیلاتی نظام مادی در منزلت اول، انسان را تسلیم به [...] [شروع صوت ۲۶۹۳] [اطاعت از مافوق می‌کند]* طبیعی است که در نظام تشکیلات الهی، تعلق به ولایت مولی، شدت عمل را بالا می‌برد، ولی نه به دلیل دلبستگی به ریاست. پس بنابراین، اگر دقت بفرمایید! تشکیلات کافر برای انسان مادی، آخرین مقصد هست، و لکن برای مؤمن، پایین‌ترین مقصد؛ آن هم نه مقصد مستقیم، طریق؛ طریق برای مقصد. من یک مثال بزنم برایتان. شما اگر یک شخص محترمی را که قلباً آن را خیلی دوست داشته باشید و نسبت به او احساس تولی بکنید. این شخص، برایش بخواهید چیزی را تعارف ببرید، فرض کنید که حالا، یا یک خوراک بخواهید برایش تعارف ببرید، یا یک عطری را بخواهید تعارف ببرید، یک چیزی را بخواهید تعارف ببرید؛ می‌شود شما این را بهترین نوعش را بخرید، بعد برای شخصی که دوستش می‌دارید و می‌خواهید تعارف ببرید، و به فکر بیفتید که در راه تقلب بکنید، نصفش را خالی بکنید و قاطی‌اش چیز دیگری بزنید؟! یا این را می‌گویید خیانت بهش هست؟! خیانت بهش هست یعنی چه؟ یعنی خیانت به تولی است. و لکن کسی که مولی را هم، ولی را هم، وسیله می‌خواهد بسازد؛ برای قدرت. او ابداً ابا ندارد که آن جنس را تقلبی ببرد، نهایت می‌گوید یک جور باید برد که او هم نفهمد، خیال کند از اصلی‌اش هم بهتر هست! ناسازگاری بین منافع فرد و سازمان، و منافع تشکیلات و توسعه تشکیلات، قهری است که در نظام ولایت مادی اصل بشود. اخلاق تشکیلاتی تا آنجایی سعی دارد برای اینکه خلاف نکند، که خلاف کردن، مانع توسعه استمرار لذتش و توسعه

* بر اساس تطبیق با جزوه تهران

برتری‌اش باشد. هر آن که در هر بعد ببیند که لطمه‌ای به استمرار توسعه سلطه‌اش پیدا نمی‌شود؛ سلطه‌ای را که دارد دارد، توسعه یاب هم هست. دائم التزاید هم هست. هر روز موضوعاً هم عوض می‌شود. هیچ کس هم دستش را نمی‌تواند بگیرد. اگر هراسش کاملاً از اینکه کسی نمی‌تواند دستش را بگیرد، برطرف شد، اقدام می‌کند.

و بالعکس در دستگاه نظام الهی، حساسیت مرتباً بالا می‌رود و توسعه پیدا می‌کند در اینکه الاخلاص له، خالص تر عمل می‌کند. این خالص تر تولی پیدا کردن به نظام ولایت الهی است که خدمتگذاری به ولی را حتمی می‌کند؛ یعنی تولی به ولایت الله، اصلاح می‌کند.

پس بنابراین، وضعیت کنترل در تشکیلات الهی، با وضعیت کنترل در تشکیلات الحادی، زمین تا آسمان فرق دارد. کنترلی که در اینجا می‌گوییم برای بهینه‌سازی؛ چه در موضوع تعلقات روانی باشد، و چه در موضوع نظام فکری باشد، و چه در موضوع علمیات عینی باشد؛ به معنای سرپرستی تهذیب هست. تمایلات تشکیلاتی، و بالا بردن حساسیت‌ها و تعهدها، و عوض شدن موضوعات قوانین، نیز به همین مناسبت است. خب حالا، با این بیانی که عرض شد، که فاصله بین زهد فردی و زهد اجتماعی خیلی خیلی باید روشن شده باشد برای شما خواهرها، که اصلاً موضوعاتش خیلی فرق دارد. معنی مراقبه و محاسبه‌اش خیلی فرق دارد.

بدیهی است که اگر خواهرها تشکیلات ولایت الهی، یعنی یک سازمانی، حالا که ما برای تشکیلاتمان هم، مقدماتی را عرض می‌کنیم حضور مبارکتان، که ابتدائاً چه گونه می‌شود هسته‌هایی را درست کرد و بعدش چگونه می‌شود اینها را با هم ارتباط داد و چگونه می‌شود سازمان توسعه تعاون اسلامی زنان را - ان شاء الله تعالی - پی‌ریزی کرد. اگر درست بشود، بستر توسعه روحی زن‌ها می‌شود، توسعه ذهنی شان می‌شود. به عبارت دیگر، حرف هایشان الآن جزء امثال مشهور هست، جزء

مثال‌های مشهور است، که خود زن‌ها هم قبول دارند، به هر حال مصطلح هم هست دیگر می‌دانید که مثال‌ها را. می‌گویند حرف‌های خاله زنکی! چرا این گونه می‌گویند؟ چرا حتی مردها یک حرف‌های کوچکی را می‌زنند، می‌گویند حرف‌های خاله زنکی؟! من به نظرم می‌آید چون مهجور از داشتن نظام توسعه اجتماعی بوده‌اند. خواهرها در صورتی که در رشته‌های مختلف فنون، می‌دانید که قدرت تحرّک ذهنی دارند؛ در دانشگاه در رشته ریاضی، نمره کمتر از پسرها نمی‌آورند. معنایش این است که، بلادت ذهنی و کودنی ندارند. و لکن احساس، پذیرش یک رتبه، یک منزلت از - من را می‌بخشید که با صراحت صحبت می‌کنم، عفو فرمایید - پذیرش یک منزلت از وابستگی و احساس حقارت، تقریباً عمومی است، مگر در بعضی‌شان، استثنائاً؛ که این ضعف، به نظر من، ضعف روحی هست. اسلامی که در منازل مختلفی، زن را دارای مقام‌های شامخ بندگی ذکر کرده؛ «و القانتین و القانتات و الذاکرین و الذاکرات»، این معنایش این نیست که کسی که قدرت رسیدن به منزلت‌های بالای عرفان را دارد، این معنای موجود، درباره‌اش صحیح نیست. به نظرمان می‌آید که وجود تشکیلات، حساسیت‌ها و تعهدها را بالا می‌برد؛ امکان تهذیب‌های اجتماعی پیدا می‌شود. زن‌های مهدّبی که ما داریم مثل مردهایی که در زهد فردی اسیر هستند و اسلام را در یک چارچوبه زندگی فردی، با اینکه آدم نمی‌تواند همان وقت هم که زندگی فردی را انتخاب می‌کند، بریده مطلق از جامعه باشد! این، خیال است برایش پیدا می‌شود! می‌تواند حساسیت‌های اجتماعی‌اش را به خمود بکشد. بعد که به خمود کشید، خیال کند که حالا دارد در، مثلاً در؛ چه، زندگی می‌کند، در حالی که این جور نباشد.

به هر حال، ما به ذهنمان می‌آید که تا نظام زن‌ها تأسیس نشود و زن‌ها قرار نگیرند در موضع عهده داری مسئولیت‌هایی، حساسیت‌هایشان توسعه پیدا نمی‌کند؛ تا حساسیت‌ها هم، زمینه توسعه‌اش فراهم نشود، توّلّی به ولایت الهی در شکل

تشکیلاتی و اجتماعی برایشان حاصل نمی‌شود. این تولگی یعنی اینکه الآن هست، که خواهرهای ما نسبت به امام، نسبت به حضرت آیت الله خامنه‌ای اظهار علاقه می‌کنند، اینها ظهورش در همه ابعاد زندگی شان نیست! و شکل شعاری و تقلیدی‌اش بیشتر از شکل تهذیبی‌اش هست! تهذیبی‌اش بیشتر شکل فردی دارد. امیدوارم - ان شاء الله تعالی - سالم باشید، اگر سؤالاتی باشد چند دقیقه خدمتتان هستم.

س ۱) یک سؤالی داشتم، خواهرها هم اگر بعداً سؤالی داشتند بفرمایند؟ سؤالی که اینجا مطرح بود، یکی اینکه در بحث‌هایی که ما در این زمینه می‌کردیم هفته پیش، به نظرم آمد که یک مقدار مسئله برای، چون شما فرمودید سازمان را می‌توانیم از آنجا‌هایی که قشر مستضعف زنان بیشتر هستند، از اینجا شروع بکنیم؛ حالا سؤال من این هست که چون زمینه اجتماعی الآن به گونه‌ای است که، به خصوص خواهرهای روستایی، حقی برای خودشان، هم خودشان قائل نیستند و هم دیگران، شوهرشان، بچه‌ها و این‌ها، اینها چطور می‌توانند سازماندهی بشوند؟ چطور می‌توانند این سازمان‌ها، اینها را هم در بر بگیرد و با آن‌ها ارتباط داشته باشد، و اینها که در حال حاضر، هیچ کس را غیر آن فرد خاص که، مثلاً فرش را از آنها می‌گیرد می‌برد یا، به این صورت، ارتباط دیگری ندارند و اصولاً موقعیت فرهنگی آن محل‌هایی که آنها در آن زندگی می‌کنند، ایجاب نمی‌کند، اینها به لحاظ اجرائی؟ یک سؤال دیگری هم در همین جلسه برایم مطرح شد، البته به قدر بضاعت فهمم، می‌خواستم بدانم که این علت بروکراسی و مسائل دست و پاگیر سازمان‌ها و نظام‌ها چه هست؟ چون - به اصطلاح - در مورد توسعه قدرت که علاقه‌ها و محبت‌ها در شکل تشکیلاتی تبدیل به قدرت می‌شود، می‌خواهم بدانم که حالا این سازمان‌ها در همین شکلی که الآن دارند، چطور می‌شود که به انحطاط می‌افتند، دست و پا گیر می‌شوند، و مانع همان توسعه قدرت هم باز در شکل مادی‌اش می‌شوند؟

مسئله دیگر هم اگر لطف بفرمایید در مورد ایجاد حادثه، هفته پیش صحبت فرمودید، و تغییر شرایط، مبتلابه سازی. این را می‌خواستیم بدانیم که در قالب سازمان، به چه شکل می‌تواند؟ اگر لطف بفرمایید مثال‌هایی در این مورد بفرمایید. [۱۳:۱؟]

س۲) سؤالی هست در این رابطه که فرمودید برای اینکه ما بتوانیم به قرب الی الله برسیم و از نوع دوم، فرد بتواند رشد داشته باشد، نه از لحاظ مادی، لزوماً باید هم فرد متحول بشود، (برای اینکه ما قصد و انگیزه توسعه داریم)، هم تشکیلات متحول بشود، و هم سیاست گذاری‌های توسعه متحول بشود. در واقع سیاست گذاری باید بر مبنای پیش بینی حال و آینده باشد، بر مبنای اطلاعاتی که از گذشته هست، و از طرفی هم بحث تزکیه داریم و به نوعی کمال طلبی که مطرح هست. در شکل اجرائی قضیه و اینکه این مراحل تزکیه و رسیدن به کمال، وقتی یک مجموعه، به وجود می‌آید، به هر حال سلسله مراتب و نهادهای حاکم بر آن به وجود خواهد آمد، این را ما چطوری می‌توانیم پیش بینی بکنیم که باز جنبه انحراف پیدا نکند؟ و مسئله دیگری که در بیانات قبلی حضرت عالی هم بود، در رابطه با نقش حاکمیت‌ها هست؛ یعنی حکومت بر جامعه مسلمین می‌تواند باشد. آیا یک سازمان به تنهایی می‌تواند بدون رابطه با آن جریان حاکم و شرایط موجود عمل بکند؟ و اگر نمی‌تواند، باز ما به چه شکلی می‌توانیم آن جریان بالاتر را متحول بکنیم؟

استاد حسینی: با اجازه، قسمت اول - معذرت می‌خواهم - قسمت اول که فرمودید که مستضعفینی هستند از خانم‌ها، که آنها محرومیت‌شان شدید هست، ما چه گونه شروع را با آنها انجام بدهیم؟ یک وقت می‌گویید که، - چند قسمت برای صحبت هست - یک وقت می‌گویید که ما شعار را قرار بدهیم، ولی کاری نداشته باشیم به توسعه آنها؛ این یک حرف است. نه، این کار بدی است که آنها را وسیله قرار بدهید، هر چند بزرگ‌ترین وسیله هستند برایتان از نظر سیاسی. علتش را من

عرض کنم خدمتتان در یک تحلیل روحی، و بلافاصله برگردم در تحلیل اجتماعی. در تحلیل روحی، انسان از ظلم فطرتاً رنج می‌برد، یعنی مخالف ظلم است، عدالت خواه هست فطرتاً. و رحم با کمترین تحریک، برای ایجاد انگیزه، بهترین وسیله هست، اگر شکل اجتماعی پیدا کند، خیلی قوی تر! یعنی به عنوان شعار حمایت از مستضعفین، ابتداءً، موضوعی هست قابل بررسی، از نظر یک نفر که بخواهد دست به یک عمل اجتماعی بزند، و موضوع بزرگ تر هست. واقعیت هم دارد. خب، محرومیت این ها، در حدّ خیلی بالایی هست. عرض کردم حقوق را، اسلام مشروع شناخته؛ یعنی زن بر آن چیزی را که کسب می‌کند، حاکم است. محکوم نیست که این را که پیدا کرد، مثل یک برده بیاید تحویل مرد بدهد. خب، بسیار خب، در خرج کردنش باید یک حدّ نظری داشته باشند، باید - یک به حضورتان که عرض کنم - خب، به حساب نمی‌خواهد نظر بدهد، می‌خواهد بدون نظر دادن، تقدیم بکند با کمال مهر به شوهرش. ولی قدرش باید شناخته شده باشد در آنجا. نه اینکه آن جامعه‌ای که زندگی می‌کنند، حق هم بدانند که او باید چنین کاری را بکند، وظیفه‌اش هست! منزلت کرامت نفسش باید به رسمیت شناخته بشود، تا از نظر روانی، برایش زمینه پرورش باشد. ولی اگر - مثلش را عرض می‌کنم - در فلان روستا که این زن دارد کار می‌کند، یاران شوهرش و دیگران که رسیدند، این را یک امر طبیعی فرض کردند، فوqش گفتند الحمدلله با هم خوش هستند، خوب هستند، با هم، روی هم، یکی هستند، و این را به منزلت یک کرامت برای یک زن به رسمیت نشناختند؛ این تضعیف می‌کند تحرّک روانی‌اش را. او را به خمود می‌کشاند دیگر! خب، حالا بگذریم از این مطلب، اینها محروم ترین قشر جامعه؛ یعنی کارگر ساده‌ای هستند، که همه آنچه که در مورد کارگرهای ساده مرد می‌گویید، در حقشان صدق می‌کند، یکی هم اضافه؛ که دیگر ما به ازای کار ساده شان را هم، در یک نظام خاصّ معیشتی در اختیار غیر قرار می‌دهند. دفاع از محرومیت اینها و بالا بردن

کرامت نفس اینها، این یعنی چه؟ یعنی نه تحریک کردنشان که شما با خانواده تان زندگی نکنید، ندهید! ولی اینکه این را به عنوان یک مقام برایش بشناسید، به عنوان یک ایثار برایش بشناسید، به عنوان یک فداکاری برایش بشناسید. اجر برایش قائل باشید، اجر سیاسی برایش قائل باشید. او را تشویق کنید به کاری که می کند، رویش فیلم سازی هم بکنید، ترغیش هم بکنید، شخصیتش را هم بالا ببرید. این خیلی فرق دارد تا اینکه شخصیتش را تحقیر کنید. علاوه بر این، خدمات سازمانی به او بدهید در اینکه این فرش را، این زن بیافد. یعنی این گونه نباشد که در یک شرایطی هم قرار گرفته باشد که خودش نتواند بیاید پشم تهیه کند. نتواند بیاید فرشش را در بازار بفروشد. یعنی در یک شرایطی قرار نگیرد که مثل این، در شکل ماکت های بزرگش، در مقیاس های خیلی بزرگش، شرایطی را درست می کنند، شبکه های بزرگ توزیع جهانی، که شما نمی توانی نفت به جایی بفروشی مگر به آنها! راهی نداری! نفت که شربت آبلیمو نیست که بگذاری اش - به حضورتان که عرض کنم که -، با یک سطل سر کوچه و بانگ بزنی شربت! نفت - به حضورتان که عرض کنم - جاهایی که مصرفش را دارند مشخص هست. وضعیت روابط تکنیکی آنها، اقتصادی آنها، مشخص هست. در چنگال آنها گرفتار هستید! توی، البته اسمش که آزاد آزاد است. گاهی هم غیر مستقیم، خودشان سوپاپ اطمینان درست می کنند، چهار تا دلال می فرستند، ۱۰ تا تک محموله بخرند، آرامکی یک قرارداد می بندند، دیگر شما خیلی خوشحال بشوی، باورت بشود که دیگر آزاد است ها، می شود کار کرد! نه این گونه نیست! - به حضورتان که عرض کنم - شما در نظام خاصی که را در شبکه توزیع جهانی وجود دارد؛ هم مواد خامت و هم تولیدات، در آن نظام حرکت می کند! به هر حال، برگردیم.

عین آن مطلب و آن شیطنت، نهایت در مقیاس خیلی خردش و خیلی ساده اش، نمی خواهم بگویم همه خانواده های روستایی چنین هستند ها! بعض را عرض می کنم.

ولی همان بعضش هم، ضررش خیلی زیاد است. عین همان، در مقیاس و سطح خیلی کوچکش وجود دارد. آن زن چشمش به دست این مرد هست که اگر او نیاورد پشم، که نمی‌تواند این، چیزی درست کند! اگر نیاورد، - به حضورتان که عرض کنم - وسیله بافت قالی و بعدش فروشش را، که این نمی‌تواند آن کار را انجام بدهد. محتاج به این است که یک واسطه داشته باشد؛ در تأمین امکانات تولید و در رساندنش به بازار مصرف. خب، اگر یک سازمانی بود که خدمات اقتصادی را به این عرضه می‌داشت، رابطه با فکر این زن آغاز می‌شد. بعدش می‌شد دعوتش بکنند، بگویند هر از گاهی هم بیا در یک کلاسی، چیزی را یاد بگیر، فیلمی را ببین. رابطه اینکه آرام آرام آشنای با کار تشکیلاتی‌اش هم بکنند، پیدا می‌شود. یعنی ساده ترین زمینه‌های ارتباط، می‌تواند به صورت طبیعی، عرضه خدمات باشد، ولی هرگز تشکیلات را برای خدمت رساندن به زن‌ها، این گونه خدمت‌هایی را که عرض شد نمی‌خواهیم‌ها! نمی‌خواهیم بگوییم یک عده باید در جامعه ذلیل بشوند، - به اصطلاح - شکسته و خرد بشوند، بعد یک عده مددیاری می‌فرستیم چوب بزند زیر بغل این، آدم‌های ضعیف را سرپا و دارد، دستشان را بگیرد، قدم قدم راه برود، سوار ماشینشان کند ببرد بگرداندشان! اصلاً تعریفشان از تشکیلات و اداره، خدمت رسانی نباشد. خدمت رسانی، از آثار سوّم تشکیلات می‌شود. از آثار اوّل تشکیلات، توسعه روانی است. بعدش توسعه فرهنگی هست، بعدش توسعه اقتصادی، تأثیر در خارج هم می‌گذارد. توسعه اقتصادی - اجتماعی، وظیفه اول وزارت خانه‌ها نیست، و علت اینکه بروکراسی را می‌فرمایید که چطور می‌شود پیدا بشود، سازمان درست می‌کنیم، خیال می‌کنیم که با پیچ و مهره، این ماشین را ساختیم. خب، پیچ و مهره که شد، فرسایش پیدا کنیم، گرایش به چیزهای دیگر پیدا می‌کنیم! و لکن اگر گفتید که سازمان برای این است که حساسیت شخص، توسعه پیدا کند، موضوعش عوض بشود. وضعیت فکری فرد، موضوعش عوض بشود؛ عملکرد عینی‌اش، موضوعش

عوض بشود، مرتباً توسعه تمایلات فرد، همراه است با توسعه تمایلات تشکیلاتی؛ یعنی همراه است با توسعه میل و تولی به ولایت تشکیلاتی؛ آن هم در شکل اسلامی‌اش که عرض شد که منشأ تهذیب بالاتر می‌شود، ولی نه تهذیب فردی. خب، اگر چنین چیزی باشد، زن‌ها از موضوعات خرد و کوچک، ذهنشان در می‌آید و تمایل روحی شان هم از آن چیزهای کوچک فارغ می‌شود؛ موضوع میلشان چیزهای بزرگی قرار می‌گیرد.

اما صحبت اینکه چگونه ما شروع کار را بکنیم؟ من به نظرم می‌آید اتفاقاً، شما از کسانی که اطلاعاتشان بیشتر هست، شروع برای عناصری را که تشکیلاتی را تشکیل می‌دهند، می‌توانید بکنید، البته با اهداف اجتماعی کمک به مستضعفین. ولی بعد، مستضعفین را باید منحل بکنید در آن تشکیلات، آنها از استضعاف دربیایند، لذا اسم سازمان را ما به ذهنمان می‌آید این گونه بگذارید که، «سازمان توسعه تعاون اسلامی زنان یا بانوان». توسعه اسلامی، توسعه تعاون اسلامی، مدد اسلامی در آن‌ها بالا برود. مدد اسلامی به این نیست که آب و نان مردم تأمین بشود! مدد در تهذیب روحی، آن هم نه تهذیب فردی؛ تهذیب اجتماعی. مدد در توسعه نظام فکری، نه نظام فکری فردی؛ نظام فکری اجتماعی. این قسمت سؤال اول. پس بنابراین، از خواهرهای دانشجو و دانشگاهی و تحصیل کرده که متأسفانه در بخش کارمندش نوعاً منحل می‌شوند در ۱ - موضع گیری تبعی و عدم تعهد و بالا رفتن اخلاق تشکیلاتی شان، ۲ - مبتلا به این می‌شوند که کسی که بنا شد تشکیلات را سازمانی ببیند برای انجام یک وظایفی؛ نه اینکه، یک شرایطی ببیند برای توسعه روحی و رشد؛ کسی که چنین دید، حتماً به فکر می‌افتد که خب، حالا من خدمت به خودم چه گونه بکنم؟! خدمت به خودم که چه گونه بکنم، لازمه‌اش می‌شود که بروم ژورنال خارجی را ببینم و فریفته گری را آغاز بکنم، تا حیثیت و وجهت به نوع بسیار بد سیاسی را پیدا

بکنم. حیثیت، اصولاً قدرت نفوذ در تصمیم غیر، عمل سیاسی است، هر چند در عواطف شخص دیگر باشد.

خب، حالا یک سؤال دیگر این است که چطوری سازمان‌های موجود به صورت بروکراسی در می‌آید؟ به نظر ما می‌رسد که سازمان‌های موجود، چند تا نقص دارد، نه یک نقص. یکی این است که فرض کنید ها! - خوب عنایت فرمایید بر این مثالی که می‌زنم، برای اینکه شما برایتان روشن بشود، معذرت می‌خواهم از اینکه مثال را مثال ساده به کار می‌برم. - شما یک وقتی است که یک سرمایه دار می‌آید خرج می‌کند، یک ساختمان می‌سازد، یک عده آدم می‌آورد آنجا، اسمش یک شرکت بازرگانی است مثلاً. این شرکت بازرگانی، هرگز معنا ندارد که صد میلیون خرج ساختمان، هزینه ثابت جاری‌اش بشود، هزینه مثلاً عمرانی و جاری‌اش بشود، بعدش بگویند آقا چند درآمد دارد؟ بگویند والله درآمد که ندارد فعلاً! یک کسی بود می‌گفت که یک نفر بازاری به هم دگانش گفت وضع بازار چطور است؟ گفت کساد است. رویش را کرد به این طرف، هم دگانش گفت وضع بازار چطور است؟ گفت مَساد است. گفت مَساد یعنی چه؟ کساد شنیده بودیم؛ یعنی جنس‌ها را نمی‌خرند. گفت جنس‌هایی که دیروز خریدند، امروز دارند پس می‌آورند. بازارمان مساد است. ما هم پولش را خرج کردیم، دیگر نداریم بدهیم! این حالا وضع ادارات گاهی مساد می‌شود! - به حضورتان که عرض کنم که - خب، این سؤال اقتصادی هست که آیا واقعاً نسبت تأثیر این وزارتخانه در رشد تولید ناخالص ملی، در GNP چقدر است؟ بین خود و خدا، اگر این همین عمارتش را بدهند همین الآن برای دولت، - به حضورتان که عرض کنم که - مغازه هایش را سرقفلی بدهند و بدهند به توزیع گرها، درآمدش آیا واقعاً بیشتر نیست؟! نداشتن، نداشتن، ...

س ۱) از لحاظ فلسفی حاج آقا، چرا یک سازمان باید [...] ۳۰/۳۰

استاد حسینی: اگر بنزینی که شما دارید، با ماشینی که کار می کند به هم نخورد، چه چیزی پیدا می شود برای این ماشین؟! شما - به حضورتان که عرض کنم که - انقلاب اسلامی، بعدش یک تمایلات الهی، پشتوانه یک حرکت بزرگ شد. اول، سطوح پرورشی اش با گزینشی شما در اداره خیلی فرق داشت. این یک. که - به اصطلاح - تعهد، سطوحش نمی خواند به مقام ها و پست ها. یعنی لزوماً کارشناس هایتان به آن درجه وابستگی به اسلام نداشتند، در نظام پرورشی دیگری پرورش یافته بودند؛ این یک. ۲ - حالا ۴ تا، ۱۰ تا، ۲۰ تا، ۱۰۰ تا، ۱۰۰۰ تا کارشناس منقلب شده بودند، حالت توبه برایشان پیدا شده بود و آمده بودند در شکل اجتماعی، تهذیب شده بودند، همراه شده بودند. هیچ گونه از آن اطلاعاتی را که داشتند، با آن کاری که شما می خواستید بکنید، نمی خورد دیگر! یعنی بنده کارشناس بانک مرکزی، می خواهم با آقای عادل همکاری بکنم. معنای تعادل را و ضریب فنی ها را، در الگوی کینز یاد گرفتم و می توانم پیاده کنم، ولی هیچ کس دیگری که هیچ ضریب فنی، چیزی به ما نداد، بگوید اسلامی اش این گونه است، بیا این گونه حساب کن! که بگویند دو ماه، سه ماه، برای شما یک دوره کوتاه می گذاریم، یک جزوه می فرستیم، یک چیزی می فرستیم؛ ضریب فنی اسلامی این گونه هست، شما بیایید - مثلاً عرض می کنم - عوض بازار پول و کار و کالا و سرمایه، بیایید حالا این را عوض بکنید - مثلاً عرض می کنم -؛ چهار تا چیز دیگر را بگذارید. یا اینکه اگر همین ها هست، نسبت هایش فرق بگذارید. نسبت هایش را یک نسبت های دیگری بگذارید؛ ضریب فنی هایش، یک ضریب فنی های دیگری؛ هیچ کس به ما چنین چیزهایی نداده؛ خب، با همان ها داریم کار می کنیم! یعنی نه ادراکات و فرهنگ کارشناسی و نه نحوه تقسیم قدرت، - خیلی معذرت می خواهم، - و نه - به حضورتان که عرض کنم که - حتی موضوع های عملکرد این سازمان؛ یعنی این برنامه این چه

کار بکند؟ به چه سیری حرکت بکند؟ حالا ضریب فنی را تغییر نمی‌دهید، سیاست‌های کلی پولتان چه هست؟!

به عبارت دیگر، البته عرض کردیم ما در جلسات قبل که انقلاب، فرهنگ خودش را می‌آورد، و لکن، خب، تا قبل از اینکه فرهنگ متناسبش پیدا بشود، این مشکلات را شما دارید، نه اینکه ندارید! این مشکلات، ناسازگاری جهت‌گیری تمایلات عمومی اجتماعی شما، با قدرت سازماندهی و توسعه آنها هست، که این تدریجاً برطرف می‌شود. وجودش کارآیی ادارات را، از، کارآیی شان در دستگاه مادی هم پایین تر می‌آورد. یعنی در شرایط موجود اجتماعی که مردم تمایلات الهی شان بالا هست، نسبت به زمان طاغوت، شما نمی‌توانید با آن ابزارها اداره بکنید این را! - به حضورتان که عرض کنم که -

خانم مکنون: پس اصلاحات موضعی آن وقت چه اثری می‌تواند داشته باشد؛ مثلاً در یک اداره یا یک سازمان؟

استاد حسینی: سازمان زنان می‌فرماید؟

خانم مکنون: نخیر، در وضعیت، کلاً،

استاد حسینی: اصلاحات موضعی غرضتان این است که، ...

خانم مکنون: مثلاً در یک اداره ای، مشکلاتی که می‌بینند، انتقادهایی که دارند، آن را اصلاح بکنند به نحو اسلامی. می‌تواند اثر داشته باشد.

استاد حسینی: چه نحوه اثری؟! اثر خرد یا کلان؟! بقالی سر کوچه ما، می‌شود آدم متقلبی نباشد، ماست خوب ببندد. این به معنای این نیست که نظام اقتصادی اصلاح شده! آقا خودش آدم خوبی است، - ان شاء الله تعالی - مأجور باشد، - به حضورتان که عرض کنم که - این به معنای تغییر اصولی که نمی‌تواند باشد. شما یک واحد خرد را درست بکنید؛ چه در نظام اقتصادی باشد؛ چه در نظام سیاسی باشد، نمی‌توانید که تغییر را بدهید! تازه حالا این واحدی را که ما می‌گوییم درباره

زنان، این قدرت توسعه یابی اش خیلی بالا هست. اول اینکه به نظر می رسد چون در طول تاریخ، مدت های مدید، - به اصطلاح - محرومیت های شدید داشتند خواهرها؛ اگر به خوبی عمل بشود در تبیین مطلب و شروعش و راه انداختنش، امکان، یعنی وجود یک پتانسیل، یک نیرو، یک قدرت، برای توسعه اش، خیلی زیاد هست، امکان بالقوه اش. استعدادش به نظر می رسد خیلی بالا باشد. جمعیتش هم خیلی بالا هست، نظام های موجود جهانی هم نمی تواند آن را تعریف کند و ببرد در دستگاه اصطلاحات کارشناسی! اگر شما بتوانید پی ریزی یک چیز بزرگ و جدید را بکنید، و تعریف داشته باشید برای همه اش، دست و پاگیری تان به روابط خارجی زیاد نیست. بلکه شما می توانید در موضع سلطه قرار بگیرید.

بله، - به حضورتان که عرض کنم که - حکومت، در شرایط در حادثه سازی را سؤال فرموده بودید؛ سؤال سوم. ببینید! یک وقتی می گویم فقیه، وظیفه اش چه چیز هست؟ این یک مسئله مهمی هست ها! که یک عدّه دچار التقاط در احکام می شوند؛ یعنی می گویند مجتهد، باید بیاید پیش داوری های عینی از شرایط پیدا کند، بعد برود فتوی بدهد. بعد برود این پیش داوری ها را غالب بکند در کلمات وحی! این با اعتقاد به وحی نمی خواند! خب، اگر شما معتقد نیستید که باید تبعیت از وحی کرد، خب، راست و رو، بگویید که مثلاً وحی برای فلان دوره از زندگی بشر بوده، ولی اگر قائل هستید که خیر، باید تسلیم وحی بود و وحی، منزلتش منزلت برتری هست، کما اینکه معتقد بر این هستید؛ این اجتهاد باید با همان روش اصولیون، همان گونه که عرض شد، به صورت فقه سنتی دریاید. ولی اجتهاد، حکم را می سازد برای مقلّد؛ مبتلا به نمی سازد! مبتلا به سازی، کار نظام ولایت است. اصلاً معنا ندارد که این دو تا را قاطی کسی بکند! او می گوید اگر شما برابر این مسئله واقع شدید، وظیفه شرعی تان این است. آیا من برابر این واقع می شوم؟ یا برابر این؟ یا برابر این؟! این را، آن کسی که رهبری ایجاد حوادث به دستش هست، او

باید درست کند. حالا آمدیم کسی بهانه گرفت گفت که باید ولی فقیه هم، طبق فقه، عمل به پیاده کردن عنوان کلی بر مصداق بکند! من می گویم که حادثه که نمی ایستد که! حادثه که ایستا نیست که! حادثه حتماً در عالم پیدا می شود! نمی شود پیدا نشود! یعنی اگر ادراکات، مرتباً رو به تکامل است، اگر افعال رو به تکامل است، در فرد؛ در جمع هم عین همین است، اگر حساسیت های روحی رو به تکامل است؛ هم در فرد، هم در جمع، حادثه جدید اقتضایش اول ایجاد می شود، بعد خودش ظهور می کند. خاصاً اگر نظام ولایت کفر را شما دارید؛ که اینها مظهر تمایلات الحادی می شوند و حادثه را ایجاد می کنند، رهبری اش را به دست می گیرند! خب، حالا بگویم رهبری حادثه سازی را کفر به دست بگیرد، و رهبر مسلمین؛ انفعالی، او اول ایجاد بکند. موضوع، ایشان هم - به حضورتان - عمل به وظیفه بکنند! این معنایش این است که مرتباً حاکم مسلمین، در عنوان ثانوی برود عقب! حاکم کفر هم مرتباً بیاید جلو! این، - خوب عنایت کنید ها! - توکی به ولایت کفر می شود در عمل؛ یعنی می شود: «التقاط عملی!» التقاط دو گونه است؛ یک التقاط نظری و فلسفی؛ آن کاری که در مجاهدین خلق و امثالشان؛ کسانی که با متد علوم یعنی متد حسّی، می روند مسئله ای را تمام می کنند، بعد می آیند می خواهند حمل بکنند به کتاب و سنت، می شود التقاط نظری! التقاط عملی، کار متجّزین هست، که - به حضورتان -، درست نقطه مقابل آنها هم از قضا هستند؛ اینها می گویند ما خیلی متمسک به کتاب، سنت، اجتهاد هستیم، ولی در عمل که می رسند، قدرت رهبری عینیت را ندارند! فرمایش امام که می فرمود که من در فقه، سنتی هستم؛ در عمل، پویا هستم؛ یعنی حکومت بر شرایط را، وظیفه حکومت می دانم، و می گوید که حکومت، وظیفه اش موضع گیری است که موضوعاً در تراحم با فقه نیست. تراحم که در فقه نقل می کنند، می گویند اگر بچه داخل آب افتاد، نماز شما هم می خواهد قضا بشود. خب، حالا بچه را برو از آب بیاور بیرون. نمی خواهد دنبال نماز الآن بروی.

این معنای تراحمی هست که نظری، شما به صورت «اگر چنین شد»، می گوید! این غیر از این است که شما بگویید موضوع مبتلا به، غیر از احکام هست. احکام را باید استنباط کرد از کتاب و سنت و لکن موضوع سازی، معنی اصلاً تصرف و ولایت چیزی جز این نیست! بنابراین، وظیفه آحاد مکلفین، عمل به وظیفه هست تبعی! تبعی یعنی طبیعتاً! ضرورتاً عمل آنها عملی هست تبعی! بدون نظام هم، تصرف نمی توانند بکنند در حوادث. و رهبری نظام، وظیفه اش وظیفه تبعیت نیست؛ وظیفه اش، حکومت است! موضوع حاکمیت حکومت، موضوعش ایجاد حادثه و هدایت حادثه به نفع توسعه اسلام هست؛ نه توسعه قدرت شخصی خودش، نه توسعه مسلمین؛ بلکه توسعه چه چیز؟! توسعه اسلام. توسعه اسلام یعنی چه؟ یعنی تمایلات عمومی، محورش قرار بگیرد اسلام، و این شدت پیدا کند.

س ۱) من در رابطه با حکومت، این را متوجه شده بودم که فرمودید،

استاد حسینی: بله.

آقای س ۱: روشن تر هم شده. می خواستم ببینم ربط خانم ها به این سازمان هایی که ما می خواهیم پیشنهاد بکنیم هم دارد؟ یعنی اینها می توانند در حادثه سازی، ... استاد حسینی: این را شما، حادثه، خیلی دست ولی فقیه را می توانید باز کنید! شما، ولی فقیه الآن نمی تواند - به حضورتان که عرض کنم که - خیلی از چیزها را از زن ها انتظار داشته باشد! ۵۰۰ تا منبر اخلاقی و توصیه هم درباره، البته شأن وجود مبارک حضرت آیت الله خامنه ای اعز و أجل از این هست، من شخصاً مفتخر به این هستم که مقلد ایشان باشم، برای اینکه مقام ولایت را به عهده دارد. من نمی خواهم خدای نخواسته با صحبت هایم تعریضی نسبت به ایشان داشته باشم، ولی عرض می کنم دست ایشان بسته است که تمسک می کند به توصیه های اخلاقی، توصیه اخلاقی! توصیه اخلاقی درباره - به حضورتان که عرض کنم که - اینکه گرایش از تجملات را دست بردارید، میزان تأثیرش را آمار بگیرید، ببینید چقدر می شود؟! در

الگوی مصرف چقدر می‌آید؟! در وضعیت موازنه ارزی ما چقدر می‌آید؟! رهبر چون دستش بسته هست، درباره قشر زنان آن جور - به اصطلاح - مجبوره است صحبت کند! تهاجم فرهنگی را، شما اگر بخواهید به آن مبارزه‌های جدی بکنید، فقط مسئله آموزش که نیست که! آموزش اگر به من درس اخلاق هر چه بدهند، ولی من عمل نکنم؛ تصمیم‌گیری نکنم، اثری ندارد برایم! آموزش، اصلاح تصمیم‌گیری است که به اصلاح تمایلات، و اصلاح تمایلات، به اصلاح شرایطی که حساسیت من را پرورش می‌دهد، هست. این به نظر ما می‌رسد که ...

آقای س: [؟: ۵۶: ۴۲] ...

استاد حسینی: به نظر ما می‌رسد که اگر شما بتوانید یک شرایطی را درست کنید که زن‌ها متوجه بشوند به اینکه؛ این، کار، اول چند تا چیز هست؛ فریفته‌گری، قبلاً هم عرض کردم که ناشی از وابستگی است. وابستگی و احساس حقارت، موجب این می‌شود که آدم برایش مسئله آرایش به عنوان اولین امر تلقی بشود! بله! یک وقتی است کسی آرایش می‌کند مخصوص شوهرش، به عنوان عبادت خدای متعال. این خیلی معنایش فرق دارد با آرایش کردن برای اینکه هویت خودش را منسوب بداند به قشنگ بودنش! یک کسی قشنگ بودن ذهنی را، یک کسی قشنگ بودن روحی را، یک کسی قشنگ بودن مادی جسمی را، آن هم در سطح نازل اجتماعی‌اش طرحش می‌کند. این خیلی برای زن، از آن طرف - به اصطلاح - ضعف بزرگی است. من به نظرم می‌آید که این، اصلاح این تمایلات و توسعه این تمایلات، به این است که در یک تشکیلات، پرورش‌های بزرگی را پیدا کند، و به حساسیت‌های جدیدی و احساس، حالا اولش به او می‌گویم احساس شخصیت؛ چون در مرحله انتقال شما مجبور به گذر از اینها هستید. آخرش می‌گویم توگی به ولایت الله و خلافت و منزلت خلافت و نیابت. در آنجایی که انسان، خدای متعال برایش به رسمیت شناخته موضع‌گیری‌اش را، هر چند شخص درباره خودش باشد،

خلیفه خدای متعال هست در اینکه خودش را چه گونه تہذیب کند، تصرف کند در وضعیت تمایلات روحی اش یا فکری اش یا عینی اش. و یا اینکه در یک سازمان باشد و یا یک موضوع کارش باشد، و یا توگی به ولایت اجتماعی وگی عادل باشد، و بتواند خدمت بکند به وگی عادل. در لجستیک نظام سیاسی اسلام، منزلت بسیار بزرگ به زن داده که قبلاً بحث هایش شده.

اما رابطہ بین رشد و توسعه و وضعیت موجود که، خواہرہای دیگر سؤال فرمودہ بودند، می خواہیم ما - عرض کنیم حضورتان کہ، ما نمی توانیم بگوییم کہ وضعیت موجود را نمی بینیم، و لکن نمی توانیم ہم بدون داشتن یک الگوی مطلوب و برنامه انتقال و، کار را شروع کنیم، و نمی توانیم بدون داشتن نظام تعاریف و تعریف صحیح، کہ قدرت حل کردن فرد، تشکیلات، و جهان، را در او داشته باشد، پردازیم بہ - بہ حضورتان کہ عرض کنم کہ - تصمیم گیری خاصی.

- بہ حضورتان عرض کنم کہ - یک سؤال دیگر ہم کردہ بودند دربارہ اینکه چہ گونه توسعه یک سازمان و تأثیرش در سازمان شامل، یعنی سیستم شامل می شود؟ طبیعتاً اگر یک سیستم، یک قسمتش رشد کرد، ما یک آمادگی و پتانسیل موجود در کلیہ ادارات می بینیم، کہ، - این نکته ظریفی است کہ دارم عرض می کنم از نظر تشکیلاتی -، ما الآن اگر ہر گونه تصرفی بخواہیم بکنیم در نظام مدیریت، با مشکل ذہنی کارشناسان رو بہ رو می شویم؛ مگر در سازمان زنان کہ - بہ حضورتان کہ عرض کنم کہ - سابقہ تشکیلاتی این گونه ندارد. و شما یک نمونہ، اگر درست کردید و توسعه عملکرد را نشان دادید، طبیعی است کہ بہ سرعت الگوی شما سرایت می کند، نہ خود الگوی زنان! فلسفہ الگوی زنان، الگوی سازمانی را کہ عرض می کنم، اعم از سازمانی است کہ مخصوص زنان هست؛ آن فلسفہ، امکان عملکرد اجتماعی وسیع پیدا می کند. یعنی بہ نظر من می آید کہ اگر مردہا دیدند کہ یک سازمانی هست، دخلش بیشتر از خرجش هست، بہ عبارت سادہ بازاری! از ہر

جهت هم دخلش بالا هست. هم - به حضورتان که عرض کنم که - افرادی که درونش وارد می‌شوند، به جای اینکه به فساد اداری و رشوه مبتلا بشوند، به تهذیب اخلاق می‌رسند. تهذیب اخلاقشان هم فردی نیست، نسبت به موضوعات اجتماعی هم با حساسیت شدید برخورد می‌کنند. این قطعاً اثرش منعکس می‌شود در بخش‌های دیگر نظام. خاصه که زیر نظر مقام رهبری قرار داشته باشد، که قرار باید داشته باشد.

س ۲) باید یک حمایتی از مقام رهبری بشود برای سازمان. چون شما خودتان مستحضر هستید که ارتباط ارگانیک تشکیلات در سطح جامعه، ...
استاد حسینی: بله، طبیعتاً...

س ۲) و خود [؟ ۴۸:۲۱] غایی که مطرح هست، گاهی خیلی نظام توسعه یافته ذهنی را در واقع، یا به طور کلی ما به صورت آرمانی را هم می‌شود عواملی را در مقابلش ایجاد کرد که او هم به انحراف برود!
استاد حسینی: بله.

س ۲: باید یک جایی حمایت بشود و مدام ...
استاد حسینی: طبیعتاً...

س ۲) خوراک - به هر حال - ذهنی به او داده بشود، اندیشه‌ای داده بشود و سیاست‌گذاری بشود، و نهادهای دیگر موجود هم، خودشان را مقید به این بدانند که باید کنار آن به هر حال حرکتی را داشته باشند. اگر نه ...

استاد حسینی: ببینید! قطعاً همین طور است که می‌فرمایید. شما به عنوان یک - به اصطلاح - مجموعه ای هستید که در کنار شورای عالی زنان، و شورای عالی زنان کنار شورای انقلاب فرهنگی، شما می‌خواهید کار کارشناسی بکنید، پیشنهاد بدهید که وضعیت زن چگونه می‌تواند ارتقاء پیدا کند. یک وقتی است که می‌آید اکتفا می‌کنید به شیوه‌های آموزشی؛ حالا آموزشی‌های عمومی باشد، در دستگاه‌های

ارتباط جمعی بگوئید فیلم بسازید، بگوئید - نمی دانم به اصطلاح - موعظه کنید، بگوئید چیز، تا اینکه آموزش های کلاسیک در سطوح مختلف را بخواهید ایجاد کنید، این یک شکلش است. یک شکلش هم این است که - به حضورتان که عرض کنم که - بگوئید که با، به صورت فیزیکی با شلاق روبه رو بشوید با این ها! هر کسی گفت - به حضورتان که عرض کنم که - بدون هیچ توضیحی بزنید در سرش! این «و کَیْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»، حالا من هر چند وقت هم خیلی دیر شده، شرمنده هم هستم، وقت شما خواهرها را هم دارم می گیرم، این نکته مهمی است که دارم عرض می کنم ها! یک پیغمبر اولوالعزم، یک پیغمبر در سطح بالا، - به حضورتان - مثل موسی بن عمران، بعد از نبوتش، بعد از رسیدن به آن زحماتی را که کشید و آن مدارجی را که پیدا کرد، این را به آن جناب خضر می گوید که؛ «کیف تستطیع بما لم تحط به خبرا»؛ چه گونه می توانی همراه من بیایی و ساکت بمانی از چیزی که خبر نداری؟! - خوب عنایت کنید به عرض من! - شما صرف آموزش تنها، بدون زمینه پرورشی را که بیاورید، اثر تحقق فرهنگ را نمی دهد! شما در همه ابعاد زندگی، فرد را دعوت به تمدن مادی بکنید، یک فصل بسیار کوچکی او را بگذارید در تبلیغات! این تبلیغات که نمی تواند - به اصطلاح - دستگاه پرورش این بشود! این صبح تا شام، اداره اش وسیله پرورشش هست. لباسش، خونه اش، نحوه تماس هایش، اعتبارات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی همه اینها وسیله پرورشش هست، یک بخش کوچکی را هم شما باز کردید مثل یک پرانتز، و دارید به او نصیحت می کنید! حالا یک کسی دیگری می گوید که لزومی ندارد نصیحت و کار فرهنگی کردن، و بیا یا الله کتکش بزن! اینکه [خنده استاد] با کتک که دیگر نمی شود! این دیگر، او که می گوید با حرف زدن در روح این جا بدهد! ما به او می گوئیم با حرف زدن تنها نمی شود! با فیلم تنها نمی شود! عمل باید باشد. ولی نه عمل کتک زدن! عملی که او خودش، عاملش باشد روی نفس خودش. نظام

اجتماعی تان دعوتش بکند به یک سری عملکردهای پرورشی، که وضعیت روحی او را تغییر بدهد. یک تصمیم‌گیری را که تمایلاتش را تغییر بدهد. - به حضورتان که عرض کنم که -، به هر حال، این توصیه‌هایی که در جامعه می‌شود؛ یکی توصیه‌های فرهنگی است، تبلیغی است، آموزشی است، نه فرهنگی به معنای تحقق و پرورش؛ و یکی هم توصیه‌هایی هست که دستور جاری کردن مثلاً حالا، اسمش را می‌گذاریم حدّ یا تعزیر یا هر چه، بیان می‌کند. شما می‌خواهید یک پیشنهاد بدهید! ما که نمی‌گوییم فردا صبح بیاید شما اعلام رسمیت بکنید و بگویید که ما اعلام موضع‌گیری می‌کنیم که! شما می‌خواهید پیشنهاد کنید، ...

س (۲) نه راجع به آن بیشتر، ...

استاد حسینی: پیشنهاد را هم می‌خواهید درست تشریح کنید. فلسفه پیشنهادتان را بگویید، طرحتان را بگویید، - به حضورتان - خصوصیاتش را بگویید، بگویید با ادارات موجود چه فرقی دارد، بگویید ما نمی‌خواهیم یک هلال احمری درست کنیم مخصوص زن‌ها، هر که ورشکسته باشد، او را زیر بغلش را بگیریم، - به حضورتان که عرض کنم که - دارالعجزه درست کنیم! نمی‌خواهیم این کارها را بکنیم، اینها را شما می‌گویید، می‌گویید که ما می‌خواهیم توسعه روانی برای زن درست کنیم، توسعه فرهنگی درست کنیم. این قطعاً ولی فقیه دوست می‌دارد چنین چیزی را! شک نیست که اگر مسئله را شما درست تشریح کنید، احادی از مردهایی که به عدالت متّصف باشند، نمی‌گویند که ما اگر زلمان بهتر مؤمن شد، بهتر خداشناس شد، موضوع خداشناسی‌اش از عبادات کوچک فردی بالاتر رفت، و به ایثارهای بزرگ اجتماعی انجامید؛ هرگز اینها نمی‌گویند که ما مخالف هستیم! نمی‌گویند این اگر موضوع درس خواندنش ژاکت بافی باشد و شیرینی‌سازی باشد و گل‌سازی باشد و ژاکت بافی باشد، برای ما خیلی خوب است! ولی اگر موضوع تحصیلش این شد که من - نمی‌دانم - دنیای سیاست دارد چه می‌کند؟! یعنی چه

دنیای؟ یعنی مستکبرین، تمایلات عمومی را علیه مذهب ما، علیه دین ما، علیه معتقدات ما، علیه حقایق عالم، چه گونه دارند جلو می‌برند؛ برایش آنها مسئله باشد. مسئله برایش نباشد که هم عروسش یا خواهر شوهرش یا کی یک - به اصطلاح -، او چه گفته، این چه گفته! حالا گفت! حالا این اصلاً ما خیال می‌کنیم که این حرف زده شده و یک فحش بد هم بود به ما! حالا ما کجای عالم قطب هستیم که اگر به ما کسی بد گفت؛ کافر می‌شود؟! و کجای آسمان پایین می‌آید؟ که این همه من در فکر باشم که به من، فلان جا، اهانت شد؟!

اهانت به حقایق عالم، شبانه روز دارد می‌شود! در مقیاس بزرگ هم دارد می‌شود! اهانت به شرافت و منزلت بشر، مرتب دارد می‌شود و بشر را سقوط می‌دهد از آنجایی که هست! و لکن ما که دچار خرد هستیم، آن هم چه خردی؟! کاش در کیس اقتصاد خرد بود، خرد در حد فردی؛ فردی‌اش هم در حد یک چیزی که، جزئی باشد که از ۱۰ قدمی خودمان تجاوز نکند؛ این حرف شد؟! خب، مگر ولی فقیه موافق نیست به اینکه زن‌ها رشد کنند؟! ولی فقیه که در سخنرانی‌اش به زن‌ها که رفته بودند به دیدارشان زن‌ها، اصرار بر این داشت که شما چرا کاری نمی‌کنید! آقای هاشمی هم - ایدۀ الله - او هم همین طور می‌گوید! اصلاً هر مرد عادل را شما پیدا کنید، از قدرت یافتن زن، قدرت صحیح را، که کسی نمی‌تواند به او مخالف باشد، مگر مستکبر باشد! مگر - به حضورتان که عرض کنم که - عنایت نداشته باشد به اینکه همه در محضر خدای متعال هستند.

«صلی الله علی محمد و آله الطاهرین»

صحبت خانم‌ها با هم به طوری که واضح نیست.